

تحقیقها و یافته های جدید پیرامون

« اکتبر سورپرایز »

و

« ایران گیت »

ترجمه و تنظیم : ابوالحسن بنی صدر

تنظیم برای سایت

ازانتشارات انقلاب اسلامی

ترجمه این مجموعه

اول بار در روزنامه انقلاب اسلامی

انتشار یافته است

چند یاد آوری

* این تحقیقها، بعد از انتشار گزارش کنگره امریکا پیرامون « اکتبر سورپرایز »، در 10 سال اخیر، انجام گرفته اند. اغلب آنها توسط روبرت پاری و بعد از انتشار کتابش، بعمل آمده اند. او به مدارکی که کمیته تحقیق بجای آنکه مستند گزارش خود کند، مخفیشان کرده بود، دست یافته و آنها را مستند تحقیق های جدید کرده است. غیر از آن، مدارک دیگری نیز یافت شده اند. اسرار ناگفته ای گفته شده اند و در تحقیق های جدید انتشار پیدا کرده اند.

* در این مجموعه، گفته های دست اندرکاران « ایرانی » نیز گنجانده شده اند. مقایسه تحقیق ها که در امریکا انجام و انتشار یافته اند با گفته ها و نوشته های طرفهای « ایرانی » معامله پنهانی یا گروگان گیران، آدمی را، از جمله، از این سه واقعیت آگاه می کند: 1- بر ایران همچنان ایران گیتی ها حکومت می کنند و اجازه انجام تحقیق و انتشار آن را نمی دهند. و 2- از « فکرهای جمعی جبار »، یکی اینست که « گذشته گذشته است ». بنا بر این، اهمیت بایسته به تحقیق پیرامون تاریخ داده نمی شود. چرا چنین است؟ زیرا بنا بر « فکر جمعی جبار » دیگری، ایرانیان الف - خود را مسئول آنچه هستند و آنچه می خواهند بشوند نمی شمارند و ب - نمی دانند زمان پیوسته است. گذشته زمان حاضر و زمان آینده است مگر این که تغییر کند. اما 3 - از آنجا که، در روابط شخصی قدرت، اطلاعاتی از سلاحهای اصلی است، برخوردها در سرای قدرت سبب شده اند که گاه اعترافهای مهمی بعمل آیند و سرهائی از پرده بیرون افتند و تصدیقی شوند بر نتایج تحقیق ها.

* کتاب روبرت پاری در باره « اکتبر سورپرایز »، نیز بعد از انتشار گزارش کنگره منتشر شده است. در این کتاب، او به یمن تحقیقی عمیق، مسلم کرده است که هدف اصلی کنگره نه یافتن و تصدیق حقیقت که انکار آن و در صورت امکان بستن پرونده « اکتبر سورپرایز » بوده است. خواننده ای که بخواهد بر حاصل تحقیق های جدید آگاهی یابد، می باید ترجمه کتاب او را نیز بخواند. ترجمه ای که با توضیحات و نیز گفته ها و نوشته های دیگران همراه گشته و جامعیت جسته است.

* نخستین تحقیق پیرامون « اکتبر سورپرایز » در امریکا، در سال 1982 انجام گرفته است. و واپسین تحقیق، در سال 2005 انتشار پیدا کرده است. بدین قرار، کسان بسیار، تحقیق در باره این سازش پنهانی، را پی گرفته اند. وقتی در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 2004، مقاله ها در باره این یا آن « اکتبر سورپرایز » یا مجموعه ای از « اکتبر سورپرایز » ها انتشار پیدا کردند که آقای بوش آماده کرده بود، تا بقصد تجدید انتخاب خود، بکار گیرد، بر اهل و خرد و عبرت مبرهن گشت که الف - هر گذشته ای تا زمانی که تغییر نکند، نه تنها حال که آینده است. گذشته را تا تغییر ندهی دست از سرت بر نمی دارد. اگر کنگره حساب مصلحت را از حساب حقیقت جدا نکرده و هدف از تحقیق را یافتن و بیان حقیقت گردانده بود، در انتخابات امریکا، « مجموعه ای از اکتبر سورپرایز » ها، بسان سلاحی بران، بکار نمی رفت. ب - وقتی برغم تحقیق مستمر پیرامون « اکتبر سورپرایز »، هنوز، در انتخابات ریاست جمهوری، نه یک که چند « اکتبر سورپرایز » ساخته می شوند و بکار می روند، می توان دریافت چرا شکستن حصار سانسور برابر است با توفیق در از میان برداشتن استبداد حاکم. بدین خاطر، در ایران، آنها که استقلال و آزادی را هدف کرده اند، افشای حقایق را بر خود واجب شمردند و به یمن جستجوی حقایق و انتشار آنها بود که توانستند، در امریکا نیز، اهل تحقیق را به تحقیق برانگیزند. نه تنها خود بی وقفه در باره « اکتبر سورپرایز » و « ایران گیت » تحقیق کرده اند، بلکه با انتشار کتاب و دهها مقاله و مصاحبه و شرکت در تهیه فیلمهای مستند، هدف خویش را که تغییر گذشته، از جمله ناممکن کردن مراجعه به قدرت خارجی برای تصرف دولت و گستردن بساط استبداد، پی گرفته اند. لذا، ج - تحقیق پی گیر این هدف را نیز تعقیب می کند که جامعه استبداد زده نسبت به زمان و آزادی و آگاهی، دیدی را پیدا کند در خور جامعه ای که طالب رشد است.

افتضاحای ایران و عراق گیت و « وسوسه جنگ با عراق »؟:

توضیح: این تحقیق را در دو قسمت می‌خوانید: در قسمت اول، افشاگریهای نیویورک تایمز و NBC و در قسمت دوم فریب اطلاعاتی امریکا توسط اسرائیل:

در جنگ عراق با ایران، امریکا به عراق اطلاعات نظامی می‌داد و در ایام نمایندگی رامسفلد از ریگان در منطقه، از امریکا سلاح میکروبی به عراق صادر می‌شد:

نیویورک تایمز (17 اوت 2002)، در گزارش مفصلی، امور زیر را فاش می‌کند:

* در حکومت ریگان، بنا بر یک برنامه محرمانه، این حکومت کمکهای مهمی به عراق، در جنگ با ایران، بعمل آورده است. این کمکها درست زمانی انجام گرفته‌اند که عراق آماده می‌شد سلاح شیمیایی بر ضد ایران بکار برد. بنا بر قول مقامات نظامی عالی رتبه، امریکا با علم از مجهز بودن عراق به اسلحه شیمیایی و قصدش بر بکار بردن این اسلحه، کمکهای تعیین کننده را کرده است.

عراق همان سلاحی را بر ضد ایران بکار می‌برد که امروز حکومت بوش، داشتن آن را مجوز جنگ با عراق گردانده است.

* برنامه محرمانه کمک نظامی به عراق در حالی انجام می‌گرفت که همکاران طراز اول ریگان، یعنی ژرژ شولتز، وزیر امور خارجه، و فرانک کارلویچی، وزیر دفاع، و ژنرال کلین پاول، مشاور امنیت ملی، عمل عراق را در استعمال سلاح شیمیایی بر ضد ایران، بخصوص بعد از بمباران شیمیایی حلبچه، محکوم می‌کردند!

* پیش از این، همگان می‌دانستند که حکومت ریگان به این نتیجه رسید که نباید بگذارد ایران پیروز شود و بر منابع نفتی عظیمی در منطقه اختیار یابد. از این رو، اطلاعات نظامی یعنی عکسهای که توسط قمرهای مصنوعی از مراکز تجمع قوای ایران و آرایش جنگی این قوا گرفته می‌شدند، در اختیار عراق قرار می‌داد. اما کمکهای واقعی همچنان در پرده سر باقی بودند.

* اداره اطلاعات وزارت دفاع و نیز سرتیپ بازنشسته لئونارد پروتس که رئیس این اداره بوده و برنامه زیر نظر او اجرا می‌شده، حاضر نشدند توضیحی بدهند. کارلویچی، وزیر دفاع وقت، می‌گوید درک من از کمک نظامی که به عراق داده می‌شد، اطلاعات جنگی عمومی بود و نه اطلاعات عملیاتی. من قطعاً اطلاعی از شرکت امریکا در تدارک عملیات جنگی و ضربه‌های نظامی ندارم و تردید دارم این کارها انجام گرفته باشند. بعد او افزود: من موافق بودم که عراق نباید جنگ را ببازد. اما یقیناً اطلاع پیشکی از استعمال اسلحه شیمیایی توسط عراق نداشتم.

اما واقعیت اینست که افزودن بر 60 افسر اداره اطلاعات وزارت دفاع امریکا، بطور سری، اطلاعات در باره نقشه‌های جنگی ایران و آرایش قوای این کشور را در اختیار عراق می‌گذاشتند و هدفهای بمبارانهای هوایی را مشخص می‌کردند.

عراق نقشه‌های جنگی خود را - بدون اینکه سخنی از سلاح شیمیایی بمیان آورد با صلاح دید امریکا، تهیه می‌کرد. با وجود این، امریکا قطعاً از استعمال اسلحه شیمیایی توسط عراق، در مرحله پایانی جنگ، آگاه بود.

* عربستان سعودی نقش تعیین کننده‌ای در برانگیختن حکومت ریگان به کمک نظامی به عراق ایفا کرده است. پرنس بندر بن سلطان، سفیر عربستان در امریکا، با صدام حسین ملاقات کرد و آنگاه به مقامات سیا و اداره اطلاعات وزارت دفاع گفت: عراق آماده است کمک نظامی امریکا را بپذیرد.

* افسران ارتش امریکا می‌گویند: در اوائل 1988، برای هدایت عملیات جنگی که موجب بازپس گرفتن بندر فاو و دسترسی عراق به دریا شد، امریکا ریک فرانکونا، افسر اطلاعاتی، را به محل فرستاد تا در تهیه و اجرای نقشه جنگی، با افسران عراقی همکاری کند.

یک مقام پیشین اداره اطلاعات وزارت دفاع می گوید: سرهنگ فرانکونا گزارش کرد که عراق، برای قطعی کردن پیروزی خود، سلاح شیمیایی بکار می برد.

* سیا نیز، جداگانه، عکسهائی را که قمرها از جبهه های جنگ می گرفتند، در اختیار عراق قرار می داد.

سرهنگ بازنشسته والتر لانگ، افسر وقت اداره اطلاعات، می گوید: من نمی خواهم در باره اطلاعات محرمانه، سخنی بگویم. با وجود این می گوید: مقامات اداره اطلاعات و سیا همه کار می کردند که عراق در جنگ با ایران شکست نخورد. «استعمال گازهای سمی در میدانهای جنگ امری نبود که موجب نگرانی عمیق بشود، آنچه همکاران ریگان بخاطرش نگران بودند، این بود که ایران از منطقه فاو رانده نشود و از آنجا، انقلاب اسلامی خود را به کویت و عربستان سرایت دهد.

* اما، در شمال عراق، ارتش صدام بر ضد کردها سلاح شیمیایی بکار برد. افسران اطلاعاتی امریکا می گویند در آن جبهه، امریکا با ارتش صدام همکاری نکرده است. علت نیز آن بود که در آن منطقه، قوای ایران متمرکز نبود و عراق تنها در جبهه های جنوبی همکاری امریکا را طلب می کرد.

* افسران مأمور رسیدگی به آسیبهای جنگی وزارت دفاع امریکا می گویند: عراق سلاح شیمیایی را وارد تسلیحات خود کرده بود و امریکا نیز از آن آگاه بود و مستشاران نظامی امریکائی با علم بوجود این سلاح، نقشه های جنگی را تهیه می کردند و یا در تهیه آنها شرکت می کردند. این در حالی که ایران از قربانی این سلاح شدن هزاران تن رنج می برد.

* یک مقام عالی رتبه پیشین اداره اطلاعات وزارت دفاع امریکا می گوید: در عین محکوم کردن و در خفا، با استعمال آن در میدانهای جنگ موافقت کردن، نمونه ای از «واقع بینی سیاسی» امریکا در جنگ بخاطر منافع خویش است.

یک مقام دیگر اداره اطلاعات وزارت دفاع می گوید: اگر عراق شکست می خورد، در تمامی منطقه فاجعه ببار می آمد. رژیمهای کویت و عربستان و کشورهای دیگر، فرو می پاشیدند.

* ارزیابی افسرانی که در جنگ عراق با ایران، به ارتش عراق کمک کرده اند، نقش امریکا را در پیروزی عراق، تعیین کننده ارزیابی می کنند.

* شولتز، وزیر خارجه وقت، در خاطرات خود، می نویسد: وقتی از تحلیل اطلاعاتی آگاه شدم که در درون حکومت در گردش بود، بهتم زد. بنا بر این تحلیل، ما نباید روابط خود را به عراق، بخاطر مخالفت با داشتن اسلحه شیمیایی، خراب کنیم.

انقلاب اسلامی: بدین قرار، الف - در دوران ریگان - بوش، امریکا به عراق تنها اطلاعات نظامی نمی داده است بلکه بطور مستقیم، در طرح و اجرای نقشه های جنگی شرکت می کرده است. ب - می دانسته است عراق سلاح شیمیایی دارد و نقشه های جنگی با توجه به استعمال این سلاح، طراحی می شده اند. و ج - برخلاف تصور خمینی، حکومت ریگان و بوش نه تنها به او آنقدر اسلحه نداد که در جنگ پیروز شود و «کمر بند شیعه» را بسازد، بلکه همه کار کرده است که ایران شکست بخورد. جام زهر را او از آن رو سرنکشید که بر سر گروگانها معامله ای محرمانه با ریگان و بوش کرد و آلت فعل آنها در جنگ 8 ساله شد و دو نسل دو کشور و... را قربانی کرد؟

گزارش تلویزیون 21 (NBC اوت 2002) در باره دیدار رامزفلد با صدام حسین و صدور مواد خطرناک شیمیایی و بیولوژیکی از امریکا به عراق. در سند رسمی وزارت خارجه امریکا مربوط به سال 1983، که بنا بر «قانون آزادی اطلاعات»، در دسترس متقاضی قرار می گیرد، آمده است:

« طارق عزیز، معاون کنونی صدام حسین، به دونالد رامسفلد، وزیر دفاع کنونی امریکا، گفته بود: « او صدام حسین را مردی فکور خواهد یافت که شفاف تجزیه و تحلیل می کند و از تجربه ها می آموزد ». اندکی بعد که رامسفلد در بغداد با صدام حسین دیدار کرد، ضمن تقدیم نامه رونالد ریگان به وی، از این که در عراق به سر می برد ابراز خرسندی نمود.

با آنکه قسمتهای بسیاری از سند وزارت امور خارجه در باره مأموریت آن روز رامسفلد حذف شده اند، اما قسمتهای حذف نشده که نیز حاکی از آنند که رامسفلد، از سال 1983 فرستاده ویژه رونالد ریگان در منطقه خاورمیانه بوده است. وی توانسته بود تغییری در سیاست امریکا به نفع حمایت از صدام حسین در مبارزه "مشترک" با بنیادگرایان حاکم بر ایران پدید آورد. موج بنیادگرایی مذکور عراق را نیز در معرض ابتلا و تهدید قرار داده بود.

NBC از شهادت رسمی یکی از افسران ارشد وابسته به آژانس امنیت ملی (NSA) به نام هووارد تایچرز، خبر می دهد که در جریان بررسی قضایی پرونده ای مربوط به یک معامله تسلیحاتی ادا کرده است: «از سال 1983، ویلیام کیسی، رییس سازمان سیا، شخصاً هدایت تلاش هایی را به عهده گرفت که هدف از آنها حصول اطمینان از تأمین اسلحه، مهمات و خود روهای لازم برای عراق و غیرممکن کردن شکست این کشور در جنگ با ایران بود.»

یک گزارش سنای آمریکا که در سال 1994 تهیه شده بر همکاری و دخالت فعالانه آمریکا در برنامه تولید سلاح های میکربی عراق دلالت دارد: «از سال 1985) و شاید هم پیش از این تاریخ (تا 1989، شرکت های امریکایی، در هماهنگی با مقررات مربوط به صادرات که وزارت تجارت کنترل آنها را وضع کرده است، انبوهی از مواد بیولوژیک را به عراق صادر کرده اند.»

در این گزارش، از صدور مواد خطرناک متعددی همچون باسیلیوس آنتراکس مولد بیماری سیاه زخم و یا کلستریدیوم بوتولینیم، میکروارگانسیم مولد قوی ترین سم باکتریایی، یاد شده است. در گزارش، همچنان آمده است: این مواد به هنگام صادرات تضعیف نشده بودند تا امکان احیای و بازتولید آنها، در عراق، وجود داشته باشد. بعدها و در جریان بازرسی تسلیحات عراق، معلوم شد که میکروارگانسیم های به کار گرفته شده در برنامه تسلیحات میکربی عراق با آنچه که از آمریکا صادر شده بود یکسان بوده اند.

بنا بر گزارش، صادرات سلاح میکروبی مذکور به عراق تا 28 نوامبر 1989 ادامه یافته است. یعنی پس از پایان جنگ و پس از آگاهی جهانیان از جنگ با اسلحه شیمیایی با کردهای عراق و بکار بردن این سلاح بر ضد نیروهای ایران. انقلاب اسلامی: در دوره ای از جنگ 8 ساله، همان حکومت ریگان و بوش، به ایران اسلحه و اطلاعات نظامی می داد. ماجرا از پرده بیرون افتاد و افتضاح ایران گیت شد. در قسمت دوم، ایران گیت را با فریب اطلاعاتی آمریکا توسط اسرائیل، یکجا می آوریم:

اسرائیل با فریب اطلاعاتی سیاست آمریکا را در ایران سمت داد - ربط ایران گیت با وضعیت امروز منطقه؟:

ایران، در شمار کشورهای نبود که بوش قصد داشته آنها را «محور شر» بخواند. شارون، نخست وزیر اسرائیل به واشنگتن می رود و با ارائه اطلاعات قلابی، بوش را بر آن می دارد ایران را سومین کشور عضو «محور شر» بگرداند: در پاریس، منابع دوایر سری فرانسه توضیح می دهند چرا پرزیدنت ژرژ بوش، در آخرین لحظه، تصمیم گرفت ایران را جزء کشورهای قرار داد که «محور شر» خواندشان:

* کرده شمالی را بدین خاطر در شمار آوردند که این فکر بوجود نیاید که آمریکا تنها با اسلام و خاورمیانه جنگ دارد.
* ایران جزء محور شر نبود. نخست وزیر اسرائیل، آریل شارون شتابان به آمریکا رفت و اطلاعاتی را در اختیار بوش گذاشت که دوایر جاسوسی اسرائیل گرد آورده بودند. بنا بر این اطلاعات، اسامه بن لادن زنده و در ایران و «تحت مراقبت شدید» نیروهای امنیتی ایران است. از او، در شمال غربی ایران، نزدیک مرز عراق، نگهداری می شود.
از «افشاگرهای» دیگر این اطلاعات، این بود که ملا محمد عمر نیز به ایران رفته و خود را به شمال غربی ایران رسانده است.

بنا بر «اطلاعاتی» که شارون در اختیار بوش می گذارد و اسرائیل در اختیار طرفهای ارتباط خود در فرانسه قرار می دهد، هر دو شخص، بن لادن و ملا عمر، تحت مراقبت افرادی هستند که آیه الله خامنه ای مأمور این کار کرده است. شارون این «اطلاعات» را در 29 ژانویه به بوش و همکاران او می دهد و در 30 ژانویه 2002، بوش در گزارش سالانه خود به کنگره، ایران را در کنار کرده شمالی و عراق «محور شر» می خواند.

* اسرائیل سود داشته است ایران در کنار عراق و کرده شمالی، «محور شر» خوانده شود. چند ماهی بود روابط ایران با غرب، بخصوص فرانسه و آمریکا، رو به گرمی نهاده بود. در واقع ایران یکی از نخستین کشورهای بود که ترورهای 11 سپتامبر را محکوم کرد. دیرتر، آمریکا از ایران بخاطر «نقش سازنده اش» در کنفرانس بن و در ایجاد دولت جدید افغانستان، ستایش کرد.

امریکا خود می‌دانست ایران سودی در ادامه دادن به فعالیت‌های تروریستی که در سخنرانی بوش آمده‌اند، ندارد. و ایران سالی مشغول اقداماتی بود که آمریکا را پسند می‌آمدند و زمینه را برای عادی کردن روابط با آمریکا آماده می‌کردند. با وجود این، بوش ایران را نیز یکی از سه دولت شر خواند. دلایل حکومت اسرائیل در فریب اطلاعاتی آمریکا عبارتند از

- ایران به حزب الله لبنان و برخی از سازمان‌های فلسطینی کمک می‌کند.

- ایران در کار تولید اسلحه کشتار جمعی است.

در 28 اوت، روزنامه واشنگتن پست در گزارشی، به نقل از منابع اطلاعاتی عربی خارج از عربستان که نمی‌خواهند نام خود یا کشورشان فاش شود، ادعا کرد که دو نفر که در هرم القاعده نقش مهمی را داشته‌اند، به همراه دهها جنگجوی دیگر این سازمان، در هتل‌ها و مهمانخانه‌هایی در شهرهای مرزی مشهد و زابل پناه گرفته‌اند. واشنگتن پست این دو را سیف العادل مصری که در فهرست افراد تحت تعقیب اف. بی. آی قرار دارد و محفوظ الولید تبعه موریتانی معرفی کرد. پتناگون پیش از این اعلام کرده بود که محفوظ الولید در ماه ژانویه در شهر خوست افغانستان کشته شده است. این منابع به واشنگتن پست گفته‌اند در حالی که اسامه بن لادن و ایمن الظواهری در نقطه‌ای پنهان شده‌اند و محمد عاطف کشته شده است، دو نفری که در ایران پناه گرفته‌اند، کنترل عملیاتی کمیته نظامی القاعده را بدست گرفته‌اند. و این کمیته حملات را هدایت می‌کند.

یکروز بعد از خبر واشنگتن پست، حمید رضا آصفی سخنگوی "وزارت" امور خارجه ایران ادعای این روزنامه را غیر مستند خواند و رد کرد.

سخنگوی دولت بوش بعد از درج خبر واشنگتن پست نیز چنین کاری را از طرف ایران غیر قابل قبول دانسته است انقلاب اسلامی: دلیل قوی‌تر اینست که مدارهای بسته در سطح منطقه و میان کشورهای منطقه و غرب، مساعدترین موقعیت را برای گرایشهای زورمدار در اسرائیل و ایران و دیگر کشورهای منطقه، فراهم می‌آورد. از این رو، در ایران، گرایش نظیر گرایش شارون سخت علاقمند وجود مدارهای بسته با آمریکا و اسرائیل و حتی اروپا است. از این رو بود که از اظهارات ژانویه بوش (ایران هم محور شر است) بوجد آمد و از اظهارات ژوئیه بوش (سیاست آمریکا از خواست و جنبش مردم ایران پیروی می‌کند)، سخت غضبناک شد.

در باره ایران گیت نیز واقعیت‌های تازه‌ای از پرده بیرون افتاده‌اند:

* علت تدارک جنگ در نیکاراگوا، تنها تمایل ساندینیستها به کمونیسم نبود. بلکه الف - این کشور دارای قوی‌ترین ارتش در امریکای مرکزی می‌شد و آمریکا وجود چنین ارتش قوی و احتمال پیروی از مشی ساندینیستها توسط کشورهای دیگر منطقه، هراسان بود. با وجود دریافت کمک از شوروی سابق و کوبا، دولتی قد بر می‌افراشت که می‌توانست اثر مستقیم بر بیرون بردن کشورهای منطقه از سلطه آمریکا، بگذارد. و ب - با سرنگون شدن رژیم سوموزا Somoza، دولت جدید با نظم بخشیدن به بودجه دولت و فساد و فقر زدائی، الگوی اقتصادی دیگری می‌شد که می‌توانست بر کشورهای امریکای لاتین اثر جدی بگذارد.

انقلاب اسلامی: در باره ایران نیز کیسینجر گفت: آمریکا تحمل دو ژاپن در آسیا را نمی‌آورد. از این رو، آمریکا موافق نبود تجربه مردم سالاری توأم با موفقیت اقتصادی، ایران را الگویی برای کشورهای حوزه بزرگ فرهنگ اسلامی بگردد و انقلاب و این موفقیتها رژیم‌های دست نشاده آمریکا را از دستش خارج کنند.

* ایران در حال جنگ با عراق، در موضع ضعف بود. این بار، هم بخاطر سازشهای پنهانی (اکتبر سورپرایز) و هم بخاطر آنکه آمریکا نمی‌خواست ناظر شکست ایران باشد، با فروش اسلحه به ایران، موافقت کرد. با فروش اسلحه به سه برابر قیمت، هزینه تسلیحاتی «کنترها» نیز تأمین شد.

* از زمان تحقیقات قاضی مستقل، والش، در باره ایران گیت، دو امر تازه، بر امور شناخته شده، افزوده شده‌اند:

- در ماجرای ایران - کنتر، کشورهایی از 5 قاره جهان شرکت داشته‌اند. به سخن دیگر، فروش اسلحه به ایران (ایران گیت‌های مختلف) حاصل موافقت از قبل با این فروشها بوده‌است. چنانکه در تهیه پول و اسلحه برای کنترها نیز کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی، کشورهای اروپائی و کشورهای آسیائی (در آسیا، غیر از ایران با سه برابر پرداختن پول اسلحه، عربستان و کره جنوبی، از لحاظ دادن پول و اسلحه نقش مهمتری داشته‌اند).

- سرهنگ نورث آنطور که وانمود می شد تنها عمل نمی کرده است. سه تن، در همکاری با یکدیگر، نقش واسط میان حکومت‌های ریگان - بوش و رژیم خمینی را داشته‌اند: نورث و مک فارلین و پویندکستر. می دانیم که بوش (پدر) بسیاری از دست اندکاران در افتتاح ایران گیت را بخشید. تنها یک عضو سیا، بنام توماس کلینس Clines بمدت 16 ماه در زندان گذراند.

انقلاب اسلامی: در ایران، ایران گیتها همچنان دولت را در قبضه خود دارند.

اما ربط ایران گیت با وضعیت امروز اینست: بنوشته استراتفور (20 اوت 2002) از 11 سپتامبر بدین سو، حفظ تعادل قوا میان ایران و عراق دیگر سیاستی نیست که آمریکا اجرا می کند. از سالهای 1970، تا امروز، آمریکا گاهی ایران را در برابر عراق و زمانی عراق را در قبال ایران تقویت کرده است. با پیروزی انقلاب در ایران، آمریکا برای مهار ایران، عراق را تقویت می کرد:

در 1980، آمریکا با دو مسئله جداگانه روبرو بود: یکی مسئله گروگانهای آمریکائی در تهران و این واقعیت که آمریکا نمی توانست آن را با توسل به قوه نظامی حل کند و دیگری نگرانی آمریکا از استفاده شوروی سابق از بی ثباتی ایران و تسلط بر آبهای خلیج فارس.

از این رو، آمریکا خواهان فروپاشی رژیم خمینی نبود. زیرا خلاء قدرت پدید می آمد که به آسانی قابل پر کردن بود. با وجود این، آمریکا برای حفظ منافع خود، نیازمند آن بود که انرژی انقلاب ایرانیان گرفته شود.

انقلاب اسلامی: بدین خاطر بود که وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاچر، جنگ و ادامه آن را در سود انگلستان و غرب ارزیابی کرد و این حکومت، با توافق حکومتی آمریکا و اسرائیل، عامل ایجاد و ادامه جنگ شدند.

عراق اندک تشویقی می خواست برای اینکه قرار داد 1975 را لغو و جنگ را آغاز کند. بغداد فرصت را مناسب می یافت و آمریکا نیز نیازمند می بود. عراق بر این باور شد که در اوضاع آشفته ایران، حمله به این کشور، پیروزی سریعی را عایدش می کند.

امریکا فکر نمی کرد عراق به پیروزی سریعی دست می یابد و این پیروزی را نیز نمی خواست. جنگی را می خواست که ایران و عراق هر دو در آن گرفتار بمانند. تا هم خلاء قدرتی که شوروی آن را پر کند بوجود نیاید و هم امنیت سواحل غربی خلیج فارس حفظ شود. یک جنگ وسیع و دیر پا فرصتی به آمریکا داد که مواضع خود را در منطقه مستحکم کند و به نو سازی قوای مسلح خویش بپردازد.

در طول مدت جنگ، آمریکا تعادل میان دو کشور را حفظ می کرد. آن زمان که عراق دست بالا را داشت و احتمال غلبه اش بر ایران می رفت، مسئله کنتراها هم پیش آمد. فروش اسلحه به ایران فرصتی فراهم می آورد تا آمریکا، از طریق فروش اسلحه به ایران، پول برای کمک به کنتراها را تدارک کند.

هدف آمریکا این بود که الف - جنگ ادامه پیدا کند اما هیچیک از دو طرف جنگ را نبرد. و ب - خاورمیانه از نفوذ شوروی در امان بماند. و ج - پای شوروی به خلیج فارس نرسد. جنگ ایران و عراق هر چه طولانی تر می شد، برای آمریکا بهتر بود. سیاستی با این هدفها را، تا پایان جنگ، ادامه داد. دست روسیه به خلیج فارس نرسید و در خاورمیانه نفوذی پیدا نکرد و ایران نتوانست منطقه را بی ثبات کند و آمریکا فرصت یافت ظرفیتهای نظامی خویش را افزایش دهد. بدیهی است عراق جنگی را که صدها هزار کشته برجا گذاشت و هزینه چنان سنگین را داشت، برای آن نمی کرد که بر شط العرب دست یابد. آگاهان سیاسی می دانستند که هر یک از دو کشور که در جنگ پیروز شود، قدرت مسلط بر خلیج فارس می شود و مهار عرضه نفت به بازار جهان را بدست می آورد.

امریکا، برای از بین بردن این احساس که از توقعات عراق در خلیج فارس، بخاطر دفاع عراق از منافع آمریکا، حمایت می کند، هیچ اقدامی نکرد. در واقع، در آخرین دیدار سفیر آمریکا در کویت با صدام حسین، سفیر این احساس روشن را به صدام داد که آمریکا مانعی برای تحقق توقعات عراق در کویت، نمی بیند. از دید گاه صدام حسین که بتگریم، می بینیم او مزد جنگ و پیروزی را می خواست و جنگ با ایران را به امید بدست آوردن مهار نفت خلیج فارس کرده بود. آمریکا نیز هیچ عملی برای بیرون آوردن صدام از خیالات خوشش، نکرد. تنها، در نهان، به تقویت ایران می پرداخت تا قدرتی پدید آید و نگذارد صدام به هدف خویش دست یابد.

نتیجه این شد که صدام کویت را تصرف کرد. صدام فکر می‌کرد آمریکا ممانعتی بعمل نخواهد آورد. حال آنکه آمریکا نمی‌توانست بگذارد یک کشور مهار نفت خلیج فارس را بدست آورد. صدام نیز از این واقعیت غفلت داشت که ترس از انقلاب ایران از میان رفته است و آمریکا دیگر نیازی به عراق ندارد و توانایی آن را نیز پیدا کرده‌است که نیروهای عظیمی را وارد عملیات کند. صدام می‌پنداشت بخاطر جنگی طولانی که بدان منافع آمریکا حفظ شده‌است، آمریکا بر ضدش وارد جنگ نمی‌شود. اخطارهایش «نمایشی» هستند.

جنگ شد و صدام شکست خورد. با وجود این، آمریکا حاضر به ویران کردن کامل توان نظامی عراق نبود زیرا از آن بیم داشت که کشور متلاشی شود.

حفظ تعادل میان دو همسایه رقیب، امری بغایت بفرنج است. می‌باید هم این و هم آن را، به نوبت تضعیف و تقویت کرد. به ترتیبی که دو کشور ایران و عراق یکدیگر را خنثی کنند و آمریکا بتواند منافع خود را در منطقه حفظ کند.

در مقاله تایمز نیز امر تازه‌ای وجود ندارد. همگان می‌دانند که آمریکا عراق را تشویق کرد به ایران حمله کند. با وجود گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا، برانگیختن رژیم صدام به حمله به ایران، کاری منطقی به نظر می‌آید. و وقتی عراق جنگ را شروع کرد، آمریکا این کشور را متقاعد کرد جنگ را ادامه دهد. به عراق وعده‌هایی داد که می‌دانست هیچگاه به آنها وفا نخواهد کرد. به آن اندازه به عراق کمک می‌کرد که جنگ را ادامه دهد. اگر موشکهای ضد تانک آمریکا به ایران راه می‌جستند، معنی کامل خود را داشت: ادامه جنگ بدون آنکه یکی از دو طرف پیروز شود.

خوب معلوم بود که صدام مردی زمخت و خمینی یک مذهبی متعصب هستند. اما این دو مانع آمریکا انجام آنچه می‌خواست انجام دهد، نبودند. آمریکا سابقه استالین و هیتلر را داشت. به استالین آنقدر اسلحه می‌داد که دو قدرت آلمان و روسیه یکدیگر را به تحلیل ببرند. در مقایسه با صدام، استالین صدها بار بدتر بود. کسی سیاست آمریکا را در جنگ دوم محکوم نکرد چرا باید سیاستش را در جنگ ایران و عراق، محکوم کرد؟

بدیهی است ایجاد تعادل قوا، خود یک هدف نیست بلکه وسیله‌ایست برای زندگی که بدون پی آمد نیست: جنگ دوم، جنگ سرد را در پی آورد و جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس را.

اما آنچه اینکه جالب توجه است، اینست که حکومت بوش دیگر نمی‌خواهد سیاست حفظ تعادل قوا میان ایران و عراق را ادامه دهد. دلایل احتمالی رها کردن این سیاست عبارتند از

1- آمریکا دیگر نگران مسلط شدن یکی از این کشورها بر خلیج فارس نیست. از جمله به این دلیل که نفت روسیه دارد جانشین می‌شود؛

2- آمریکا می‌پندارد، در پی برانداختن صدام، سرعت می‌تواند یک عراق قوی را ایجاد کند؛

3- آمریکا در کار استقرار قوای بزرگ در مرزهای ایران برای مهار این کشور است. و

4- آمریکا آنقدر مشغول القاعده و اتصال جستن صدام به این سازمان است که حتی بقیمت برهم خوردن تعادل قوا در منطقه، تعقیب القاعده و رژیم صدام را رها نمی‌کند.

انقلاب اسلامی: اطلاعات و تحلیل استراتفور، نه تنها تصدیق قول وزیر دفاع انگلستان در باب ایجاد جنگ و فراهم آوردن اسباب ادامه آن از طریق رژیمهای ملاتاریا و صدام است، بلکه واقعیتی را باز می‌گویند که چند نوبت، در انقلاب اسلامی، موضوع بحث شده‌است: «تعادل ضعفها». اما تعادل ضعفها، در همان حال که گویای ضعف قدرتی جهانی است - زیرا تنها از راه برانگیختن دو رژیم استبدادی نیازمند به تخریب دو کشور می‌تواند منافع خود را حفش کند - بیانگر نیاز استبدادهای ملاتاریا و صدام به جنگ برای تخریب نیروهای محرکه دو کشور است. بیش از آن نیاز که آمریکا به تضعیف متقابل ایران و عراق داشت، این دو رژیم نیاز به تخریب نیروهای محرکه‌ای داشتند و دارند که با استبدادهای حاکم بر این دو کشور ناسازگارند. بنا بر این، مقصر و مسئول اول مستبدهای زیر سلطه هستند که برای حفظ استبداد ویرانگر و فساد پرور خود، به قدرت خارجی امکان می‌دهد آنها را به بازی مرگ مشغول کنند.

و استراتفور می‌گوید که تعادل قوا، در جنگ دوم، جنگ سرد بیار آورد و در جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس را اما آیا نمی‌داند بشریت بابت جنگ سرد و ملتهای منطقه بابت جنگ 8 ساله و پی آمدهای آن، چه بهای سنگینی را پرداخته است؟ و نمی‌داند که تعادل قوا روشی برای مرگ است و نه زندگی؟

برابر گزارش الکساندر هیگ به ریگان، امریکا و عربستان به صدام، چراغ سبز دادند - التماس غرب و پرداخت 100 میلیارد غرامت!؟

توضیح: این تحقیق را در دو قسمت می‌خوانید. در قسمت اول، سند مهمی را که روبرت پاری نقل و توضیح داده است و در قسمت دوم، دروغهای شاخدار هاشمی رفسنجانی را در باره چرائی قبول قطعنامه 598 و توقف جنگ:

روبرت پاری سند محرمانه بس مهمی را فاش می‌کند که گزارش وزیر خارجه، هیگ، به رئیس جمهوری، ریگان، است: امریکا به صدام «چراغ سبز» برای حمله به ایران داده بود:

در تابستان 1980، رئیس جمهوری حيله گر عراق، صدام حسین، شاهد فرصتهائی بود که درهم برهمی دامنه گستر بر حوزه خلیج فارس، فراهم می‌آورد. انقلاب اسلامی ایران شاه و شاهزاده‌های عربستان و دیگر رژیمهای سلطنتی عرب را به وحشت افکنده بود. آنها از آن می‌ترسیدند که مردم بر ضد شیوه فاسد زندگیشان قیام کنند. کمک صدام و نیز ایرانیان تبعیدی که تحت حمایت سیا با رژیم بنیادگرای آیه الله روح الله خمینی مبارزه می‌کردند، بایسته بود. و چون همیشه، قدرتهای غربی نگران حوزه‌های نفتی خاورمیانه بودند، صدام، ناگهان، رفیق محبوبی شد.

توضیح: آن زمان ترس از بنیادگرایی خمینی نبود. ترس از موفق شدن تجربه مردم سالاری بود. به قول صدام (در گفتگو با سفیر امریکا) طوفان انقلاب ایران بود که پیش می‌تاخت و رژیمهای دست‌نشانده و فاسد را تهدید می‌کرد. آنها خوب می‌دانستند جنگ موجب تقویت بنیادگراها می‌شود و نیک می‌دانستند چرا خمینی و ملاتاریا جنگ را «نعمت» می‌خواندند. چنانکه بعد از جنگ نیز رژیمهای منطقه با رژیم کودتا که «بنیادگرایی» ناب شده بود، «روابط دوستانه» برقرار کرده‌اند و دارند.

علت آن مجهز کردن ارتش عراق بصورت عالی توسط ارتش روسیه و موقعیت جغرافیائی عراق بود.

در 5 اوت 1980، سران دولت سعودی، میزبان صدام در ریاض شدند. دیدار او از عربستان، نخستین دیدار رسمی رئیس جمهوری عراق از عربستان بود. بدیهی است سعودیها از آن دیدار و پذیرائی در کاخهای سخت آراسته، انتظاری داشتند و می‌خواستند برآورده شود. سعودیها عراق را به حمله ایران تشویق می‌کردند. سعودیها همچنین می‌گفتند پیامی گویای مقاصد ژئوپلیتیک کارتر، رئیس جمهوری امریکا، از او خطاب به صدام دارند. از او به ریاض دعوت کرده‌اند تا این پیام را به شخص او بدهند.

در طول تابستان 1980، پرزیدنت کارتر با بحرانهای خاص خود روبرو بود. ناکامی او در آزاد کردن 52 گروگان حیات سیاسی او را تهدید می‌کرد. همانطور که در خاطرات خود، «وفای به عهد»، نوشته است، «نتیجه انتخابات نیز بستگی به آزادی آنها پیدا کرده بود». همانطور که او خود، نزدیک به 10 سال دیرتر، در نامه‌ای به روزنامه نگاری، باز گفته است، رئیس جمهوری (کارتر) اعلان خطری دریافت کرد حاکی از آن که جمهوریخواهها مجاری تماس با ایران، بر سر گروگانها، بوجود آورده‌اند.

بدینسان، این تحریکها که از چند سو بعمل می‌آمدند تاریخ را از 1980 تا امروز، شکل داده‌اند، نا روشن هستند. هجوم به ایران در سپتامبر 1980، که جنگ خونین 8 ساله‌ای را به دنبال آورد، بنا بر معتبرترین برآوردها، یک میلیون کشته بر جای گذاشت. جنگ میلیاردها دلار سود عاید تاجران اسلحه و یک رشته افتضاحها ببار آورد.

در 1986 - 7، افتضاح ایران - کنترا پرده از کار برخی از مقامات دروغ زن برگرفت. اما تحقیقاتی که توسط کمیته‌های تحقیق، مرکب از اعضای دو حزب دموکرات و جمهوریخواه بعمل آمدند، بار تقصیرها را عمده بر دوش

سرهنگ الیویه نورث و چند صاحب مقامهای مادون و «خودسر» گذاشتند. تحقیقات بعدی پیرامون عراق گیت و حمایت محرمانه آمریکا از صدام حسین نیز بی نتیجه پایان یافتند. میلیاردها دلار پول از طریق بانک اعتبار و بازرگانی بین المللی (BCCI)، برده و خورده شدند بی آنکه حسابها از مه غلیظ بیرون آیند. و نیز مسلم شد که سیا و کتراها به قاچاق مواد مخدر آلوده‌اند.

ماجرای اکتبر سورپرایز و ظن پرزیدنت کارتر به مداخله جمهورخواهها در بحران گروگانگیری، در 1980، نیز سرنوشت مشابهی یافت. یک کمیته ویژه، در 1993، به این نتیجه رسید «مدرک معتبری» مؤید وقوع اکتبر سورپرایز، بدست نیامد.

« نکات در خور گزارش » از آلکساندر هیگ:

اما، من به مدارک آن تحقیق دسترسی پیدا کردم. از جمله گزارشهایی که مهر «سری» و «فوق سری» داشتند. این مدارک از قرار، بطور اتفاقی، در اطاقی بر جا مانده بودند که مدارک در آن نگاهداری می شدند. این گزارشها بیشتر از آنچه کارتر در 1980 شنیده بود، و بیشتر از آنچه کمیته در گزارش خود آورده بود، در برداشتند.

اما غیر از آنچه کمیته تحقیق درباره اکثر سورپرایز مخفی کرد و نگفت، گزارشها پرده از استراتژی دیپلماسی پنهان پرزیدنت ریگان، پنهان از کنگره و مردم آمریکا، بر می دارند. یکی از این مدارک، دو صفحه است. عنوان آن « نکات درخور گفتگو» است و آلکساندر هیگ، وزیر امور خارجه آمریکا، آن را برای توجیه ریگان، رئیس جمهوری، تهیه کرده است. مهر «فوق سری / حساس» را دارد. سند سفر اول هیگ به خاورمیانه را در آوریل 1981، حکایت می کند. در گزارش، هیگ می نویسد او تحت تأثیر «مجموعه اطلاعات» (پیرامون نقش آمریکا و اسرائیل در فروش اسلحه) قرار گرفته است. هردو، انورالسادات، رئیس جمهوری مصر و ملک فهد، پادشاه عربستان توضیح می دادند که ایران قطعات یدکی تجهیزات نظامی ساخت آمریکا را از راه اسرائیل دریافت می کند. «این امر بسا برای پرزیدنت ریگان کمتر مایه تعجب بوده است. چرا که واسطه های او، با همکاری اسرائیل، در فضای پرزیدنت کارتر، قرار تحویل اسلحه به ایران، (در ازای به تأخیر انداختن آزادی گروگانها) را داده بودند.

اما آلکساندر هیگ در پی تصدیق بالا، تصدیق بهت آور دیگری را می آورد: «نیز بجاست تأیید کنم که پرزیدنت کارتر، از طریق شاهزاده فهد، به عراقیها برای جنگ با ایران، چراغ سبز داده بود». به سخن دیگر، بنا بر اطلاعاتی که هیگ یافته بود، پادشاه سعودی، فهد (اینک پادشاه عربستان)، پرزیدنت کارتر، از قرار، به امید دست قوی پیدا کردن آمریکا در خاورمیانه و بر اثر یأس از فشار به ایران و آزاد کردن گروگانها از راه گفتگو، چاره را در برانگیختن صدام به حمله به ایران دیده است. اگر راست باشد، جیمی کارتر صلح طلب جنگ بر انگیزنده است.

گزارشی که هیگ نوشته است حاوی جزئیاتی در باره «چراغ سبز» است. هیگ تقاضای مرا برای مصاحبه در باره گزارش خود، نپذیرفت. با وجود این، گزارش نخستین سند تأیید کننده باور دیرگاه ایران است. بنا بر این باور، آمریکا پشتیبان عراق در حمله به ایران بوده است.

در 1980، پرزیدنت کارتر، اتهاماتی را که ایران به آمریکا وارد می کرد، «آشکارا دروغ» خواند. در خاطراتش، در ضمن گزارش ابتکار صادق طباطبائی، منسوب خمینی، در اواسط سپتامبر، گفتگو در باب گروگانها، او اشاره ای کوتاه به هجوم عراق به ایران کرده است: «گفتگوهای (در آلمان) بسیار تشویق آمیز بودند. از قضا، عراق تاریخ ورود (طباطبائی) به ایران، 22 سپتامبر، را برای هجوم به ایران و بمباران فرودگاه تهران، انتخاب کرد. ایرانیها مرا متهم کردند که نقشه ریز و پشتیبان حمله به ایران بوده ام».

حمله عراق به ایران، ایران را سخت نیازمند قطعات یدکی برای هواپیماهای نظامی و نیز تجهیزات نیروی زمینی خود کرد. اما حکومت کارتر همچنان خواستار آزاد شدن گروگانها پیش از تحویل تجهیزات نظامی به ایران بود. اما بنا بر مدارک کمیسیون نیروهای مسلح کنگره که من در اطاق مدارک یافت، جمهورخواهها با تحویل اسلحه به ایران موافق تر بوده اند.

نوارها که اف بی آی، محرمانه، مکالمه ها را بر آنها ضبط کرده است، فاش می سازند که باتکدار ایرانی، همان سیروس هاشمی، که فرض بر این بود به پرزیدنت کارتر در گفتگوها بر سر گروگانها کمک می کند، دستیار جمهورخواهها در

فروشهای اسلحه و نقل و انتقال قیمت‌های آنها، در اواخر 1980 بوده‌است. برادر ارشد سیروس، جمشید هاشمی شهادت داد که فروشهای اسلحه به ایران، از راه اسرائیل، حاصل دیدارهای محرمانه در مادرید، میان مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش، ویلیام ج. کیسی با روحانی ایرانی رادیکال، مهدی کروبی بوده‌است. بهر دلیل، تا روز انتخابات ریاست جمهوری 1980، کارتر نتوانست گروگانها را آزاد کند و بر اثر آن، رونالد ریگان برنده انتخابات شد.

مجرای خصوصی:

دقایقی بعد از انجام مراسم سوگند توسط ریگان، در 20 ژانویه 1981، سرانجام، گروگانها آزاد شدند. در هفته‌های پس از آن، همزمان با سفر آلکساندر هیگ به خاورمیانه برای دیدار با دیدار و شور با مقامات عالی کشورهای منطقه، حکومت امریکا جدید مجاری محرمانه را برای ارتباط با قدرتهای خاورمیانه برقرار کرد. ژنرال چهار ستاره سفید موی با سران دولتهای متحد عراق، مصر و عربستان، و نیز اسرائیل، دیدار کرد. اسرائیل همچنان به حمایت ایران، بمنابۀ قوه تعدیل کننده عراق و عربستان، ادامه می‌داد.

در 8 آوریل 1981، هیگ دیدار خویش را از خاورمیانه، با دیدار از عربستان، به پایان برد. اظهاریه‌ای صادر کرد و در آن، از «کوششهای برای ساختن دنیای بهتر و خردمندی رهبران سعودی» ستایش کرد. او اعلام کرد که «در این سفر، بنیادی نهاده شد برای تقویت روابط عربستان و امریکا».

پس از مراجعت هیگ به واشنگتن، او گزارش فوق سری خود را زیر عنوان «نکات در خور توجه و گفتگو» برای پرزیدنت ریگان نوشت و او را از موافقت‌های که در دیدارهای خصوصی، در عربستان و مصر و اسرائیل، بعمل آورده بود، آگاه کرد.

هیگ به پرزیدنت ریگان توضیح داد: «همانطور که پیش از سفرم به خاورمیانه، گفتگو کردیم، من به پرزیدنت سادات و نخست وزیر (اسرائیل)، مناخیم بگین و فهد، ولیعهد عربستان، پیشنهاد کردم که ما مجرای خصوصی برای گفتگو و تصمیم در باره اموری بوجود آوریم که نسبت به آنها حساس هستیم. هر سه آنها از پیشنهاد استقبال کردند و خواستار ملاقاتهای زود هنگام شدند».

بمحض مراجعت، هیگ گزارش را نوشت و مشاور خود، روبرت «بود» مک فارلین "Bud" Robert McFarline را روانه قاهره و ریاض کرد تا مجاری خصوصی را بوجود آورد. هیگ نوشته‌است: «او دیدارهای بسیار سودمندی با سادات و فهد بعمل آورده‌است. در واقع، سادات، اد موسکی، (وزیر امور خارجه کارتر) را یک ساعت و نیم منتظر گذاشت تا او را بحضور پذیرد حال آنکه سادات مدت دیدار با مک فارلین را طولانی کرد».

این دیدارها با فهد و سادات و بگین، سه کشور را سه سنگ پایه سیاست محرمانه حکومت ریگان در منطقه، گرداند: سعودیها بمنابۀ خزانه دار و اسرائیلیها بمنابۀ واسطه و مصریها بمنابۀ منبع تسلیحات ساخت روسیه.

و نیز، پرزیدنت کارتر واسطه صلحی تاریخی میان مصر و اسرائیل شد. سادات و بگین و فهد، هر سه، علائم ضعف امریکا، بخصوص ناتوانیش در حمایت از شاه ایران از سقوط در 1979، اعلان خطر تلقی کردند. گزارش هیگ بر اینست که رفتن کارتر از ریاست جمهوری اعتماد به قدرت امریکا را باز گردانده‌است:

«روشن است که سیاستهای محکم شما در قبال شورویها، اعتماد سعودیها را باز ساخته و اعتماد مصریها به رهبری امریکا را جلب کرده‌است. هر دو، فهد و سادات (در حمایت از سیاست خارجی امریکا، بیشتر از هر زمان دیگر، آمادگی ابراز کردند».

هیگ گفت: «پیشنهاد کرد ستادهای نیروی مداخله سریع، از جمله حضور تمام وقت افراد نظامی امریکا، در مصر باشند». سادات استراتژی خود را مبنی بر حمله به لیبی بقصد پایان بخشیدن به مداخله قذافی در چاد، ابراز کرد. صادقانه، من بر این باورم که سادات به آسانی در هر زمینه، آماده‌است پا از اندازه بیرون گذارد و من باید سعی کنم بلند پروازیهای او را تعدیل کنم».

توضیح: بدینسان، قدرت سلطه گر، از زیر سلطه است. این زیر سلطه است که نیاز به تکیه گاه خارجی پیدا می‌کند و غیرتی بیشتر از خود او، به او و قدر قدرتی او ابراز می‌کند.

منزلت ویژه، پول و اسلحه:

هیگ گزارش کرده‌است که شاهزاده فهد (ولیعهد آن روز) « هیجان بسیار نسبت به سیاست خارجی پرزیدنت ریگان بروز می‌داد ». هیگ نوشته‌است: « فهد پذیرفته است علی‌الاصول، بهای فروش اسلحه به پاکستان و دیگر دولتهای منطقه را بپردازد. و نیز، رهبر عربستان وعده داده است در کمک به اقتصاد امریکا کشور او که ثروت نفتی عظیم دارد، نگذارد تولید نفت کاهش بپذیرد » .

توضیح: یکبار دیگر، این دولت زیر سلطه است که نیاز بیشتر به قدرت مسلط دارد و بیشتر از آنچه سلطه گر می‌خواهد، در اختیارش می‌گذارد. بدین سان، نه تنها اطلاعی که بنی‌صدر، خواه در مقام ریاست جمهوری و چه بعد از کودتا، به استمرار باز می‌گفت، واقعیت داشته‌است: جنگ به تشویق امریکا + گرایش ملاتاریا به استبداد و خیانت و جنایت و فساد را روش کردن، رژیمهای نفتی را از آمریت انقلاب ایران بدر برد و آنها، « برای کمک به اقتصاد امریکا » تولید نفت را بالا بردند و ضد ضربه نفتی یا سقوط قیمت نفت را ممکن ساختند.

گزارش دو صفحه‌ای آلکساندر هیگ، نخستین وزیر خارجه ریگان درسی می‌آموزد که بسیار کتابها چون این گزارش نمی‌توانند آموخت. اگر ایران این درس را بیاموزند و نگذارند استبداد بر آنها حاکم شود و قدرت خارجی را محور سیاست داخلی و خارجی کشور بگرداند.

هیگ ادامه داده‌است: « این مجراها که در هماهنگ کردن سیاستهای عربستان و مصر بسا سخت مفید می‌شوند. هر دو مرد (سادات و فهد) « منزلت ویژه‌ای » را که شما (ریگان) برای آنها قائل شده‌اید، قدر می‌شناسند و هر دو محرمانه بودن را ارج می‌نهند. من قصد دارم، باتفاق کاپ و اینبرگر، (وزیر دفاع)، و بیل کیسی (رئیس سیا) کار را پی بگیرم... پیام بزرگ‌تر این مبادله آراء و توافقا اینست که سیاستهای شما صحیح هستند و حمایت گرم رهبران خارجی مهم را برانگیخته‌اند » .

در سالهای بعد از آن، حکومت ریگان از « منزلت ویژه » ای که برای دولتهای سه کشور (اسرائیل و مصر و عربستان) قائل شده بود، در گریختن از قیدهای که قانون اساسی برای قوه مجریه و مقامهایی مقرر کرده‌است که می‌توانستند جنگ براه اندازند، استفاده می‌کرد. محرمانه، حکومت ریگان، با جنگ ایران و عراق، بازی می‌کرد. گاه این و گاه آن را حمایت می‌کرد: کمک به ایرانیها با دادن موشکها و قطعات یدکی و حمایت از عراقیها با دادن اطلاعات و فروشهای غیر مستقیم اسلحه.

وقتی در 18 ژوئیه 1981، شورویها هواپیمای آرژانتینی را ساقط کردند که از اسرائیل به ایران تجهیزات نظامی می‌برد، وزارت خارجه امریکا آن را دید و رازداری را ارج نهاد. در آن تاریخ، وزارتخارجه منکر اطلاع از فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران شد. اما دیرتر، در مصاحبه‌ای، نیکلاولیوتس Nicholas Veliotos معاون وزارتخارجه، گفت: « بعد از گفتگوها با صاحبان مقامهای بالا، برای من روشن بود که در حقیقت، ما موافقت کرده بودیم که اسرائیل برخی از تجهیزات ساخت امریکا را به ایران بفروشد » .

بنا بر قول هوارد تیچر Teicher، عضو سوگند خورده شورای امنیت ملی، حکومت ریگان فهرست محرمانه‌ای از قطعات یدکی اسلحه روسی و نیز اسلحه را به حکومت سادات داد تا که آن حکومت این قطعات را در اختیار امریکا بگذارد. حکومت ریگان برخی از این اسلحه و قطعات یدکی را به عراق داد و نیز بمبهای ویرانگری را به عراق فروخت که نیروی هوایی صدام بر سر قوای ایران فرو می‌ریخت.

در 1984 که کنگره از دادن اجازه به سیا برای ادامه کمک رسانی به کنتراهای شورشی نیکاراگوا، خودداری کرد، پرزیدنت ریگان باردیگر « منزلت ویژه » را وسیله کار کرد. او از سعودیها خواست برای تأمین هزینه‌های جنگی، به کنتراهای نیکاراگوا، پول بدهد. در پی معامله بر سر گروگانهای (امریکائی در لبنان)، اجازه فروش محرمانه اسلحه به ایران را داد. منافع حاصل از این فروش، از طریق عملیات اطلاعاتی بیرون از مهار کنگره، در اختیار کنتراها قرار می‌گرفت. این کار محاسبه شده‌را، مثل کارهای دیگر، دیوارهایی از « انکار » و دروغها می‌پوشاند.

در افتتاح ایران کنتررا، برخی از این دروغها بر ملاء شدند. اما حکومت ریگان دیوارهای سنگی جدیدی از دروغ ساخت که هیچگاه شکافته نشدند. جمهوریخواهها، با غرور، دم از « اسناد سری» که نباید فاش شوند زدند و مانع از دسترسی به اسناد محرمانه شدند و دموکراتها رگ ایستادگی و مبارزه برای آنکه حقیقت از پرده بیرون افتد را نیافتند.

ماکیاول را بخوانید!:

چند سال پیش، وقتی من با هیگ مصاحبه کردم، از او پرسیدم: آیا او از اینکه دروغ و فریب روش کار بازیگران صحنه سیاست بین المللی شده بود، آشفته خاطر نبود؟ او در حالی که دستش را تکان می داد، پاسخ داد: « اوه، اوه، اوه، نه. بخاطر اینگونه چیزها؟ نه. بیا. مسیح! خدا! می دانید شما بهتر است بروید ماکیاول و یا کس دیگری چون او را بخوانید. زیرا من فکر می کنم شما در دنیای روئانی زندگی می کنید». اشخاص کارهائی را می کنند که منافع ملی آنها به آنها تکلیف می کند انجام دهند. و اگر این تکلیف ایجاب کرد به ملتی دروغ بگوئی که دوست است، از خلال دندان دروغ می گوئی.»

اما بعضی اوقات، بازی پی آمدهای غیر منتظره می یابد. در 1990، یک دهه بعد از هجوم عراق به ایران، صدام حسینی دلخور و خشمگین از شیخهائی که او را به جنگ با ایران برانگیخته بودند، انتظار جبران داشت. صدام بخصوص نسبت به شیخ کویت خشمگین بود. مایه خشم هم ندادن اعتبار بیشتر و هم انجام عملیات حفاری نفت در زمینهای نفتی عراق، بود. یکبار دیگر، صدام چشم به علامتی دوخت که امریکا می باید می داد. حالا، بوش رئیس جمهوری بود.

وقتی صدام رویاروئی که با کویت پیدا کرده است را برای سفیر امریکا در عراق، آپریل گلاسی **April Glaspie** توضیح داد، پاسخی مبهم شنید. واکنشی را شنید که « چراغ سبز» دیگری از سوی امریکا تلقی کرد. 8 روز بعد، قوای خود را به تصرف کویت گمارد. تصرفی که برای پایان دادن به آن، امریکا می باید قشونی 500 هزار نفری را روانه جنگ می کرد و هزاران تن می باید کشته می شدند.

توضیح: بدین قرار، 1 - جنگ نعمت بوده است برای حکومتهای امریکا و انگلیس و اسرائیل و مصر و عربستان و شیوخ نفتی. و 2 - هدفهائی که این حکومتها از رهگذر طولانی کردن جنگ تعقیب می کرده اند، همانها هستند که در هشدار 22 خرداد 1360 و در خیانت به امید، شمارش شده اند و 3 - مجاری محرمانه و سازشهای پنهانی که افتتاحهای اکتر سورپرایز و ایران گیت را ببار آوردند، حافظ « منافع» حاکمان و موجد « زیانهای» مردم کشورهائی هستند که حکومتها، با استفاده از اینگونه مجاری، سازشهای پنهانی می کنند. از این رو، از مجاری علنی ممکن نیست، سیاستی موافق روشی که ماکیاول می آموزد، را در پیش گرفت. و 4 - سندی که پاری آن را انتشار داده است، همان واقعیت را باز می گوید که سندهای دیگر می گفتند: جنگ پی آمد مستقیم گروگانگیری بود. آنها که وسیله گروگانگیری شدند و امروز، بجای اعتراف به خطا و پوش، بهای آن را قابل قبول تبلیغ می کنند، می باید بدانند که فرصت پوش را از دست می دهند و بار مسئولیتی چنین سنگین را بردوش نگاه می دارند. و 5 - در خور یادآوری است که بنا بر اعتراف شخص آلکساندر هیگ، از همین نوع مجاری محرمانه، با خامنه ای و هاشمی رفسنجانی داشته است. واسطه با هاشمی رفسنجانی محسن رفیق دوست و واسطه با خامنه ای، برادر او، هادی خامنه ای بوده اند. و...

و سندی که پاری انتشار داده است، به روشنی تمام، امر مهمتری را بر خواننده آشکار می کند: در رابطه سلطه گر - زیر سلطه، زیر سلطه نقش بازیچه را پیدا می کنند. این نقش را روابط قدرت به آنها می دهد و آنها، داوطلبانه و مشتاقانه، این نقش را برعهده می گیرند. عقل زورمدار هاشمی رفسنجانی غافل است از واقعیت مهمی که دروغ او آشکار می کند و در آفتاب سندی که پاری منتشر کرده است، اندازه وارونه سازی حقیقت از سوی این ایران گیتی، آشکاری کامل می یابد:

هاشمی رفسنجانی: بخاطر دریوزگی و التماس غرب بود که ایران قطعنامه 598 را پذیرفت و عراق مجبور به پرداخت 100 میلیارد دلار خسارت شد!؟

بگزارش ایسنا (28 شهریور 1382)، هاشمی رفسنجانی، در «کنگره بزرگداشت 1600 شهید سبزوار» گفته است: «امروز نیز مانند اوایل انقلاب شمشیرهای دشمنان تیز شده و در داخل نیز عده‌ای گستاخ تر شده‌اند و در خارج نیز به اختلافات داخلی دامن می‌زنند. ولی باید بدانند اشتباه می‌کنند. چرا که ایران هزار بار از آن زمان نیرومندتر شده است.

دشمنان ایران در برابر کشوری هستند که دیروز در تهیه باروت و مواد منفجره مشکل داشت ولی امروز از موشک‌های دوربرد آن می‌ترسند و خیلی احمقانه است که یک چنین کشوری را تهدید کنند. آمریکا آمد تا ما را محاصره کند ولی خودش را محاصره کرد و حتی امروز در میان پادگان‌های نظامی و زره پوش‌ها و تانک‌ها نیز در عراق امنیت ندارد و حتی در گرمای سرسام‌آور آن‌جا همیشه باید لباس‌های ضدگلوله به تن داشته باشند.

خیال خام آمریکایی‌ها مانند خیال خام صدام در جنگ است که امروز زنده به گور شده است. خیال خام آشوب داخلی هم هوا شد. آمریکا می‌خواست به کمک تبلیغات و ده‌ها تلویزیون و به بهانه خصوصی کردن دانشگاه‌ها آشوب درست کند و فقط چند نفر اراذل و اوباش فریب خورده خاص در گوشه و کنار فریب خوردند و فقط بخشی از نیروی انتظامی جهت مقابله با آنها وارد میدان شدند. مگر تا به حال چقدر توانستند به کشور آسیب برسانند؟ البته از دست دادن 200 هزار نفر جوان پاک آسیب است ولی روح آنان امروز در میان ماست.

دفاع مقدس یک قطعه بی نظیر همه تاریخ دنیا با همه وسعت آن است. چرا که همه شیاطین دنیا به جنگ یک کشور آمده بودند. در شرایطی که ارتش و سپاه هنوز شکل نگرفته بود و حتی سلاح را نمی‌شناختند (1) و اموال نظام نیز در بانک‌های خارجی مسدود بود. (2)

وجود اختلافات گروهی و بنی‌صدر که بر مسند ریاست جمهوری نشسته بود و منافقین و تودهای‌ها و لیبرال‌هایی که می‌خواستند انقلاب را محاصره کنند، به همراه رسانه‌ها و روزنامه‌هایی که، به جز چند روزنامه، خاکستر بر سر مردم می‌ریختند و نیز محافل نظامی در دانشگاه‌ها از جمله مسایل داخلی کشور در آستانه جنگ تحمیلی بود.

شرق، غرب و ارتجاع پشت سر عراق قرار داشتند و اطلاعات زیادی که منافقین به دشمنان می‌رسانند به آنها کمک می‌کرد و کشور انقلابی ما در مواجهه با شیاطین روزگار آنچنان دفاع جاودانی کرد که به خاطر التماس و دریوزگی غرب، قطعنامه را پذیرفت. عظمت دفاع مقدس در آن جایی است که با التماس غرب، قطعنامه پذیرفته شد. چرا که آن زمان آمریکا، روسیه و ارتجاع غرب محتاج به آن بودند. (3)

ما که در سازمان ملل نفوذ نداشتیم ولی قدرت معنوی مردم و این که وحشت داشتند ما دوباره تفنگ‌هایمان را در دست بگیریم، باعث شد که در جریان جنگ تحمیلی عراق را مقصر شناختند و او را مجبور به پرداخت غرامت 100 میلیارد دلاری کردند. (4)

آنها از ترس این که بسیجی‌ها تفنگ را بر دوش بگیرند پذیرفتند و گفتند که ایران مورد ظلم و هجوم قرار گرفته و عراق باید خسارات را به ایران بپردازد.

توضیح: چنین دروغگوئی تنها از آقای هاشمی رفسنجانی ساخته است. با وجود این، دروغهایش اعتراف‌های مهمی را در بردارند:

1 - اعتراف می‌کند که در آغاز جنگ، افراد سپاه اسلحه را نمی‌شناختند. با این اعتراف دروغی را تکذیب می‌کند که ملاتاریا از آن روز تا امروز تکرار می‌کند: بنی‌صدر به سپاه اسلحه سنگین نمی‌داد. بر فرض وجود آن اسلحه، سپاهی که اسلحه را نمی‌شناخت، چگونه می‌توانست از اسلحه سنگین استفاده کند؟

2 - اموال مال نظام نبودند و مال کشور بودند و «نظام» با گروگانگیری موجب توقیفشان شد و با معامله پنهانی بر سرگروگانها، با گروه ریگان و بوش، ملاتاریای ایران گیتی بر بادشان داد.

3 - مدعی است بر اثر التماس و دريوزگی امريکا و اروپا و روسيه، رژیم ملاتاریا قطعنامه 598 را پذیرفته است. در این صورت، الف - دیگر چرا خمینی جام زهر سر کشید؟ و چرا مک فارلین مقاله نوشت که خمینی در برابر امريکا زانوی تسلیم بر زمین زد؟ پس آن سخن چه بود که گفتند: کشور را قحطی تهدید می‌کرد و پولی در خزانه نبود، يك هفته تأخیر در پذیرش قطعنامه، موجب سقوط کشور می‌شد؟

و عقل زورمدار آقای هاشمی رفسنجانی نمی‌داند که سخن او اعتراف به تسلیم شدن به خواری است. زیرا می‌پذیرد که تصمیم به خاتمه جنگ را امريکا و روسيه و اروپا (چین را فراموش کرده است. در حقیقت، قطعنامه را 5 عضو دائمی دارای حق وتو، تهیه کرده بودند) گرفته‌اند و ایران پذیرفته و اجرا کرده است.

4 - می‌گوید صدام را مجبور به پرداخت 100 میلیارد دلار غرامت کردند. الف - اگر راست می‌گوئید که به شما التماس کردند، دیگر چرا به يك دهم غرامت قانع شدید؟ مگر شما نمی‌گفتید 1000 میلیارد دلار خسارت جنگ است؟ و ب - پس این پول که صدام به پرداخت آن مجبور شده است، کجاست؟ آیا به حساب شخصی آقای هاشمی رفسنجانی ریخته شده است؟

و مواد قطعنامه 598 را انتشار یافته است. در آن قطعنامه، سخن از بازسازی میان است و آنهم در ایران و عراق و نه از غرامت. اما چرا هاشمی رفسنجانی این دروغ را می‌گوید؟ زیرا پیش از کودتای خرداد 60، عراق به پیشنهاد کنفرانس غیر متعهدها تن داد و کشورهای خلیج فارس که او را به جنگ برانگیخته بودند، حاضر به دادن غرامت به ایران شدند. چون عامل ادامه جنگ بمدت 8 سال برای استقرار استبداد ملاتاریا در ایران و در خدمت به منافع امريکا و انگلستان و اسرائیل و عربستان و مصر و شیخها بوده است، گمان می‌برد اینگونه دروغهای فاحش، درد بی درمان خیانت او و همدستانش را در آن جنگ، جبران می‌کند. غافل از اینکه وجدان جمعی ایرانیان را نسبت به خیانتی که استبدادیان به آنها و کشورشان کرده است، حساستر می‌کند. بخصوص که آقای هاشمی رفسنجانی منتظر تکذیب دیگران نشد. خود خویشتن را تکذیب کرد: در 1 مهر، همشهری مصاحبه‌ای با او انتشار داد. او فراموش کرد دو روزی پیش از آن گفته بود بر اثر التماس و دريوزگی غرب قطعنامه را پذیرفتم. او گفته است:

*** «من به قرارگاه رفتم و آقای محسن رضائی که فرمانده سپاه بود، لیستی تهیه کرده بود و گفت: اگر بخواهیم جنگ را ادامه بدهیم، با توجه به ضعیف شدن تدارکات، باید اقلام این لیست را به ما بدهید. آن لیست اکنون موجود است. خیلی مفصل بود. ارقام و اعداد آن دقیقاً یادم نیست. اما در آن گفته شده بود فلان مقدار تانک، هلی کوپتر و هواپیما و فلان مقدار پول و مهمات لازم است.»**

*** اولاً دولت نامه‌ای به امام نوشت و وزرای اقتصاد و رئیس بانک مرکزی گفتند دیگر از تأمین هزینه‌های جنگ ناتوانیم و حد اکثر می‌توانیم غذای مردم را تهیه کنیم. اقتصاد کشور نمی‌تواند جنگ را تأمین کند.»**

توضیح: بدین ترتیب این دولت ملاتاریا بوده که به دريوزگی افتاده بوده است. عقل زورمدار کارش به اختلال می‌انجامد. این ضد و نقیض گوئی به فاصله دو روز، حاکی از اختلال شدید است. بر مردم ایران است که بیاد بیاورند این شخص و همدستانش در بهار 1360، بحران آفریدند و بابت عبور از بحران، انقلاب و دین را به باد دادند و يك جنگ 8 ساله و نظام استبدادی جنایت و فساد و خیانت گستر را روی دست ملتی گذاشتند. آیا بحرانهایی که این عقل زورمدار و نظایر او دارند ایجاد می‌کنند، هستی کشور را بباد نخواهند داد؟

باری، اگر در جنگ، ملاتاریا بازیچه بود، اینک نیز در سیاست خارجی بازیچه تمایلهای افراطی اسرائیل و امریکا و انگلیس است. آیه الله منتظری گروگانگیری را اشتباه و عادی نکردن رابطه با امریکا را، عمل به خواست صهیونیستها ارزیابی می‌کند:

منتظری: اشغال سفارت امریکا غلط بود و صهیونیستها مانع عادی شدن رابطه با امریکا:

روزنامه ژاپنی یومیوری مصاحبه‌ای با آیه الله منتظری بعمل آورده‌است. از آن، یک پرسش و پاسخ مربوط است به رابطه با امریکا. متن فارسی آن در 30 شهریور 1382، از سوی دفتر او انتشار پیدا کرده‌است:

* یومیوری: آیا شما با رابطه با امریکا موافق هستید و به نظر شما چه راهکارهایی برای ایجاد رابطه با امریکا می‌تواند وجود داشته باشد تا شکاف موجود برطرف شود؟

* منتظری: غیر از اسرائیل که ما آن را کشور قانونی نمی‌دانیم، قاعدتا با هر کشوری و از جمله امریکا که یک کشور قانونی است و در دنیا به عنوان یک کشور مطرح است، می‌توانیم رابطه داشته باشیم. لکن رابطه دو کشور مستقل و داشتن روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به نفع هر دو طرف خواهد بود. جدایی از امریکا یک چیز موقتی بود که نباید ادامه داشته باشد و اشغال سفارت امریکا به عقیده من کار غلطی بود و مثل این است که ما یک قسمت از کشور دیگر را اشغال کرده باشیم. ولی امریکا متأسفانه با این که استفاده و منافع را از کشورهای اسلامی می‌برد، اسرائیل غاصب را بر کشورهای اسلامی ترجیح داده و می‌دهد و این امر ظلمی است بزرگ و برخلاف مصالح جهانی. اگر امریکا دست از زورگویی بردارد و نسبت به اسرائیل این گونه برخورد نکند، می‌توان این دیواری را که ایجاد شده و موقتی است و دائمی نیست خراب کرد.

ما 300 میلیون جمعیت امریکا را رها کرده‌ایم به واسطه این که از دست چند حاکم آنجا عصبانی هستیم و از رابطه با داریم. صهیونیست‌ها هستند که مخالف رابطه ایران و امریکا هستند. لابی‌های یهود هستند که نمی‌گذارند رابطه از سر گرفته شود و ما عملاً داریم خواسته صهیونیست‌ها را اجرا می‌کنیم. امیدواریم موانع برطرف و رابطه برقرار گردد و این بحران و تشنج از میان برداشته شود.

توضیح: بهررو، با وجود این واقعیت که ملاتاریا، در کودتای خرداد 60 و جنگ 8 ساله و پس از آن، نقش بازیچه را بازی کرده‌است، امروز، عقل زورمدار هاشمی رفسنجانی، نسبت به این واقعیت که ایران در محاصره نظامی امریکا است، این توجیه را یافته‌است که امریکا در محاصره ایران است.

روبرت پاری:

پولهایی که به سیروس هاشمی پرداخت شدند و همکاری نزدیک او با کیسی در «اکتبر سورپرایز»:

در دستشویی زنانه سابق کنگره، غیر از شهادت کوگان و گزارش نخست وزیر روسیه (ترجمه آن در شماره پیش از نظر خوانندگان گذشت)،

* نوارهای شنود اف بی آی از گفتگوهای تلفنی سیروس هاشمی را یافتیم که مورد اعتنای کمیته تحقیق پیرامون «اکتبر سورپرایز» قرار نگرفته بود. برابر نوارهای شنود، در اواخر سال 1980، سیروس هاشمی 3 میلیون دلار دریافت می‌کند. پول توسط وکیلی مدافعی مقیم هوستن پرداخت شده‌است. این شخص شریک بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری در انتخابات 1980 بوده‌است.

بعد از انتخابات ریاست جمهوری 1980، وکیل نامبرده به سیروس هاشمی تلفن می‌کند و به او وعده می‌دهد که «بوش و اطرافیان او» در مورد سرمایه‌گذارهای شکست خورده سیروس هاشمی، به او کمک خواهند کرد. و کمی بعد

از آغاز بکار پرزیدنت ریگان، پرداخت اسرار آمیز دیگری به سیروس هاشمی، با پست کنکور و از طریق بانک اعتبارات و بازرگانی بین المللی (BCCI)، پرداخت می‌شود.

* یادداشتهایی در باره دست اندرکاری بوش در ایجاد اختلال در گفتگوهای کارتر، رئیس جمهوری وقت، پیرامون گروگانها، یافتیم. بنا بر یکی از این یادداشتهای مورخ 27 اکتبر 1980، بوش به مشاور سیاست خارجی، ریچارد آلن، دستور می‌دهد آخرین اطلاع در باره گفتگوها بر سر گروگانها را، از طریق تئودور شکالی Theodore Shackley، معاون سابق مدیر عملیات سیا، برای او بفرستد.

* مدارک دیگری یافتیم شامل ثبت‌های «سری و» «فوق العاده سری» وزارت خارجه امریکا در باره فروش اسلحه به ایران در 1980. یکی از فوق سری‌های حساس شامل گفتگوهای الکساندر هیگ، نخستین وزیر خارجه امریکا با سران کشورهای خاورمیانه، در سفر ماه مه 1981 او به منطقه بود. سران این دولتها به او گفته بودند که جریان محرمانه اسلحه از اسرائیل به ایران ادامه دارد.

انقلاب اسلامی: ترجمه یادداشت محرمانه الکساندر هیگ را از نظر خوانندگان گذرانده‌ایم.
* نه تنها مدارک بالا که گزارش تفصیلی ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس جمهوری ایران، و شهادت داوید آندلمن Andelman شرح حال نویسنده آکساندر دومارانژ، رئیس سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی وقت فرانسه، مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

در خور یادآوری است که آندلمن شهادت داده‌است: دومارانژ، به من گفت: ما دیدار میان ویلیام کیسی، مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان - بوش و ایرانیها را در پاریس، سازمان دادیم. بعد از شهادت آندلمن، کمیته تحقیق، تلفنی از دومارانژ می‌خواهد با کمیته تماس بگیرد. اما پیش از آنکه دومارانژ تلفن کند، کمیته بکاری شگفت دست می‌زند: خود ارزیابی می‌کند که شهادت آندلمن «معتبر» است اما فاقد «ارزش تصدیق» است!

* افزون بر این، اوراق کمیته تحقیق فاش می‌کردند که گزارش این کمیته، از دید اعضای آن نیز، بی پایه بوده‌است. تا آنجا که مشاور رئیس کمیته، ای. لورنش بارسلا E. Lawrence Barcella، بابت ضعفهای گزارش، عصبی بوده‌است. در 8 دسامبر 1992، او به معاونان خود دستور می‌دهد «یک دریچه فراری» باز کنند تا اگر در آینده، بابت مدارک و شهادتهایی که بطور گزینشی نادیده گرفته شده‌اند، شکایت شد و یا حقایق رو شدند، بتوان گفت کمیته تحقیق احتمال وقوع «اکتبر سورپرایز» را داده بود.

بارسلا دستور می‌دهد بنویسند «این گزارش نمی‌باید و نمی‌توانست هر تحقیق ساده‌ای را هم در خود بگنجاند، هر تلفن ساده‌ای را هم قید کند، هر تماسی را حکایت کند. و نیز کمیته نمی‌توانسته‌است به همه «تصادفها»، خرده اتهامها و ادعاها، «کنجکاوها» و سئوالهایی که بر انگیخته شده‌اند، پردازد».

اما مدارک روشن می‌کنند بسیاری از آن «تصادفها» که کمیته نادیده گرفته‌است، از لحاظ تاریخی بسیار مهم بوده‌اند. در ماجرای اکتبر سورپرایز، یکچند از مهمترین و قدرتمندترین چهره‌های سیاسی، محرمانه با یکدیگر معامله کرده‌اند. مدارک همچنین فاش می‌سازند تحقیقی به انجام رسیده‌است که نه تنها معدودی «کنجکاوها» را نادیده گرفته‌است، نه تنها یک یا دو «نقش» را از قلم انداخته‌است، بلکه مدام یا مدارک را نادیده گرفته و یا در آنها دستکاری کرده و یا جعل قول کرده‌است.

مدارک گردآوری شده در جعبه‌ها فاش می‌کنند که کمیته برای گذران کیسی، در تاریخهای کلیدی اکتبر سورپرایز، قولهای معمول را سند گردانده‌است. حال آنکه مدارک پیدا شده و نیز شهادتهای شهود، دروغ بودن آن قولها را مسلم می‌کنند. کمیته شهود معتبر را که شهادتشان تصدیق ادعا (نقش کیسی در اکتبر سورپرایز) است، نادیده گرفته و در عوض، شهادتهای مشکوک - بسا ساختگی - جمهوریخواهها را پذیرفته‌است.

* افزون بر این، مدارک کمیته مسلم می‌کند که تحقیق گران کمیته خود در نتیجه تحقیق، ذینفع بوده‌است. بخصوص رئیس مشاوران، بارسلا. او در 1980، وکیل بانک فاسد BCCI بوده و بابت حمایت از بانک در برابر مطبوعات و تحقیقات دولتی، بانک به او بیشتر از 2 میلیون دلار، پول داده‌است. همزمان، بارسلا شریک پل لاکسالت Paul Taxalt، رئیس مبارزات انتخاباتی ریگان - بوش، در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 1980 نیز بوده‌است.

در حقیقت، مدارک موجود در دستشویی زنان سابق مجلس نمایندگان، نشان می‌دهند که فصل جدایی از تاریخ اخیر آمریکا - تاریخی که انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 1980، محور آنست - سخت غلط نوشته شده است. حتی اگر هنوز کسی داوری کند که مدارک بر اثبات «معامله» جمهوری خواهان دلالت قطعی ندارند اما هم او نمی‌تواند انکار کند که جمهوریخواهان، در طول مبارزات انتخاباتی، در مذاکرات پرزیدنت کارتر در باره گروگانها، اختلاهای جدی بوجود آورده‌اند.

اما ماجرای پولهایی که سیروس هاشمی دریافت کرده است:

در 23 سپتامبر 1980، بهنگام رقابت ریگان با کارتر بر سر ریاست جمهوری، دو مرد اهل بوستن به سیروس هاشمی تلفن می‌کنند. این دو پیام رمزی به او ابلاغ می‌کنند. آنها به بانکداری که سیروس هاشمی است اطلاع می‌دهند که «ناخدای کشتی یونانی» می‌خواهد 3 میلیون دلار به شعبه بانک او در آنتیل هلند بپردازد.

به هاشمی گفته شده است که نام «ناخدای کشتی یونانی» فیبولوس "Fibolous" است. یکی از این تکراسی، قاضی سابق، هارل تیلمن بوده است. او خود را دوست 30 ساله ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری آمریکا می‌دانسته است. در آن تاریخ، نقش واسطه اصلی را در کوششهای پرزیدنت کارتر برای آزاد کردن 52 گروگان آمریکائی بازی می‌کرده است.

در 20 نوامبر، بعد از شکست کارتر در آزاد کردن گروگانها، تیلمن از نو، به هاشمی تلفن می‌کند. این بار، با او در باره خرید یک پالایشگاه نفت صحبت می‌کند. به هاشمی می‌گوید با بوش، که به معاونت ریاست جمهوری انتخاب شده است، رابطه دارد و با «آدمهای بوش» در باره ورشکستگی سیروس هاشمی و شریک او، در پی معامله پالایشگاه نفت، واقع در نیوفوندلند مشورت کرده است. تیلمن به او گفته است: «آدمهای بوش آماده‌اند در رفع این گرفتاری، کمک کنند. اما تا پیش از شروع رسمی ریگان و بوش بکار، در 20 ژانویه 1981، نمی‌توانند عمل کنند».

وقتی از تیلمن، در باره تلفنهایش به سیروس هاشمی، در 1980، پرسیدم، گفت: نه دادن 3 میلیون دلار و نه وعده کمک آدمهای بوش به او را به یاد نمی‌آورد. بیاد نمی‌آورد تلفنی به سیروس هاشمی کرده باشد. او بیاد می‌آورد که بازجویان کمیته تحقیق، در 1992، در این باره از او پرسیده‌اند اما محتوای پرسشهای آنها و پاسخهای خود را به یاد نمی‌آورد. اطمینان می‌داد که قصد فرار از پرسشهای مرا ندارد.

با وجود این، تیلمن بر آن تلفنهای اسرارآمیز، امر واقع تازه‌ای را افزود: او گفت در زمان شرکت او در مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش، او مشاور حکومت اسلامی رادیکال ایران نیز بوده است. تیلمن همچنین احساس کرده بود پرزیدنت کارتر در کار گروگانها در مانده است.

توضیح: درخور یادآوری است که، در آن تاریخ، آقایان رجائی نخست وزیر و هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس و بهشتی رئیس قوه قضائیه بوده اند. آنها از کجا، در آمریکا، دوست 30 ساله بوش را یافته و مشاور حقوقی حکومت ایران کرده اند؟!

علت پرداخت 3 میلیون پول به سیروس هاشمی - حتی اگر بازپرداخت وجه دریافت شده و یا بهای معامله‌ای باشد - دلیل دیگری بر وابستگی سیروس هاشمی به جمهوریخواه‌ها است. سیروس هاشمی، با استانی پوتینگر Stanley Pottinger، که در حکومت نیکسون صاحب مقام بوده، از نزدیک همکاری داشته است. با جون شاهین، حرفه‌مند جمهوریخواه و دوست نزدیک ویلیام کیسی، مدیر فعالیتهای انتخاباتی ریگان و بوش، شریک بوده است.

بگفته جمشید هاشمی، برادر سیروس هاشمی، کیسی با سیروس هاشمی، از بهار 1980، برای جلوگیری از آزاد شدن گروگانها، همکاری را شروع کرده است. گزارش کمیته تحقیق مدعی است در نوارهایی که، بر آنها، اف بی آی گفتگوهای تلفنی سیروس هاشمی را از سپتامبر 1980 تا فوریه 1981، ثبت کرده است، کوچکترین اشاره به ماجرای اکتبر سورپرایز نیست. اما من در آن دستشویی تاریک، نوارهایی را یافتم که در آنها، برای مثال، از دادن 3 میلیون دلار به سیروس هاشمی صحبت شده است و کمیته تحقیق کمتر اعتنائی به آن نکرده است. باز نوارهایی یافتیم که حاکی از ارتباطات مالی شاهین و سیروس هاشمی با چهره‌های دولتمند فیلیپین و خاورمیانه و بانک فاسد BCCI و خانواده پهلوی

هستند. این داده‌ها و شهادتها گویای این واقعیت هستند که هاشمی انگیزه قوی در جلوگیری از موفق شدن کارتر در حل مشکل گروگانها داشته و ویلیام کیسی او را بکار گرفته است.

* در 22 سپتامبر، یک روز پیش از تلفنها از هوستن، هاشمی، تلفنی، در پی یافتن 40 میلیون دلار برای کمک به شاهین بوده‌است تا او بتواند کنترل پالایشگاه را از نو بدست آورد. در همان هفته، سیروس هاشمی و جون شاهین می‌خواسته‌اند، باهم، بانکی را در آسیا، با شرکت سرمایه گذاران فیلی پینی ایجاد کنند.

* در اواسط اکتبر، در همان حال که سیروس هاشمی، بظاهر، با حکومت کارتر، در حل گروگانها، همکاری می‌کرده‌است، با جمهوریخواه‌ها نیز در فروش اسلحه به ایران، شروع به همکاری کرده‌است.

نوارهای افی بی آی حاکی از دروغی است که سیروس هاشمی در کار گروگانها گفته است. در 22 اکتبر 1980، افی بی آی گفتگوهای همسر سیروس هاشمی، هما، با او را ضبط می‌کند. هما شوهرش را بابت تکذیب گفتگوهایش با نخست وزیر ایران، محمد هاشمی، سخت سرزنش می‌کرده‌است. به او هشدار می‌داده‌است: «ممکن نیست بتوانی دوچهره داشته باشی و نقش آژان دوپل را بازی کنی».

توضیح: آن زمان، نخست وزیر آقای محمد علی رجائی بود. اما اگر در نوار، صحبت از آقای محمد هاشمی بوده‌است، یا مقصود هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس و یا مراد، برادر او، محمد هاشمی بوده‌است.

* روز بعد، 23 اکتبر 1980، شاهین، از نو، در دفتر کار سیروس هاشمی، بوده‌است. با یکی از تلفنهای تحت شنود، یک شریک اروپائی خود، دیک گدک Dick Gaedecke را در باره آخرین فعل و انفعالات گفتگوها بر سر گروگانها، توجیه می‌کرده‌است. هاشمی از طریق شاهین، کسی را از جزء به جزء استراتژی کارتر در این باره، آگاه می‌کرده‌است.

در 24 اکتبر، اف بی آی به استناد شنود مکالمات سیروس هاشمی، یادداشت رمز دیگری از روابط نزدیک سیروس هاشمی با جمهوریخواه معروف دیگری، ثبت می‌کند. در یادداشت، دو حرف اول سیروس هاشمی در این جمله، قید شده‌اند: «عملیات بانکی س.ه برای ریگان در خارج از امریکا».

امکان ارتباطی میان ریگان و هاشمی اطلاعاتی کاملاً جدید نیست. خبر از این ارتباط را نخست رویترا، به استناد منابع خود در اف بی آی داد: نام ریگان در یکی از نوارهایی شنیده شده‌است که بر آنها مکالمات تلفنی سیروس هاشمی ضبط شده‌اند. اما تحقیق کنندگان کمیته تحقیق گفتند در 548 نوازی که در اختیار کنگره گذاشته شده‌است، نامی از ریگان برده نشده‌است. به استثنای اینکه بهنگام گفتگوی تلفنی، تلویزیون یکی از دو طرف گفتگو باز بوده و اسم ریگان در برنامه تلویزیونی پخش و ضبط شده‌است.

اما تحقیق کنندگان نتوانسته‌اند توضیح بدهند چرا در یک نوار، 8 روز خالی است. 11 روز دیگر نیز پاک شده‌است. بقول متخصصان شنود نوار، بسا از عمد چنین کرده‌اند. با وجود این، کمیته تحقیق هیچ چیز مظنونی در نوارها ندیده‌است!

برای پاک گرداندن جمهوریخواهها، کمیته تحقیق شهادت احمد مدنی، وزیر دفاع سابق ایران را نیز به حساب نیاورد. او شهادت داده‌بود که در به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، سیروس هاشمی، بطور محرمانه، با جمهوریخواهها کار می‌کرده‌است. هاشمی کیسی را به دیداری با ایرانیان برده بود برای گفتگو بر سر گروگانهای امریکائی در تهران. سیروس هاشمی به مدنی گفته بود: «کیسی می‌خواهد از آب گل آلود، ماهی بگیرد». و نیز، مدنی شهادت داده بود که هاشمی نقش دوگانه بازی می‌کرد. در ظاهر برای پرزیدنت کارتر و در باطن برای ریگان - بوش کار می‌کرد.

در دوران انتقالی، یعنی بعد از پیروزی ریگان و پیش از تصدی ریاست جمهوری، اف بی آی مکالمات بیشتری را ضبط می‌کند. این مکالمات گویای روابط سیروس هاشمی با جمهوریخواه‌ها هستند. در 20 نوامبر، همان روز که تیلمن با او از «آدمهای بوش» تلفنی گفتگو کرده‌است. هاشمی با دوستی ایرانی به اسم محمود معینی از روابط خود با کیسی صحبت کرده‌است. این زمان، کیسی کارهای انتقال تصدی ریاست جمهوری از کارتر به ریگان را بر عهده داشته‌است. سیروس هاشمی به معینی گفته‌است: من با کیسی، سالهاست دوست هستیم.

سرانجام، حکومت کارتر، سیروس هاشمی را، از گفتگوها بر سر گروگانها، کنار می‌گذارند. علت اشتغال هاشمی به خرید اسلحه برای ایران بوده‌است. بنا بر آنچه اف بی آی ضبط کرده‌است، در 15 ژانویه 1981، سیروس هاشمی، با مقامات سپاه پاسداران، در لندن دیدار و برای آنها حسابی به مبلغ 87/1 میلیون لیره انگلیسی (حدود 3 میلیون دلار) باز می‌کند. پول اختصاص به خرید اسلحه داشته‌است.

در 19 ژانویه 1981، آخرین روز ریاست جمهوری کارتر، در یکی از گفتگوهای تلفنی خود، برای عده‌ای تشریح می‌کرده‌است که «توافقات بانکی انجام گرفتند برای آنکه گروگانهای امریکائی در تهران آزاد شوند». هاشمی در باره خرید اسلحه برای ایران نیز با آنها، صحبت کرده‌است. شرکای او پرسیده‌اند: «ترتیب کار با دوستانمان چطور خواهد بود؟» و «من قدری عصبی هستم. در اینجا همه سعی دارند وارد عمل شوند.» و روز بعد، بلافاصله بعد از ادای سوگند توسط ریگان، گروگانها آزاد شدند.

در هفته‌های بعد از آن، پولها همچنان به بانک سیروس هاشمی (Company Bank and Trust First Gulf) سپرده می‌شدند. در اوائل فوریه 1981، اف بی آی مکالمه‌ای را ضبط می‌کند که بنا بر آن، حواله‌ای از بانک BCCI، فردا، از لندن، توسط کنکور، برای او فرستاده می‌شود.

چند روز بعد از این مکالمه، دستگاه دادگستری جدید (تحت امر وزیر منصوب ریگان) به اف بی آی دستور می‌دهد، شش مکالمات سیروس هاشمی را قطع کند. اف بی آی و دادستانهای محلی بر آن می‌شوند مکالمات ضبط شده را برای تحت تعقیب قضائی قرار دادن سیروس هاشمی، به جرم فروش اسلحه، بمدت بیش از 3 سال، مورد استفاده قرار دهند. با اطلاع از این امر، در ماه مه 1984، وقتی که مدارک در اختیار هیأت منصفه قرار گرفتند و بنا بر تعقیب سیروس هاشمی شد، وزارت دادگستری سیروس هاشمی را آگاه می‌کند و او پرواز خود را به نیویورک لغو و از توقیف شدن می‌رهد.

کمتر از یک سال بعد، تاجران اسرائیلی فروش اسلحه، آلبرت شویمر

Albert Schwimmer و یعقوب نیمرودی، برای دیدار با سیروس هاشمی، به هتل لوکسی می‌روند. عدنان فاشوقی و منوچهر قربانی فر نیز برای شرکت در این گردهم آئی، به آن هتل می‌روند. هاشمی پیشنهاد فروش اسلحه بیشتری را به ایران می‌کند، او، از نو، با شاهین و کیسی کار می‌کند و کیسی حالا دیگر رئیس سیا است.

یک سال بعد، همچنان در لندن، سیروس هاشمی ناگهان بیمار می‌شود. بیماری او سرطان خونی حاد تشخیص داده می‌شود. او در 21 ژوئیه 1986، می‌میرد. اما کاری را که سیروس هاشمی، در اطاق آن هتل، شروع می‌کند، چند ماه بعد از مرگ او، از پرده بیرون می‌افتد و افتتاح ایران گیت نام می‌گیرد.

توضیح: علت به ریاست جمهوری رسیدن کسی مثل ژرژ دبل یو بوش را در « تحقیقی » می‌توان یافت که، در آن، بنا نه بر یافتن و انتشار مدارک که پنهان کردن مدارک یافته شده، بوده است. ای بسا اگر کمیته تحقیق کنگره کار خود را احقاق حق و هدف از آن را بازگرداندن اخلاق سیاسی به هر سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه می‌شرد و حقیقت را فدای مصلحت نمی‌کرد، امریکا مدیرانی دیگر می‌یافت. اما وقتی قدرتی وارد مرحله انحطاط می‌شود، چشمهای حقیقت بین مسئولان امور کور می‌شوند. چنانکه از اینهمه که بر نوارها ضبط بوده‌اند، اعضای کمیته و تحقیق کنندگان آنها، کلمه‌ای را نمی‌شنوند! در آنچه به گزارش و اسنادی مربوط می‌شود که بنی‌صدر در اختیار این کمیته گذاشت، نه تنها، همه، نادیده گرفته شدند، بلکه در گزارش کمیته، قولهای جعلی را آورده‌اند که خود ساخته و به بنی‌صدر نسبت داده‌اند. با وجود این، همانطور که می‌خوانید، کمیته ناگزیر شده‌است « مجرای فراری » را باز بگذارد.

لذا گفته است می‌گوید سازش پنهانی انجام نگرفته است. می‌گوید: مدرکی که وقوع آن را ثابت کند، یافت نشد!!

روبرت پاری

نقش پول و مقام و کین در تدارک اکتبر سورپرایز:

توضیح: این بخش از یافته های جدید روبرت پاری واجد اهمیت بسیار است. چرا که نخستین تحقیق در باره اکتبر سورپرایز به این نتیجه رسیده بود که در رهبری حزب جمهوریخواه، کسانی چون راکفلر و کسینجر و راکفالنر نقش تعیین کننده ای در گروگانگیری و چگونگی حل آن، یعنی اکتبر سورپرایز داشته اند. در این قسمت، داده های جدیدی ارائه شده اند که تحقیق پیشین را تأیید می کنند:

افراد و نیروهائی که می خواستند پرزیدنت کارتر را از کاخ سفید برانند، یا بخاطر مقام و یا بخاطر پول و یا بخاطر انتقام گیری بر ضد او عمل می کردند. این سه دسته با هم شدند و قدرت عظیمی گشتند.

مدارکی که بتازگی افشا شده اند، مدارکی که از مردم پنهان نگاه داشته می شدند، حاکی از آنند که در پشت نمای دموکراسی امریکا، روابط برقرار بوده اند برای انجام عملیاتی که اکتبر سورپرایز نام گرفتند:

در اینجا، به دیدار شارل. گک کوگان، متخصص عالی مقام سیا در امور خاورمیانه، با کیسی، رئیس جدید سیا، در 21 دسامبر 1992، را باز می آورد. کوگان در دفتر کیسی است که رید وارد می شود. رید دستیار داوید راکفلر، در چیس مانهاتان بانک است. کوگان خوب بیاد دارد که رید به کیسی گفته بود: خوب رشتنه کارتر را برای اکتبر سورپرایز پنبه کردیم.

توضیح: دستگاه ریگان - بوش برای جلوگیری از موفق شدن کارتر به حل مشکل گروگانها، که اکتبر سورپرایزش می خواندند، با خمینی و دستیاران او وارد معامله شدند و خود اکتبر سورپرایزی به زیان کارتر ساختند.

اعضای کمیته تحقیق مجلس نمایندگان از شهادت کوگان خوششان نیامد. زیرا خلاف دلخواهشان بود. وکیل جمهوریخواه ها (و عضو سابق سیا)، داوید لوفمن پرسید: آیا کوگان هیچ فرصتی بدست آورده است و در آن از رید، در این باره، پرسیده است؟ کوگان پاسخ داده است: بله. او می خواست برای تصدی شغش به سازمان ملل برود. به او تلفن کردم. او در مزرعه اش در کونکتیکوت Connecticut بود. تنها به او گفتم: این چیزی است که فکر مرا به خود مشغول کرده است. به (کنگره) چه بایدم گفت؟ و او هیچ توضیح و تفسیری نکرد و در امور دیگر گفتگو شد.

لوفمن پرسید: آیا او هیچ توضیحی به شما نداد و نگفت قصدش چه بوده؟ کوگان پاسخ داد: نه. مارک ل. شافر، حقوقدان دیگر کمیته، پرسید: انکار هم نکرد که این حرف را زده است؟ کوگان پاسخ داد: او هیچ چیز نگفت. و ادامه داد به جرف زدن از امور دیگر.

کمیته و حقوقدانانش نه تنها این شهادت ارزشمند را نادیده گرفتند، بلکه پرسشهای بایست را نیز از او نکردند. از جمله از نو پرسیدند که واکنش کیسی به سخن رید که فلان کردیم به فلان اکتبر سورپرایز کارتر، چه بود؟ این شهادت نیز مانند بسیاری مدارک دیگر در گزارش نهائی کمیته تحقیق نیامد و در بایگانی رها شده، بایگانی شد.

شهادت خصمانه:

اما شهادت کوگان یکی از «سری» ها بود که بظاهر از راه اتفاق، در دستشویی زنانه پیشین رها شده بود. من همچنین یادداشتهای یک مأمور اف بی آی را کشف کردم. او سعی کرده بود با ژوزف رید در باره آنچه از اکتبر سورپرایز می دانست، سنوال و جواب کند. مأمور اف بی آی هاری آ. پنیس Harry A. Penich بود. او فراوان به رید تلفن کرده و از او خواسته بود با وی تماس بگیرد. اما رید یکی از تلفنها را نیز پاسخ نداده بود.

سرانجام، مجهز به یک اخطار کتبی، او را ناگزیر کرد به پرسشهای پاسخ بدهد. رید تهدید کرد به رئیس او رجوع می کند... اما سرانجام، او ناگزیر شد به پرسشها پاسخ بدهد. حقوقدانان کمیته تحقیق نیز رعایت او کردند. از این رو، پنیس پرسشها و پاسخها را که یادداشت کرده بود، برگرفت و نوشت: «رید از دیدار با کیسی در 1980، چیزی به یاد نمی آورد. رید افزود «بخاطر موقعیتم در چیس مانهاتان بانک، بارها با یکدیگر ارتباط پیدا کرده ایم». در 1979، رید عامل لابی راکفلر برای قبولاندن اجازه آمدن شاه به امریکا، برای معالجه سرطان، بود. و همان اجازه موجب اشغال سفارت امریکا در تهران و گروگانگیری شد.

توضیح: خط کشی از ما و بخاطر جلب توجه به این مهم است که بدین ترتیب، لابی راکفلر از بردن شاه به امریکا، تا اکتبر سورپرایز، نقشه خود را اجرا کرده است.

در باره دیدارش از سیا در 1981، رید، به او، پنیس، گفته است: چون به تازگی مأمور سفارت امریکا در مسکو شده بود، بقصد ادای احترام به کیسی سرزده است. اما آید او سخنی از به شکست کشاندن اکتبر سورپرایز کارتر به کیسی گفته است؟ رید پاسخ گفته است: اطلاع خاصی از آنچه اکتبر سورپرایز خوانده می شود، ندارد. کمیته تحقیق نیز فشاری بیشتری پنیس وارد نکرد. شگفت انگیز تر از همه اینکه حقوقدانان کمیته تحقیق از رو برو کردن رید با مدرکی که ادعای او را مبنی بر اینکه در 1980 هیچگاه کیسی را ملاقات نکرده است، رد می کرد. بنا بر دفتر ثبت ملاقاتها مرکز مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش در آرلینگتون، که کمیته تحقیق بدستش آورده است، رید کیسی را در 11 سپتامبر 1980، ملاقات کرده است.

در آن دیدار، رید داوید راکفلر و اوون فریسی Owen Frisbie که لابی راکفلر در واشنگتن بود و آرشیبالد روزولت، مشاور چیس مانهاتان بانک و یکی از شخصیتهای افسانه ای سیا مأمور عملیات سیا در خاورمیانه، از جمله کودتای اوت 1953 (28 مرداد 1332) در ایران و بازگرداندن شاه به تخت سلطنت، همراهی می کرده است. توضیح: بدین سان، در ماجرای گروگانگیری و اکتبر سورپرایز نیز، سر و کله روزولت، مجری طرح آژاکس پیدا می شود! راکفلر و لابی او در واشنگتن و مشاور او نیز کسانی هستند - که بنا بر تحقیقی که زیر عنوان «اینتر لوک» منتشر شد - در طرح و اجرای نقشه گروگانگیری شرکت داشته اند.

شاهی که دیگر نمی توانست پا بر زمینی بگذارد:

در ربع قرنی که از عملیات سیا در تهران گذشت، بانک داوید راکفلر از سپرده های رژیم شاه در این بانک، سود خوبی برد. اما وقتی شاه، در ژانویه 1979، برکنار شد، چیس با خارج شدن سپرده ها توسط دولت اسلامی شد. 6 بدستور این حکومت، میلیارد دلار از این بانک بیرون برده شد.

بر عصبانیت از بیرون رفتن سپرده ها، عصبانیت از رفتار پرزیدنت کارتر با شاه نیز افزوده می شد. وزیر خارجه پیشین، هانری کیسینجر، فغان بر می آورد که شاه حال آن هلندی را پیدا کرده است که دائم در پرواز بود. از یک پناهگاه

موقت به یک پناه گاه دیگر ، از مصر به مراکش واز مراکش به مکزیک و از مکزیک به امریکا و از امریکا به پاناما و از پاناما به مصر و مردن در مصر، در 27 ژوئیه 1980 .

اما شهادت کوگان در باره سخن رید به کیسی ، راه تحقیق وسیعی را گشود که کمیته تحقیق میل چندانی به وارد شدن در آن را نداشت. خانواده شاه (پهلویها) روابط مالی تنگاتنگی با نه تنها راکفلر و چیس مانهاتان بانک که با ویلیام کیسی ، در محدوده فعالیت های مالی شخصی او، داشتند.

بنا بر گزارش سیا در 1984، که در اختیار کمیته تحقیق قرار گرفته است، کیسی دوست ایام جنگ جهانی خود در عملیات جاسوسی ، جون شاهین و بانکدار ایرانی سیروس هاشمی را ، برای فروش ملکی در نیویورک ، متعلق به بنیاد پهلوی ، استخدام کرد. در آن زمان ، دولت اسلامی رادیکال ایران ادعا می کرد که ملک متعلق به او است و خانواده شاه نیاز به پول داشتند.

این نخستین همکاری کیسی با شاهین و سیروس هاشمی در چنین معامله ای مهم بود. زیرا در 1980، هاشمی یکی از واسطه های کارتر در بحران گروگان گیری شد و کیسی مدیر مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش گشت. همکاری کیسی و شاهین و هاشمی به دعوی وقوع اکتبر سورپرایز، اعتباری بیشتر می بخشید.

و سیروس هاشمی در 1986 مرد. برادر بزرگ ترش ، جمشید هاشمی، در کمیته تحقیق ، تحت قسم، شهادت داد که سیروس هاشمی دیدار کیسی و مهدی کروی، ملای رادیکال ، را در ژوئیه 1980، ترتیب داد. شهادت جمشید به قلب اتهام اکتبر سورپرایز و اتهام کیسی بر جلوگیری از به نتیجه رسیدن گفتگوهای پرزیدنت کارتر در باره گروگانها ، مربوط می شد.

اما کمیته تحقیق گزارش سیا را به کناری نهاد و نتیجه گیری کرد که « مدرکی » حاکی از ملاقات کیسی با سیروس هاشمی ، پیش از انتخابات نوامبر 1980، بدست نیامد. در گزارش علنی ، کمیته بکوتاهی از گزارش سیا ، ذکری بمیان آورده است. اما هویت بنیاد را ذکر نکرده است. کلمه « پهلوی » حذف شده است. در نتیجه ، معنای اطلاع مبهم گشته است.

همچنین در گزارش ، این امر واقع که سیروس هاشمی با کیسی و شاهین در کار سود آور فروش ملک بنیاد پهلوی همکاری داشته است، سانسور شده است. حال آنکه شنود اف بی آی که مکالمات تلفنی اداره سیروس هاشمی را ، در اواخر 1980 ، ضبط کرده است، معلوم می کند که او و شاهین در کارمیلیونها دلار سرمایه گذاری در تأسیس بانکی بوده اند. بنا بوده است بانک در هونگ کنگ و با شرکت سرمایه گذاران فیلی پینی ، ایجاد شود.

بانک، دو روز بعد از مراسم سوگند پرزیدنت ریگان و مقارن آزاد شدن 52 گروگان امریکائی ، ایجاد شد. در 22 ژانویه 1981 ، شاهین بانک سپرده و تضمین ، Hong Kong Deposit and Guaranty Bank را ، با سرمایه 20 میلیون دلار، در هونگ کنگ ، گشود. پول توسط وکیلی که طرف راکفلر در ژنو بود، به اسم جان پتری Jean Patry په او داده شد.

بانک از حمایت مالی قدرتمندان دیگری در جهان نیز حمایت می شد. از جمله ، از سوی هرمنیو دیزینی Herminio Disini ، که معروف بود به مأمور امور مالی شخصی رئیس جمهوری فیلی پین، فردینالد ماکوس . در حقیقت، وکیل شاهین به من گفت: شاهین در اوائل 1981، به مانیل برای دیدار با شخص ماکوس رفت. شاهین او را کسی می شمرد که در ایجاد بانک شریک او است. ماکوس این بانک را وسیله ای می دید برای جلب بخشی از دلارهای نفتی کشورهای عرب.

در 1980، امجرمانه، به کیسی نیز پولی پرداخته است. بنا بر نامه ای که در 1986، بعد از سرنگون شدن رژیم ماکوس ، در فیلی پین، افشا شد، پرزیدنت ریگان خواسته است پیش از پرواز ماکوس به هائیتی ، پرونده پرداخت

این پول از بین برده شود. نامه که توسط ویکتور نیتودا، Nituda Victor، دستیار مارکوس نوشته شده است، حاکی از آنست که سناتور پل لاکزالت، Paul Laxalt، از حزب جمهوریخواه، «انتظار داشته است تمامی مدارک در دوران اقامت او در مانیل از میان برده شوند. یکی از پرونده ها شماره و تاریخ 014 - SEC-1980 را داشت و مربوط می شد به پرداخت وجوه به کیسی. پرونده دیگر شماره و تاریخ SEC-015 را داشت و حاکی از آن بود وجوه ریگان مصرف نشدند.

در ایام تبعیدش در هایتی، مارکوس به ملاقات کنندگان خود می گفته است: برای هزینه های انتخاباتی ریگان، 4 میلیون دلار پرداخته است. گرفتن این پول نقض قوانین مربوط به انتخابات آمریکا است. و نیز، توضیح می دهد چرا مارکوس اجازه داشته است از بانک خونک کنگ استفاده کند.

از 1981 تا 1984، بانک سپرده و تضمین هونگ کنگ، همانطور که مارکوس امیدداشت، صدها میلیون دلار پترودلار را به خود جذب کرد. بانک همچنین سرمایه داران عرب را در مدیریت خویش عضویت داد. دو تن از مدیرانش عبارت شدند از غنیم المزروعی صاحب مقامی در ابودی که 10 درصد سرمایه بانک فاسد BCCI را داشت و حسن یاسین، پسر عمومی عدنان قاشقی (که در ایران گیت از صاحب نقشها بود) و مشاور کمال ادهم رئیس پیشین اطلاعات عربستان و از سرمایه گذاران در BCCI.

نام سیروس هاشمی بطور مستقیم بمثابه شریک در ایجاد و اداره کنندگان بانک نیامده است. او از BCCI پول دریافت کرده است. بنا بر نواری که شنود اف بی آی ضبط کرده است، گفته شده است که فراداد از BCCI، با پرواز کنکور، پول دریافت خواهد کرد.

میلیونها دلار که کمیته تحقیق بر آنها چشم بست:

در 1984، بانک سپرده و تضمین هونگ کنگ ورشکست شد و 100 میلیون دلار ناپدید گشت. شاهین یکبار دیگر با مشکل مالی شدید روبرو شد. اما او، در 1985، به مرض سرطان، مرد. و بدهی های بانک نیز با او به گور رفتند. بزرگ ترین بازنده در این معامله - سرمایه گذار اسرار آمیزی بود که از 1980 تا 1981، 20 میلیون دلار سرمایه گذاشته بود - ظاهراً خواهان آن نبود که در این باره سر و صدائی بشود.

این 20 میلیون دلار که توسط وکیل راکفلر در ژنو به بانک سپرده و تضمین هونگ کنگ داده شد، متعلق به شاهزاده اشرف پهلوی خواهر دو قلو و قدرتمند شاه بود. کمیته تحقیق با اشرف مصاحبه کرد و شهادت او را مبنی بر اینکه این 20 میلیون دلار یک سرمایه گذاری معمولی بوده است، پذیرفت.

حال آنکه در 1980، شاهزاده سرمایه گذار از دشمنان سخت کارتر بود. او کارتر را سرزنش می کرد که چرا از شاه حمایت نکرده است. سقوط رژیم شاه به آدمکشها امکان داد فرزند او را بکشند. و نیز، اشرف از ان بیم داشت که پرزیدنت کارتر و همکاران او، از رهگذر یأس از آزاد کردن گروگانها، شاه را با گروگانها مبادله کند. بنا بر قول ویلیام شاکروس Showercross که ایام اقامت شاه در پاناما و واپسین سفر او را به مصر گزارشگر کرده است، او هامیلتون جردن، مدیر اداری کاخ سفید، در ریاست جمهوری کارتر، را، بهنگام رود در رو شدن در پاناما، مورد شمانت قرار داده است.

شاهزاده اشرف، به شاهین، شریک امریکائی سیروس هاشمی، 20 میلیون دلار پرداخت در حالی که بنا بر ظاهر، سیروس هاشمی به پرزیدنت کارتر در حل مشکل گروگانها کمک می کرد. بنا بر این، چنین پرداختی می باید همانند پرداخت بانک BCCI بمثابه مدرک مورد توجه قرار می گرفت.

اما طرف توجه قرار نگرفت. از جمله به این دلیل که رئیس مشاوران کمیته تحقیق، لوآرنس بارسولا در اواخر سال 1980، وکیل BCCI بود و شرکت حقوقی او بیشتر از 2 میلیون دلار پول از این بانک گرفت. شریک او در شرکت نیز سناتور سابق، پل لاگزالت، بود. نه پول بانک BCCI و نه 20 میلیون دلار اشرف و نه پرونده های فیلی پین در گزارش کمیته تحقیق ذکر نشدند. کمیته تحقیق علاقه به پیگیری ماجرای پولهایی که پرداخت شدند و چرایی پرداخت شدنشان نداشت.

توضیح: بدین سان، در ماجرای گروگانگیری و آن سازش سراسر خیانت، اکتبر سورپرایز، خانواده پهلوی نقش اساسی داشته است. حاصل دسیتاری پهلویها، با امثال راکفلر و کیسینجر و... استقرار استبداد ملاتاریا و جنگ 8 ساله و... شد. تا مگر ایرانیان همت کنند و ایران را از مثلث زور پرست، دستیار سلطه گران، آزاد کنند.

روبرت پاری:

مقامات عالی ایران به کلیتون گفتند: باکیسی در «اکتبر سورپرایز» همکاری کردیم:

روبرت پاری یافته های جدید خود را در باره نقش کیسی در سازش پنهانی بر سر گروگانها، اینسان گزارش میکند: نخست دلیل تراشیهای کمیته تحقیق را میآورد که در کتاب خود، شرح کرده است: عکسی از Bohemian Grove پیدا شد. تحقیق کنندگان کمیته از پیدا شدن این عکس چنان سخن میگفتند که گوئی سند قطعی پیدا کرده اند حاکی از اینکه کیسی در مادرید و در گفتگو با مهدی کروی بر سر گروگانها نبوده بلکه در آن محل بوده است! در حقیقت، بنای کار کمیته بر آن نبود که حقیقت را کشف کند بلکه بر این بود که دلیل بتراشد بر دروغ بودن ماجرای اکتبر سورپرایز. لذا، برای روزهای 27 و 28 ژوئیه، میباید محل دیگری میافت و میگفت کیسی، مدیر انتخابات ریگان و بوش در آن محل بوده است.

اما چنین کاری بس مشکل بود. زیرا مدارک نشان میدهند در روزهای آخر هفته آخر ماه ژوئیه، کیسی در آرلینگتون بوده است. روز شنبه، 26 ژوئیه، از انظار عمومی ناپدید شده است. از شنبه تا ظهر دو شنبه، غیبت زده و بعد از ظهر دوشنبه، 28 ژوئیه، در محل کنفرانس پیرامون جنگ جهانی دوم، در لندن، ظاهر شده است. سئوالی که جواب می طلبید اینست: این مدت را کیسی کجا گذرانده است؟ به مادرید برای دیدار و گفتگو با مهدی کروی رفته است یا خیر؟

هیستری اثبات نادرستی نقش کیسی در اکتبر سورپرایز:

پاری پس از شرح تقلاهای دو مجله نیوزویک و نیورپالیک، برای ثابت کردن حضور کیسی در آن روزها در امریکا و آشکار شدن دروغهای این دو مجله، یادآور می شود که کمیته تحقیق کنگره وقتی دید دلیل تراشیهای آن دو مجله به جایی نرسیدند، بر آن شد دلیلهای دیگری را بتراشد و جانشین کند:

در اواخر 1992، برای گذران روزهای آخر هفته پایان ماه ژوئیه، دلیل تازه ای تراشید: کیسی در Bohemian Grove در شمال کالیفرنیا بوده است. بنا بر این دلیل، جمعه 25 ژوئیه، کیسی از لوس آنجلس به سان فرانسیسکو پرواز

کرده است. دارل ترنت Darrell Trent ، عامل حزب جمهوریخواه ، با او همراه بوده است. از سانفرانسیسکو به Bohemian Grove رفته و عصر آن روز به این محل رسیده اند. کیسی تا یک شنبه صبح، 27 ژوئیه، در این محل مانده است. بعد او به سانفرانسیسکو رفته و از آنجا، به لندن رفته است. تمام شب را در هواپیما گذرانده و حدود ظهر روز دوشنبه 28 ژوئیه وارد لندن شده است.

بنا بر این روزشمار، کیسی وقتی نداشته است که به مادرید برود و ادعای جمشید هاشمی بی وجه میشود. ملاقات دو روزه کیسی با کروی دروغ و بنا بر این، اکتبر سورپرایز «اسطوره» و داستان است.

اما در ساختن دلیل حضور کیسی در Bohemian Grove ، کمیته فکر مسئله ها را که بار میآورد، نکرده است: من و گزارشگران دیگر که برای فورت لاین کار میکردیم، بر روی امکان حضور کیسی در این محل کار کرده و آن را دروغ یافته بودیم. ما مدرک آشکاری را یافتیم حاکی از اینکه کیسی در روزهای آخر هفته اول اوت، 1 تا 3 این ماه و نه در روزهای آخر هفته پایان ژوئیه به این محل رفته است.

مدرک در راه:

در واقع، مدرک کمیته تحقیق نیز با ادعایش تناقض داشت. بنا بر دفاتر Bohemian Grove که در اختیار کمیته قرار گرفتند، میهمان کیسی، دارل ترنت، جمعه 25 ژوئیه در این باشگاه بوده است حال آنکه در آن تاریخ، کیسی هنوز در واشنگتن بوده است. بنا بر این، نمیتوانسته اند با هم از لوس آنجلس راه افتاده باشند.

دیتر، کمیته یک بلیط هواپیما یافت که بنا بر آن، کیسی در آن روز پرواز کرده است. اما او نه به ساحل شرقی امریکا که از واشنگتن به نیویورک میرفته است. صبح شنبه، 26 ژوئیه، در روسلین هاربور نیویورک، با زنی از فعالان حزب جمهوریخواه، دیدار کرده است.

دفاتر حزب جمهوریخواه نیز نشان میدهند که کیسی در 1 اوت، به لوس آنجلس رفته و در آنجا، با دارل ترنت، همراه شده است. و نیز دفتر مالی Bohemian Grove نشان میدهد که 1 اوت، کیسی و ترنت از Bohemian Grove خرید کرده اند. افزون بر این، میهمان یکی از اعضای باشگاه، بنام ماتئو مک گوان McGowan، بوده اند. در 3 اوت، او نوشته است که بیل کیسی، مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان، این آخر هفته، میهمان ما بود.

با وجود مدارک مسلم بر دروغ بودن اقامت کیسی در روزهای آخر هفته پایان ماه ژوئیه، کمیته تحقیق از داستانی که ساخته بود، دست برداشت. تحقیق کنندگان کمیته همین روش را در باره روز تعیین کننده دیگر، 19 اکتبر 1980، بکار بردند. این روز نیز روزی است که شاهدان شهادت دادند که آنها کیسی، مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش را در پاریس دیده اند. او برای دور دیگری از گفتگوها با مهدی گروبی به پاریس رفته بود. مقامات سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه و رئیس وقت این سازمان، آلکساندر دومارانژ تصدیق کرده اند که این دیدار انجام گرفته است. دومارانژ به نویسنده شرح حال خود گفته است ملاقات اکتبر انجام گرفت.

برای آنکه مدرک حضور کیسی در پاریس را بی اعتبار کند، کمیته تحقیق خاطره نوه کیسی را دست آویز کرد. لاری کیسی ادعا کرده بود که بیاد می آورد پدر او به پدر بزرگ او، بیل کیسی، در ستاد تبلیغات انتخاباتی جمهوریخواه ها در آرلینگتون کرده بود. با آنکه لاری کیسی، بر صحت این خاطره، دلیل و مدرکی ارائه نکرد، کمیته آن را «معتبر» شمرد. حال آنکه گزارشگران فرونت لاین نادرستی این خاطره را مبرهن کرده و لاری کیسی نیز غلط بودن آن را پذیرفته بود: من، در 1991، یک سال پیش از شهادت او در کمیته تحقیق، با لاری مصاحبه کردم و از این مصاحبه فیلم گرفتم. در آن مصاحبه، او خاطره ای یکسره متفاوت با این خاطره گفت و اصرار ورزید که خوب و بس

روشن به یاد می آورد که پدر و مادر او، در 19 اکتبر، 1980 با کیسی، در جوکی کلاب، واقع در واشنگتن، شام صرف کردند.

او گفت: با آنکه 11 سال از آن زمان می گذرد، روشن به یاد می آورم که در آن تاریخ و در آن باشگاه، پدر و مادرم با بیل کیسی شام خوردند. من به لاری کیسی مدرک ستاد تبلیغات جمهوریخواه ها را نشان دادم و نیز دفتر ثبت ورود نیز نشان می داد که آن شام، چهار روز زود تر از آن تاریخ، در 15 اکتبر، صرف شده است. لاری کیسی اشتباه خود را پذیرفت و رسید امریکن اکسپرس نیز نشان داد که شام در 15 اکتبر صرف شده است.

با وجود این، در 1992، لاری کیسی، در حضور کمیته تحقیق، شهادت داد که در آن تاریخ، به پدر بزرگ او، بیل کیسی، تلفن شده است. امری که در مصاحبه، کلمه ای از آن نگفته بود. من این تناقض گوئی را به کمیته خاطر نشان کردم. اما کمیته آن را ناشنیده گرفت و همچنان ادعای تلفن کردن به کیسی را دلیل عدم صحت ادعای حضور او در پاریس برای گفتگو بر سر (به تأخیر انداختن آزادی گروگانهای امریکائی یا اکتبر سورپرایز) شناخت.

عکسی که در Bohemian Grove گرفته شد:

در حقیقت کار کمیته تحقیق شستن و پاک کردن مدارک و آثار فعالیت‌های کیسی بود. زیرا هم و غم اعضایش این بود که اکتبر سورپرایز مشروعیت 12 سال حکومت ریگان و بوش را از میان نبرد. دموکراتها نیز در خود یارای مقابله با جمهوریخواه ها را نمی دیدند.

توضیح: لی هامپلتون وقتی دلایل بنی صدر را قوی دیده بود، به او گفته بود: میدانید معنای اثبات وقوع اکتبر سورپرایز یعنی اینکه حکومت‌های ریگان و بوش غیر قانونی و فاقد مشروعیت بوده اند؟ بنی صدر به او پاسخ گفته بود: پوشاندن حقیقت، نامشروع را مشروع نمیکند. حال آنکه اگر کمیته تحقیقی که تشکیل میدهد، حقیقت را گفت، مردم سالاری امریکا از فساد بزرگ پاک می شود و در سطح ملی و بین المللی، مشروعیت و اعتبار بدست می آورد. و او، سخن حق را نشنید و گمان کرد حقیقت را با دروغ میتوان پوشاند. غافل بود که حقیقت توانائی دریدن پوشش دروغ و نمایاندن خویش را دارد. و امروز و فردا بیشتر از امروز، مردم امریکا حقیقت را در میانند و عمل او و کمیته اش را فاسد کردن مردم سالاری امریکا و صحنه گذاشتن بر حکومت‌های ارزیابی میکنند که با سازش پنهانی سخت ننگینی، هم دستیار دشمنان آزادی در ایران شدند و هم حکومتی غیر قانونی را در امریکا بر سر کار آوردند و این حکومت 12 سال، برجا ماند.

تحقیق کنندگان کمیته یک تلفن و یک عکس را مدرک کردند. یک عکس دسجمنی در Bohemian Grove ، از اعضای باشگاه و میهمانان آنان، در روزهای آخر هفته پایان ژوئیه 1980، حجت میشد بر اینکه جمشید هاشمی دروغ میگوید و دیدار کیسی با کروی در مادرید، افسانه است.

«عکسی از بیل کیسی در Bohemian Grove پیدا شد». از این جمله، من یکه خوردم. در آن حال که میکوشیدم بفهمم چنین مدرک خنده آوری را چگونه میتوان دلیل کرد در توجیه حضور کیسی در Bohemian Grove ، در روزهای آخر هفته بیان ماه ژوئیه، بکار برد؟ احساس کردم که گوینده، در آن سوی خط تلفن، نامطمئن سخن میگوید. او با تردید پاسخ داد: « خوب، بیل کیسی در عکس نیست. بقیه همه، از جمله دارل ترنت، میهمان او، هستند. اما کیسی در عکس نیست ..»

پرسیدم: بیل کیسی در عکس نیست؟ پاسخ داد: نه، او در عکس نیست. بدین قرار، عکس دلالت میکرد بر اینکه در تاریخ مورد ادعا، بیل کیسی در Bohemian Grove نبوده است .

با وجود این، در گزارش منتشر شده، کمیته تحقیق عکس و مدارک دیگر که جا برای تردید نمیگذاشتند که کیسی در روزهای آخر هفته اول ماه اوت در Bohemian Grove نبوده است، نا دیده گرفت. در عوض، کمیته تحقیق

یادداشت ریچارد آلن، مشاور امور خارجی جمهوریخواهها، را مدرک گرداند. او در یادداشتی بتاريخ 2 اوت شماره تلفن کیسی را نوشته بود. کمیته تحقیق صرف نوشتن شماره تلفن را دلیل شمرده بر اینکه در آن تاریخ، کیسی در خانه بوده است. پس او در Bohemian Grove نبوده است. اگر در آن تاریخ در این محل نبوده، پس در روزهای آخر هفته پایان ماه ژوئیه بوده است! با وجود آنکه ریچارد آلن شهادت داد که «من نمیتوانم بگویم آیا به او تلفن کردم یا نکردم»، کمیته یادداشت او را دلیل گرداند.

به سخن دیگر، از دید تحقیق کنندگان کمیته، نوشتن شماره تلفن کسی توسط دیگری، ثابت میکند که او در خانه بوده است. حتی اگر شماره گرفته شده و کسی گوشی را بر نداشته باشد. مسلح به چنین «منطقی»، تحقیق خود را در باره دعاوی بر وقوع اکتبر سورپرایز کامل کرد.

رئیس کمیته، لی هامیلتون، در نیویورک تایم، مقاله نوشت و ادعا کرد که، به استناد «مدارک محکم» دال بر حضور کیسی در امریکا، ادعای وقوع سازش پنهانی (اکتبر سورپرایز) را بی وجه و پرونده آن را برای همیشه مختومه خواند. مقاله خود را نیز «مورد مختومه» عنوان داده بود.

وضع بر این منوال میگذشت تا که من آگاه شدم مقامات عالی رتبه ایران از طریق واسطه های نزدیک به پرزیدنت کلینتون، در 94 - 1193، به او اطلاع داده اند که کمیته تحقیق آنچه را گزارش کرده است، ساخته و دروغ است. این ایرانیان تصریح کرده اند که آنها با کیسی و دیگر جمهوریخواهها در 1980، در مورد گروگانها، (معامله بر سر به تأخیر انداختن آزادی آنها) همکاری کرده ایم. اما عالی مقام ترین شخصیتهای حکومت کلینتون بر آن شده اند که نباید «پرونده گروگانها را از نو گشود». از قرار، پرزیدنت کلینتون طرح شدن نزاعهای قدیمی کاری پر خطر است و ممکن است مانع از پرداختن او به اموری بگردد که مقدم می شمارد.

توضیح: خط کشی از ما است. یادآور میشود که کلینتون وعده داد پرونده سازش پنهانی حکومتهای ریگان و بوش را با ملاتاریا باز کند. اما نکرد. بهای اهمیت بایسته ندادن به سازش با ملاتاریا برای رسیدن به ریاست جمهوری را، نه تنها معاون کلینتون، ال گور، نامزد ریاست جمهوری نپرداخت، بلکه ملت امریکا و مردم جهان میپردازند. خیانت به کشور و به حق اساسی یک ملت، هیچگاه کهنه نمیشود. چنانکه اگر ما ایرانیان خیانت برخی از «روحانیان» را در کودتای 28 مرداد، کهنه و مربوط به گذشته نمیشمریم، در پی انقلاب، «خط سید ضیاء» که استبداد وابسته است بر دولت مسلط نمیشد و استبداد خیانت و جنایت و فساد گستر را برقرار نمیکرد. تردید نباید کرد که اگر خیانت پهلویها و پهلوی طلبها و خط سید ضیائی ها را امری مربوط به گذشته و کهنه گمان بریم، تجربه شده را تجربه کرده ایم و این بار، بلائی که بر سر کشور خواهد آمد، براتب مرگبارتر و ویرانگر تر خواهد شد.

و من ضبط و ثبت شده های کمیته تحقیق را در دستشویی زنانه مجلس نمایندگان را که انبار شده بود، پی گرفتیم. مدارک را در جعبه ها ریخته بودند. برخی از آنها «سری» و «کاملأ سری» بودند. این مدارک بسیاری از نتیجه گیریهای کمیته تحقیق را نقض میکردند. این مدارک است که در این رشته نوشته ها باز میآورم.

در یکی از دهها جعبه، عکسی رنگی از 16 مرد را یافتیم. آنها در آن آخر هفته پایانی ماه ژوئیه، در Bohemian Grove بوده اند. آنها در قرار گرفتن در برابر دوربین عکاسی، تشریفات را رعایت کرده بودند: اعضای پیرتر باشگاهها

در جلو نشسته بودند و بقیه اعضا و میهمانان، پشت سر آنها ایستاده بودند. من در مردها، یک به یک نگاه کردم. دنبال قامت بلند و گردن خمیده و سر بزرگ کیسی بودم. او در عکس نبود.

روبرت پاری بوش و بازی قدرت سیا

کارت‌ر سیا را تصفیه کرده بود. با به قدرت رسیدن ریگان و بوش، اخراج شده می توانستند بازگردند و انتقام بگیرند. اعضای سیا میل شدیدی داشتند به نشان دادن ضرب شصت خود. آنها میخواستند کاری را که بر سر سران دیگر کشورها می آوردند، بر سر کارت‌ر نیز بیاورند.

کمی بیشتر از یک هفته به انتخابات مانده بود. بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری، عصبی بود. سنجش افکار جدید حاکی از آن بود که مردم به کارت‌ر و ریگان رقبتهای ندارند و ریگان بر کارت‌ر پیشی نگرفته است. بوش در حال رفتن به پیتسبورگ برای فعالیت انتخاباتی بود که از فرماندار سابق تکزاس، پیام نگرانی آوری دریافت کرد. کونالی که زمانی عضو حزب دموکرات بود و جمهوریخواه شده بود، پیام میداد که دولت‌های نفتی خاورمیانه نگراند. زیرا شایعه‌ها بر آنند که بدنبال کوشی طولانی، کارت‌ر موفق شده است ترتیب آزادی 52 گروگان امریکائی را، پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، بدهد. اگر راست باشد، انتخاب ریگان مشکل میشود.

این شد که ساعت 12:20 بعد از ظهر 27 اکتبر 1980، جورج بوش به ریچارد آلن تلفن کرد. آن زمان، او مشاور ریگان - بوش در سیاست خارجی بود. مأموریت او این بود که مراقب پیشرفت کارت‌ر در کار آزاد کردن گروگانها باشد. بوش از او خواست تحقیق کند ببیند اطلاعاتی که کونالی میدهد صحت دارد یا خیر؟ یادداشتهای آلن را سالها بعد، من در دستشویی متروکه مجلس نمایندگان یافتیم. این یادداشتهای بطور روشن گزارش میکنند که بوش در ماجرای معامله بر سر گروگانها شرکت داشته است.

یادداشت آلن شروع میشود با: «JBC[Connally] - Geo Bush»، معامله میشود. هفته پیش اسرائیل، از طریق آمستردام، قطعات یدکی به ایران داده است. گروگانها این هفته آزاد میشود. عربهای میانه رو نگراند. فرانسه به عراق قطعات یدکی داده است و حالا کارت‌ر با ایران معامله میکند. کونالی نگران است. چه میتوان کرد. آلن باید ببیند یا نه.»
در شهادت «سری» که ریچارد آلن در کمیته تحقیق داد، رمز یادداشت خود را اینسان گشود که کونالی شنیده بود پرزیدنت کارت‌ر توانسته است آزادی گروگانها را، با فروش قطعات یدکی توسط اسرائیل به ایران، بدست آورد. بوش به من دستور داد که در باب صحت اطلاع کونالی تحقیق واز طریق دستیاران نزدیکش، او را از نتیجه آگاه کنم.

«شیخ بلوند»:

بنا بر یادداشتهای آلن اطلاع را از راه جنیفر، به تد شکالی Ted Shacklee داده است. آلن شهادت داده است که جنیفر فیتزجرالد مدنی دراز دستیار بوش بود. شکالی تئودور شکالی بود. مأمور افسانه‌ای عملیات سری معروف به «شیخ بلوند» بود.

در دوران جنگ سرد، شکالی بسیاری از عملیات شبه نظامی مخالفت برانگیز سیا را، از ویتنام تا لائوس تا عملیات JMwave بر ضد فیدل کاسترو و رژیم او در کوبا، رهبری کرده بود. در 1976 که بوش رئیس سیا بود، شکالی را به معاونت اداره عملیات محرمانه گمارد. اما خدمت شکالی در سیا، در سال 1979، بعد از 3 سال رویارویی با رئیس سیا،

استنفیلد ترنر، پایان یافت. شکالی بر این باور بود که ترنر با تصفیه صدها تن از «بچه های قدیمی» سیا، این سازمان، از جمله کاریر او را ویران میکند.

بعد از بازنشسته شدن، باتفاق یک عضو دیگر سیا، توماس کلینس، وارد تجارت شد. این شخص جاسوسی خشن بود و بعد ها، بخاطر فروش تجهیزاتی که بکار فعالیتهای تروریستی می آمدند، به لیبی، زندانی شد. کلینس در افتتاح ایران گیت نیز بخاطر تقلب مالیاتی تحت تعقیب قرار گرفت. شیخ شکالی، در آن افتتاح نیز، حضور می داشت.

اما در 1980، شاکلی در تقلای آن بود که رئیس پیشین خود، جورج بوش، را روانه کاخ سفید کند تا مگر خود نیز رئیس سیا بگردد. در اوائل 1980، او داوطلب فعالیت بسود بوش شد و مهارتهای معجزه سازش را در اختیار او نهاد. بدینسان بود که او در ماجرائی که اکتبر سورپرایز نام گرفت، نقش پیدا کرد. نقشی که تا این زمان سری مانده بود.

در 1992، اعضای کمیته تحقیق، وقتی شنیدند شکالی نیز دست در این کار داشته است، سخت در شگفت شدند. کمیته تحقیق به این امر پی برده بود که در ستاد تبلیغات انتخابات ریگان و بوش، اعضای سابق سیا، عملیات شبانه روزی را سازمان می دادند که موضع آنها گروگانهای امریکائی در ایران بود. ریچارد آلن جاسوسهای سابق را «انبوهی از افسران بد قلق سیا» می خواند که به بازی پلیس و دزد مشغول بودند.

برخی از تحقیق گران کمیته میخواستند نقش سیا نیز در گزارش قید شود. فصلی «سری» از گزارش کمیته که در گزارش نیامد را در همان دستشویی زنانه یافتیم. در آن، آمده بود که بسیاری از اعضای ستاد تبلیغات ریگان - بوش [مرکز عملیات]، اعضای سابق سیا بودند که نخست برای بوش، هنگامی که او برای نامزد ریاست جمهوری شدن از سوی جمهوریخواه ها فعالیت می کرد، کار میکردند و به او وفادار بودند. اما این فصل از گزارش حذف شد.

کشف دیگر کمیته تحقیق - که باز از گزارش حذف شد - این بود که روزنامه نگار محافظه کار، میکائل لودین، شریک دیگر شاکلی، بطور خصوصی بسود ریگان - بوش، در موضوع گروگانها، کار می کرده است. این قسمت از گزارش، که سانسور شده است، میگوید لودین عضو غیر رسمی گروه «اکتبر سورپرایز» بوده است. صفحه دیگری از یادداشتهای آلن فاش میکند که لودین به رئیس ستاد تبلیغات انتخاباتی، ویلیام بیل کیسی، در ملاقات 16 سپتامبر، پیوسته است که آن را «طرح خلیج فارس» خوانده اند.

در 1980، شاکلی با لودین هم تیم شدند و، در «بازی جنگ»، برای سازمان اطلاعات ارتش ایتالیا SISMI، که با لژ ماسونی P2 ارتباط داشت، نقش مشاور را بازی کردند. مبارزات انتخاباتی به پایان خود نزدیک می شد که سازمان اطلاعات ایتالیا ماجرای زیانمندی - که صحتش محل تردید بود - در اختیار لودین گذاشت. داستان مربوط میشد به روابط معاملاتی برادر کارتر با لیبی. او داستان را در نیورپابلیک انتشار داد بدون اینکه بگوید مشاور SISMI بوده و در مبارزات انتخاباتی، بسود ریگان و بوش فعالیت میکند. (نگاه کنید به ص 395 David Gregg, The Blond Ghost)

شاکلی روابط نزدیک با بسیاری از افسران سیا که بر کار بودند، داشت. دونالد گرگ که در اکتبر سورپرایز نقش داشت، در ویتنام، زیر دست شکالی بود. در 1980، گرگ رابط سیا با شورای امنیت ملی بود. بنا بر این، در موقعیتی بود که از گفتگوهای محرمانه حکومت کارتر درباره گروگانها، آگاه میشد. بعد از انتخاب شدن ریگان و بوش، او مشاور امنیتی بوش شد و در افتتاح ایران گیت، نقشی فرعی یافت.

ماجرای پاریس:

اما پرسش اصلی اینست که آیا بوش و کیسی با ملایان ایرانی، در اکتبر 1980، رویارو گفتگو کرده اند یا نه؟ بنا بر یکی از ادعاها، این دو به پاریس آمده و در دیدار 19 اکتبر، شرکت کرده اند.

چهار مقام اطلاعاتی فرانسه، از جمله رئیس سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی این کشور، آلکساندر دومارانژ، در سخنانش به شرح حال نویس خویش، گفته اند کیسی در پاریس بود و در دیدار و گفتگو با ایرانیها شرکت کرد. اما دو شاهد دیگر، یکی خلبانی بنام هنریش راپ و دیگری آری بن مناش، افسر اطلاعاتی اسرائیل مدعی هستند که بوش نیز در آن روز، در پاریس بوده و در گفتگوها شرکت کرده است. بن مناش شهادت داد که بوش و کیسی را افسران سیا که هنوز در خدمت (تحت حکومت کارتر بوده اند) بوده اند، همراهی می کرده اند.

راپ که میگوید کیسی را از ناشینال آپرت به پاریس برده است، بیاد می آورد که هواپیما، دیرگاه شب در حالی پرواز کرد که باران میبارید. در حقیقت، در 18 اکتبر، شب هنگام باران می بارید و ثبت سناد انتخاباتی ریگان - بوش در آرلینگتون، نشان میدهد که کیسی، در حدود ساعت 30: 11، بمدت 10 دقیقه، در مرکز عملیات توقف کرده است. و از این محل به فرودگاه، 5 دقیقه راه است. از آن زمان بعد، هیچ مدرک معتبری که نشان دهد کیسی بقیه روز را در محل و یا جای دیگری از امریکا گذرانده است، وجود ندارد.

اما داستان بوش دیگر است. او تحت حمایت افراد اداره حفاظت سری بوده است. یادداشتهای سری حاکی از آنند که او روزی را در واشنگتن، در خانه گذرانده است. اما گفته های او در باره گذرانش سر راست نیستند. هیچک از مأموران حفاظت او دو بار از خانه بیرون رفتن، یکی صبح و دیگری بعد از ظهر 19، را بیاد نمی آورند. و دستگاه بوش مانع دسترسی به یکی از دوستان خانواده و پرسیدن از او درباره ادعای بوش شد. بوش مدعی است بعد از ظهر 19 اکتبر به خانه او رفته است. نام او را کمیته تحقیق سیاه کرده است. زیرا قول داده بود اسم آن کس را فاش نسازد و نامی از این دوست خانواده بمیان نیاورد.

کمیته در مقام مبری کردن بوش، هیچگاه از آن شخص تحقیق نکرد و در نخستین اظهار نظر خود، در 1 ژوئیه 1992، بوش را مبری شناخت.

این تصمیم نشان می دهد که تحقیق کنندگان نیازی به توضیح امر واقع دیگری نمی دیده اند. ما که از سوی PBC Frontline تحقیق می کردیم، کشف کرده بودیم که در 18 اکتبر 1980، خبرنگار شیکاگو تریبون، شخصی بنام جون مک لین، به داوید هندرسون، افسر وزارت امور خارجه، گفته بود که منبع حزب جمهوریخواه ماجرای بس شگفتی را به او گفته است: بوش برای گفتگو با ایرانیها، در باره گروگانها، در حال رفتن به پاریس است.

بدینسان، دو بیگانه از ماجرا، - مک لین و هندرسون - دقیقاً در 18 اکتبر، با یکدیگر، از سفری گفتگو می کرده اند که دیگران سالها بعد از آن سخن بمیان آورده اند. پس این امر که بوش کشور را، در آن تاریخ، ترک گفته است، می باید اعضای کمیته تحقیق را به تحقیق در این باره، بر میانگیخت. تحقیق کنندگان می باید از دوست خانواده بوش پرسش می کردند. اما آنها این کار را نکردند. (در یادداشتهای آن هفته آئن، از دیداری با مک کلین سخن رفته است. اما این روزنامه نگار حاضر نشد نام منبع خود را بگوید).

اعضای کمیته تحقیق این فکر را به خود راه نیز نمی داده اند که در باره این امکان تحقیق کنند که بسا افسران سابق و لاحق سیا با جمهوریخواهها و دواير اطلاعاتی خارجی همدستی کرده و کوششهای رئیس جمهوری امریکا، برای آزاد کردن گروگانها، را ناکام گردانده اند. زیرا اگر تحقیق به این نتیجه میمید رسید که چنین امری روی داده است، معنیش این می شد که سیا کودتای بی سر و صدائی را انجام داده و بی اعتنا به مردم سالاری امریکا، کسی را به ریاست جمهوری رسانده است که می باید دست سیا را در فعالیتهایش باز بگذارد.

اما آنچه در 1980 روی داد و پی آمدهایش، به یقین، سخط خطان سیا را بسی خوش آمد. در ریاست جمهوری ریگان، کیسی رئیس سیا شد و عملیات پوشیده سیا فراوان گشتند. دهها تن از اعضای تصفیه شده سیا به شغلای خود

بازگشتند. میلیاردها دلار پول مالیات دهندگان امریکا در طرحهای سیا خرج شدند. سیا همچنین دستور العمل کارتر در باره رعایت حقوق بشر را نادیده گرفت و در امریکا ی مرکزی و افریقا، گروههای آدمکشی را بکار انداخت.

اعلان خطر قلبی کونالی:

حال با ملاحظه آنچه در پاریس روی داده یا نداده بود، بیاد بیاوریم که گویا در 27 اکتبر، بوش سخت عصبانی بوده است. زیرا کونالی به او خبر داده بود که کارتر با ملاها معامله کرده است. اما اگر اطلاع کونالی راست بود و کارتر چنان پیشنهاد چربی را به ملاها داده بود، آنها نمی باید آن را رد می کردند. اما همانطور که روشن گشت، خبر کونالی دروغ بود. راست بود که چند روز پیش از آن، اسرائیل، از طریق هوا، به ایران قطعات یدکی نظامی فرستاده بود. اما بدون اطلاع کارتر این کار را کرده بود و بخشی از راه حل بحران گروگانها نبود.

در 1992، رئیس جمهوری سابق، کارتر، به تحقیق گران کمیته تحقیق گفت که حکومت حزب لیکود بر اسرائیل، با انتخاب مجدد او به ریاست جمهوری، مخالف بود. بنا بر یادداشتهای دیگری که من در دستشویی زنانه سابق یافتیم، کارتر گفته است: از ماه آوریل، «من احساس کردم که بر سر ریگان است که شرط بندی کرده اند. من حس کردم که از دید رهبران یهودیان، من زیادی با عربها دوست هستم».

اما کمیته تحقیق علاقه کمی داشت که مجموعه امور واقع را در رابطه با یکدیگر قرار دهد و حقیقت را کشف کند. کشف کند افتضاح سخت زشت در قلمرو امنیت ملی، روی داده است. از اقبال سیا، رئیس تحقیق گران کمیته تحقیق، لورنس بارسلا شخصی مطلوب جامعه اطلاعاتی بود و از نزدیک با بسیاری از چهره هائی کار کرده بود که در ماجرای اکتبر سورپرایز شرکت داشته اند. برای مثال، بانک اعتبار و بازرگانی بین المللی BCCI بیشتر از 2 میلیون دلار به بارسلا و شرکت وکالت او پرداخته بود تا او را از اتهام فساد مالی و سفید کردن پول مبرا کند. آن زمان، شریک او سناتور سابق، پل لاکزالت Laxalt بود. این شخص عملیات مالی مبارزات انتخاباتی ریگان را تصدی می کرد و به پرداختهای محرمانه، از جمله، به پرداختهای فردیناند مارکوس، دیکتاتور سابق فیلی پین را، پوشش می داد. و نیز، بارسلا دوست نزدیک میکائل لودین بود. این دو با هم معاشرت داشتند و خدمتکار مشترکی میداشتند. در 1982، وقتی بارسلا در پرونده ادوین ویلسون دادستان بود، لودین یک شب به خانه بارسلا رفت و او را بر آن داشت که شاکلی را از پرونده و تحقیقات قضائی خارج گذارد.

نه بارسلا و نه لودین خطایی در اینکار لودین نمی دیدند. بارسلا به من گفت: او تنها میخواسته است دوسنش بر ثروت خود بیفزاید و لودین گفت: «ما جامعهای هستیم که در آن، افراد به دوستان خود کمک می کند». و شاکلی را بسیار زود از پرونده ویلسون خارج و دستش از ماجرا شسته شد.

در 1993 نیز، بارسلا بر این شد که ثابت «مدرک معتبری» بر وقوع اکتبر سورپرایز نیست. اما همانطور که در شش قسمت پیشین این مجموعه، نشان دادیم، هر آنچه با این مأموریت بارسلا ناسازگار بوده، کنار گذاشته شده و در گزارش نیامده است. برای مثال، به پولهایی که BCCI محرمانه به کسانی داده است که مضمون به شرکت داشتن در ماجرای اکتبر سورپرایز هستند، اشاره ای نشده است، به لودین و شاکلی و یا دیگر اعضای سیا که به ریگان و بوش در امر گروگانهای امریکائی در ایران، کمک می کرده اند، اشاره ای نشده است. از نقش لاکزالت و پول مارکوی و از تلفن بوش، کلمه ای در گزارش نیامده است.

روبرت پاری

یافته های کمیته تحقیق مجلس سنا و پنهان کردن نوارها و سند ها و شهادت جمشید هاشمی:

پاک کردن نوارها و نادیده گرفتن مدرکها و دلیل تراشی با تقلب :

* کلیتون و دموکراتها گمان بردند با چشم پوشی کردن از عمل جمهوریخواهها ، اکتبر سورپرایز، صلح سیاسی بدست میآوردند و میتوانند برنامه های خود را با خاطری آسوده ، اجرا کنند. اما اشتباه می کردند. زیرا این بار جمهوریخواه ها آن را دست آویز کردند. بوب دول و دیگر سناتورهای جمهوریخواه خواستار آن شدند که در باره کلیتون تحقیق شود!

* هاید Hyde، نماینده مجلس از حزب جمهوریخواه، ناگزیر ، میگفت : حقایق مکتوم مانده اند . گذرنامه سال 1980 کیسی ناپدید شده است و صفحات کلیدی تقویم او ، حاوی یادداشتهای او، گم شده اند. رئیس سازمان ضد جاسوسی فرانسه، کنت آلکساندر دومارانژ به شرح حال نویس خود گفته است : کیسی ، مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش ، در انتخابات 1980، برای گفتگو با ایرانیها، در باره گروگانهای امریکائی در تهران ، در اکتبر 1980، در پاریس بوده است. چندین تن از مقامات اطلاعاتی فرانسه نیز همین را میگویند.

با وجود این ، هاید اصرار می ورزد که دلایل محکم وجود دارند بر دروغ بودن ماجرای اکتبر سورپرایز. یکی از دو دلیل اصلی او اینست که میتوانیم ثابت کنیم در آن تاریخها، که میگویند او برای گفتگو با ایرانیها ، در اروپا بوده ، در اروپا نبوده است. می توانیم بگوئیم در کجا بوده است : برای مثال، در اواخر ژوئیه که گفته میشود کیسی در مادرید با ایرانیها گفتگو می کرده است، او در کالیفرنیا بوده است. سیروس هاشمی که ادعا میشود در مادرید بوده، نه در آنجا که در کونکتیکت Connecticut بوده است.

دلیل اصلی دوم هاید اینست که در نوارهایی که اف بی آی از مکالمات تلفنی سیروس هاشمی، طی 5 ماه، در اواخر 1980 و اوائل 1981، ضبط کرده است ، کمتر اشاره ای حاکی تماس کیسی با سیروس یا جمشید هاشمی نیست. هیچ اشاره ای گویای تماس کیسی یا یکی دیگر از کسانی که مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش را سازمان می دادند با سیروس و جمشید هاشمی یا کسانی که از دولت ایران نمایندگی داشته باشد ، وجود ندارد.

* اما ، این دو سنگ پایه شکسته اند :

* همانطور که دیدیم ، کمیته تحقیق تاریخ حضور کیسی را در کالیفرنیا تغییر داده است. مدارک مضبوط مسلم می کنند که کیسی نه در تعطیلات آخر هفته ای که کمیته تحقیق میگوید که در تعطیلات آخر هفته بعد دیگری در کالیفرنیا بوده است.

و دلیل حضور سیروس هاشمی در کونکتیکت که ثبت تلفنها نشان می دهد که دو تلفن ، هریک بمدت یک دقیقه، به سیروس هاشمی شده است. یکی از وکیل سیروس هاشمی به خانه او و دیگری از خانه هاشمی به وکیل او. بدون اینکه هیچ دلیل و مدرکی بر حضور هاشمی در خانه اش بوده است. بسا تلفن اول به یکی از اعضای خانواده او و تلفن دوم پاسخ آن بوده است.

و بالاخره جمهوریخواه ها راست نمیگویند که در مکالمات ضبط شده سیروس هاشمی اشاره به رابطه با کیسی نیست. اگر در 1993 این نوارها سری بودند و نمی شد دانست آیا در آنها از روابط سیروس هاشمی با کیسی و نزدیکان او ، سخنی رفته است یا نه، از آن پس ، دسترسی به نوارها میسر گشته و این اسناد تردیدی بر جا نمی گذارد که برادران

هاشمی با ویلیام کیسی و نزدیکان او در ارتباط بوده اند: ماهها بعد، در دستشویی زنانه متروکه مجلس نمایندگان، خلاصه گزارشی از اف بی آی را یافتیم،

بنا بر این مدرک، سیروس هاشمی نه تنها در اواخر سال 1980، با جمهوریخواهها، در معامله اسلحه با ایران بوده است، بلکه با دوست نزدیک کیسی، جون شاهین، شریک معامله بوده است. بخلاف ادعای کمیته تحقیق بر اینکه «کمترین نشانه ای» از تماس میان کیسی و سیروس هاشمی یافت نشد، بنا بر ضبط های اف بی آی، بانکدار ایرانی، سیروس هاشمی، سالها با یکدیگر «دوست نزدیک» بوده اند. این امر را سند دیگری نیز تصدیق می کند: بنا بر گزارش سیا، کیسی سیروس هاشمی را، در کار حساسی، در 1979، استخدام کرده است.

همان گزارش سری اف بی آی، که جزئیات را نیز در بر نگرفته است، حاکی است هاشمی 3 میلیون دلار از خارج از امریکا دریافت کرده است. وکیل دادگستری اهل هوستن این پول را حواله کرده است که میگوید مدتهای دراز شریک جورج بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری، بوده است. و نیز، هارل تیلمن، وکیل هوستنی، در مصاحبه ای، به من گفت: در 1980، او مشاور دولت جمهوری اسلامی ایران نیز بوده است!

بعد از شکست کارتر و پیروزی ریگان، تیلمن از قول «افراد بوش» به هاشمی، بخاطر یکی از معاملات در گل نشسته او، وعده کمک داد. و همانطور که دیدیم، بنا بر نوارهای ضبط شده اف بی آی، مدرک پرداخت وجه، توسط کنکور، از سوی بانک فاسد اعتبار و بازرگانی بین المللی BCCI برای سیروس هاشمی فرستاده می شود. کمیته تحقیق نه تنها این مدارک را سانسور کرده است، بلکه بنا بر یافته های جدید، برخی از نوارهای ضبط مکالمات ارائه نشده اند:

* باب دول، رهبر جمهوریخواهان در سنای امریکا، با هرگونه تحقیق در باره اکبر سورپرایز مخالفت کرد. و چون وزیر کمیته روابط خارجی سنا شورای تحقیق کوچکی تشکیل داد، دستیاران دول، سناتورها میچ مک کونل و جس هلمس رئیس شورا، رید وینگارتن Reid Weingarten، را به اتاق در بسته ای بردند و در آن، مک کونل به وینگارتن ناسزا گفت. هلمس تحقیق گران شواری تحقیق را از تحقیق کردن از شهود مقیم خارج از واشنگتن ممنوع کرد.

شورا هم کمبود بودجه داشت و هم تحت آزار جمهوریخواه ها بود. با وجود این، به کشف های گویائی دست یافت:

* به تصدیق رساند که کیسی سیروس هاشمی را پیش از 1980 می شناخته است.
* تحقیق گران کشف کردند که برخی از نوارهای ضبط مکالمات تلفنی سیروس هاشمی، بسا بعمد، پاک شده اند.
* فاش کرد که مدارک کلیدی کیسی - گذرنامه سال 1980 او و چندین صفحه از تقویم حاوی یادداشتهای او - را از قلم انداخته اند و خانواده کیسی از دادن مدارک خودداری کرده است.

* با توجه به موقعیتی که در آن بود، بیشترین کاری که وینگارتن توانست و کرد این بود: «در امر گروگانگیری، کیسی از آب گل آلود ماهی گرفته است. دست به کاری غیر رسمی و پنهانی و بالقوه خطرناک زده است. هدفش جمع آوری اطلاع پیرامون گفتگوهای تلون پذیر و غیر قابل پیش بینی حکومت کارتر بر سر گروگانها بوده است.»

* بخاطر مخالفت دول، بیشترین کار تحقیق پیرامون اکبر سورپرایز بر عهده کمیته تحقیق مجلس نمایندگان افتاد. و به ترتیبی که دیدیم، با وجود مدارک مسلم، آن کمیته به این نتیجه رسید که انتخاب ریگان به ریاست جمهوری، بدون توسل به اقدامی کثیف، انجام گرفته است. قصد آن بود که مشروعیت ریاستهای جمهوری ریگان و بوش، حفظ شود.

جورج بوش در سال 1992، مقام ریاست جمهوری را ترک گفت و، با خود، مدارکی بسیاری را برد که کنگره امریکا مطالبه شان میکرد و از جمله مربوط می شدند به مسلح کردن رژیم عراق، رژیمی که بوش پدر و بوش پسر با آن جنگیدند و سرنگونش کردند. بوش پدر 6 ایران گیتی را نیز بخشید و بوش پسر یکچند از آنها را بکار گرفت.

یافته های جدید در باره نقش سیروس و جمشید هاشمی:

* جمشید هاشمی، در مصاحبه جدیدش، کار کمیته تحقیق را سفید کردن دستگاه ریگان و بوش میخواند. او بخصوص استراتژی حمله جمهوریخواه ها را سرزنش میکند. بخصوص به روش کار ریچارد لئون اعتراض میکند. لئون که گرداننده گروه تحقیق گران کمیته تحقیق بود، این لئون - که او را به صفت «مرد چاق و گنده» میشناسم -، هر بار که تنفسی می شد و یا وکیل من به دستشویی می رفت، به اطاق من میآمد و اصرار میکرد «شهادت خود را تغییر بده!» من می گفتم: هرگز شهادت خود را تغییر نمیدهم. آخرین بار، که در اتاق را باز کرد، به او گفتم: از دفتر من بیرون برو. اگر حرفی برای گفتن داری، پیش روی وکیل من بگو.

برغم شهادت اوالحسن بنی صدر (که از دید خود در تهران، تماسهای گروه ریگان - بوش را با ایرانیها جزء به جزء باز گفت) و برغم مقامات سازمان مقاومت فلسطین، از جمله خود یاسر عرفات و برغم قول دومارانز، رئیس سازمان ضد جاسوسی فرانسه، و برغم شهادت آری بن مناش (افسر اطلاعاتی سابق اسرائیل) و برغم شهادت جمشید هاشمی و وجود مدارک، لئون و جمهوریخواه ها موفق شدند گزارشی را تهیه کنند که بنا بر آن، مدرک قطعی برو قوع سازش پنهانی اکتبر سورپرایز پیدا نشد!

* همانطور که ما در دسامبر 1995 گزارش کردیم، کمیته تحقیق گزارش سازمان اطلاعات روسیه را از سازش پنهانی اکتبر سورپرایز در پاریس - که بنا بر آن، کیسی و بوش و جمهوریخواههای دیگر، در اکتبر 1980، دیدار و بر سر گروگانها معامله کرده اند - نادیده گرفت. گزارش در 11 ژانویه 1993، دو روز پیش از آنکه گزارش نویسان عکس این اطلاع را بنگارند، به کمیته رسید.

کمیته بجای آنکه این گزارش را انتشار دهد، همراه مدارک دیگر، در جعبه های مقوائی نهاد و در دستشویی زنانه سابق مجلس نمایندگان، انبار کرد.

در ژانویه 1993، کمیته تحقیق علت شهادتهای جمشید هاشمی و بن مناش را تحت تعقیب قرار داشتن و توجیه تراشی برای اتهامهایی دانست که بدانها متهم بودند. اما چهارسال از آن تاریخ گذشت و هیچیک از این دو به اتهامی متهم نشدند. با وجود این «عقل قرار و مدار گذار» اهل سیاست واشنگتن حاضر نیست بپذیرد بسا ریگان و بوش جلو کار کارتر را در حل و فصل مشکل گروگانها را گرفته اند و اکتبر سورپرایز معامله پنهانی آنها است.

در مصاحبه جدید که نزدیک هرث رو Hearthrow به عمل آمد، جمشید هاشمی، برای اولین بار، در برابر دور بین به پرسشها پاسخ گفت و پرسشها و پاسخ ها بطور مصور ضبط شدند. مهمترین قسمت این مصاحبه، آن قسمت است که سوابق آشنائی و همکاری سیروس هاشمی را با کیسی و دوست او شاهین باز میگوی: سابقه آشنائی و همکاری به سالهای 1970 باز میگردد:

* در اواخر 1979، سیروس به من تلفن کرد و مرا از تهران به لندن فراخواند. قصد تهیه پول برای هزینه های انتخاباتی در یادار مدنی بود. او می خواست به ریاست جمهوری ایران برسد. من برنامه ای برای آمدن به امریکا نداشتم. وقتی به لندن آمدم، سیروس به من گفت: حکومت امریکا سخت مایل است شما را ببیند و پیش از بازگشت شما به ایران، با شما گفتگو کند. در اقامت لندن بود که من شاهین را دیدم. آقای شاهین مردی 62 - 60 ساله بود. من او را در دفتر کار برادرم در بانک First Gulf and Trust، دیدم. موهای سفید داشت و احتمالاً یک اینچ از من بلند تر بود.

او گذرنامه مرا گرفت. پرسیدم: آیا او میتواند ویزای آمریکا برای من بگیرد. ویزائی که در گذرنامه ام قید نشود. او پاسخ داد: از همه چیز آگاه است و می داند چه نوع ویزائی مرا بایسته است. ویزائی بر صفحه کاغذی جداگانه. فردای آن روز من این ویزا را داشتم. بنا بر این ویزا، من چندین بار میتوانستم به وارد آمریکا بشوم و از آن خارج بگردم. در آن روزها، برای یک ایرانی، بدست آوردن چنین ویزائی ظرف چند ساعت، معجزه بود.

اما وقتی در 1 ژانویه 1980 وارد آمریکا شدم و از رابطه شاهین با سیا آگاه شدم، علت وقوع این معجزه را دانستم. در دیدار اولم با [هارولد] سوندرس، [دیپلماتی از دستگاه کارتر] مردی حضور داشت که گفتند از کاخ سفید است. بعدها دانستم او از کاخ سفید نبوده و عضو سیا بوده است. گمان میبرم او حالا یک آدم دانشگاهی باشد.

من (روبرت پاری) پرسیدم: دانشگاه هاروارد؟ منظور شما شارل کوگان است؟ در سیا، او رئیس قسمت عملیات در خاورمیانه بود. جمشید هاشمی پاسخ داد: بله، شارل کوگان. او تحت نام دیگری، بعنوان عضو کاخ سفید، به من معرفی شد. او از من پرسید: آیا همه چیز رو براد است، ویزا و... و من به او ماقع را گفتم. او گفت: بله، ما آقای شاهین را میشناسیم. او برای شاهین سنگ تمام گذاشت.

سیا 500 هزار دلار در اختیار برادران هاشمی گذاشت برای مخارج مبارزات انتخاباتی مدنی. اما تنها حدود 100 هزار دلار از آن خرج شد. مدنی انتخابات ریاست جمهوری را به بنی صدر باخت. هاشمی ها 290 هزار دلار از پولها را به سیا باز گرداندند.

کار سیروس هاشمی تنها گرفتن پول از سیا و رساندنش به مدنی برای تأمین هزینه مبارزات انتخاباتی نبود. او پول حکومت آمریکا را به جمهوری دومینیکن و لبنان نیز می رساند. برادر من، به دستور مقامی در سیا، یک میلیون دلار به سیاستمداری در جمهوری دومینیکن رساند.

شاهین و سیروس به لبنان نیز پول رساندند. واشنگتن نگران بالا گرفتن آشوب در لبنان بود. این دو در لبنان یکچند منافع سیاسی داشتند... که در آن روزها بسیار مهم بودند...

من (پاری) پرسیدم: فعالیت آنها اطلاعاتی و جاسوسی بود؟ جمشید هاشمی پاسخ داد: بله، کاملاً فعالیت اطلاعاتی و جاسوسی بود.

...

* بعد از انتخابات مقدماتی 1980، ویلیام کیسی اداره فعالیتهای انتخاباتی آشفته ریگان را بر عهده گرفت. کیسی هوش جاسوسی و تجربه خویش در وکالت را بکار گرفت و استراتژی برگزید که پیروزی در انتخابات را میسر میساخت. امکانی که کیسی را نگران میساخت، موفقیت کارتر در به نتیجه رساندن گفتگوها، در هفته های پیش از انتخابات ریاست جمهوری، و آزاد کردن گروگانهای بود که، در ایران، در دست دانشجویان رادیکال بودند.

وسوسه ای که کیسی بدان گرفتار شده بود، او را به دفتر کار جمشید هاشمی کشاند. جمشید هاشمی میگفت: در باز شد و کیسی وارد شد. میخواست با من گفتگو کند. نمیدانستم او کیست و چیست. به برادرم تلفن کردم. به او گفتم: آقای به نام کیسی آمده است و می خواهد با من صحبت کند. اینطور که بیادم مانده، برادرم خواست گوشی را به کیسی بدهم تا با او صحبت کند... بار دومی که کیسی را دیدم، در مادرید بود.

کیسی میخواست با کسی از ایران، گفتگو کند. این شد که من از هر دو برادر، مهدی و حسن کروبی خواستم به مادرید بیایند.

من، از لندن، با تلفن، با آنها تماس گرفتم. حسن کروبی در آلمان بود. همه چیز را برای حسن کروبی توضیح دادم. وقتی به مادرید رفتیم، در هتل پلاز اقامت کردیم. تحت نامهای دیگر اتاق گرفتیم. مهدی کروبی در مادرید و در سفارت ایران بود.

کیسی، با تفاق یک امریکائی به مادرید آمدند. دو دیدار در دو زمان انجام گرفت. موضوع گفتگو چه بود؟ موضوع آن این بود که کیسی علاقمند است گروه‌گانها آزاد بشوند اما بعد از مراسم تحلیف ریگان، بعنوان رئیس جمهوری. من (پاری) پرسیدم: ما به ازاء؟ و جمشید هاشمی پاسخ داد: اسلحه. ملاقات دومی هم در اواسط ماه فوریه انجام گرفت و، در آن، مهدی کروبی خبر موافقت خمینی را، با معامله پیشنهادی با جمهوریخواه ها، داد. بقیه کارها در پاریس انجام گرفتند. تا این زمان، جمشید هاشمی در باره دیدارهای پاریس سخنی نگفته بود. اما در این مصاحبه، او گفت: در پاریس امری واقع شد. چند ملاقات در پاریس انجام گرفتند. من باید احمق باشم تا از معامله ای که انجام گرفته و کسانی سخن بگویم که معامله را انجام داده اند. زیرا آنها که اینک قدرت را در دست دارند، نمیگویند چه معامله ای کرده اند و آیا خود در معامله حاضر بوده اند یا خیر. من هم آدم کوچکی هستم که بقدر کافی مسئله دارم. معتقدم برخی از این مسائل را کسانی برای من بوجود آورده اند که میخواهند من هرگز وجود نمی داشتم.

وثوق الدوله عصر انقلاب خمینی بود ؟ و دومارانژ میگوید دیدار پاریس را من ترتیب دادم:

توضیح: این فصل را در سه قسمت می خوانید: در قسمت اول اعترافی بس شگرف را حاکی از نقشهای خمینی و رجائی و بهزاد نبوی در قرارداد الجزیره که امروز میگویند با قرارداد خائنانه 1919 همسنگ بوده است و در قسمت دوم یک سند (نامه بنی صدر به خمینی در باره قرارداد الجزیره و در قسمت سوم بخشی از خاطرات پیر سالیانجر را که در چاپش به زبان انگلیسی حذف کرده اند، به قلم روبرت پاری می خوانید:

وقتی خمینی وثوق الدوله و رجائی و بهزاد نبوی مأموران او در خیانت می شوند:

توضیح: نخست یاس نو (31 دی 82) این متن را به قلم فرزند محمد علی رجائی منتشر کرد:

* پرونده یک «ضدانقلاب»، غلامعلی رجایی، روزنامه یاس نو

متن زیر، بخشی از خاطرات «کیومرث صابری فومنی» از همکاران مستقیم شهید رجایی می باشد که سال ها پیش ثبت و درج شده است.

این متن، به خاطرهای مشترک با شهید رجایی در ارتباط با «بهزاد نبوی» بازمی گردد که به تازگی به دلیل عدم التزام به نظام و انقلاب ردصلاحیت شده است. بدون توضیح بیشتر، با هم می خوانیم:

در جریان لانه جاسوسی ما که از نزدیک با آقای رجایی ارتباط داشتیم می دانستیم آقای رجایی چه دیدگاهی دارد. وقتی قضیه آزادی گروهگانها مطرح شد، من که از زاویه منافع دولت به این قضیه می نگریستم، به آقای رجایی گفتم: یک عده دانشجو رفته اند و عده ای جاسوس گرفته اند که به تبع آن به مملکت ما فواید و زیان هایی رسیده است. حالا برای چه دولت باید برود و این قضیه را حل کند که تبعات آن دامنگیر دولت بشود که فردا مخالفان سیاسی بگویند

آزادی گروگان‌ها به منافع ملی کشور ضربه زده؟ بعد به آقای رجایی گفتم: شما چرا باید زیر این بار بروید؟ تا این را گفتم، پاسخ داد چرا تن زیر این بار ندهیم؟ یک پیرمردی است اسمش امام خمینی است که رهبر این انقلاب است و ما همه مرید او هستیم. حالا که نظر ایشان این است ما باید برویم و به ایشان کمک کنیم. ما باید روی این انقلاب حیثیت خودمان را بگذاریم. (1) در جمع ما، آقای بهزاد نبوی حضور داشت که همان نظر آقای رجایی را داشت ... پس از این صحبت، این دو بزرگوار بلند شدند و خدمت امام رفتند و من هم با التهاب خاصی در نخست‌وزیری منتظر بودم تا ببینم نتیجه این ملاقات چه می‌شود و کمتر کسی هم می‌دانست که اینها کجا و برای چه کاری رفتند.

وقتی دو نفری از جماران برگشتند، بهزاد تا مرا دید از ته سالن گفت: صابری، ببین تو به عنوان یک نویسنده شاهد باش قرار است ما کاری بکنیم که فردا به من خواهند گفت وثوق‌الدوله ایران! ولی تو شاهد باش که ما فقط به اطاعت امر امام این کار را می‌کنیم. من به بهزاد گفتم حالا تو نروی و این عبارت وثوق‌الدوله را به خبرنگاران بگویی که اتفاقاً گوش نکرد و عین همین تعبیر را هم به خبرنگاران گفت. در این قضیه من شاهد بودم که این دو نفر زیر فشارهای وحشتناک مخالفان قرار گرفتند ولی خیلی سعی کردند که ذره‌ای گرد و خاک حل این مسأله به دامن امام ننشیند (2) و من متأسف هستم که بهزاد نبوی هم شهید نشد تا بماند و یک عده بی‌تقوا به نام حمایت از ولایت ایشان را متهم بکنند که تو چرا بیانیه الجزایر را این جور امضا کردی. به ایشان گفتم، من شاهد بودم که تو تا لحظه آخر می‌گفتی با این کار مخالفی و من این را می‌فهمم. آقای رجایی گفت: چی چی را می‌فهمی، این کافی نیست! بهزاد سیاسی است تو باید در تاریخ این را بنویسی و من حیثیت بهزاد را در این زمینه به دست تو سپرده‌ام مبادا در آینده زنده باشی و عده‌ای بگویند بهزاد نبوی رفت و مسأله گروگان‌ها را اینجوری حل کرد. صابری، خدایی مسأله را امام حل کرد و بهزاد اطاعت کرد (3). به آقای رجایی گفتم تو هم که همه‌اش می‌گویی بهزاد، بهزاد! با این جور دفاع کردن ممکن است شخصیت خودت هم زیر سؤال برود! آقای رجایی گفت: باشد تو نمی‌خواهد از من دفاع کنی ولی در مورد بهزاد من به تو وصیت می‌کنم.

توضیح:

1 - عقل قدرت مدار با تخریب خود شروع می‌کند. بنا بر این، نباید از قول آقای رجایی تعجب کرد. او میدانسته است کاری که خود و رفیقش، آقای بهزاد نبوی، میکنند خیانت است. آبرو را می‌برد. اما چون برسم زورپرستان گمان میکند که هدف وسیله را توجیه می‌کند و، بنا بر این، نمی‌داند عمل در جهت اصول راهنمای انقلاب آبرو و حیثیت می‌آورد و حیثیت نمی‌برد، در مقام توجیه خیانت، اطاعت از امر «امام» و مایه گذاشتن حیثیت برای انقلاب را عذر گناه قرار می‌دهد. اگر در توجیه عقل زورمدار او سر سوزنی صحت وجود داشت، امروز این شهادت بر قلم فرزند او و مستند به نوشته صابری در آن تاریخ، انتشار پیدا نمی‌کرد. زیرا اقتدارگراها نمی‌توانستند خیانتی را که امضای قرارداد الجزیره بود، دست آویز کنند. باز عقل قدرتمدار آن دو از خود نپرسیدند: اگر رفتن حیثیت برای انقلاب جایز است، چرا آقای خمینی از حیثیت خود مایه نمی‌گذارد و آنها را مأمور انجام خیانت و بر عهده گرفتنش می‌کند؟ و اگر آنها راست گو بوده اند دیگر چرا از آقای صابری میخواستند در دادگاه تاریخ شهادت بدهد

این دو با خیانت مخالف بوده اند و آن را به دستور « امام خمینی » کرده اند ؟

و با آنکه قانون اساسی امضای قرارداد را مخصوص رئیس جمهوری کرده بود، آنها چرا به خمینی نگفتند بنی صدر با قرارداد مخالف است و قرارداد را او باید امضاء کند و نمی کند؟ تا هم خود مرتکب خیانت نشوند و هم خلاف قانون اساسی نکنند و هم نگرانی بابت عمل نکردن به دستور « امام خمینی » را نداشته باشند. چرا به قراردادی که خود آن را مانند قرارداد 1919 میدانستند ، نام بیانیه دادند و بدون اطلاع رئیس جمهوری ، آن را امضاء کردند ؟ چرا ...

2 -- در این باره که این دو سعی کرده اند گرد مخالفت با قرار داد الجزیره (بنا بر اینکه در این شهر امضاء شده باشد و الجزایر بنا بر اینکه واسطه حکومت وقت الجزایر بوده است) بر دامن آقای خمینی ننشینند ، راست نیست . زیرا به دنبال اعلام جرم بنی صدر، رجائی و بهزاد نبوی تقاضای جلسه غیر علنی کردند و در آن جلسه ، بهزاد نبوی گفت : قصد اصلی بنی صدر به محاکمه کشیدن امام و آقایان بهشتی و رفسنجانی است. و الا ، ما مأمور اجرا بوده ایم. در نامه ای هم که بنی صدر به خمینی نوشته ، تصریح شده است که میگویند « امام » با این کار موافقت کرده است.

3 - قرار داد 1919 ایران را تحت قیمومت انگلستان قرار می داد. وثوق الدوله ، نخست وزیر وقت، باتفاق نصرت الدوله فیروز و صارم الدوله مسعود با گرفتن 400 هزار لیره رشوه، آن قرار داد را امضاء کردند. حالا تصدیق می شود که بهزاد نبوی گفته است قرارداد 1919 را وثوق الدوله و قرارداد 1359 را بهزاد نبوی امضاء می کند. بنا بر این ، هم او . هم رجائی میدانسته اند قرارداد الجزیره خیانتی معادل خیانت قرار داد 1919 است. اگر بنا بود بنا بر اسلام ، مرد را به حق بسنجند، می باید نزد خمینی می رفتند و به او میگفتند : این کار خیانت به ایران است . با آن موافقت نکنید. اگر هم او اصرار می کرد و آنها خود را توانا به ماندن در مقام خویش و جلوگیری از انجام خیانت نمی دیده اند ، می باید استعفاء میدادند. امروز میگویند وثوق الدوله واقعی خمینی بود و ما آلت فعلی بودیم. و این سند فرق رفتار بر اصل آزادی و استقلال را با رفتار قدرتمدارها ، روشن نشان می دهد:

نامه بنی صدر به خمینی : امضای این قرار داد خیانت است مانع از انجام آن شوید:

نامه به آقای خمینی در تاریخ 29/10/1359

بسمه تعالی

فوری

بعرض میرساند:

دیروز فراموش کردم درباره گروگانها مطلب ضروری را عرض کنم. پریشب به احمد آقا گفتیم. داستان دارد بصورتی تمام میشود که همه‌اش ضرر و تسلیم است و لاقلاً باید بفرمائید مسوولان بانک و افرادی که مذاکرات را کرده‌اند، خدمت برسند توضیح بدهند. آنطور که اینجانب فهمیده‌ام هم قانون اساسی نادیده گرفته شده است و هم شروط چهارگانه آقا و هم مصوبات مجلس کنار گذاشته شده است و این در ایران مسکوت نخواهد ماند و عواقب بسیار خواهد داشت:

1- پول‌های ایران را نمیدهند. باین صورت که:

- ربح پولهای توقیفی را حداکثر نصف میدهند و بقیه را میخورند (باحتمال قوی) - قرض‌های ایران را حال می‌کنند و یکجا می‌پردازند. خلاف قانون اساسی است (باید با تصویب مجلس باشد) علاوه بر اینکه درباره قسمتی از آن قرضه‌ها بابت حال کردن، کلی ضرر به ایران می‌خورد، در وضعیتی که ما ارزش نداریم و جنگ داریم، کاری در حد خیانت است و هیچ دلیلی هم برای قبول این معنی نیست. اگر بگویند نفت می‌فروشیم، اولاً معلوم نیست بتوانیم در این شرائط بفروشیم و ثانیاً نفت چند سال بعد دو سه برابر امروز قیمت خواهد داشت.

در عمل فعلاً حداکثر 8/2 میلیارد دلار پول و طلا بما می‌دهند و بین 2/2 تا 3 میلیارد دلار هم تا پایان بهار و رسیدگی‌ها در توقیف امریکا میماند.

از پولهای اروپا هم که حدود 5/5 میلیارد دلار است، با حال شدن قرض‌ها 1/5 میلیاردش را نقد بر میدارند 3/6 میلیارد بلافاصله و 1/5 میلیارد ظرف یکماه.

چه کسی جواب این بذل و بخشش‌ها را خواهد داد خدا میداند

2- اما این شرط هم که امریکا باید می‌پذیرفت که در امور داخلی ایران دخالت کرده است و عذرخواهی می‌کرد و متعهد میشد که دیگر دخالت نکند. حتی حاضر نشده است بگوید: از این پس دخالت نخواهد کرد چرا که معنایش این بود که قبلاً کرده است. حال آنکه طبق سندی که نزد اینجانب است امریکا علاوه بر 4 شرط آقا شرائط دیگر را نیز حاضر شده بود بپذیرد.

3- اموال شاه را هم که قبلاً آماده بود، و آقایان 10 هزار میلیون دلار بابتش ضمانت خواستند، عملاً نمیدهند.

دیگر چه عرض کنم که اینجانب در تابستان در جلسه شورای انقلاب گریه کردم که این ترتیب کار کشور را به تسلیم خواهد کشاند و ضربه خطرناکی به اساس موجودیت انقلاب خواهد زد. این نتیجه، نتیجه خوبی نیست. اقللاً طوری نشود که خدای نکرده بگویند آقا این ترتیب را موافقت فرمودید. اینطور گفته‌اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است. بسیار برای اعتبار انقلاب و رهبر و بنیانگذار انقلاب صدمه دارد. بحکم تکلیف شرعی و از فرط علاقه آنچه بنظم صواب رسید عرض کردم.

مطلب دیگری که باید عرض کنم ناتوانی این دولت است. این یک مساله بود که به این صورت حل کرد در کنفرانس استانداران در مشهد هم راه‌حل بیکاری را اینطور گفته است:

با جمع کردن آجرهای خانه‌های خراب شده آبادان و بکار انداختن گاری و دوک، میتوان این مشکل را حل کرد.

خدا رحم کرد که وزیر خارجه قبل از این قضیه معین نشد. تصمیم در باره این دولت هم هرچه دیرتر گرفته شود ضررش بیشتر است. مثل گروگان‌ها خواهد شد. اینجانب هر طور شما تصویب کنید عمل می‌کنم اما بدلالی که دیروز عرض کردم باید آنچه را که حق و صحیح میدانم خدمت شما عرض کنم.

امر امر مبارک است

اینک ساعت 3 بعد از ظهر است و اینجانب هم اکنون از قضیه مطلع شدم.

ابوالحسن بنی صدر

29/10/59

توضیح: دانستنی است که بازپرس مأمور رسیدگی به اعلام جرم رئیس جمهوری به این نتیجه رسید که جرم محرز است و آماده صدور قرار توقیف رجائی و بهزاد نبوی شد. اما موسوی اردبیلی و بهشتی پرونده را از او گرفتند.

و اینک قسمتی از حقیقت بر قلم جاری می‌شود. بر بهزاد نبوی است که در ابراز تمام حقیقت، لحظه ای درنگ نکند. زیرا هیچ‌نه معلوم که فردا دیر نباشد و او فرصت ابراز حقیقت را از دست نداده باشد. او خوب می‌داند که آقای خمینی نگران حیثیت خویش بوده است وگرنه ارتکاب خیانت را از آنها نمی‌خواست. اگر او برغم انذار رئیس جمهوری، به جلوگیری از وقوع خیانت، به آنها دستور داده است مرتکب آن شوند، پس کاری کرده بوده که چاره دیگری برای او جز تصویب این خیانت باقی نگذاشته بوده است. آن کار دیگر جز معامله پنهانی بر سر گروگانها با دسته ریگان - بوش چه می‌توانسته است باشد؟ نه مردم ایران و نه تاریخ آنها خائنی را که فرصت ابراز تمام حقیقت را نیز مغتنم نمی‌شمارد، نخواهند بخشید. تنها با ابراز تمام حقیقت است که می‌توان تقاضای بخشش کرد.

روبرت پاری

بخشی از کتاب پیر سالینجر که در چاپ انگلیسی آن حذف شد به اکتبر سورپرایز مربوط می‌شد:

پیر سالینجر مدتها رئیس دفتر تلویزون ABC، در پاریس، بود. او به این نتیجه رسید که ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش کوششهای کارتر و حکومت او برای حل مشکل گروگانهای امریکائی در تهران را، دچار شکست کرده است. به سخن دیگر، این ادعا که معامله پنهانی در اکتبر 1980 بعمل آمده است، صحت دارد.

با تماسهایی که او با آندسته از صاحب مقامهای فرانسوی داشته است که، بنا بر مقام، در جریان فعالیتهای پنهان بوده اند، او آگاه شده است که ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش، در انتخابات ریاست جمهوری 1980، با دستیاری دوایر محافظه کار غرب، در اکتبر 1980، در پاریس، معامله بر سر گورگانهای امریکائی در تهران، در ازای اسلحه، انجام داده است.

سالیانگر که در سالهای اول دهه 60، دبیر مطبوعاتی پرزیدنت کندی بود، در خاطرات خویش، بخشی را به یافته خود در باره اکتبر سورپرایز اختصاص داده است. او نوشته است:

« میان امریکائیا و ایرانیا، دیداری در روزهای 18 و 19 اکتبر 1980، بعمل آمده است. این ملاقات را آلکساندر دومارانژ، رئیس سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه (SCECE معادل سیا) ترتیب داده است. این قسمت از کتاب که سالیانگر آن را « یکی از داغ ترین ماجراهای دوران روزنامه نگاری » خود خوانده است، در چاپ خاطرات او به زبان فرانسه آمده است. اما وقتی متن انگلیسی کتاب را انتشارات سن مارتین پرس St. Press Martin's، انتشار میداد، ناشر آن، بهنگام بازخوانی، این قسمت را حذف کرده است!

سالیانگر میگوید به او گفته اند: حذف این بخش، بنابر رویه معمول در کاستن از حجم کتاب، بعمل آمده است. حال آنکه کتاب 294 صفحه است و آن حجم را که این حذف را توجیه کند، نمی داشته است. رئیس سن مارتین، جرمی کتز Jeremy Katz به ما گفت: « بیاد نمی آورم چرا بخش مربوط به اکتبر سورپرایز را حذف کرده ایم. اگر بخواهم با شما صادق باشم، باید بگویم بیاد نمی آورم »

به احتمال بسیار، انتشارات سن مارتین از آن ترسیده است که یافته سالیانگر پیرامون اکتبر سورپرایز، با توجه به نظر نخبة واشنگتن و نیویورک بر اینکه معامله پنهانی بر سر گروگانها یک اسطوره است، موجب می شود که کتاب را دست بیاندازند. بدینسان، حتی روزنامه نگاری با وزن و اعتبار پیر سالیانگر نیز نمیتواند تابو را به مبارزه بخواند.

ماجرای داغ:

بحران گروگانها در 20 ژانویه 1981، با آزاد شدن گروگانها بمحض پایان یافتن ادای سوگند توس ریگان، پایان یافت. در اواخر آن سال بود. که سالیانگر « وارد یکی از داغ ترین ماجراهای زندگی روزنامه نگاری خود شد ». او می نویسد: مردی به اسم ژام مونتان Jacques Montanes، وارد دفتر ABC، در پاریس شد. کیفی بزرگ پر از کاغذ با خود داشت.

مونتان شرکتی را اداره می کرد به اسم سنی SETI. این شرکت در 24 اکتبر 1980، از راه هوا، به ایران فرآورده های نظامی فرستاده بود. این کار را برغم ممنوع شدن ارسال اسلحه به ایران، از سوی پرزیدنت کارتر، انجام داده بود. بخاطر مسائلی که در کار تحویل اسلحه پیش آمده بود، مونتان بمدت 9 ماه، در ایران، در زندان گذرانده بود.

توضیح: شرکت SETI از شرکتهائی بود که دستیاران سران حزب جمهوری اسلامی (بهشتی و رفسنجانی و خامنه ای)، همانها که در معامله پنهانی اکتبر سورپرایز نقش پادو را داشتند، با آنها معامله می کردند. از جمله معامله ها که رفیق دوست، مسئول وقت تدارکات سپاه با اینگونه شرکتها انجام داده بود، خرید 80 موتور تانک بود که وقتی وارد ایران شد، معلوم شد موتورهای از کار افتاده کامیون هستند!

سالیانگر می نویسد: « او از رفتاری که ایرانیا با او کرده بودند، عصبانی بود و آمده بود تا حقیقتی مهم را از راه رسانه ما افشا کند. تجهیزات نظامی که شرکت SETI به ایران تحویل داده بود، از انگلستان و فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و اسرائیل و... خریداری شده بودند. اطلاعی که من از آن آگاه شدم این بود که دستگاه اطلاعاتی فرانسه با شرکت SETI سر و سر دارد و در جریان ارسال تجهیزات نظامی توسط شرکت به ایران بوده است. رابط دستگاه اطلاعات با شرکت، سرهنگ جامبل Jambel بوده است.

و سند سوم تلکسی بود که به رهبری ایرانی به تاریخ 18 اکتبر 1980 ارسال شده بود. این تلکس را دو تن از نظامیان بلند رتبه فرستاده بودند. سرلشگر روبرت کایو Robert Caillaux به تقاضای حاکم نظامی پاریس، ژنرال لاکاز Lacaze تلکس را فرستاده بود. تلکس می‌گفت: «ما آماده ایم تلفنی از شما دریافت کنیم تا که آنچه را سرهنگ جامبل به شما گفته است، تأیید کنیم. سرهنگ جامبل نقش واسطه را نزد حکومت ایفا کرده است تا این عمل نظامی تدارک شود. سرهنگ جامبل نزد شما تصدیق خواهد کرد که شرکت SETI مطلوب حکومت ما و برخوردار از حمایت کامل ما است.

سالیانچر همچنین اسناد پرداختها به شرکتهای انگلیسی و اسرائیلی و اسپانیولی و ایتالیایی را دریافت کرد. برای مثال، قبض پرداخت 330042 دلار به حکومت اسرائیل از طریق بانک هاپولیم Hapoalim در زوریخ و یا قبض پرداخت 85027 به کریدت بانک واقع در لوکزامبورگ، بابت اجاره یک هواپیمای باری برای بردن بار از نیم Nimes در فرانسه به تهران. هواپیمای دومی اجاره شده بود برای بردن بار از اسرائیل به تهران.

اما وقتی هواپیما، در 22 اکتبر 1980 به اسرائیل رسید، اسرائیلی‌ها قسمتی از تجهیزاتی را که وعده داده بودند، ندادند و تنها 250 تایلر هواپیماهای اف - 4 را به ایران فرستادند. سالیانچر میگوید جویای علت شده و پی برده است که یک روز پیش از آن، پرزیدنت کارتر آگاه میشود که اسرائیل تحریم ارسال اسلحه به ایران را نقض کرده است. شخصاً به مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل، اعتراض می‌کند.

سالیانچر می‌نویسد: «البته من این ماجرا را در ABC بازگفتم و مدارک را ارائه کردم. حکومت آمریکا شوکه شد و حکومت اسرائیل گفت گزارش من دروغ است. اما چند ماه بعد، اسرائیلیها اعتراف کردند که تایرهای اف - 4 ها را به ایران فرستاده اند. در اوائل 1980، اماره هائی از همکاری جمهوریخواه ها با سازمانهای اطلاعاتی محافظه کار در اروپا و اسرائیل، بدست آمده بودند.

تنها پس از گذشت سالها، در 1986، که افتضاح ایران گیت رو شد، یکچند از شاهدان، از جمله مقامات بلند پایه ایران و تاجران بین المللی اسلحه شروع کردند به پرده دری از معامله ستاد انتخاباتی ریگان با ایران در جریان مبارزات انتخابات ریاست جمهوری سال 1980 آمریکا. این شاهدان یک رشته دیدارها را شرح دادند که میان دو طرف انجام گرفته بودند. از جمله دیدار اواخر ماه ژوئیه در مادرید و دیدار در پاریس بعد از نیمه ماه اکتبر.

کیسی که در جنگ دوم سرجاسوس بود و با به ریاست جمهوری رسیدن ریگان، رئیس سیا شد، در بهار 1987، مرد. اما بقیه وفاداران به ریگان و بوش با تبختر، اتهام معامله معروف به اکتبر سورپرایز را انکار کردند. فشار موجب شد کنگره در 1991 تحقیقی را انجام دهد. بعد نیوزویک و نیو ریپابلیک مقاله هائی را انتشار دادند و در آنها کوشیدند ثابت کنند کیسی در تاریخ مورد ادعا به مادرید نرفته و در دیداری شرکت نکرده است.

نقش فرانسه در معامله پنهانی:

سالیانچر می‌نویسد: «من در مقاله های این دو نشریه تأمل کردم و دیدم نمی‌توانم با مطالب آنها موافق باشم. روزنامه نگار معتبر امریکائی، داوید آندلمن David Andelman را خوب می‌شناسم. او را که خاطرات رئیس سابق سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه، دو مارانژ، را در 1992 انتشار داده است، خود بر آن داشتم حقیقت را، در باره دیدار پاریس در اکتبر 1980، از دو مارانژ جويا شود. آندلمن از نزد دو مارانژ به پیش من آمد و گفت: سرانجام دو مارانژ پذیرفت که او به تقاضای دوست قدیمی خود، ویلیام کیسی، دیدار پاریس را ترتیب داده است. دو مارانژ و کیسی یکدیگر را در جریان جنگ جهانی دوم شناخته اند. دو مارانژ افزوده بود: در همان حال که ملاقات را ترتیب میدادم، امید نداشتم انجام بگیرد.»

در دسامبر 1992، آندلمن نیز در کمیته تحقیق مجلس نمایندگان امریکا، شهادت داد که دومارائز پذیرفت که دیدار پاریس را سازمان داده است. اما شگفت آور اینکه، در گزارش نهائی، کمیته تحقیق شهادت آندلمن را « معتبر » ارزیابی می کند اما میگوید: « ارزش اثبات کننده » ندارد. کمیته مدارک دیگر را، یا از دیده ها پنهان کرد و یا فاقد اعتبار خواند.

اما در بخش حذف شده خاطرات، سالیانجر گفته است: اطلاعات دیگری تحصیل کرده بودم که قول دومارائز به آندلمن را تأیید می کردند: در اواخر 1980، من دیدار طولانی و مهم با یک مقام اطلاعاتی فرانسه بعمل آوردم. او تصدیق کرد که دیدار ایرانیها با امریکائیا در 18 و 19 اکتبر انجام گرفته است. و او می داند که دومارائز گزارشی در این باره نوشته است که در فایل های سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی وجود داشت. اما او به من گفت: بدبختانه این فایل ناپدید شده است. »

طرفه اینکه بخش مربوط به اکتبر سورپرایز، در خاطرات سالیانجر، نیز، در چاپ به زبان انگلیسی، به سرنوشت فایلی دچار شد که دومارائز گزارش دیدار روزهای 18 و 19 اکتبر 1980 را بر آن ضبط کرده بود. این بخش از خاطرات، همچون بسیاری از مدارک مربوط به اکتبر سورپرایز، از تاریخ رسمی امریکا، « ناپدید » شد.

5 نفری که در جریان بودند؟ و از چه راه خبر سفر هیأت مک فارلین به ایران، به الشراع رسید؟

توضیح: در قسمت اول، بخشی از مصاحبه هاشمی رفسنجانی را می خوانید که برغم دروغگوئی، واقعیت های را نیز نمایان می کند که از نظر امروز و فردای ایران مهم هستند. از جمله آنها ست نقشی که یکی از ایران گیتیا، شیخ حسن روحانی در ایران گیت می داشته است. نام و نشان او تا این زمان پنهان مانده بود. حالا چرا هاشمی رفسنجانی نام او را در شمار کسانی که با هیأت مک فارلین مذاکره کرده اند، برده است؟

در قسمت دوم، بخشی دیگر از یافته های جدید در باره اکتبر سورپرایز می خوانید. روایت جدیدی است در باره مجرای رفتن خبر سفر هیأت مک فارلین به ایران:

هاشمی رفسنجانی: 5 نفر و حسن روحانی و 2 نفر در جریان سفر هیأت مک فارلین به ایران بودند:

* کیهان: ظاهراً همزمان با پیگیری ماجرای مهدی هاشمی از طرف وزارت اطلاعات، آنها هم اسناد مربوط به قضیه مک فارلین را منتشر می کنند. گفته می شود آقای امید نجف آبادی اطلاعات مربوط به ماجرای مک فارلین را به بیت آقای منتظری داد که در مجله «الشراع» چاپ شد. اطرافیان می گویند مهدی و هادی هاشمی با هم نامه آقای قربانی فر را خواندند و گفتند: هدف از دستگیری مهدی هاشمی وجه المصالحه کردن او برسر حل مشکل ایران و آمریکا است، چون ایران دارد به آمریکا نزدیک می شود و آمریکا هم شرایطی برای ارتباط مجدد گذاشته است که از جمله آنها عدم

حمایت از نهضت های آزادیبخش است. ایران با محاکمه مهدی هاشمی به آمریکا چراغ سبز نشان می دهد که داریم به یکی از شرطها عمل می کنیم. آنها می گویند ما با انتشار آن نامه می خواستیم اثبات کنیم که چنین مسایلی پشت پرده است. اگر امکان دارد درباره این حرف ها توضیح دهید (1).

* هاشمی رفسنجانی: این حرفها بازی است.

* کیهان: امام پس از پخش شبنامه های طرفداران مهدی هاشمی گفتند، پخش این شبنامه ها خودش دلیل مستقلا بر خط انحراف است و به آقای ری شهری تأکید کردند که باید تا آخرین نفر پیگیری کنید.

* هاشمی رفسنجانی: حرفهای آنان سوءظن و یا شیطنت است. اصل قضیه این بود که ما پنج نفر و امام (2) در جریان سفر هیئت آمریکایی - نه شخص مک فارلین - بودیم. افرادی مثل دکتر هادی نجف آبادی، دکتر روحانی و وردی نژاد که مذاکره می کردند، مطلع بودند. آقای قربانی فر ارتباط خود را با آقای محسن کنگرلو که مشاور نخست وزیر بود، شروع کرده بود. بعد از اینکه مک فارلین آمد و رفت و نقضی در کار افتاد و معلوم شد که گران حساب کردند، 6میلیون دلار را به آنها ندادند که تفاوت قیمت واقعی و ادعایی آنها بود. آقای قربانی فر به آیت الله منتظری شکایت کرد و گویا پس از دریافت نامه شکایت، به ایشان برخورد که چرا تا به حال به ایشان گفته نشد. وقتی به من گفت، گفتم: از کجا فهمیدید؟ گفت: چرا به من نگفتید؟ گفتم: مگر قرار است همه چیز را به شما بگوییم؟ چه احتیاجی بود که شما بدانید؟ و اما اینکه چرا نامه را به الشراع دادند، نمی دانم. ولی وقتی پس از انتشار خبر، من ماجرا را به دستور امام اعلام کردم، آیت الله منتظری به من گفتند: چرا فاش کردید؟ می بایست ادامه می دادید، یعنی جزو موافقین ادامه کار بود. من گفتم: شما این کار را کردید و امام گفتند بروید همه چیز را به مردم بگویید و نمی توانستم دستور امام را اجرا نکنم. به نظرم تحلیل آنها درست نیست. ولی در مورد سیدمهدی هاشمی، من و آیت الله خامنه ای می خواستیم که او محفوظ بماند.

* کیهان: می گویند شما ایشان را به آیت الله خامنه ای معرفی کردید.

* هاشمی رفسنجانی: من معرفی نکردم. خود آیت الله خامنه ای ایشان را می شناختند و به نهضت های آزادیبخش برده بودند. من هم ایشان را قبول داشتم. قبل از انقلاب جزو مبارزین بود و می دانستم آیت الله منتظری به او علاقه دارند. به هر حال ما بنا نداشتیم سیدمهدی هاشمی را طرد کنیم. ولی امام آنچنان بدبین شده بودند که ما به آیت الله منتظری پیشنهاد کردیم شما موافقت کنید که سیدمهدی هاشمی به مأموریت خارج از کشور برود تا حساسیت از بیت شما کم شود و مقداری از فتنه ها بخوابد. اینها همین حرف را توطئه تلقی کردند که می خواهند او را از بیت ما بیرون کنند. درحالی که ما با نهایت حسن نیت و دلسوزی گفته بودیم و تا لحظه آخر تلاش کردیم که آقای منتظری را حفظ کنیم. غیر از این هرچه بگویند، دروغ است.

توضیح: 1 - به قول مک فارلین، سرهنگ اولیویه نورث به او گفته است سید مهدی هاشمی را به خواست او اعدام کرده اند و از شرائط معامله بوده است. از واقعیتهایی که اینک هاشمی رفسنجانی به آن اعتراف می کند، اینست که سید مهدی هاشمی را نخست او و خامنه ای بکار گرفتند و او در کودتا بر ضد بنی صدر فعال بود. اما زمان حذف او و همدستانش نیز رسید.

2 - 5 نفری که غیر از خمینی اطلاع داشته اند، هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و احمد خمینی و سید حسین موسوی و کنگرلو بوده اند. سه نفر از

مذاکره کنندگان مطلع نیز حسن روحانی و فریدون وردی نژاد و هادی نجف آبادی بوده اند.

نقشی که ایران گیتیها طی ربع قرن در ایران داشته اند، به ایرانیانی که گوشی برای شنیدن پند تاریخ دارند، به بانگ بلند پند می دهد: گذشته تا تغییر داده نشود، دست از سر یک ملت بر نمی دارد. بدین قرار، تا وقتی ایرانیان بساط استبدادیان را بر نچینند چنانکه زمینه سازی کودتا، از راه زد و بند با قدرت خارجی، ممکن نباشد، ایران گیت و ایران گیتیها دست از سر آنها بر نمی دارد.

هاری و. مارتین

نقش بوش (پدر) در مجهز کردن عراق به اسلحه شیمیائی و نقش اسرائیل در اکتبر سورپرایز و ایران گیت و فاش کردنش؟

* پوشش از میان رفت و خطاهای مقامات عالی حکومت شروع کردند به بر ملاء شدن. اما چطور شد که اطلاعات مربوط به سفر بوش به پاریس و افتتاح اینس لائو INSLAW از پرده بیرون افتادند؟

در ماجرا، پای سه ملت در میان بود. ایران و عراق و اسرائیل. حکومت بوش (پدر) بنای سیاست خارجی خود را در خاورمیانه، بر حمایت از عرب به زیان اسرائیل گذاشت. در حقیقت، بنا بر مدارک دادگاه، حکومت امریکا از تولید اسلحه شیمیائی توسط عراق حمایت کرده است. زیرا مجهز شدن عراق به این اسلحه را بر قرار شدن تعادل قوا با اسرائیل ارزیابی می کرده است. بوش و حکومت او، بخاطر روابطی که با دولتهای نفتی عرب می داشت، از سیاست ایجاد تعادل جانبداری می کرد.

* در سال 1980، پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان به این نتیجه رسیدند که پرزیدنت کارتر به تحصیل آزادی امریکائییانی که در ایران به گروگان گرفته شده بودند، توانا است و در این صورت، در انتخابات پیروز می شود.

حکومت کارتر مشغول مذاکره با ایران بود و آزادی گروگانها میسر می نمود. ریگان و بوش نگران «اکتبر سورپرایز»ی بود که کارتر با آزاد کردن گروگانها می توانست بوجود آورد. حکومت ایران از گروگانگیری خسته بود و می خواست پولها و قطعات یدکی خریداری شده اش را از توقیف خارج کند. تا با تجهیز قوای نظامی خویش، تهدیدهای رژیم عراق به جنگ را بی اثر بسازد. کارتر بر آن بود قوای کماندوئی دیگری را مأمور آزاد کردن گروگانها کند اما مقامات امریکا به ایرانیها اطلاع دادند و آنها گروگانها را در شهرهای مختلف، پخش کردند. (1)

اداره کنندگان مبارزات انتخاباتی ریگان - بوش نگران برگ برنده بودند که کارتر بر زمین بزند و در انتخابات برنده شود. بخصوص مک فارلین که در مری فلوور هتل و کیسی که در مادرید با فرستاده های دولت ایران، گفتگو کرده بودند، بر آن شدند که خود «اکتبر سورپرایز»ی بر ضد کارتر بوجود بیاورند. پیشنهاد دادن اسلحه در ازای آزاد نکردن گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، می توانست بدین کار آید. بنا بر شهادت اسرائیل، در سپتامبر 1980، ایران آماده بود گروگانهای امریکائی را آزاد کند. اما جمهوریخواه ها می خواستند پیش از انتخابات نوامبر 1980، گروگانها آزاد نشوند. دیدار مادرید پر بار شد و زمینه دیدار پاریس در فاصله 18 تا 22 اکتبر و انعقاد

موافقنامه محرمانه ای را فراهم آورد. در دیدار پاریس بود که توافق انجام شد و 40 میلیون دلار، از طریق بانک لوکزامبورک، به طرف ایرانی پرداخت شد.

دو خلبان شهادت دادند که کیسی و دونالد گرک که تحت امر بوش بود و بوش را، در بعد از ظهر 19 اکتبر 1980، به پاریس برده اند. بنا بر قول خلبان نیروی دریایی، کاپیتان گونتر روسباچر Gunther Pussbacher، بوش پس از چند ساعت اقامت در پاریس، به آمریکا بازگشت. روسباچر میگوید با پرواز SR71، با پرنده سیاه Blackbird، از پاریس به پایگاه هوایی مک گیر MacGuire، در نیوجرسی بوش را در 20 اکتبر به آمریکا بازگردانده است.

امر شگفت اینکه در آن تاریخ، بوش را کسی در آمریکا ندید. و تا امروز نیز او نگفته است در آن 21 ساعت در کجا بوده است. در 21 اکتبر، ایرانیها در گفتگوهای خود با حکومت کارتر موضع خویش را بطور کامل تغییر دادند. علت معامله ای بود که با جمهوریخواه ها انجام داده بودند. (2)

اسرائیل نقش واسطه را میان ایرانیها و حزب جمهوریخواه آمریکا را بازی می کرد. از اسرائیل برای فرستاده تجهیزات نظامی به ایران استفاده می شد. یک نوبت، روسها هواپیمای آرژانتینی را ساقط کردند که تجهیزات نظامی از اسرائیل به ایران می برد. بیشتر تجهیزاتی که به ایران داده شدند، در هفته های بعد از تصدی ریاست جمهوری از سوی ریگان، از انبارهای ناتو در اروپا به ایران حمل می شدند.

وقتی ریگان - بوش متصدی اداره آمریکا شدند، سیاست طرفداری از عرب و در حقیقت، طرفداری از نفت را در پیش گرفتند. این سیاست اسرائیلیها را عصبانی کرد. آنها احساس کردند حکومت ریگان - بوش به آنها خیانت می کند. اسرائیل معامله ای با اتحاد شوروی انجام داد. روابط نزدیک تری با شوروی برقرار کرد و امکان بیشتری را برای مهاجرت یهودیان به اسرائیل بدست آورد. این مهاجران عامل بقای حزب لیکود در قدرت می شدند. عمال اسرائیل بودند که سفر محرمانه مک فارلین به ایران را از طریق روزنامه لبنانی الشراع، فاش ساختند. این کار را بر ضد بوش انجام دادند. باز اسرائیلیها بودند که در باره معامله اسلحه با ایران و انتقال نرم افزار پرومیس متعلق به اینسلو را شهادت دادند. در شهادتهای آنها، همان دو نام، ایرل بریان و دونالد گرک، ابراز شدند.

* و آمریکا برای ایجاد تعادل قوا و تثبیت این تعادل در خاورمیانه، عراق را برگزید. اسرائیل و عراق همکاری خوبی با یکدیگر داشتند همانطور که ایران و اسرائیل این همکاری را داشتند. با اینهمه، آمریکا با کمک به صنعت سلاح شیمیایی عراق، میخواست تعادل قوایی میان دنیای عرب و اسرائیل بوجود آورد. اما صدام حسین شروع کرد به نشان دادن منش خویش: او « امر بر » نبود. نتیجه آن شد که جنگ خلیج فارس لازم گشت. با وجود جنگ، آمریکا نمی خواست صدام حسین را از قدرت براند.

* کلمه رمز جورج بوش در ایران، باتری بوج Bosch Batteries بود. نامی بود که وقتی از معامله پنهانی اسلحه با آمریکا، سخن بمیان بود، بکار می رفت. و نیز در گفتگو از معامله پاریس و حضور چند ساعته او، در 19 اکتبر 1980، این نام بکار می رفت. بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، بوش مکرر تکذیب کرده است که او برای معامله بر سر 52 گروگان آمریکایی، به پاریس رفته است. بر حضور او در پاریس کسانی شهادت داده اند که در تدارک معامله نقش داشته اند.

اما روباچر تنها کسی نیست که میگوید بوش به پاریس رفته و بازگشته است. عضو سابق اداره عملیات سیا، میچل ریکونوسکویتوس Michael Ricconosciuto به تحقیق گران کنگره گفت: آن کس که 40 میلیون دلار را به بانک لوکزامبور انتقال داد، من بودم.

اما چرا او در زندان بود؟ زیرا شهادت داده بود که وزارت دادگستری آمریکا به سیا و دکتر ایرل بریان که شریک نزدیک ادوین میز، وزیر دادگستری، بود، اجازه داده بود از نرم افزار پرومیس استفاده کنند. او، در کمیسیون

دادگستری مجلس نمایندگان ، که در باره نرم افزار پرومیس تحقیق می کرد، شهادت داد و بدین خاطر توقیف شد. یک هفته پس از شهادت او و انتشار شهادتش در سن لوئی پست دیسپاچ و ناپا ساتنیل، او را اداره مبارزه با مواد مخدر، بدون دلیل توقیف کرد. بیشتر مدارک او ضبط شدند. بنا بر قول ریکونوسکویتوس علت آنکه به ایرل بریان اجازه استفاده از نرم افزار پرومیس داده شد، این بود که پول لازم در اختیار بریان بخاطر معامله بر سر گروگانها قرار بگیرد. * در امریکا، بسیار زود تر از آنکه کنگره به تحقیق در باره اکتبر سورپرایز بپردازد، وسائل ارتباط جمعی امریکا کوشیدند توجه افکار عمومی را به معامله بر سر گروگانهای امریکائی ، جلب کنند. در سالهای اول حکومت ریگان، کوششی بعمل آمد تا چگونگی اداره مبارزات انتخاباتی ریگان ، موضوع تحقیق قرار گیرد. یادداشت های کارتر برای مناظره با ریگان را نیز مبنای کار کردند. اما موفق به جلب توجه افکار عمومی نشدند. (3) حتی جون استکول ، عضو سابق اداره عملیات سیا ، گفته بود: ریگان انتخابات را خواهد برد زیرا «مواد آهنی» کار خود را کرده اند (کنایه از معامله اسلحه در ازای آزاد نشدن گروگانها) . اما آنچه از آب بیرون افتاده بود، قسمتی از یخ بود. وسائل ارتباط جمعی بر مسئله غلطی متمرکز شده بودند و آن اینکه ستاد تبلیغات ریگان - بوش اطلاعاتی از کاخ سفید در جریان انتخابات 1980، بدست آورده اند. بنا بر آن، می دانسته است که پرزیدنت کارتر در کار آنست که پیش از انتخابات ریاست جمهوری، گروگانها را آزاد کند. ویلیام کیسی ، با استفاده از مأموران اطلاعاتی ، از فعالیتهای کاخ سفید آگاه می شده است. در حکومت کارتر ، بیشتر مأموران سیا که تحت ریاست بوش کار کرده بودند، در سیا و شورای امنیت ملی ، شاغل بودند. برخی از اعضای سیا و شورای امنیت ملی ، بطور مستقیم، به کیسی گزارش می دادند. او نیز ، گزارشهای دریافتی را به ریگان و بوش ، بطور عمده به بوش ، تسلیم می کرد. ریگان از جزئیات کارها آگاه نمی شد.

یکی از اطلاعات مهمی که به کیسی داده شد، طرح گسیل گروه کماندوئی برای آزاد کردن گروگانها بود. این گروه کماندوئی با شکست مفتضحانه ای رو برو شد. گزارشهایی که رو شده اند حاکی از آنند که بسا در عملیات کماندوئی ، خرابکاری شده است.

مدیر مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی و انجمن افسران اطلاعاتی سابق، استفن هالپر ، به حساس ترین اطلاعات دسترسی داشته است. ریچارد آلن که با انتخاب ریگان به ریاست جمهوری، نخستین مشاور امنیتی او بود و بعد مغضوب شد، روزمره ، از فعالیتهای کاخ سفید آگاه می شد. سیا منصوب اول کارتر به ریاست این سازمان را وتو کرد و او را ناگزیر کرد استانیفیلد ترنر را رئیس سیا کند. باور بر اینست که ترنر در اکتبر سورپرایز نقشی کلیدی بازی کرده است. او بر این باور بود که ریگان او را در مقامش ابقا خواهد کرد.

نطفه سیاستهای بعدی امریکا ، ایران گیت و معامله اسلحه با مواد مخدر و حتی جنگ با عراق ، در انتخابات ریاست جمهوری 1980، بسته شد. ریچارد ویرتلین، کسی که برای ریگان سنجش افکار انجام می داد گفته است: اگر گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا آزاد می شدند ، کارتر از 5 و 6 تا 10 درصد بیشتر رأی می آورد و به ریاست جمهوری انتخاب می شد .

توضیحات: 1 - بدین قرار، پیش از حمله عراق به ایران ، نگرانی نسبت به این حمله و لزوم تقویت قوای مسلح برای مقابله با آن وجود داشته است . کوشش برای آسودن ایران از گروگانگیری که ایران را به گروگان امریکا در آورده بود و تقویت قوای دفاعی کشور را چه کسانی و چرا ناکام گذاشتند؟ به خمینی چه کسی اطمینان داده بود که عراق به ایران حمله نمی کند که در ارزیابی گزارش اطلاعات ارتش در باره تدارک عراق برای حمله به ایران ، به رئیس جمهوری گفت : هیچ کس

به ایران حمله نمی کند. این دروغها را نظامیها می سازند تا پای آخوند را از ارتش قطع کنند؟ پاسخ این پرسش روشن است: بهشتی و رفسنجانی و خامنه ای (معروف به سه مفسدین) بودند که با شعار «از گروگانها می باید مثل یک آتو بر ضد بنی صدر و کارتر استفاده کرد» و پیشنهاد طرح اخلال ارتش به شورای انقلاب و به اجرا گذاشتن این طرح از راه دستگیریهای وسیع و... از سوئی مانع از حل مشکل گروگانها شدند (در واقع بطریق دیگر و از راه معامله با ریگان و بوش حل کردند) و از سوی دیگر زمینه را برای تجاوز خارجی و جنگی که آن را «نعمت» خواندند، فراهم آوردند.

2 - وقتی به زمان دو «اظهار نظر»، یکی از هاشمی رفسنجانی و دیگری از رجائی باز می گردیم، از خود می پرسیم: چگونه شد در این تاریخ و با وجود شدت ضربات ارتش متجاوز، اینها سخنگوی ایران شدند و گفتند: ما اسلحه و قطعات یدکی امریکائی را نمی خواهیم؟ با آنکه حکومت کارتر حاضر بود اسلحه و قطعات یدکی خریداری شده را تحویل بدهد. و نیز در می یابیم چرا در روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا (4 نوامبر 1980) هاشمی رفسنجانی در مجلس گفت: «در آینده به ما خواهند گفت شما باعث انتخاب ریگان شدید»

3 - افکار عمومی امریکا آمادگی نداشت زیرا الف - زخم روانی گروگانگیری شدید بود و ب - ماجرای واترگیت سابقه ای را بوجود آورده بود که تکرار آن را مشکل می ساخت و ج - بخصوص که «اکتبر سورپرایز» معامله پنهانی بر سر اتباع امریکائی برای انتخاب شدن به ریاست جمهوری بود. پذیرش رسمی واقعیت، بمعنای غیر قانونی بودن ریاست جمهوری ریگان بود. از این رو، حتی وقتی هم چاره جز تشکیل کمیته تحقیق نماند، مجلس نتوانست واقعیت را ابراز کند زیرا می باید دوره های ریاست جمهوری ریگان و بوش را غیرقانونی اعلام می کرد.

با توجه به این واقعیت بود که بنی صدر روش اظهار حقیقت به تدریج و پیوسته را اتخاذ کرد. او که در اولین روز مهاجرت گفته بود برای افشای روابط ارگانیک خمینیسیم و ریگانیسیم به فرانسه مهاجرت کرده است، از روز ورود تا امروز، افشای این معامله پنهانی را که خیانت به ایران و جنایت بر ضد ملت ایران بود و نیز روابط پنهانی ملاتاریا و سلطه گران امریکائی را، بطور مداوم، ادامه داده است. نخستین کتابی که از جمله بر اساس اطلاعاتی تألیف شد که نویسنده از بنی صدر گرفت، در 1982، منتشر شد. نام نویسنده مارک هولبرت و اسم کتاب **Interlock** است. چکیده این کتاب، در «سیر تحول

سیاست امریکا در ایران کتاب دوم اکتبر سورپرایز « نوشته ابوالحسن بنی صدر آمده است.

نوشته ای محل پیدا می کند که خطاب به بهزاد نبوی و همانندهای او نوشته شده است. نویسنده آنها را به ابراز کامل حقایقی فراخوانده است که به نسل انقلاب و نسل امروز تعلق دارند و این دو نسل، به یمن شفاف دیدن وضعیتی که در آنند، می باید راه بیرون رفتن از استبدادی را بجویند که فضای زندگیشان را خفقان آور کرده است. نوشته واجد اطلاعات در خور توجه نیز هست:

از باران

چرا هر گاه از آزادی و استقلال سخن بمیان می آید

نام بنی صدر نیز بمیان می آید؟ استبدادیان هر بار که می خواهند یکدیگر را لو بدهند، هر بار که کسی به استبداد و وابستگی آنها اعتراض می کند، اسم بنی صدر را بمیان می آورند و اعتراض کننده را به پیدا کردن سرنوشت او تهدیدی می کنند. اما چه سرنوشتی بهتر از این که از زبان دشمنان آزادی و استقلال نمی افتد و نام او با آزادی و استقلال همراه است؟ این پرسش به کار بهزاد نبوی و همانندهای او بسیار می آید. او می گوید: «این دفعه به خدا راست می گوئیم ولی کسی باور نمی کند»

در دوره مدرسه داستانی داشتیم به نام چوپان دروغگو که احتمالاً همه ایرانی ها یادشان است و اگر کسی یادش نیست می تواند از بزرگ ترها بپرسد. راستی چرا آقای بهزاد نبوی یکی از سردمداران به اصطلاح اصلاحات این چنین می گوید؟ آیا او از خود پرسیده است که چرا؟ چرا کسی حرفهای او را باور ندارد؟

او حتی در صحبت های علنی اش هم می گوید: «این بار دیگر خالی نمی بندیم!» دو نکته در این جمله است. اول اینکه «تا به حال خالی می بستیم» و دوم اینکه «حالا دیگر خالی نمی بندیم». کلمه خالی بند هم یک اصطلاح در محاوره ایرانی هاست که جدیدی ها می توانند از قدیمی ها بپرسند. اما آیا واقعاً این دفعه خالی نبسته اند!! اگر واقعاً خالی نبسته اید از تاریخ عبرت بگیرید و بدانید که تنها ماندن در راه حق و حقیقت حتی اگر به دستگیری و زندانی شدن بیانجامد، از شما نمایندگان حقیقت طلب می سازد و در تاریخ ماندگار خواهید شد مثل خیلی هایی که بر اصول ماندند و در تاریخ نیز ماندگار شدند. مصدق - بازرگان - بنی صدر - طالقانی و... آنها در راه حق سختی ها کشیدند ولی ماندند. در این بین نظر شما دوستان متحصن و مردم ایران را به 22 سال قبل جلب می کنم تا بدانید در سال 60 چه کسانی، چه کارها کردند. بسیاری از مردم ایران خرداد سال 60 را به خوبی به یاد دارند. در همان سال، اتحاد مستبدان ایران بوجود آمد. همه در یک خط جمع شدند و از هر فرصتی برای ضربه زدن به استقلال و آزادی ایران و شخص رئیس جمهور منتخب و آزادیخواه و حقیقت خواه آن روز (آقای بنی صدر) استفاده کردند. آن زمان، علاوه بر آقای خمینی به عنوان رهبر - مجلس شورای اسلامی به رهبری هاشمی رفسنجانی - شورای نگهبان به رهبری خزعلی و جنتی - شورای خبرگان - سپاه پاسداران به فرماندهی محسن رضایی - بسیج - نخست وزیر و وزیران - حزب جمهوری اسلامی با تمام سرانش - روحانیان قدرتمدار - ائمه جماعت در اختیار - هیات مؤتلفه با تمام سرانش - زورپرستهای حوزه های علمیه - شورای عالی قضائی - عده ای از استادان - و حتی خاتمی فعلی و... در یک طرف و بنی صدر با تعدادی از

یارانش در طرف دیگر قرار گرفتند. استبداد در حال بستن دایره قهر و حاکم کردن زور بود و آقای بنی صدر در صدد جلوگیری از حاکمیت استبداد دینی در ایران و باز نگاه داشتن راه آزادی. آنها (استبدادیان) از مآذها قبل زمینه استبداد را آماده ساخته بودند - بنا بر اعترافات خودشان - و با کمک گرفتن از تمام نیروهای خود زمینه را جهت کودتا آماده کرده بودند و در نهایت با دسیسه - دروغ - فریب - سوء استفاده از مقدسات (روش معمول روحانی نمایان هنگام فریب مردم) و... توانستند دایره استبداد را ببندند و بعد از کودتا سرکوبها - دستگیریها و اعدام بیش از 3000 نفر از جوانان برومند وطن را شروع کردند. و تا سال 1368 حدود 8000 (1) نفر را اعدام کردند که 4000 نفر آنها در سه ماه سال 68 صورت گرفت و البته برخی از نمایندگان فعلی و هواداران فعلی آنها در آن قضایا علیه آزادی، همراه استبداد بودند. مثل آقایان بهزاد نبوی - مهدی کروبی - موسوی خوئینیها - موسوی تبریزی و...

راستی چرا باید 22 سال بگذرد تا تازه بفهمید بر آن مرد آزادی خواه چه‌ها که نرفت؟ البته مردم خیلی زودتر از شماها به ماهیت استبداد حاکم پی برده بودند که آن را می‌توان از حرکات آنها طی این سالها متوجه شد مثل جریان اسلامشهر - قزوین - مشهد - دانشگاه و... ولی شما نمی‌خواستید متوجه بشوید. لازم می‌دانم در این جا چند جمله از حرفهای شما را به یادتان بیاورم.

بهزاد نبوی: «... ایشان (بنی صدر) مردم را به استقامت دعوت می‌کرد ولی معلوم نیست در مقابل کی و چی؟ ایشان می‌گویند استقامت در مقابل قانون - نهادهای انقلابی و امام... - کیهان 25 خرداد 1360 - راستی آقای نبوی آیا مقاومت شما غیر از این است؟ در مقابل همانها از مردم می‌خواهید مقاومت کنند در مقابل رهبری فعلی - شورای نگهبان - قوه قضاییه - نیروهای خود سر و... شما در مقابل کی و چی می‌خواهید استقامت کنید؟ و مردم را به استقامت فرا می‌خوانید؟!»

موسوی خوئینیها: «رای عدم کفایت سیاسی رییس جمهور در حقیقت شکست خط سیاسی آمریکا در ایران است.» کیهان 30 خرداد 1360 - آقای موسوی خوئینیها آیا الان همین حرفها را به شماها نمی‌گویند؟ باور ندارید؟ لطفاً بخوانید: «حضرات شورای نگهبان! تا رفع فتنه اصلاح طلبکاری یک یا حسین دیگر بیش‌تر نمانده است. آخرین خاکریز پادوهای بی جبر و مواجب آمریکا در حال سقوط است. مجله لئارات الحسین شماره 260.»

آقای کروبی: «مخالفت بنی صدر با مجلس، شورای نگهبان، شورای عالی قضایی حساب شده بود.» کیهان 31 خرداد 1360. آقای کروبی به راستی این گونه بود؟ (شورای نگهبان آن زمان چه کسانی بودند؟ آیا همین آقایان جنتی - خزعلی - صافی - شیخ محسن فیض الهی و... نبودند؟). آیا شورای عالی قضایی همین موسوی تبریزی - محمد یزدی - محمدی کیاسری و... نبودند؟ (الان در شورای نگهبان و شورای عالی قضایی چه کسانی هستند؟).

آقای نبوی: «حل ماجرای بنی صدر بزرگترین پیروزی داخلی انقلاب ما بود» (کیهان 1 تیر ماه 1360). می‌بینی آقای نبوی حالا همان افراد شورای نگهبان به عنوان گردنه بگیران احد می‌خواهند جلوی شما را بگیرند تا انقلاب به لحاظ داخل پیروز شود! در همان زمان همراهان شما - یعنی همین مخالفین فعلی شما هم همین حرفها را می‌زدند. آخه همگی شما در یک جبهه علیه حق و حقیقت بودید و خواهان پیاده شدن اسلام ناب استبدادی!!

هاشمی رفسنجانی: «مردم تا استقلال کامل جمهوری اسلامی در صحنه بمانند.» (کیهان 27 خرداد 1360). آقای محمد یزدی: «بنی صدر در همین دانشگاه دستور داد مردم را بزنند و شکنجه کنند.» (کیهان 30 خرداد 1360). این بنده خدا (محمد یزدی) 25 سال است که دارد دروغ می‌گوید البته به خاطر اسلام ناب و مصلحت اسلام! مگر همین آقا و گروه ایشان نیستند که حالا دارند به دروغ می‌گویند که 5 وزیر دولت خاتمی لیستی 290 نفره را برای گرفتن تایید به شورای نگهبان داده‌اند! آیا این حرف آنها دروغ نیست؟ می‌بینی آقای نبوی همان دوستان شما بودند که حالا

به شما می‌گویند آمریکایی، ضد انقلاب، ضد ولایت فقیه و... سال 60 همین اتهامات را به آقای بنی صدر می‌زدید البته همه با هم!

راستی آقایان نبوی، کروبی و موسوی خوئینی‌ها آیا از آن کار در آن زمان استغفار نمی‌کنید که مملکت را 22 سال در استبداد نگاه داشتید. برای همین است که مردم نمی‌توانند شما را باور کنند. بعد از آن قضا، تا سال 68، حدود 8000 نفر از جوانان غیور این وطن را جلوی گلوله قرار داده و اعدام کردید همین شماها. همین آقای موسوی تبریزی اصلاح طلب می‌گفت دادگاههای انقلاب اسلامی در خیابانها برگزار می‌شوند. آیا هم ایشان نبودند که حکم اعدام بیش از 1000 تن را صادر کردند؟ آقای نبوی واقعاً خنده دار است هادی غفاری معروف به هادی چماق - فاسد الاخلاق - حالا شده اصلاح طلب. یادمان می‌آید. حمایت شما، موسوی خوئینی‌ها و کروبی و... چه مصیبتی بعد از کودتای 60 برای ما به ارمغان آورد. حالا شما صحبت از کودتای پارلمانی - کودتای سفید - کودتای غیر نظامی می‌کنید و مقاله می‌نویسید البته شما حق دارید ولی آیا مردم در سال 60 حق نداشتند از رییس جمهور منتخب خود دفاع کنند که آن کشتارها را راه انداختید؟

آقای نبوی تاریخ از ذهن مردم به همین سادگی پاک نمی‌شود و شاید هیچ گاه پاک نشود اما می‌شود آن را جبران کرد مثل عبدالله نوری - اکبر گنجی و... اگر می‌بینید که به سوی شما نمی‌آیند به خاطر همان سابقه بد شما و عناد بیخودی شما در همین زمان است که نمی‌خواهید خود را خورد کنید و به مردم بگویید ما اشتباه کردیم. هنوز می‌خواهید مردم شما را به چشم مقدسین ببینند در حالیکه نیستید. آقای نبوی چرا در جریانهای مختلف برای شهید فروهر اینقدر مردم جمع می‌شوند و چرا برای مراسم بازرگان اینقدر مردم دلسوخته جمع می‌شوند ولی برای یک حرکت انقلابی 100 نماینده و تعدادی وزیر و استاندار و... مردم جمع نمی‌شوند. چه خوب بود در این بین حداقل شما جلو نمی‌آمدید چون سابقه خوبی نداشتید. شما از همان اول انقلاب دو دوزه بازی سیاسی داشتید مثلاً در جریان آزاد سازی گروگانهای آمریکایی و جریان قرارداد الجزایر هنوز هم که هنوز است راستش را نمی‌گویید! خوب چه انتظاری از مردم داری؟ شما هنوز هم حاضر نیستی شفاف صحبت کنی. مثلاً می‌گویی مثل اینکه اینها (گروه مخالف شما) قرار مدارهایی با خارج گذارده‌اند. آقای نبوی آیا گذارده‌اند یا نه؟ چرا حاشیه می‌روی؟ اینها کارهایی است که مردم را از اعتماد به شما رویگردان ساخته است. آقای نبوی مردم می‌دانند کسانی که مقابل نمایندگان قرار گرفته‌اند از خبیثیهای بی نظیر تاریخند که بر خلاف شاه حاضرند برای ادامه حکومت فاسد خود یک میلیون نفر را بکشند (از کلمات قصار سردار محسن رضایی). آنها همان کار را می‌خواهند با مردم و جوانان ایران بکنند که مغول و عرب نکرد. اینها کسانی هستند که به هیچ کس حتی به فرزندان خود رحم نکردند (فرزندان محمدی گیلانی - ملاحسنی - حسن روحانی - احمد جنتی و...). و تنها به فکر قدرت و سلطنت هستند. یادتان نیست بعد از جریانات تیرماه 1378 چه بلایی بر سر جوانان، دانشجویان و مردم آوردند؟ یادتان نیست سخنرانی غرای شیخ حسن روحانی را که می‌گفت میکشیمتان، تکه تکه‌تان می‌کنیم! به راستی اگر شما و دیگر نمایندگان و مسئولین حکومتی و مسئولین دفتر تحکیم وحدت دانشجویان و... نبودید، فکر نمی‌کنید که در همان روزها قال قضیه استبداد کنونی کنده می‌شد؟ آقای نبوی مردم تا نزدیکی‌های بیت هم رفته بودند و کسی جرات مقابله با آنها را نداشت ولی مذاکرات شما و دولت شما با استبداد باعث کوتاه آمدن مردم و در نتیجه سرکوب آنچنانی آنها شد و هنوز هم دهها تن از دانشجویان آن سال در زندانهای رژیم هستند.

آقای نبوی ملت ایران همواره از حق و حقیقت دفاع کرده است به قول آقای بنی صدر برنده‌ترین سلاح برای نابودی حکومت‌های استبدادی نه اسلحه و نه نیرو است بلکه افشای حقایق است و اگر حقایق خیانت‌های آنها افشا شود، آنها قادر به حفظ استبداد خویش نمی‌شوند. هر چند بسیاری از این مستبدان از دریده‌ترین و بی‌حیاترین افراد روی زمین می‌باشند. ولی بلاخره وقتی افشا شدند و ماهی‌شان رو شد، استبدادشان نابود می‌شوند. نگاهی به چهره مفلوک

هاشمی رفسنجانی بیندازید وقتی حقایق در مورد او قبل از انتخابات 78 روشن شد مردم چگونه با او برخورد کردند و او را به زباله دانی تاریخ انداختند. راستی میزان رای آقایان خامنه‌ای، فلاحیان، جنتی، فیض‌النبی (مشکینی)، محمد خیرخواه (محمد یزدی) - محمد دانش پور قمی (محمد مؤمن) و... دیگران در یک انتخابات آزاد چقدر خواهد بود؟ و چرا؟ آقای نبوی شما و دوستانان و آقای خاتمی مرتب دم از دفاع از آزادی مردم و افشای فلان گروه ضد اصلاحات و افشای حمله کنندگان به کوی دانشگاه و افشای قاتلان خانم زهرا کاظمی و افشای قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای و... می‌زنید؟ راستی چرا افشا نمی‌کنید؟! البته اگر قدری بیشتر به شما فشار وارد شود آن وقت ممکن است افشا کنید. چرا می‌گذارید کار به آنجا برسد که مثل حالا بگویید کاش از چندی قبل تحصن می‌کردیم؟! آقای نبوی شروع کنید اطلاعات مخفی و پنهان استبداد را افشا کنید تا مردم به شما اعتماد کنند. مردم باور ندارند که این بهزاد نبوی با بهزاد نبوی 20 سال پیش تفاوت کرده است. حق اینست که برخی مانند پورنجاتی - بورقانی - و... تغییر یافته‌اند ولی بهزاد نبوی و آرمین نه! تا دیر نشده اقدام کنید. مبادا روزی بیاید و افسوس بخورید که ای کاش زودتر دست به این کارها می‌زدیم. گروه استبداد مترصد نابودی شما و هر آزادی خواهی است که به حمایت از شما برخیزد و مردم نیز فعلاً حاضر به حمایت از شما و هزینه کردن نمی‌باشند. چرا که اعتماد ندارند. زمان به نفع شما است ولی حداکثر تا یک هفته دیگر و بعد از آن زمان به سرعت به زیان شما خواهد بود. با ادامه تحصن و افشاگری استبداد زمینه را برای ورود مردم به صحنه آماده سازید مطمئن باشید آقای نبوی یک نبوی سالم شده ولی در زندان برای مردم ارزش دارد و نبوی مخفی کار و دو دوزه باز برای مردم ارزش ندارد. آقای نبوی شما و دیگر نمایندگان اگر که کوتاه بیایید و یا اگر به حکم حکومتی خامنه‌ای تن دهید و یا اگر با تایید صلاحیت خودتان و دوستانان به مبارزه ادامه ندهید حکم نابودی خود را امضا کرده‌اید حتی اگر بار دیگر به نمایندگی مجلس انتخاب شوید. نه تنها خود را که کسانی را هم که با شما وارد این گود می‌شوند، نابود خواهید کرد. دوستان متحصن گروه استبداد شامل - خامنه‌ای - هاشمی رفسنجانی - هاشمی شاهرودی - علیزاده فاسد و اعوان و انصار جنایتکارش - شورای نگهبان - شورای تشخیص مصلحت - مجلس خبرگان رهبری - صدا و سیما - مطبوعات وابسته - سپاه پاسداران و بسیج در رده فرماندهان - دادستان ایران و تهران - انصار حزب الله - زورپرستان و زورپرستان حوزه‌های علمیه - انمه جماعت و کلیه ایرانی‌های از نوع حسین شریعتمداری - برادران رشیدیان (ببحشید برادران لاریجانی - علی - صادق - جواد - زاده‌های عراق) - انبار لویی - محیبان - مهاجری - ذوالقدر - نقدی (عراقی) - باهنر - عسگر اولادی - مرتضی نبوی - فلاحیان - ری شهری - دری نجف آبادی - احمد جنتی - محمد یزدی - زواره‌ای و... دیگر ضد اصلاحات مترصد فرصت هستند تا انتقام خود را از مردم بگیرند. بیایید و یکبار برای همیشه پرونده‌های جفاکارانه خود را از ذهن مردم پاک کنید و آزاد شوید، باشد که مردم به حمایت شما برخیزند و از ننگ هوادار استبدادی بودن پاک شوید.

این را بدانید طبق آخرین اطلاع جناح استبداد چند سناریو دارد 1 - قصد دارد با استفاده از حکم حکومتی و انتخاب برخی از شماها بین شماها شکاف ایجاد کند. مبادا که در این وضعیت به این حکم گردن بنهید. (2)

2 - قصد دارد با تهدید "رهبری" شما را وادار سازد که به کار خود در مجلس ادامه دهید و دست از تحصن و استعفا بکشید که در آن صورت با بدنامی از بین خواهید رفت. علاوه بر این، یکی از بهترین پیشنهاداتی که می‌شود در این زمان داد. بررسی استعفاها در مجلس است که در آن زمان نمایندگان علت استعفا خود را با شهادت به اطلاع مردم برسانند. (3)

توضیحا : 1 - شمار اعدامیان را چندین برابر گفته اند. اما اسامی این تعداد از اعدامیها تهیه شده اند.

2 - این اطلاع صحیح است. زیرا خاتی و کروی به حکم حکومتی تسلیم شدند.

3 - این اطلاع نیز صحیح از کار درآمد زیرا کروی مجلس را تا 3 اسفند، دو روز بعد از انتخابات فرمایشی تعطیل کرد! و اگر آقای بهزاد نبوی به این هشدار عمل کرده بود...

روبرت پاری :

آیا هاشمی رفسنجانی با کلینتون وارد معامله پنهانی بر سر دادن مدارک «اکتبر سورپرایز» شده بود؟ :

از زمان انتخاب شدن به ریاست جمهوری در 1992، پرزیدنت کلینتون چندین بار تماسهای غیر مستقیم با عالی ترین مقامات ایران برقرار کرد. بنا بر قول منابع نزدیک به او قصد او این بود که بداند همکاریهای ممکن کدامها هستند؟ ابتکارهای پنهانی بخشی از سیاست احتیاط آمیز کلینتون در باره ایران بود. دولت رادیکال ایران به سه رئیس جمهوری پیش از او صدمه زده بود. در عین پرهیز از خطرهای سیاسی، کلینتون محظوظانه وارد گفتگو و معامله با ایران شد. او به ایران، برای فرستادن اسلحه به بوسنی، چراغ سبز داد و این کار در سالی شد که سال انتخابات بود و برای کلینتون درد سر بوجود آورد.

سناتور بوب دآل، کلینتون را متهم به داشتن سیاستی دو رو و ریکارانه کرد و گفت: این سیاست موجب نقض تحریم بین المللی ارسال اسلحه به بوسنی و باز شدن پای ایران به شرق اروپا شده است. نیوت گینگریج Newt Gingrich، رئیس مجلس نمایندگان امریکا پیشنهاد می کرد کمیته تحقیقی برای رسیدگی به «سیاست بی پروا» ی کلینتون تشکیل شود. گینگریج هشدار می داد: «دعوت از ایران به ورود در اروپا، برای امریکا پی آمدهای فاجعه آمیز خواهد داشت.

اما حکومت کلینتون از سیاست خویش دفاع می کرد و آن را قانونی می خواند. استدلال می کرد که پرزیدنت کلینتون از ایران استمداد نکرده است. تنها گفته است حکومت چشم خویش را بر ارسال اسلحه به بوسنی ببندد. در واقع، سیاست کلینتون به مسلمانان بوسنی امکان داد از خود، در برابر صربهایی که بهتر مجهز بودند دفاع کنند و تا حدودی تعادل قوائی میان آنها و صربها بوجود آید. در همان حال، فشار آورد تا که گفتگوهای صلح انجام گیرند و جنگی چنان خون ریز پایان پذیرد.

تماسهای محرمانه :

موافقت با جریان اسلحه از ایران به بوسنی، بریدن از سیاست خصومت مداوم با دولت اسلامی ایران، بلحاظ حمایت از تروریسم بین المللی بود. بنا بر قول منابع، حکومت کلینتون از راه واسطه های غیر دولتی، تماسهای ادواری با ایران برقرار کرده بود.

در چند فرصت، کلیتتون از ایران، پیرامون سازش پنهانی اکتبر سورپرایز میان رژیم ایران و گروه ریگان - بوش، پیش از انتخابات ریاست جمهوری 1980، اطلاع دریافت کرد. منابع نزدیک به کلیتتون به ما گفته اند که مقامهای بالای ایران، کسانی که از نزدیکان علی اکبر هاشمی رفسنجانی هستند، به کلیتتون گفته اند: این امر که جمهوریخواهان، با ایران، در قفای کارتر، بر سر به تأخیر انداختن آزادی 52 گروگان امریکائی تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، همکاری و معامله کرده اند صحت دارد. از سوی آن گروه، بوش نامزد معاونت ریاست جمهوری و ویلیام کیسی، رئیس ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، طرف معامله بوده اند.

کلیتتون از تهران خواست مدارک قطعی بر وقوع معامله را در اختیار او بگذارد. زیرا هرگونه اقدام رسمی در گشودن پرونده اکتبر سورپرایز نیاز به مدارک قطعی داشت. اما ایرانیها نپذیرفتند و اطمینان دانهای شفاهی خود را بر اینکه وقوع معامله حقیقت دارد، کافی خواندند.

یک منبع به ما گفت: رجوع ایران به کلیتتون، در باره اکتبر سورپرایز، پیش از عهده دار شدن ریاست جمهوری، بعمل آمده است. در دوران انتقالی، بعد از انتخاب شدن کلیتتون به ریاست جمهوری در نوامبر 1992، یک واسطه نزد حکومت ایران فرستاده شد تا پرسد مدارکی در باره اکتبر سورپرایز تسلیم میکند یا خیر؟ ال گور هم که به معاونت ریاست جمهوری انتخاب شده بود، با تحصیل مدرک موافق بود. او، در مقام سناتور، از موافقان تحقیق سنا در باره اکتبر سورپرایز بود. جز او، معاون وقت وزارت امور خارجه، استروب تالبوت نیز موافق تحصیل مدرک در باره اکتبر سورپرایز بود.

ملاها معامله پیشنهاد کردند:

ایرانیها در جا گفتند که معامله پنهانی بر سر گروگانهای امریکائی صحت دارد. اما در گفتگوی دو طرف، هیچیک خود را به توقع دیگری آشنا نمی کرد. دموکراتها مدارک در باره معامله بر سر گروگانها می خواستند و ایرانیها امتیازهای اقتصادی از امریکا توقع داشتند. بخصوص خواستار آزاد شدن میلیاردها دلار پول توقیف شده ایران بودند. این پولها به دنبال گروگانگیری، توقیف شدند.

یک منبع که خود در تماسهای کلیتتون - تهران شرکت داشته است، رفتار ایرانیها را اینسان تفسیر کرد: « ملاها بدون عوض، هرگز چیزی به کسی نمی دهند ».

اما حکومت کلیتتون حاضر نشد در برابر گرفتن مدارک، کمترین ما به ازائی بدهد. در حقیقت، بسیاری از مقامات عالی رتبه حکومت کلیتتون با هرگونه تماس با تهران، تا وقتی که دست از حمایت از تروریسم برنداشته است، مخالف بودند. بنا بر این، آن تماسها بی نتیجه و بی دنباله شدند تا اینکه در 1993، حکومت کلیتتون بر رژیم ایران سخت گرفت. گفتگوهای اوائل حکومت کلیتتون جای خود را به اظهارات و تصمیمات ضد دولت ایران داد. وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه امریکا، جمهوری اسلامی ایران را بخاطر حمایت از تروریسم بین المللی مورد انتقاد سخت قرار داد. او سیاست مهار دوجانبه را در مورد رژیمهای ایران و عراق شدت بخشید.

با وجود این، بعضی از مقامات حکومت کلیتتون همچنان جانبدار تماسهای محدود با ایران به قصد یافتن زمینه های همکاری بودند. محدود کردن قلمرو برنامه اتمی ایران و سلب موافقت از تروریسم، دو زمینه همکاری بودند و تماسهای محدود را ایجاد می کردند. در 1994، ایرانیها باز، بطور غیر مستقیم با حکومت کلیتتون تماس گرفتند. موضوع تماس همچنان « اکتبر سورپرایز » بود. یکبار دیگر گفتند آن معامله واقعیت داشته است. اما همچنان از تحویل مدارک خودداری کردند.

(در ریاست جمهوری کلینتون ، کاخ سفید حاضر نشد به پرسش کتبی ما در باره قول منابع پیرامون تماسهای محرمانه پاسخ بگوید)

احساسات سخت :

سوء ظنهای عمیق سیاستمداران امریکا نسبت به حاکمان ایران ، از جمله کریستوفر ، ناشی از بلاهائی بود که بر سر سه رئیس جمهوری امریکا، کارتر و ریگان و بوش آمدند. کوشش آنها این بود با انقلابی اسلامی مبارزه کنند که رژیمهای جانبدار امریکا را در منطقه تهدید می کرد. کوششهایی که از راه تنبیه کردن و یا همکاری کردن بعمل آمدند ، برای آنها ، بد فرجام شدند.

وقتی ، در نوامبر 1979، دیپلماتهای امریکائی به گروگان گرفته شدند، کارتر نخست از در مذاکره وارد شود. نتیجه نداد ، یک نیروی کماندویی را مأمور رها کردن گروگانها کرد اما مأموریت به شکست انجامید. در مبارزات انتخاباتی 1980، بوش و دیگر جمهوریخواه ها بر آن شدند نگذارند کارتر در آزاد کردن گروگانها ، پیش از انتخابات ریاست جمهوری، موفق شود. کارتر از آزاد کردن گروگانها ناتوان شد و انتخابات را باخت.

کمی بعد از آنکه ریگان ریاست جمهوری را بر عهده گرفت، حکومت او شروع کرد به روابط غیر مستقیم با ایران برقرار کردن. نخست موافقت کرد اسرائیل به ایران اسلحه بفروشد . و نیز موافقت کرد اسلحه امریکائی نیز محرمانه به ایران فروخته شوند. قسمتی از پول فروش اسلحه به ایران به کنترها پرداخت شد.

وقتی پرده از فروش محرمانه اسلحه در 1986 بر افتاد و افتضاح ایران گیت را بوجود آورد. در انتخابات 1988، بوش (پدر)، معاون رئیس جمهوری ، تنها وقتی توانست نامزد ریاست جمهوری شود که او را در ایران گیت بی نقش گرداندند.

با وجود افتضاح ایران گیت، منابع آگاه میگویند : وقتی بوش (پدر) به ریاست جمهوری رسید، هم به دلایل سیاسی و هم به دلایل استراتژیک ، با ایران روابط پنهانی بر قرار کرد. بوش ، بعد از اینکه در ژانویه 1989، مقام ریاست جمهوری را بر عهده گرفت، 560 میلیون دلار از پولهای توقیف شده ایران را آزاد کرد. مجلس به این عمل او اعتراض کرد و هیچگاه توضیح داده نشد چرا این پول آزاد شد.

بعد ، در اوائل 1990، تیم امنیت ملی بوش کمک ایران به آزاد کردن گروگانهای امریکائی در بیروت را بدست آورد. اما ایرانیها از اینکه امریکا امتیازهای بیشتری به ایران نداده است، ابراز نارضائی کردند . یک منبع که به این تیم نزدیک بود ، گفت: بوش همواره نگران آن بود که نکند همکاریش با ایران از پرده بیرون افتد .

بوش در انتخابات ریاست جمهوری سال 1992 ، شکست خورد. پیش از آن، او در دو کنفرانس مطبوعاتی ، به پرسشها در باره اکتبر سورپرایز ، پاسخ گفت و خواست دامن خود را از آن مبری کنند. کمیته تحقیق مجلس درخواست او را اجابت کرد . اما شهود همچنان شهادت می دهند که بوش در آن معامله نقش اول را داشته است.

همچنین ، بوش مانع از آن شد که به نقش او در ایران گیت ، رسیدگی شود. او از قاضی مستقل، لورنس والش، موافقت گرفت که تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری 1992، مورد سؤال قرار نگیرد.

اما در جمعه پیش از انتخابات ریاست جمهوری ، مدرکی از وزیر دفاع سابق، وارن کریستوفر را انتشار داد. این مدرک نشان میداد قول بوش که از ماجرای ایران گیت برکنار و از آن بی اطلاع بوده است، دروغ است. کلینتون 5 درصد بیشتر از بوش رأی آورد و بر او پیروز شد.

بعد از انتخاب شدن به ریاست جمهوری، کلینتون حواس خود را بر اقتصاد امریکا متمرکز کرد. تاریخ سیاستهای امریکا در باره ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه ، برای بسیاری از دموکراتها ، مجهول باقی ماند. از آنجا که بعضی از

اعمال ریگان و بوش جرم بودند، جمهوریخواهها، بهنگام ترک ریاست جمهوری و قوه اجرائی، هیچ مدرکی گویای سیاستهای خویش برجا نگذاشتند.

بعلت فقدان مدارک گویای تاریخ سیاست آمریکا در خاورمیانه، حکومت کلینتون ناگزیر شد به دولتهای خاورمیانه مراجعه کند و از آنها اطلاعاتی بخواهد. از جمله این دولتها، یکی دولت ایران بود. این دولت که هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری آن بود، وجود معامله اکبر سورپرایز را تصدیق کرد و دادن مدارک را در گرو گرفتن امتیازهای اقتصادی قرار داد و کلینتون نپذیرفت.

توضیح: غیر از امثال هاشمی رفسنجانی و خامنه ای چه کسی را میتوان سراغ کرد که با جمهوریخواه بر ضد دموکرات معامله پنهانی کند و سپس اطلاع و سند مربوط به همان معامله را با دموکرات به معامله بگذارند؟!

روبرت پاری

ادان گیتیهای امریکائی همانها بودند که اکبر سورپرایز را بوجود آوردند:

والش، قاضی مستقلی که مأمور رسیدگی به افتضاح ایران گیت و دست اندرکاران در آن شد، در کتاب خود، Firewall، توضیح می دهد چسان به دور آمران اصلی دیواری از آتش کشیدند که عبور از آن و پی بردن به نقش آنها ممکن نباشد. اما وقتی اسامی کسانی را که در پناه این دیوار سانسور، قرار گرفته اند را می خوانیم، در شگفت نمی شویم. زیرا همانها هستند که اکبر سورپرایز را پدید آوردند و اطلاع از نقش آنها، موجب می شد حکومت جمهوریخواه ها از 1981 تا 1992، غیر قانونی و غیر مشروع شود. ریگان و بوش و کیسی و گرک، چهار نفری هستند که قرار می شود بی اطلاع از ماجرا معرفی شوند و هرگونه سندی که دست داشتن این عده را از ایران گیت ثابت کند، باید از بین برده شود. مجاری اطلاعاتی از نقش اینان در پدید آوردن افتضاح ایران گیت، می بایست مسدود می شده اند. و این چهار تن در اکبر سورپرایز نقش تعیین کننده را داشته اند:

در معرفی و ارزیابی کتاب Firewall، روبرت پاری نوشته است:

واقعیتی که ایران - کنترا بود، هنوز کم فهمیده شده است. این معنی که ایران گیت پیروزی ضعف و فریب بر راست کرداری و شجاعت بود، فهم نشده است. در سوئی، رسانه های گروهی واشنگتن می خواستند این اسطوره را زنده نگاه دارند که مطبوعات قهرمان افشای افتضاح و اثر گیت شدند و رئیس جمهوری وقت و آدمهای او را افشا کردند و از سوی دیگر، تأسیسات مردم سالاری میخواهند این واقعیت را بدست فراموشی بسپارند که در افتضاح ایران گیت - که در 1986 از پرده بیرون افتاد - تسلیم فشارهای حکومت ریگان - بوش شدند.

و بدیهی است که جمهوریخواه ها میخواستند و میخواهند قانونی و مشروع بودن دو رئیس جمهوری، ریگان و بوش، هر دو از حزب جمهوریخواه، محفوظ بدارند.

بسا جفت و جور شدن منافع مانع از آن شده است که کتاب جدید موضوع ارزیابی و نقد مطبوعات قرار بگیرد. با اینکه کتاب را لورانس والش، قاضی مستقلی نوشته که از دیوار آتش بگذرد و واقعیتهایی را بیابد و ابراز کند. در کتاب ارزشمند جدید، Firewall (The Iran - Contra Conspiracy and Cover - up)، والش شش سال مبارزه و ستیز خویش را، برای عبور از دیوار آتشی که بدور کاخ سفید، کشیده بودند، جزء به جزء، شرح می دهد. این دیوار

را بخاطر حفظ ریگان و بوش از دسترس تحقیق گران ، پس از آن کشیدند که در نوامبر 1986، ماجرا از پرده بیرون افتاد .

از نظر والش، کسی که در طول عمر جمهوریخواه بوده و جانبدار دیدگاههای حکومت ریگان در سیاست خارجی بوده است، تجربه تحقیق پیرامون ایران کنتررا، تجربه تغییر زندگی است. به تدریج که یک دیوار دروغ را می شکافته با دیوار دروغ دیگری رویا رو می شده است. این دروغها همان دروغها یی نبوده اند که سرهنگ اولیویه نورث و هم ردیفهای او می گفته اند . بلکه دروغهای هر مقام بالائی بوده اند که به پرسشهای تحقیق گران ، پاسخ می داده اند.

بنا بر Firewall ، تباری برای پوشاندن حقیقت در اجتماعی بعمل آمده است که در افاق وضعیت سنجی ، در کاخ سفید، در 24 نوامبر 1986، تشکیل شده است. موضوع اصلی بحث و تصمیم این بوده است که چگونه این واقعیت را که ریگان فروش غیر قانونی اسلحه به ایران را ، در اواخر 1985 ، تصویب کرده است ، بپوشانند. نقض Arms Export Control Act جرم و می توانست موجب به جریان افتادن عزل رئیس جمهوری بگردد.

همه کسانی که در آن اجتماع شرکت کرده بودند می دانستند که ریگان فروش اسلحه به ایران ، از طریق اسرائیل ، را تصویب کرده است. ادوین میز، وزیر دادگستری، کشیدن دیوار سانسور را پیشنهاد کرد. بنا بر تحقیقات والش ، میز ارائه طریق می کند : روبرت مک فارلین ، مشاور امنیتی پیشین - که در رأس هیأت امریکائی - اسرائیلی به ایران رفته بود - وزیر خارجه ، ژرژ شولتز را ، از طرح فروش اسلحه به ایران ، آگاه کرده است. اما او رئیس جمهوری را آگاه نکرده است ...

مدیر کل اداری کاخ سفید، دون ریگان، که شنیده بود مک فارلین به رئیس جمهوری اطلاع داده و رئیس جمهوری موافقت کرده است موشکهای هاگک به ایران فروخته شود، لب از لب نمی گشاید. شولتز و کاسپار واینبرگر، وزیر دفاع، که به فروش اسلحه اعتراض کرده بودند، نیز هیچ نمی گویند. بوش ، معاون رئیس جمهوری، که فروش اسلحه به او اطلاع داده شده بود، نیز سخنی نمی گوید. کیسی ، رئیس سیا که خواسته بود رئیس جمهوری اجازه کتبی به سیا را صادر کند تا سیا عملیات تحویل اسلحه را تسهیل کند، و مشاور امنیتی ریگان، جون پویندکستر، که دستور را به امضای رئیس جمهوری رسانده بود هم خاموش می مانند. میز می پرسد: آیا کسی از شما چیزی جز اینکه من گفتم می داند که گفته نشده است ؟ هیچکس لب به بیان حقیقت باز نمی کند.

وقتی شولتز به دفتر خود در وزارت خارجه باز می گردد، یادداشتی را به منشی خود، شارل هیل، دیکته می کند : آدمهای ریگان دارند « در اسناد و نوارهای ضبط صوت دستکاری می کنند ». آنها سعی میکنند رئیس جمهوری را تحت پوشش قرار دهند. «استراتژی به دقت سنجیده ای » را طراحی کرده اند. کاسه کوزه ها بر سر روبرت مک فارلین خراب می شود.

بلاگردان :

بر وفق استراتژی، تمامی همکاران طراز اول ریگان ، از جمله شولتز، در برابر کنگره و دادستانها ، به دروغ شهادت می دهند . آنچه می گویند ، در جمع، سرزنش نایب سرهنگ اولیویه نورث و همکاران او در شورای امنیت ملی و مک فارلین و پویندکستر بخاطر کارهای غیر قانونی است. بقیه ، رئیس جمهوری و مدیر کل کاخ سفید و معاون رئیس جمهوری و همکاران او و وزیران خارجه و دفاع و نیز رئیس سیا، اطلاعی از آنچه روی داده است ، ندارند !

تا جائی که نورث در شهادت خود، در 1987، گفت : در این سناریو نا بحق، من نقش « بلاگردان » را پیدا کرده ام. دموکراتها و بسیاری از رسانه های گروهی هم به جان او افتادند . در همان حال، «مردان با غیرت » ریگان مشغول

بودند به جانشین واقعیت کردن داستان ساختگی فروش اسلحه به ایران. هدف جلوگیری از تکرار ماجرای واترگیت و پرهیز از خطر به جریان افتادن عزل رئیس جمهوری بود.

داستان ساختگی می توانست جانشین آنچه در واقع رویداده بود بگردد اگر والش و گروه کوچک او دست بکار تحقیق در باره ایران گیت نمی شدند. کنگره و عناصری که در رسانه های گروهی نقش کلیدی داشتند، از آغاز، چوب لای چرخ تحقیقات والش و حقوقدانان همکار او می گذاشتند. کنگره آماده بود داستان جعلی را بپذیرد و تقصیر ها بر عهده نورث و مافوقهای او، مک فارلین و پویندکستر، ثابت بداند. کمیته تحقیق پیرامون ایران - کنتر، حتی بدون سؤال و جواب کردن با سرهنگ نورث، به او و پویندکستر مصونیت محدود داد.

سه سال بعد، آن مصونیت مانع شد که قرار والش بر مجرمیت نورث و پویندکستر به جانی برسد. قاضیان محافظه کار عضو دادگاه فدرال، بخصوص لورنس سیبرمن (یکی از سه نفری که در هتل لانفان پلازا با فرستاده خمینی دیدار کرد و در این دیدار، آن فرستاده پیشنهاد کرد آزادی گروهگانهها به تأخیر انداخته شود ...) که به ریگان وفادار بود و داوید سنتل، با استفاده از مصونیت، قرار مجرمیت را لغو کردند.

والش، در کتاب خود، اکثریت قاضیان دادگاه فدرال امریکا بخش کلمبیا را « باند قوی تحت حمایت جمهوریخواه ها » توصیف می کند اینها مثل افراد یک قشون عمل می کنند ... افراد قشونی که لباس سیاه در بر می کنند که به جای آنکه مراقب اجرای قانون و حافظ نظام قانونی باشند، آن کار دیگر می کنند.

برغم موانع سیاسی و قانونی، والش، در 1991 - 1992، موفق میشود دیوار را بشکافد و به درون خانه اسرار درآید. این موفقیت ره آورد یک اتفاق است: کارمندان والش مشغول بررسی مجدد برخی از مدارک می شوند. به یادداشت هائی از واین برگر، وزیر دفاع ریگان، و دیگر مقامات عالی رتبه حکومت ریگان، بر می خورند. یادداشتها حاکی از آن بوده اند که ریگان و بوش و... از فروش غیر قانونی اسلحه به ایران، در اواخر 1985، اطلاع کامل داشته اند و پرده پوشیها توسط حکومت ریگان انجام گرفته اند.

اشکال تراشیدنی شروع می شوند:

کشف دیر هنگام مدارک بر ضد مقامات سیا و واین برگر جمهوریخواهان عضو کنگره را بر آشفته. به رهبری بوب دول و ر - کان، خشمگینانه، واکنش نشان دادند. والش را به زیر حمله گرفتند و خواستار پایان یافتن تحقیقات او شدند. رسانه های گروهی واشنگتن نیز به خصومت برخاستند و نوشتند و گفتند: تحقیقات والش بیش از اندازه بطول انجامیده و هزینه زیادی برداشته است.

روزنامه های محافظه کار واشنگتن تایمز و وال استریت جورنال، در صفحه سرمقاله، تقریباً روزانه، والش را مورد ایراد و حمله قرار دادند. روزنامه های واشنگتن پست و نیویورک تایمز نیز به حمله کنندگان به والش پیوستند. از راه تمسخر، به او کاپیتان اهب Ahab جدید نام دادند.

اما والش، در کتاب خویش، تجربه خویش را با تجربه همیگویی، در کتاب « پیر مرد و دریا » مقایسه می کند. در داستانی که همیگویی نوشته است، ماهیگر پیر ماهی غول وشی را صید کرد. به دنبال نبردی سخت و طولانی، ماهی را از پا درآورد و در کنار زورق ماهی گیری خود، بسوی ساحل کشاند. در راه بازگشت به ساحل، کوسه ها به صید او حمله کردند و از ماهی چیزی برجا نگذاشتند. من، در مقام داستان مستقل، گاه خود را صیاد پیر می دیدم اما اغلب خویشتن را ماهی بزرگی می یافتم که صیاد پیر صید کرده بود.

حمله های نمایندگان کنگره و رسانه ها به والش ، مانع او از تعقیب اظهاریه های دروغ دیگری می شد که مقامات اول حکومت در باره سازش پنهانی اکتبر سورپرایز گفته بودند. تحقیقات والش می رفت پرده از رازهای معامله پنهانی 1980 بردارد و تاریخ واقعی باز یابد. اما خصوصتهای مقامات واشنگتن امکان پیگیری را به او نمی دادند.

برای مثال، گروه والش ظن قوی پیدا کرد که دونالد گرگ، مشاور امنیتی بوش، معاون وقت رئیس جمهوری، وقتی گفته است از کار نورث در دادن اسلحه به کنترها بی اطلاع بوده، دروغ گفته است. چرا که دوست نزدیک او، فلیکس رودریگز، در امریکای مرکزی با نورث همکاری می کرده و هر بار که به کنترها اسلحه تحویل می داده، به دونالد گرگ تلفن می کرده و با او اطلاع می داده است.

اما گزارشی در دفتر معاون رئیس جمهوری پیدا شد حاکی از اینکه گرگ با رودریگز دیدار داشته و موضوع دیدار تحویل اسلحه به کنترها بوده است.

دروغهای دیگری که رو میشوند :

در Firewall ، والش شرح میدهد چسان دروغ پایه دونالد گرگ را یافته است : سرهنگ جیمس استیل ، مشاور نظامی دولت السالوادور ، وقتی می گفت در فروش اسلحه به کنترها نقش نداشته است ، دروغ سنج دروغگوئی او را معلوم کرد. استیل که نتیجه ای را دید که دروغ سنج بدست داده بود و یادداشت های سرهنگ نورث را مشاهده کرد که او را در فروش اسلحه دخیل می دانست، اعتراف کرد که نه تنها در تحویل اسلحه شرکت داشته است ، بلکه در باره فعالیتهای خود، با دونالد گرگ گفتگو کرده است.

می دانیم که دروغ سنج دروغ گرگ را نیز معلوم کرد وقتی او می گفت از تحویل اسلحه به کنترها هیچگاه آگاه نشده است. (و باز گرگ دروغ گفت وقتی منکر اطلاع از معامله پنهانی اکتبر سورپرایز و داشتن نقشی در آن معامله شد. او در شمار کسانی از سیا و شورای ملی امنیت امریکا بود که در کوششهای حکومت کارتر را برای حل مشکل گروگانها، اخلال و معامله پنهانی ریگان - بوش با خمینی و دستیاران او را ترتیب می دادند . نگاه کنید به کتاب روبرت پاری در باره گروگانگیری)

یافته های والش در باره سران حکومت ریگان و مقامات سیا ، از جمله کلر ژرژ و دوآن کلاریج ، سبب شدند حمله های کنگره و رسانه های واشنگتن به او افزایش پیدا کنند.

دادستان مستقل جمهوریخواه خشم سران حکومت را افزون کرد وقتی دست نوشته های دیگری از واینبرگر را، روز جمعه پیش از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 1992، منتشر کرد. نوشته ها شامل مدارکی بودند که ثابت می کردند پرزیدنت بوش، در باره « به بازی گرفته نشدنش » در ماجرای ایران گیت، سالها دروغ گفته است. مدارکها و خشمی که برانگیختند موضوع اصلی بحث و گفتگوها در روزهای پیش از انتخابات شدند . بوش شکست خورد و کلینتون پیروز شد.

والش همچنین کشف کرد که بوش یادداشت های شخص خود، در باره ماجرای ایران کنتر، را در اختیار تحقیق گران قرار نداده است. این امر میتواند به تعقیب بوش بعنوان مجرم بیانجامد. اما بوش سلاح خویش را یکبار دیگر بکار برد : در عید تولد مسیح سال 1992، نتایج تحقیقات والش را بر باد داد وقتی واین برگر و 5 تن دیگر از متهمان را عفو کرد. والش نوشته است : استفاده بوش از اختیار عفو پرده فراموشی کشیدن بر تمامی ماجرا بود . آنچه مانع از آن شد که ایران کنتر همچون دیگر افتضاحهای سیاسی ، موضوع تعقیب قرار گیرد، کار مهندسی سانسور کاخ سفید در ریاست یک رئیس جمهوری (ریگان) و تکمیل آن ، در ریاست جمهوری یک رئیس جمهوری دیگر (بوش) بود. این دو مانع از اجرای قانون در باره جرمهایی در بعد قانون اساسی و مجرمانی شدند که مرتکب این جرمها شده بودند.

اما دیوار سانسور ساخته نمی شود و پرده دروغ حقیقت را نمی پوشاند اگر بنیادهای دیگر، مثل کنگره و دادگاهها و مطبوعات به این دو رئیس جمهوری و همدستانشان، کمک نمی کردند. این بنیادها به دو صورت به اینان کمک کردند: بصورت مستقیم از راه دادن مصونیت، خودداری از تحقیق بایسته از مقامات اول حکومت ریگان و بطور غیر مستقیم از راه دائم چوب لای چرخ تحقیقات والش گذاشتن.

توضیح: در ایران، 8 «نماینده» جرأت کردند از «وزیر خارجه» وقت، آقای علی اکبر ولایتی، از آمدن هیأت مک فارلین به ایران سؤال کنند. آقای خمینی آنها را «پوچ» خواند و پرونده جنایت و خیانت را بست و بار بسیار سنگین بهای آن را، در شکل جنگ 8 ساله، بسود انگلستان و امریکا و اسرائیل، بر دوش ملت ایران گذاشت. قدرتمدارها رفتارهای مشابهی دارند. با توجه به نقشی که چلبی، بعنوان لابی خامنه ای در امریکائی برعهده گرفته است و نیز با توجه به نقش ایران گیتهای امریکائی در کشاندن حکومت بوش به مذاکره و معامله با خامنه ای و مافیاهای مالی - نظامی، اطلاعاتی که از کتاب والش نقل شدند، باید هشدار می باشند به ایرانیان: هرگز نباید با این گمان که اکتبر سورپرایز و ایران گیت اموری هستند که در گذشته واقع شده اند، از آنها و دنباله ها که پیدا می کنند، غافل شوند.

دکتر ابراهیم یزدی:

بهشتی با سلیمان ارتباط جداگانه داشت و وقتی اسناد به خمینی داده شد ... و دو «اکتبر سورپرایز» جدید؟

قسمتی از مصاحبه دکتر یزدی با مجله نامه که به روابط بهشتی با امریکائیا مربوط میشود:

مجله نامه شماره 30 دو مصاحبه، یکی با دکتر ابراهیم یزدی و دیگری با مهندس سحابی انتشار داده است. هر دو مصاحبه نکاتی را در بر دارند که عموم ایرانیان می باید از آنها ونقد آنها آگاه شوند. از جمله این نکات، رابطه بهشتی با سلیمان، آخرین سفیر امریکا در ایران، و سفر او به امریکا و واکنش خمینی وقتی مدارک ارتباط و گفتگوی بهشتی با سلیمان را به او می دهند:

* نامه از رابطه خمینی با دولتهای خارجی می پرسد و دکتر یزدی پاسخ می دهد: هیچ ارتباطی وجود نداشت. بعد از آن (اجلاس سران 7 کشور ثروتمند در گوادلوپ) بود که نماینده ژیسکاردستن به دیدن امام آمد و گفت که آقای کارتر پیغامی به آقای خمینی داده است و متن کتبی پیغام را خواند. من متن جواب آقای خمینی را در کتابم آورده ام؛ این موقعی بود که هنوز آقای بختیار نیامده بود و شاه نرفته بود. در پیغام کارتر آمده بود که شاه، ایران را به زودی ترک می کند و شما از بختیار حمایت کنید و گر نه ارتش کودتا می کند. آقای خمینی هم پاسخ قطعی داد و به کارتر توصیه کرد نمایندگان امریکا در ایران که با ارتش در ارتباط هستند مانع کشتار مردم شوند.

به نظر من، مهم‌ترین سند و حلقه مفقوده در ارتباط با آمریکا مذاکراتی است که مرحوم دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران داشته‌است. در آن زمان رهبران انقلاب از 3 کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است؛ یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر سحابی با سولیوان بود؛ کانال سوم ارتباط و مذاکرات مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمپل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکره دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است.

من در مناظره‌ای که در اردوی تابستانی سال 1378 انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با آقای مهندس عباس عبدی داشتیم، به او گفتم که سفارت آمریکا را گرفتید، خوب اسناد مذاکرات بهشتی با آمریکایی‌ها کجاست؟ آن جا آقای عبدی جواب روشنی به این پرسش نداد. ولی بعدها در جای دیگری جواب داده و گفته است: آن چه فلانی می‌گوید درست است؛ ما اسناد مذاکرات آقای بهشتی با سولیوان را بدست آوردیم، ولی آنها را به آقای خمینی ارایه دادیم. آقای خمینی به آنها نگاه کرد و گفت آقای بهشتی عضو شورای انقلاب است و حالا لازم نیست آن‌ها را پخش کنید. این مهم است که ببینیم مضمون آن گفت‌وگوها چه بوده و چه چیزی در آن سندهاست. بالاخره بعد از بیست و چند سال، آقایان باید بیایند و بگویند که محتوای آن مذاکرات چه بوده‌است؟ ضمناً مذاکراتی که دکتر بهشتی با سولیوان داشت بدون اطلاع شورای انقلاب بود و مهندس بازرگان و آیت‌الله موسوی اردبیلی از این مذاکره اطلاعی نداشتند.

یک نکته دیگر را هم لازم به ذکر می‌دانم؛ آقای دکتر بهشتی چند ماه قبل از سفر من به نجف و بعد به پاریس، به آمریکا آمد. مدتی هم پیش من - در هوستون - بود و بعد از آن جا یک ماهی به واشنگتن - و نیویورک - رفت. ایشان در جلسات ایرانی‌ها در واشنگتن و یا نیویورک حضور نیافتند و خبر نداریم که آقای بهشتی آن یک ماهی که در واشنگتن یا نیویورک بود، چه کار می‌کرده است. آیا در آنجا تماس و مذاکراتی هم بوده است یا نه. این هم یک سؤال کلیدی و اساسی است.

توضیح: طرفه اینکه همین شخص را آقای خمینی رئیس شورای عالی قضائی کرد و همین شخص با موافقت او و همکاری آقایان هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و احمد خمینی معامله پنهانی « اکتبر سورپرایز » را انجام دادند و کودتای خرداد 60 را به انجام رساندند. حالا چه کسی می‌تواند انفجار حزب جمهوری اسلامی را دستور داده باشد و چرا بهشتی کشته شده است؟

کسی که در اکتبر سورپرایز نقش داشته و در مقام سرپرست گروه تحقیق، بر واقعیت پرده کشیده است، رئیس سیا می‌شود؟:

آنتی وار (9 ژوئیه 2004) به قلم ژوستین ریموندو گزارش می‌کند جون اف لمن Lehman قرار است رئیس سیا بگردد: زمان محافظه کاران جدید سر آمده است. جنگ افروزی نیز بی اعتبار شده است. با وجود این، انتصاب لمن به ریاست سیا، یعنی اینکه محافظه کاران جدید بر قدرت می‌مانند.

از 1977 تا 1981، لمن رئیس شرکت حقوقی آبینگتن Abington بود. این شرکت هم مشاور حقوقی و هم لابی بود. بهنگامی که کیسینجر مشاور امنیتی نیکسون رئیس جمهوری اسبق آمریکا بود، لمن عضو این شورای امنیت ملی بود. او از 1981، از ماجرای اکتبر سورپرایز و ایران گیت، با محافظه کاران جدید شریک شد. ریگان او را وزیر درباری کرد. تا 1987 بر کار بود. در 1983، پاکتی حاوی مدارک به نیویورک تایمز رسید. بنا بر این مدارک لمن و ریچارد پرل از

اسلحه فروش اسرائیلی بنام شلومو زابلو دویچ و پسر او رشوه گرفته بودند. در 1980، او مشتری پرل بود. پدر و پسر 90 هزار دلار به شرکت Abington و 50 هزار دلار به پرل پرداخته بودند.

لمن زنش را سرزنش کرد و پرل هم گفت قضیه مربوط است به پیش از ورود او به خدمت دولت! بپر رو، لمن و پرل، همانطور که روش کار محافظه کاران جدید است، افتضاح را از سر گذراندند.

توضیح: چرا اینطور اشخاص برغم افتضاح ها که ببار می آورند، همچنان بر سرکار می مانند؟ زیرا دولت مدارها به کسانی نیاز دارند که افتضاحهایشان را ماست مالی کنند. چنانکه ریاست گروه تحقیق در باره اکتبر سورپرایز را به این شخص سپردند و او مدارک مسلم را سانسور کرد. در گزارش نهائی به یکچند از آنها، اشاره هم نکرد و محتوای یکچند سند دیگر را هم مقلوب کرد.

تازه ترین کار لمن عضویت در کمیسیون تحقیق در باره ترورهای 11 سپتامبر است. در این کمیسیون او پا پی ریچارد کلارک، مشاور سابق بوش در باره تروریسم، شد که چرا کتاب نوشته است؟ هم او به مطبوعات گفت یکی از عناصر مهم میلیشای صدام شناسائی شد. این شخص عضو القاعده است. بعد معلوم شد که از تشابه اسمی برای ساختن این دورغ استفاده کرده است. وقتی هم واشنگتن پست خطایش را به او یادآور شد، گفت: فرقی نمی کند و بر قول خود ماند!

در اوائل 1990، لمن به عضویت کمیته «منافع امریکا در خاورمیانه» درآمد. اعضای این کمیته گروه محافظه کاران جدید بودند: ریچارد پرل و الیوت آبرامس و دوگلاس فیث و فرانک گافنی. گافنی رئیس کمیته شد. کار کمیته این بود که به حکومت امریکا فشار بیاورد پول بیشتری به اسرائیل بدهد. از کارهای کمیته یکی این بود که در 1992، یک صفحه روزنامه نیویورک تایمز را خریدند و در آن، زرژ بوش (پدر) را مورد انتقاد سخت قرار دادند که چرا به اسحق شمیر، نخست وزیر اسرائیل فشار می آورد با فلسطینیها گفتگو کند.

بنیادگذار اصلی آن کمیته اینک زمام سیاست خارجی امریکا را در دست دارد و در نزاع با وزارت خارجه و سیا است.

اما از راه ارتباطش با «بال آئرواسپاس تکنولوژی» - سازنده قمرهای مصنوعی برای نازا - و نیز از طریق «سنتر فور سکوریتی پلیسی»، لمن از تدارک کنندگان جنگ بود. با اینهمه، از زمانی که قرار شده است رئیس سیا بگردد، از محافظه کاران جدید فاصله گرفته است.

چند روز بعد از ترورهای 11 سپتامبر، لمن نامه سرگشاده ای به بوش نوشت و از او خواست به عراق حمله کند. شگفتنا! کسی با این سوابق و با وجود اینکه دائم بر خطا بوده است، می خواهد رئیس سیا بگردد!

* لوس آنجلس تایمز (12 ژوئیه) نیز خبر می دهد که کنگره به رئیس جمهوری فشار می آورد نصب رئیس سیا را به بعد از انتخابات ریاست جمهوری نگذارد و با توجه به خطر ترور در خاک امریکا، رئیس سیا را بلا تأخیر منصوب کند. از دو نامزد یکی لمن است.

و نیز، آنتی وار (9 ژوئیه 2004) به قلم ویلیام س. لیند، این گزارش را انتشار داده است:

کمی پیش از اینکه واشنگتن را ترک کنم، شبکه اطلاعاتی غیر رسمی، گزارش جالبی را به من داد: ایران قوای نظامی در مرزهای عراق متمرکز می کند. خطر مداخله در عراق در میان نیست. اما در صورت حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران، ایران میتواند به عراق حمله کند. چنین حمله ای در دستور روز بوش، بعنوان «اکتبر سورپرایز»

، قید شده است. او مایوسانه منتظر چنین اتفاقی است. زیرا فکر می کند پیروزی او را در انتخابات نوامبر 2004، تضمین می کند.

حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران - که شک کمی بر داشتن تأسیسات برای تولید سلاح اتمی وجود دارد - و واکنش ایران، همان فرصت طلایی است که بوش سخت بدان نیاز دارد. بر کسی پوشیده نیست که بهترین دست آویز برای حمله آمریکا، داشتن سلاح اتمی است. با وجود این، محافظه کاران جدید اشتباهی کمی برای جنگ با کره شمالی دارند. بنا بر این، ایران هدف مرجح است. زیرا سلاح اتمی ایران هم اسرائیل را تهدید می کند و هم آمریکا را. رسم اسرائیل نیست که با وجود خطرهایی از این نوع، دست روی دست بگذارد. بنا بر این، حمله می کند. سؤال اینست که چه وقت؟

اگر اسرائیل در سال جاری حمله کند، حکومت بوش فرصتی سیاسی بدست می آورد که نمی تواند مغتنم بشمارد. به احتمال قریب به یقین، از حمله اسرائیل پشتیبانی خواهد و بسا در آن شرکت خواهد کرد. در دنیای اسلامی، اقدام اسرائیل مستقل از آمریکا باور نمی شود. از دید این دنیا، آمریکا و اسرائیل یک کشور را تشکیل می دهند. محافظه کاران جدید نیز آمریکا و اسرائیل را یک کشور می دانند.

اما آیا ایران به آمریکاییها در عراق حمله می کند؟ آمریکا در عراق 130 هزار قشون دارد. با وجودی که این قشون، در مقایسه با قشونهای کشورهای منطقه، سخت نیرومند است، اما ضربه پذیر نیز هست: این ارتش در سرتاسر عراق با گروههای چریک درگیر است. بنا بر این اگر ایران حمله ناگهانی و غافلگیرانه کند، بسا پیروزی بدست آورد. اما موفقیتش در گرو واکنش عراقیها است. اگر ضربه کاری را بر قوای آمریکا وارد کند و به عراقیها اطمینان بدهد عملیات نظامی برای آزادی عراق است و بمحض شکست آمریکا، خاک عراق را ترک میکند، بسا حمایت مردم جنبش چریکی عراق را بدست می آورد. ارتش آمریکا تحت حمله های همه روزه و مستمر قرار می گیرد و از نظر لجستیک گرفتار مشکل می شود.

چنین عمل نظامی برای ایران نیز میتواند مصیبت بار شود. در افتادن با یک قدرت اتمی با تجهیزات جنگی معمولی سخت پر خطر است. آمریکا می تواند از طریق اسرائیل و یا مستقیم عمل کند. مردم آمریکا را بر گرد رئیس جمهوری متحد کند و ایران را زیر ضربه های نظامی قرار دهد.

اما مآلهائی که بر ایران حکومت می کنند همانند آقای بوش، در موقعیت سیاسی سخت ضعیفی هستند. اگر در برابر حمله به تأسیسات اتمی ایران، واکنش قوی نشان ندهند، بسا مشروعیت خود را نزد سخت خطن - که تکیه گاه رژیم هستند - از دست می دهند. بنا بر این، نمی توان انتظار داشت که آنها کاری نکنند. اما فرصت و امکان آن را برای اینکه کاری بکنند نیز کم دارند. از بداقبالی ما، بهترین فرصت و امکان آنها همسایگیشان، عراق، است.

در 6 ژوئیه، واشنگتن تایمز نوشته است:

ماه گذشته، جون بولتن معاون وزارت خارجه در امر کنترل تسلیحات، در مجلس نمایندگان تأکید کرده است برنامه اتمی ایران خطرناک است. تهران با تولید اسلحه اتمی و میکروبی و شیمیائی و موشک اسرائیل و اروپای غربی و ترکیه را تهدید می کند. سؤال اینجاست که آیا واشنگتن و متحدانش استراتژی ای دارند یا خیر؟ در ماههای آینده که ایران به ساختن این اسلحه نزدیک تر می شود، خطر نیز جدید تر می شود.

توضیح: بدین قرار، بوش از تجدید انتخاب خویش ناامید است و دنبال «اکتبر سورپرایز» است که انتخاب او را به ریاست جمهوری تضمین کند. این بار نیز، ملاتاریا و مافیاهای نظامی - مالی و اسرائیل و سازمانهای ترور می باید «اکتبر سورپرایز» را تدارک کنند. احتمال

آن ضعیف است که این اکتبر سورپرایز ، با حمله اسرائیل به « تاسیسات اتمی » ایران و حمله قوای ایران به عراق، تدارک شود. زیرا به قول جوادی آملی ، مجلس هفتم حاصل نمازهای جمعه و... است. او در مقام تجید از مجلس هفتم بوده اما حقیقت بر زبان او جاری شده است: تصدی دین و دولت توسط ملاتاریا کار را به جایی رسانده است که مجلس ملاتاریا از 5 درصد جامعه نیز نمایندگی نمی کند. با این تکیه گاه و با وجود افشای پیشاپیش « اکتبر سورپرایز » برای به ریاست جمهوری رساندن بوش، احتمال حمله نظامی به ایران ، بسیار کم است مگر اینکه مأمور باشند و معذور .

ایران گیت دوم: دو تمایلی که ترکیب حکومت بوش را تشکیل می دهند و هدفی که اسرائیل و محافظه کاران جدید در ایران و منطقه تعقیب می کنند؟:

توضیح: در قسمت اول این فصل ، تاریخچه دو تمایلی که نقش محوری را در حکومت بوش دارند و در قسمت دوم تاریخچه همکاری فرانکلین و لودین و قربانی فر و موضوع دیدارهای پاریس و رم و در قسمت سوم ، اطلاعاتی که مطبوعات مختلف امریکائی و اروپائی و اسرائیلی لوداده اند و در قسمت چهارم هدف اسرائیل و محافظه کاران جدید را ، بر اساس اطلاعات منتشره ، جستجو می کنیم . تمامی خط کشی ها زیر جمله ها از ما هستند.

بنیادگراها و محافظه کاران جدید، دو تمایل که محور حکومت بوش را تشکیل می دهند و رابطه ارگانیکشان با بنیادگرای اسرائیلی و ایرانی :

توضیح: در 2 سپتامبر ، بوش نامزد رسمی حزب جمهوریخواه امریکا در انتخابات ریاست جمهوری شد. انقلاب اسلامی بنیادگرای امریکائی را به خوانندگان خود شناسانده است. با وجود این، نکاتی را از لوموند (29 و 30 اوت 2004) در معرفی بنیادگراها و اهمیت سیاسی آنها نقل می کنیم:

- بنیادگرای امریکائی از چند تمایل تشکیل می شوند و حدود 30 میلیون نفر می شوند و یک چهارم رأی دهندگان امریکائی را تشکیل می دهند و
- * مراکز فعالیتشان در ایالتهای جنوبی امریکا است . اما در حال گسترش به ایالتهای غرب (کالیفرنیا و کلرادو) هستند. تمایلهاشان عبارتند از: کلیسای باپتیست با 20 میلیون پیرو و پانتکوتیستها (انجمن های خدا) و مستقلا از پروتستانسیسم که از اهمیتشان کاسته می شود.
- * این گرایشها فرآورده « بیداری مذهبی » هستند. بدیهی است مذهبی ها همه طرفدار حزب جمهوری خواه نیستند . اما بنیادگرا ها با بوش در مرکز قدرت قرار گرفته اند و نمی خواهند آن را از دست بدهند. چون لوگان ، استاد دانشگاه جورج تون در واشنگتن در معرفی این تمایلها می گوید: مایه « دین مدنی » است که 90 درصد امریکائیا آن را گرامی می دارند: احترام به خدا و آزادی مذهبی و نقش مسیحیائی ملت است. بر آن افزوده می شود ارزشهای

خانوادگی و نیایش در مدرسه و مبارزه با سقط جنین و همجنس گرایی و نگرش با سوء ظن به ایده های لیبرال و دولت فدرال.

* بنیاد گراها شبکه ای از دانشگاهها و سایتهای اینترنتی و فرستنده های رادیویی و تلویزیونی دارند. برای آنکه در نمایندگان کنگره و مقامات حکومت اعمال نفوذ کنند آنها را زیر باران مایلهای اینترنتی و دستورات عمل ها و مقاله ها می گیرند.

* امروز، به هدف رسیده اند و یکی از آنها رئیس جمهوری امریکا است. وزیر دادگستری، جون آشکروفت از پانتکوئیستها است. میکائیل گراهام که نطقهای بوش را می نویسد از نخبه های بنیادگراها است و کارل رو، مشاور بوش از 1994 بدین سو، رئیس ائتلاف مسیحیان (کریستین کوآلیشن) و رالف رید، رئیس سابق این ائتلاف و عضو ستاد تبلیغات بوش و داوید کونو و جون دیلویو، کاتولیک اوانژلیک، کسانی هستند که در کاخ سفید و حکومت هستند و به انجمنهایی کمک می کنند که به کلیساهایی نزدیک هستند که، بوش بنا نهاده است و برغم جدا بودن کلیسا از دولت!

* بوش خود عضو کلیسای مندویست (پروتستان اصلاح شده) است. بهنگام ازدواج، عضو این کلیسا شده است. کسی که او را گروانده است بیلی گراهام است. از دید او، تقابل خدا - شیطان، نزاع نیکی با بدی و جنگ با شرها (تروریسم و دولتهای عضو محور شر) را ایجاب می کند.

* تمایلهای بنیادگرا، از سالهای 1960، به دنبال ممنوع شدن نیایش در مدارس (1962) شکل گرفتند. از سالهای 1970 بیعد به دنبال آزاد شدن سقط جنین (1973) قوت گرفتند:

- اکثریت اخلاقی در پایان دهه 70، به ابتکار پل وریچ شکل گرفت. او عضو هریتیج فوندیشن، متعلق به طرفداران «نوگردانی» حزب جمهوریخواه بود.

- کریستین کوآلیشن در 1990 بنیاد گرفت. پاستور پات ربرتسون بانی این تمایل است. او پسر یک سناتور و پرورده کلیسای باپتیست است.

- پاسداران میعاد (Promise Keepers) در سالهای 1990 قوام گرفت. این تمایل با تمایلهای بنیادگرا نظیر «ورد آو گاد» (کلمه الله) همکاری دارد.

- راست جدید مذهبی که طرفدارانش دو پنجم آرای جمهوریخواه ها را تشکیل می دهند. سخنگویانش کسانی چون پات ربرتسون و فرانکلین گراهام هستند.

* باور عمومی بنیادگراها اینست که امریکا رسالت جهانی مبارزه با بدی را دارد. حامی سرسخت اسرائیل هستند از این نظر که پیروزی اسرائیل بر مسلمانان، بازگشت مسیح را نزدیک می کند.

* قوت گرفتن کار بنیاد گراها ناشی از بحران هویت و دنیائی است که در جهت بدی پیش می رود. مجاز شدن همه کار و رواج فحشاء و مخدرها و خشونت، تمایل به مذهب را قوت بخشیده و زمینه وسیعی در اختیار بنیاد گراها گذاشته است. دانشگاه باب جونس، در کارولین شمالی، دختران و پسران را از یکدیگر جدا کرده و دختران می باید بلند ترین دامن ها را بپوشند. نظریه داورین در باره تحول انواع مغضوب است و «مگا چرچ» که 20 سال پیش، حدود 10 کلیسا بود امروز سر به 700 کلیسا زده است. این کلیساها مأموریت جهانی کلیسا را با ارزشهای امریکائی در آمیخته اند.

بوب سیبل، شخصیت مذهبی واشنگتن می گوید: امریکا بر ضد سقط جنین، برضد تحقیقات به قصد دستکاری سلولهای جنین انسان مبارزه می کند. همانطور که در دوران جنگ سرد برای آزادی مبارزه می کرد اینک نیز برضد شر مبارزه می کند. زیرا طرفداران انجیل هرگز دین را از فرهنگ و سیاست جدا نمی کنند.

* اما سران محافظه کاران جدید، مثل دیگ چنی و پل ولفویتز از محیطهای مذهبی نمی آیند اما می دانند بدون بنیادگراها نمی توانند برنامه های خود را اجرا کنند. آنها انجیل و تورات را می شناسند و از آنها در مشروعیت بخشیدن به هدفهای خود استفاده می کنند. طوری که این پرسش محل دارد: چه کسی چه کسی را آلت کرده است؟ آیا مذهبی ها راست گرا حزب جمهوری را آلت پیشبرد مقاصد خود کرده اند و یا این حزب آنها را وسیله انتخاب کردن نامزدهای خود کرده است؟

• اما محافظه کاران جدید در سالهای 1970 پیدا شدند. اغلب در حزب دموکرات بودند و بخاطر آنکه جانبدار اتخاذ سیاستی قاطعانه در برابر شوروی سابق و حمایت از اسرائیل بودند، در انتخابات 1980، بسود ریگان و بوش، وارد فعالیت انتخاباتی شدند. بنا بر این، بر سر سیاست جهانی، با بنیادگراها اشتراک نظر دارند.

روبرت پاری که در باره «اکتبر سورپرایز» سالهاست تحقیق می کند، در معرفی محافظه کاران جدید و روابطه بوش پدر و محافظه کاران جدید با راست گرایان اسرائیل و ملاتاریا، این اطلاعات را بدست داده است (مقاله او به تاریخ 25 مه 2004):

* درب واشنگتن را بروی چلیبی، اسرائیل گشود. یک مقام اطلاعاتی به من گفت: حکومت لیکود پشتیبان چلیبی و کنگره ملی عراق بود و دست چلیبی و حزیش را در دست محافظه کاران جدید گذاشت. محافظه کاران جدید با لیکود وحدت ایدئولوژیک داشتند. سیا و وزارت خارجه مخالف بودند. اما مخالفشان به جانی نرسید.

* بوش (پدر) می باید بوش (پسر) را از روابط دیرین میان رژیم ملاها و اسرائیل و حکومتهای ریگان و بوش (پدر) آگاه می کرد: اسرائیل با ایران، پیش و بعد از انقلاب ایران، رابطه داشت. در سال 1980، حزب لیکود که بر اسرائیل حکومت می کرد، روابط پنهانی با رژیم ملاها بر قرار کرد. برغم شعارهای ضد اسرائیلی، زیرآزیر، ملاها با اسرائیل رابطه برقرار

کردند. بلحاظ محاصره شدن از سوی کشورهای عرب، حکومت بگین، برای داشتن رابطه با ایران، تقدم قائل بود. علاوه بر این، دشمن مشترک نیز داشتند که عراق تحت حاکمیت رژیم صدام بود.

* پیدا شدن محافظه کاران جدید و قوت گرفتنشان و خوب نبودن بوش (پدر) با محافظه کاران جدید (هم بخاطر فشار به اسرائیل برای دادن زمین در ازای صلح و هم بخاطر برجا گذاشتن رژیم صدام بعد از جنگ خلیج فارس در 1991).
محافظه کاران جدید او را کسی می دانستند که با رژیمهای کشورهای نفت خیز عرب، بخصوص عربستان، روابط نزدیک دارد.

* اما بوش (پسر) با آنها هم نظر بود. در حکومت او، مقامهای کلیدی یافتند. به یمن حمایت محافظه کاران جدید، چلبی میدان عملی وسیعی را بدست آورد. البته هنوز معلوم نیست پرزیدنت بوش در جعل اطلاعات در باره اسلحه کشتار جمعی عراق و رابطه صدام با القاعده، خود شرکت داشته است و یا محافظه کاران جدید، به اتفاق چلبی، ساخته اند و او دست مایه پیشبرد هدف خویش کرده است. حقیقت هر چه باشد، واقعیت اینست که بوش (پسر) اطلاعات پدر خویش را از وضعیت بگرنج خاورمیانه ندارد. پیش از رسیدن به ریاست جمهوری، تنها یک سفر، در 1988، به اسرائیل کرده است و باتفاق آریل شارون بر هلی کوپتر نشسته و، بر فراز، از اردوگاههای فلسطینیها در منطقه غزه، عبور کرده است.

در عوض، پدر او اطلاعات عمیق از منطقه دارد. او در 1976، رئیس سیا بود و آن هنگام، اسرائیل با رژیم شاه روابط نزدیک می داشته است. بعد از انقلاب، ایران به اسلحه و تجهیزات و قطعات یدکی برای اسلحه آمریکائی خود نیاز داشت. در 1980، پس از آنکه 52 آمریکائی در تهران به گروگان گرفته شدند، مناخیم بگین، نخست وزیر وقت اسرائیل، ترتیب فروش تأییرهای هواپیماهای نظامی را به ایران داد.

اسرائیل خطر خشمگین کردن پرزیدنت کارتر را به جان خرید و برغم آنکه دولت اسلامی رادیکال آیه الله خمینی آمریکا را شیطان بزرگ و اسرائیل را شیطان کوچک می خواند، اسرائیل برای رابطه با ایران، تقدم استراتژیک قائل شد و چون در سپتامبر 1980، عراق به ایران حمله کرد، اسرائیل احساس خطر کرد. زیرا پیروزی صدام در منطقه ای بدانحد نروتمند از لحاظ منابع نفت، او را مرد قوی منطقه می گرداند. این شد که برای برآوردن نیازهای نظامی ایران، ابراز آمادگی کرد. زمینه ماجرای «اکتبر سورپرایز» این سان پدید آمد:

حکومت بگین کارتر و حکومت او را طرفدار فلسطینیها نیز می دانست و بر این باور شده بود که توطئه ای چیده است که اسرائیل را ناگزیر کند سرزمینهای فلسطینی را تخلیه کند. بنا بر این، در جلوگیری از تجدید انتخاب کارتر، با آیه الله خمینی و آدمهای او، همداستان شد.

زمینه ارتباط ستاد انتخاباتی ریگان و بوش و محافظه کاران جدید و معامله بر سر گروگانهای آمریکا، اینسان بوجود آمد. در حقیقت،

* در ریاست جمهوری ریگان، الیوت آبرامس و پل ولفوویتز، دستیار وزارت خارجه شدند. آبرامس اینک، در شورای امنیت ملی است و امور خاورمیانه را زیر نظر دارد و پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع و نفر دوم وزارت دفاع آمریکا است. یکی از نزدیکان ولفوویتز، لوئیس لیبی، رئیس دفتر دیگ چنی است. معماران سیاست آمریکا در عراق اینها بودند. روابط محافظه کاران جدید با اسرائیل و این دو با چلبی و چلبی با رژیم ایران، دیر پا است:

* تمامی اطلاعات دروغ در باره اسلحه کشتار جمعی عراق را چلبی و شرکای او، از طریق محافظه کاران جدید، در اختیار حکومت بوش گذاشته اند.

نخست تصور می شد چلبی برای گرفتن پول و بدست آوردن حمایت آمریکا و جانشین صدام شدن، این اطلاعات را ساخته و به آمریکائیان باورانده است. اما اینک معلوم می شود او وسیله کار رژیم ایران، در القای ضرورت بر اندازی رژیم صدام - کاری که این رژیم خود نمی توانست بکند - به آمریکا، نیز بوده است. بنا بر تحقیق دستگاههای ذیربط، سالها بوده است که چلبی ضد اطلاعات دست ساخت رژیم ایران را، بعنوان اطلاعات پیرامون رژیم صدام و فعالیتهايش، بخصوص در زمینه اسلحه کشتار جمعی را به آمریکا قالب می زده است.

پاتریک لانگ، رئیس سابق شبکه های سیا در خاورمیانه می گوید از همکاران خود شنیده است مدارکی که چلبی در باره اسلحه کشتار جمعی عراق در اختیار آمریکا گذاشته است، بطور عمده، دست ساخت دواير اطلاعاتی ایران هستند.

* اگر پسر به سخن پدر گوش می داد و از او راهنمایی می خواست، پدر به او می گفت که در باره وجود روابط دیرین، میان محافظه کاران جدید و حزب لیکود و اسلامیه های رادیکال حاکم بر ایران، مدارک بسیار و اطلاعاتی وجود دارند که هنوز سری هستند و جز او و تنی چند از دست اندرکاران حکومت 12 ساله ریگان و او، کسی از آنها خبر ندارد. او که از این روابط اطلاع دارد به پسر خود هشدار می دهد: بسا سیاست او را در عراق، این اتحاد معین کند. وقتی برنت اسکوکرافت، مشاور امنیتی بوش (پدر)، در 15 اوت 2002، در وال استریت ژورنال، بر ضد حمله نظامی به عراق موضع گرفت، مشاور امنیتی بوش (پسر)، خانم رایس به اسکوکرافت تندی کرد. او نیز ساکت شد.

توضیح: خاطر نشان کنیم که بهنگام ورود بنی صدر به فرانسه، نخستین سخن او با روزنامه نگاران این بود که برای بر ملاء کردن روابط ارگانیکی (آلی) میان ریگانیسم و خمینیسم (آمده ام. کتاب خیانت به امید

که به فرانسه نیز منتشر شد، هشدارى به ایرانیان و جهانیان بود. امروز، غربیان می پرسند چه بایدشان کرد؟ با توجه به وحدت ایدئولوژیک بنیادگرایان امریکائی و اسرائیلی و ایرانی و...، همان کار خستگی ناپذیری را باید کرد که از انقلاب بدین سو، منتخب مردم ایران و همکاران او می کنند. امروز، روزنامه های معروف امریکائی (نیویورک تایمز و واشنگتن پست) از مردم امریکا بابت روشی که در قبال سیاست حکومت بوش در عراق، در پیش گرفته بودند، یوزش می خواهند. ولی پیش از آن حمله، هشدار بنی صدر را سانسور کردند. حالا هم یوزش دردی را دوا نمی کند. افشاکری همه روزه لازم است تا وجدانهای ملی و وجدان جهانی، دست زورپرستان را از سرنوشت امریکا و دیگر ملتها کوتاه کند که دین را یوشش قدرت مداری کرده اند. بدیهی است زورپرستان در همان حال که با یکدیگر وحدت می کنند، در تضاد و خصومت با یکدیگر نیز می شوند. سرانجام نیز کارشان به تضاد و به جان یکدیگر افتادن می رسد. سرنوشت صدام تنها نمونه استحاله توحید به تضاد نیست.

اکتبر سورپرایز 1980 و اکتبر سورپرایزهای 2004!؟

توضیح: این تحقیق را در سه قسمت می خوانید: در قسمت اول، ترجمه نوشته ای را می خوانید که شاید از نادر نوشته ها باشد که به یک امر مهم توجه کرده است و آن وجود رابطه ارگانیک (آلی) میان دو دستگاه بنیادگرا، یکی دستگاه بوش و دیگری دستگاه ملتاریا که به مافیاهای نظامی - مالی تحول کرده است. در همین قسمت، اطلاع دیگری را می خوانید که مربوط می شود به تحقیق جون کری، نامزد ریاست جمهوری از سوی حزب دموکرات امریکا در باره ایران گیت که می تواند علت دیگری باشد بر انتخاب بوش از سوی مافیاهای نظامی - مالی. در قسمت دوم، انواع اکتبر سورپرایزها و مهمترین آنها و در قسمت سوم، «مسئله برنامه اتمی ایران» و چرا بحران آن پیش از انتخابات ریاست جمهوری حل نمی شود:

اکتبر سورپرایزهای 1980 و 2004 و ربط آن با روابط ارگانیک (آلی) بنیادگرایان امریکائی و ایرانی!؟

توضیح: نخست این اطلاع را بیاوریم که هنوز تحقیق در باره اندازه صحت آن را به پایان نبرده ایم. آن را انتشار می دهیم تا اگر کسانی هستند که اطلاع دارند ما را از اطلاع خود آگاه کنند و اگر کسانی هستند که می توانند اطلاع را دقیق کنند و ما را از کار خود آگاه کنند، دست بکار شوند. هر دو گروه باید بدانند که از لحاظ آزاد کردن ایران از مدار بسته بینادگرایی در مقیاس جهان، انتشار اطلاعی که دارند و یا می توانند تحصیل کنند، تعیین کننده است:

* بسیار زود تر از گروگانگیری در 13 آبان 1359، در جلسه ای، شرکت کنندگان پیرامون لزوم به گروگان گرفتن اعضای سفارت امریکا، تبادل نظر می کرده اند. از جمله کسانی که در آن جلسه شرکت داشته اند، محمد موسوی خوئینی ها و حسن آیت و فاضل هرنندی بوده اند.

توضیح: این اطلاع با اطلاع دیگری که انقلاب اسلامی در اختیار خوانندگان خود گذاشته است، خوانائی دارد. بنا بر آن اطلاع، کسی که از طریق او، طرح گروگانگیری که توسط جمهوریخواه هائی که می خواسته اند روانشناسی مردم امریکای بعد از شکست در ویتنام تغییر دهند و ریگان را به ریاست جمهوری برسانند، تهیه و از طریق موسوی خوئینی ها به «دانشجویان خط امام» القاء شده است. اطلاعی که

اینک در اختیار می گذاریم، علاوه بر آن، حاکی از آنست که فکر گروگانگیری در میان دانشجویان پیدا نشده است.

* کریس فلویید مقاله ای به تاریخ 9 سپتامبر (کنتر پانچ) انتشار زیر عنوان «The October Surprise and World It Made» انتشار داده است. نویسنده به روابط ارگانیک بنیادگرای آمریکائی و ایران توجه کرده است. نکات عمده نوشته او از این قرارند:

* همزمان با آماده شدن دنیا برای برگزاری سال روز 11 سپتامبر 2001، یکی از نقاط عطف تاریخ جهان، ما همچنان در قید آن نیستیم که بدانیم رهبران سیاسی ما در آن روی داد تلخ چه نقشی داشتند. آنها و ما، از آن، کدام درس را گرفتیم. چه کارها روی دادند که زمینه آن ترورها را فراهم کردند؟ دل پر خون می شود بگاہ بیاد آوردن معامله ای که آزادی انتخاب را از ما در آمریکا گرفت.

بدیهی است به معامله پنهانی رجوع می دهیم که، در پاریس، در روزهای آخر هفته، 18 و 19 اکتبر 1980، توسط رئیس سابق (بوش) و رئیس لاحق (کیسی) با نمایندگان یک رژیم تروریست، بعمل آمد تا دخل و تصرف وقیحانه ای در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، بسود ریگان و بوش، بعمل آید.

* وقتی شهروند آمریکائی که مسئولیت دولتی ندارد، بدون اجازه حکومت، با دولتهای خارجی، گفتگو و معامله سیاسی می کند، مرتکب خیانت شده است. اما علم بر خیانت آمیز بودن عمل، جورج بوش و ویلیام کیسی را از نشستن بر سر میز گفتگو و معامله با ملاحی فرستاده آیت الله خمینی، باز نداشت. موضوع معامله این بود که 52 گروگان آمریکائی پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، آزاد نشوند. در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 1980، کارتر و ریگان رقیب یکدیگر بودند.

جمهوریخواه ها از آن وحشت داشتند که مبادا کارتر با آزاد کردن گروگانها، «اکتبر سورپرایزی» پدید آورد و به ریاست جمهوری انتخاب شود. این بود که رئیس سابق سیا، یعنی بوش که نامزد معاونت ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه بود و ویلیام کیسی به پاریس شتافتند و به ایرانیها معامله محرمانه ای را پیشنهاد کردند. ایرانیها گروگانها را آزاد نمی کنند تا وقتی ریگان به ریاست جمهوری انتخاب شود. در برابر، ریگان و بوش، پس از انتخاب و استقرار در مقامهای خود، به رژیم خمینی اسلحه خواهد داد.

* معامله کشماکش سختی را در تهران برانگیخت: غیر روحانیهای انقلابی که به سرنگونی رژیم استبدادی شاه که دست نشاندۀ آمریکا بود، یاری رسانده بودند، موافق آزاد شدن گروگانها بودند. گروگانها در اختیار طلبه ها و افراد متعصب خمینی بودند. آنها هم، همانند ریگان و بوش، می خواستند گروگانها را وسیله تصرف دولت کنند.

چه نه؟ ملاحی با محافظه کاران افراطی آمریکا، اشتراکات بسیار دارند: هر دو جماعت از تجدد غرب، در تمامی اشکال، نفرت دارند (به استثناء تکنولوژی، بخصوص تکنولوژی نظامی که بدان سخت عشق می ورزند). هر دو گروه با آزادیهای فردی دشمنند. با آزادیهای اجتماعی، با آزادیهای جنسی، دشمنند. هر دو دسته طرفدار آمریت سنتی هستند. هر دو جماعت مخالفان برداشتهای خود را از دین، تکفیر می کنند.

فرقه بسته آیه الله ها با ریگان و بوش معامله کردند و تا لحظه ادای سوگند ریگان، بعنوان رئیس جمهوری آمریکا، گروگانها را آزاد نکردند. اعضای سیا که بخاطر تجاوزها به حقوق بشر و... توسط کارتر تصفیه شده بودند، بکار باز گشتند. آنها یکی از خودشان در کاخ سفید داشتند. بوش معاون رئیس جمهوری بود و جاسوس قدیمی، کیسی نیز رئیس سیا شده بود.

* ایران نیز معوض را گرفت: از طریق اسرائیل، اسلحه آمریکا بطرف ایران جاری شدند. ماجرا وقتی از پرده بیرون افتاد که دستگاه ریگان و بوش اسلحه را به ایران گران می فروخت تا مازاد قیمت را صرف خرید اسلحه برای کنتراها کند. فروش اسلحه به ایران و خرید اسلحه برای کنتراها و اجازه وارد کردن مواد مخدر به آمریکا را به کنتراها دادن و شرکت سیا در این قاچاق، از پرده بیرون افتادند و افتتاح ایران گیت را بوجود آوردند.

توضیح: اسلحه به ایران به این سادگی جریان پیدا نکرد. آمریکا و انگلیس به اندازه ای اسلحه می دادند که جنگ ادامه پیدا کند. نه به اندازه ای که ایران در جنگ پیروز شود. معامله محرمانه بر سر گروگانها، دو امکان در اختیار ملاتاریا گذاشت: خرید مستقیم اسلحه از آمریکا بواسطه اسرائیل و در مواردی کشوری دیگر و اجازه خرید اسلحه از کشورهای دیگر. امریکائیها نخست به مراجعه های ملاتاریا اعتنا نمی کردند. تا اینکه انفجارهای بیروت و گروگانگیریها توسط حزب الله لبنان ناگزیرشان کرد هم لبنان را ترک کنند و هم به تعهد خود عمل کنند. البته اسلحه را بمقداری می دادند که جنگ ادامه پیدا کند. هر وقت یکی از دو طرف، دست بالا را پیدامی کرد، به طرف دیگر اسلحه و اطلاعات می دادند:

* اما همانند مردم آمریکا، ملاحی ایرانی نیز، گول خوردند: در همان حال که اسلحه برای ایران فرستاده می شد، ریگان و بوش، با دشمن ملاحی، صدام حسین نزدیک شدند. از حمله اش به ایران حمایت کردند، به او اسلحه دادند و به

او اطلاعات نظامی دادند. تجهیزات تولید سلاح شیمیایی در اختیار صدام قرار گرفت و سربازان و مردم عادی ایران قربانی اسلحه شیمیایی شدند که قوای صدام بر ضدشان بکار می بردند. وقتی بوش رئیس جمهوری امریکا شد. او چندین و چند تن ابزار تکنولوژیک و مواد دو منظوره در اختیار صدام قرار داد تا او بتواند توانائی تولید سلاح بیولوژیک و سلاح اتمی را پیدا کند. اگر، - البته این اگر محل ندارد زیرا چنین اسلحه ای یافت نشد - اگر عراق تهدید اتمی یا بیوشیمیایی بشمار است، در قسمتی، بدان خاطر است که بوش و همدستانش « حکومت سایه » تشکیل دادند و با معامله محرمانه اکتبر 1980، به حق انتخاب مردم امریکا تجاوز کرد و با معامله ای سبب ادامه جنگ و مرگ و ویرانی شد. به ملت امریکا و جهانیان، خیانت کرد.

* بخشی کوچک از این حقایق پنهان، در پی تحقیق کنگره در باره ماجرای اکتبر سورپرایز از پرده بیرون افتاد. خیانت جمهوریخواهها که معامله پنهانی با مالاها بود، توسط چندین منبع معتبر، امریکائی و غیر امریکائی، از جمله دو رهبر ملی، ابوالحسن بنی صدر که در آن هنگام رئیس جمهوری ایران بود و سرگی اسپاشین، نخست وزیر سابق روسیه، تصدیق شده است. زمانی که معامله پنهانی در اکتبر 1980 روی می داد، اسپاشین رئیس کمیته دفاع و امنیت شوروی سابق بود. او گزارشهای جاسوسان روسی را، در گزارشی، در باره معامله ریگان با خمینی، یا اکتبر سورپرایز، گرد آورد و برای کمیته تحقیق کنگره فرستاد.

اما کمیته که بنا بر بیان حقیقت نداشت، گزارش اسپاشین را نخواند و اطلاع مستقیم بنی صدر از معامله پنهانی را محل اعتنا ندانست.

* بنا بر این، اینک که می خواهیم سال روز قربانیان ترورهای 11 سپتامبر را گرامی بداریم، بجاست معامله پنهانی اکتبر سورپرایز را که امریکا و جهان را در مسیری انداخت، که اینگونه ترورها میسر شدند، نیز، بیاد بیاوریم.

توضیح: بهائی که ایرانیان پرداختند سنگین ترین بها بود. اما رژیم مولود گروگانگیری و این معامله خائنه بکنار، دیگر ایرانیان نیز، در کودتای خرداد 60، در جنگ 8 ساله، در استقرار ایران گیتیها بر قدرت، در جانشین انقلابی ها شدن ضد انقلابی ها و در...، چنان می نگرند که پنداری، انگلیس و امریکا و اسرائیل، از صحنه سیاست ایران، غایب و مفقود الاثر بوده اند!

* اگر ایرانیان نمی دانند چه عجب وقتی امریکائیا نیز نمی دانند که چون کری، نامزد ریاست جمهوری امریکا، پیش از آن در باره ربط فروش اسلحه به ایران و قاچاق مواد مخدر به امریکا و ربط این دو با ریگان و بوش، یعنی افشاح ایران - کنترا، تحقیق کرده است. در 28 سپتامبر با روبرت پاری، نویسنده کتاب « Secrecy and Privilege » مصاحبه ای بعمل آمده است. از آن مصاحبه، اطلاعاتی را نقل می کنیم که بکار ایرانیان می آیند:

* سالهای 1984 تا 1988، سالهای اول سناتوری جون کری بودند. در این سالها، او بیشتر وقت خود را صرف تحقیق در باره افشاح ایران - کنترا کرد. افشاح ورود مواد مخدر از نیکاراگوا به امریکا و نقش حکومت پاناما در قاچاق مواد مخدر به امریکا و بخصوص فساد کاری بانک BCCI، موضوع تحقیق کری بودند.

* بخاطر شهره شدن کنترها به تجاوزها به حقوق بشر و نیز عملیاتی که با نقض قوانین بین المللی انجام می دادند، در آغاز سال 1984، کنگره کمک نظامی امریکا به کنترها را ممنوع کرد. ریگان اعتراض کرد اما قانون را نیز امضاء کرد. بدون اینکه قصد اجرای آن را داشته باشد. این شد که کاخ سفید اولیوه نورث را مأمور رساندن اسلحه به کنترها کرد. او افسر نیروی دریائی مأمور خدمت در شورای امنیت ملی بود. با دفتر بوش معاون رئیس جمهوری و نیز با افراد سیا که بهنگام ریاست بوش بر سیا، مقام یافته بودند، ارتباط نزدیک داشت. قرار بر این شد که بطور محرمانه اسلحه و امکانات مالی در اختیار کنترها قرار داده شوند.

* تنها کسی که نسبت به تحقیق در باره عملیات جنایتکارانه قاچاق مواد مخدر به امریکا برای خرید اسلحه برای کنترها توجه کرد، جون کری بود. او از طریق بستگان خود در ماساچوست از ماجرا مطلع شده و بر آن شده بود که در باره آن تحقیق جدی کند. او عضو کمیسیون روابط خارجی سنا بود و سیا و دیگر دستگاهها را ناگزیر می کرد اطلاعات مورد درخواست را در اختیار دفتر او بگذارند.

بمحض آنکه تحقیق کری و دستیاران او پیشرفت کرد و از جمله معلوم شد کنترها پوشش قاچاق مواد مخدر توسط کارتلهای مواد مخدر به امریکا هستند و در این قاچاق سیا نیز دست دارد، مورد حمله سخت روزنامه هائی نظیر واشنگتن تایمز قرار گرفت. واشنگتن تایمز متعلق به میانگ مون، رهبر فرقه مون است. طرفه اینکه، وقتی افشاح از پرده بیرون افتاد، این بار، همین روزنامه به کری حمله کرد که او در تحقیقی که ریگان و بوش داشته اند به نتیجه می رسانده اند، کارشکنی کرده است.

* گزارش کری، بمحض انتشار، مورد حمله مطبوعات قرار گرفت. حتی نیویورک تایمز و واشنگتن پست نیز تحقیق او را دارای اساس محکمی ندانستند. من (روبرت پاری) آن زمان در آسوشیتد پرس کار می کردم. تحقیق من و همکارانم نتایج تحقیق کری را تأیید می کردند. اما به گزارشهای این آژانس نیز اعتنائی نشد.

تحقیق کری معلوم کرد ماندل نوریگا در قاچاق مواد مخدر به امریکا نقش دارد و نیز بانک اعتبار و بازرگانی بین المللی (BCCI) نقش اول را در معاملات اسلحه و قاچاق مواد مخدر توسط کشورهای خاورمیانه، بازی می کند.

توضیح: رد و بدل پولهای معاملات اسلحه ، قاچاق مواد مخدر، پرداختها بابت فعالیتهای تروریستی رژیم ملاتاریا بیشتر توسط این بانک انجام می گرفت . انقلاب اسلامی نیز در ترجمه ای که از کتاب awiss connection کرد پرده از نقش این بانک برداشت .

بالاخره، در 1998، بازرس کل سیا، فردریک هیتز، قاچاق مواد مخدر توسط کنترها را گزارش کرد. بدیهی است او نقش سیا را در قاچاق مواد مخدر، پنهان کرد. بدین سان، صحت تحقیق چون کری مسلم گشت. علت ناسزا باران کردن کری توسط روزنامه ها این بود که ریگان و بوش و بیشتر بوش دم از مبارزه با تروریسم می زدند و بر ملاء شدن قاچاق مواد مخدر به امریکا، پرده ریای آنها را درید.

توضیح: بدیهی است با این سابقه و با وجود اطلاع او از روابط پنهانی ملاتاریا با بوش (پدر) ، ایران گیتیهائی نظیر خامنه ای و هاشمی رفسنجانی از کری خوششان نیاید و هر کار می توانند بکنند تا بوش برنده شود. زیرا با او می توانند مدار بسته بوجود آورند و بحران بسازند و مردم را از جنبش باز بدارند. اگر بابت چشم پوشیدن از تولید سلاح اتمی ، تضمین عدم واژگونی رژیم از سوی امریکا و اروپا باشد، تضمین محرمانه و حمله علنی را کسی چون بوش می تواند بکند.

کدام اکتبر سورپرایز؟ توقیف بن لادن؟ حمله به ایران یا کره؟ تقلب در انتخابات؟ یا طرفدار کری معرفی کردن رژیم ایران؟

* در 20 اکتبر 2004، وین مدسن گزارشی را نوشت و انتشار داد که بنا بر آن، طرح حمله به تأسیسات اتمی ایران ، بعنوان « اکتبر سورپرایز » تهیه شده و دستور اجرای آن داده می شود: ناو هواپیما بر کندی در بحر احمر آرایش جنگی پیدا می کند و رامسفلد دستورهای لازم را صادر می کند. حمله می باید 2 هفته پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا ، انجام می گیرد اما اولاً انگلستان با حمله موافقت نمی کند و ثانیاً با توجه به حمایت پوتین از انتخاب شدن بوش، بمباران نیروگاه بوشهر، ممکن است سبب کشته شدن فن سالاران روسی شود و ثالثاً به جای سود به انتخاب شدن بوش زیان رساند.

* در همان تاریخ، کوفی عنان حمله نظامی به ایران را غیر قانونی و سخت نابخردانه می خواند.

* از امریکائیان پرسیده اند: به نظر شما، « اکتبر سورپرایزی » که بوش تدارک دیده است ، کدام است؟ پاسخها اینها هستند:

* بیشترین پاسخ دهندگان بر آنند که یکی از موارد زیر، « اکتبر سورپرایز » خواهند شد:

- دستگیری یا قتل بن لادن ،
- بحران ها با کشورهایی که حکومت بوش آنها را تهدیدی برای امریکا می داند (ایران ، کره شمالی)
- تعویق انتخابات و تقلب در انتخابات (بلحاظ شیوه جدید اخذ آراء که تقلب را آسان می کند). کری نگران « نوامبر سورپرایز » یعنی تقلب در انتخابات است. از این رو، از هم اکنون، از ستادهای انتخاباتی خود خواسته است، اخذ و شمارش آراء را در تمامی ایالتها زیر نظر بگیرند.
- یافتن اسلحه کشتار جمعی در عراق. اما سیا گزارش کرد که در همان سالهای اول بعد از جنگ 1990 ، عراق فاقد اسلحه کشتار جمعی شد. بنا بر این گزارش، علت گربه رقصانی صدام برای مفتشان سازمان ملل، ترسش از آن بوده است که خبر اسقاط شدن تجهیزات نظامی عراق به گوش رژیم ایران برسد و این رژیم موقع را برای حمله به عراق مغتنم بشمارد!

* کمترین پاسخ دهندگان وقوع یکی از امور زیر را احتمال داده و « اکتبر سورپرایز » دانسته اند:

- توطئه قتل ژرژ بوش یا دیگ چنی - اقدام به قتل یکی از این دو،

- حمله تروریستی به آمریکا (حدود 3 برابر دو مورد اول)

* اما نیشن اینستیتوت، در گزارش مفصلی ، 10 مورد را، بعنوان « اکتبر سورپرایز » هائی که بوش بعمل درآورده ، شمارش کرده است :

1- عراق : در 2 مه 2003، بوش اعلان کرد که مأموریت ارتش آمریکا در عراق پایان یافته است. از این پس، آمریکا به برقرار کردن امنیت و باز سازی این کشور می پردازد. اما از آن پس ، ناامنی است که گسترش می یابد و شهرهای عراق هستند که ویران می شوند. در حال حاضر، علاوی شهردار بخشی از بغداد بیش نیست. در عراق ، امکانی برای « اکتوبر سورپرایز » نمانده است.

2 - توسعه بیکاری در آمریکا و تحویل گرفتن بودجه ای با مازاد و ایجاد 430 میلیارد دلار کسر بودجه. مجموعه مازادی که خرج شده و کسری که ببار آمد، 1000 میلیارد دلار می شود.

3 - پیش از حمله به عراق و بعد از حمله به این کشور، دموکراتها یارای مخالفت با بوش را نداشتند و نامزدی هم که بتواند در برابر بوش عرض وجود کند، نداشتند. بوش که هدفش، در داخل، ناتوان کردن کامل حزب و هرچه طولانی تر کردن حکومت خویش بود، با ایجاد زمینه برای حضور قوی حزب دموکرات، همه امریکائیان و غیر امریکائیان را غافلگیر کرد.

4 - قیمت نفت که تا 55 دلار نیز بالا رفته است.

5 - اقتضاح زندان ابوغریب از سوی حکومتی که ادعایش استقرار مردم سالاری در کشورهای خاورمیانه بزرگ است.

6 - حاضر نشدن همسر ریگان به تبلیغ بسود بوش و تنها شخصی از خانواده ریگان که وارد عمل شده ، کسی است که در اسکویئر مگازین ، بر ضد بوش ، مقاله نوشته است.

7 - به گزارش واشنگتن پست ، محبوب ترین چهره جمهوریخواه نیز حاضر نشد در کنوانسیون حزب جمهوریخواه، سخنرانی کند.

8 - افغانستان : شمار قوای آمریکا که در این کشور، 10 هزار تن بود. رسیده است به 20 هزار تن. ناامنی در این کشور به اندازه ایست که پزشکان بدون مرز نیز توان کار در آن را ندارند. آدم ما در کابل، کرزی است . او معروف به « شهردار » کابل است. تریاک در زمان طالبان ممنوع شده بود و حالا به میزانی رسیده است که هیچگاه نرسیده بود. جنگ سالاران بر نقاط مختلف کشور مسلط هستند .

توضیح : انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان انجام گرفت. 20 تن نامزد ریاست جمهوری بودند. افزون بر سه چهارم آنها انتخابات را بر قلب خواندند. چند روزی هم قرائت آراء متوقف شد اما سرانجام انجام و کرزی برنده انتخابات شد .

9 - فراهم آوردن امکان ارتکاب فساد مالی و خورد و برد برای هالیبورتن در عراق. با توجه به این امر که عراق بنا بود ویرین بشود، این رفتار بوش، برآستی غافلگیر کننده است.

10 - چه خواهد شد اگر القاعده ، تا 2 نوامبر، اقدامی تروریستی در آمریکا نکند؟ اکتبر سورپرایز واقعی اینست : حکومت بوش بن لادن را نمی یابد و القاعده دست به ترور در خاک آمریکا ، پیش از 2 نوامبر و یا در این روز نمی زند.

اما ، با توجه به انزجار امریکائیان از رژیم مافیاهای نظامی - مالی ، شخصی به اسم تیبرمن، که با محافظه کاران جدید و پهلوی طلبها همکاری دارد، ترفند جدیدی بکار برده است : شکایتی به دادگاه عالی آمریکا تهیه و تسلیم کرده است حاکی از این که جمهوری اسلامی ایران برای انتخاب کوری فعالیت می کند . کمکهای مالی که برخی از ایرانیان به

ستاد تبلیغاتی کری پرداخته اند، پول جمهوری اسلامی ایران است. در نتیجه، در 15 اکتبر، دادگاه عالی برای رسیدگی به صحت و سقم ادعا، سه تن از اعضای ستاد انتخاباتی جون کری را احضار کرد.

توضیح: اما اولاً به قول روزنامه شرق، رژیم، با جمهوریخواه ها، جورش جور است. و ثانیاً پهلوی طلبها که آلت فعل بنیادگراها و محافظه کاران جدید امریکائی شده اند، بیهوده به بوش امید بسته اند. بنیادگراهای امریکائی با بنیادگراها و مافیاهای نظامی - مالی، راحت معامله می کنند. ثالثاً، بنا بر اطلاع موثقی که بدست آورده ایم، اصرار خامنه ای بر رئیس جمهور کردن دست نشانده، اینست که در سیاست خارجی، برنامه دارد: حل مشکل رابطه با امریکا را گذاشته است بوقتی که می تواند بگوید: « دولت منم! » سرانجام، ولایتی و لاریجانی و قالیباف حذف شدند و، در انتخاباتی همه تقلب، محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری شد

* در 30 سپتامبر، گوین دیر Gwynne Dyer مقاله ای زیر عنوان « آیا اکتبر سورپرایز ایران است »، ترنیداد اند توباگو اکسپرس، انتشار داده است. چکیده نوشته او اینست:

* نورمن پودورتز، سرمقاله نویس « کمنتاری » و پدر خوانده محافظه کاران جدید، در مصاحبه ای گفته است: « من طرفدار حمله نظامی به ایران، در شرایط کنونی نیستم. اما اگر چنین حمله ای انجام بگیرد، قلبم به درد نمی آید ». و اسرائیل 500 بمب قادر به عبور از بتون و انفجار در عمق زمین، از امریکا دریافت کرده است. آیا آن اکتبر سورپرایز که از آن صحبت می شود، حمله با ایران است؟

* نویسنده پس از نقل یدالله جوانی که اسرائیل تحت پوشش موشکهای ایران است و...، توضیح می دهد که قول پودورتز تهدیدی میان تهی است. زیرا، از سوئی، امریکا نمی تواند به ایران حمله کند. قوایش در افغانستان و عراق زمین گیر شده اند و حمله به ایران که از این دو کشور بزرگ تر و قوی تر است، بسیار مشکل تر و نیازمند قوایی است که امریکا نمی تواند آماده و در حمله به ایران بکار اندازد. و از سوی دیگر، اگر ایران در مرحله غنی کردن اورانیوم است و صحبت بر سر مجبور کردنش به دست کشیدن از غنی سازی است، پس از مرحله تولید بمب اتمی، بسی دور است. این فرصت، فرصت گفتگو و معامله است و نه حمله نظامی.

* اما شارون بطور جدی در پی یک حمله « پیشگیرانه » به تأسیسات اتمی ایران است. از دید او، اکتبر بهترین موقع برای این کار است. زیرا بوش مخالفتی با حمله ندارد. اما اگر در انتخابات ریاست جمهوری، کری انتخاب شود، می تواند بگوید نه.

* اما از دید کاخ سفید، هنوز زود است در باره حمله به تأسیسات اتمی ایران، تصمیم گرفت. زیرا بسا تجدید انتخاب بوش به ریاست جمهوری نیازمند « اکتبر سورپرایز » نباشد. مگر اینکه در مبارزات انتخاباتی کری پیشی گیرد و لازم شود توجه افکار عمومی از انتخابات منصرف شود. در این صورت، ظرف یکی دو روز می تواند در باره حمله هوایی به تأسیسات اتمی ایران، تصمیم گرفت. این حمله می تواند با و یا بدون شرکت امریکا، توسط اسرائیل انجام گیرد. بدیهی است در دنیای اسلام واکنش بیار می آورد. ولی

* اسلام گرایان رادیکال که با انتخابات تقلبی مجلس را تصرف کرده اند و در تدارک نشاندن یکی از خودشان به جای خاتمی هستند، از حمله هوایی به تأسیسات اتمی ایران بدشان نمی آید. می دانند که مردم کشور خواهان پایان سرکوبها و بازیافتن زندگی عادی هستند. این بمبارانها به رژیم امکان می دهد زندگی غیر عادی مردم را طولانی کند.

اگر آنها برنامه تولید اسلحه اتمی را داشته باشند، مشاوران حالیشان می کنند که یک حمله هوایی به تأسیسات اتمی پراکنده زیادی وارد نمی کند و هیچ چیز را از دست نخواهند داد. از لحاظ سیاسی نیز، از حمله اسرائیل یا امریکا چیزی نیز بدست خواهند آورد. رفتار رژیم با آژانس بین المللی انرژی اتمی گویای آنست که از این امور آگاهند.

• CNN (2 اکتبر) بر اینست که « اکتبر سورپرایز » دستگیری یا کشتن بن لادن است. ناسی پلوزی ، نماینده مجلس نمایندگان امریکا می گوید: من مطمئن هستم غافلگیری اکتبری در کار خواهد آمد. اما ما برای رویارویی با آن آماده ایم. اکتبر سورپرایز می تواند وارد شدن یک ضربه بزرگ در عراق یا افغانستان ، حمله تروریستی به امریکا ، آزمایش اتمی توسط کره شمالی ، وارد شدن یک ضربه اقتصادی ، باشد.

سه سال است که از دستور بوش می گذرد. او خواسته بود زنده یا مرده بن لادن را تحویل او بدهند. بنا بر این ، دستگیری یا کشتن او، مثال اعلا ی « اکتبر سورپرایز » است. بدین غافلگیری، تجدید انتخاب بوش تضمین شده است. کری اشتباه کرد که ناتوانی از دستگیری بن لادن را محور حمله های تبلیغاتی خود به بوش گرداند. با زمینه ذهنی که او فراهم آورده است ، دستگیری و یا کشتن بن لادن ، او را خلع سلاح و بوش را مسلح و انتخابش به ریاست جمهوری را تضمین می کند. کم نیستند کسانی که می گویند بن لادن دستگیر شده و حکومت پاکستان او را در بیغوله ای زندانی کرده است تا در مناسب ترین روز، پیش از 2 نوامبر، در اختیار امریکا قرارش دهد.

• اما در 8 اکتبر ، گزارش شد که کره جنوبی نگران آنست که « اکتبر سورپرایز » حکومت بوش اقدامی بر ضد کره شمالی باشد. به گزارش CNCN News ، کریستوفر هیل، سفیر امریکا در کره جنوبی ، دولت کره جنوبی را مطمئن کرده است که « اکتبر سورپرایز » ی که اقدامی از سوی حکومت بوش بر ضد کره شمالی باشد، روی نخواهد داد.

در گفتگو با روزنامه نگاران کره جنوبی ، روزنامه نگاری از او پرسید : آیا امریکا دست به حمله ای که به یک عمل جراحی بماند، به تأسیسات اتمی کره شمالی خواهد کرد ؟ یا کره شمالی دست به یک آزمایش اتمی خواهد زد ؟ هیل پاسخ داد : هیچگونه « اکتبر سورپرایز » از سوی امریکا روی نخواهد داد. غیر از پیروزی بیس بال بوستن رد بوکس که در رقابتهای جهانی امسال پیروز خواهد شد. که تازه ، این پیروزی هم مرا غافلگیر نمی کند.

من هیچگونه اطلاعی از برنامه کوتاه مدت کره شمالی ندارم. اما عملی از این نوع، برای تأثیر گذاشتن بر انتخابات ریاست جمهوری امریکا، بسا نتیجه معکوس ببار می آورد. از لحاظ قاطعیت در برابر برنامه تولید سلاح اتمی ، تفاوتی میان دمکرات و جمهوریخواه وجود ندارد.

توضیح : « اکتبر سورپرایز » می تواند مجموعه ای از کارها (از جمله متهم کردن کری به دریافت کمک مالی از رژیم مافیاهای مالی - نظامی) باشد. در عمل نیز مجموعه ای از چند کار ، از جمله کار بن لادن ، دو روز پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا شد .

مرگان استرونک :

گروگانگیری و معامله بر سر گروگانها بعد از گذشت 25 سال : مراجعه به یاسر عرفات و چند قول از بازیگران آن بازی با سر نوشت ایران :

توضیح : در قسمت اول این تحقیق، مقاله ای را می خوانید که مرگان استرونک Morgan Strong در 2 نوامبر 2004 (روز انتخابات ریاست جمهوری

امریکا) نوشته است و در قسمت دوم، قولهای بازیگران بازی گروگانگیری را می خوانید که بازی با سرنوشت ایران از کار درآمد:

مرگان استرونگ: عرفات و «اکتبر سورپرایز» اصلی:

دستیار طراز اول یاسر عرفات اطلاع جدیدی در باره اکتبر سورپرایز اصلی، - یعنی معامله ای پنهانی که جمهوریخواهها، در اکتبر 1980، با «ایران» بعمل آوردند تا مانع از انتخاب کارتر شوند - در اختیار گذاشت: نام کسی که از طرف جمهوریخواهها نزد عرفات رفته بود تا او را راضی کند نقش واسطه را بر عهده بگیرد: بسام ابوشریف، کسی که در دورانی طولانی دستیار و راز دار یاسر عرفات بود گفت: در اواسط سال 1980 بود که جون شاهین، دوست رونالد ریگان و رئیس ستاد تبلیغاتی ریگان، ویلیام کیسی، در پاریس، با من دیدار کرد. او لبنانی الاصل و از اعضای سابق سیا بود. او به من وعده داد که اگر عرفات حاضر شود ایرانیها را راضی کند که گروگانها را پیش از انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر 1980، آزاد نکنند، حکومت جمهوریخواهان روابط آمریکا را با سازمان آزادیبخش فلسطین بهبود خواهند بخشید.

توضیح: برای رفع نقص و شفاف کردن تاریخ، یاد آور می شود که بهنگام انتشار کتاب بنی صدر، در امریکا، ناشر از او دعوت کرد برای معرفی کتاب My turn to speak به امریکا برود. از ابوشریف خواسته شد نام واسطه و مدرکی را که گفته است در اختیار دارد، یا انتشار بدهد و یا به بنی صدر بدهد تا او، در امریکا، منتشر کند. آن زمان، بوش (پدر) رئیس جمهوری امریکا بود. ابوشریف گفت: اجازه می گیرد و فردا جواب می دهد. فردا شد و از جواب او خبری نشد. انتشار این اطلاع در 2 نوامبر 2004، روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا، سوزاندن اطلاع بود. حال آنکه انتشار اطلاع در آن ایام، بسا می توانست مانع از وضعیت امروزی بشود که فلسطینها در آنند.

شاهین که در 1985 مرد، یکی از چهره های اصلی ماجرای «اکتبر سورپرایز» بود. یاسر عرفات و ابوشریف تا این هنگام از افشای نام واسطه امریکائی، جون شاهین خودداری می کردند.

در روزهای اکتبر 1980، کلمه «اکتبر سورپرایز» از زبان ژرژ بوش (پدر) بیرون آمده بود. قصد ظاهری او این بود که مبادا در آخرین لحظه، کارتر موفق به آزاد کردن گروگانها گشته و به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شود. اما بعد معلوم شد که مراد «اکتبر سورپراز»ی است که موجب شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری شود.

رهبران جمهوریخواهان مدتهای دراز وقوع هرگونه معامله محرمانه ای را با «ایران» تکذیب کردند. حدود 20 شاهد، از جمله مقامهای ایرانی، مقامهای اطلاعاتی اروپا و فروشندگان بین المللی اسلحه بر وقوع معامله شهادت دادند و چند و چون آن را شرح کردند.

در سالهای 93 - 1992، کمیته تحقیق که میلی به به نتیجه رسیدن تحقیق نداشت، کار را به این نتیجه رساند که مدرکی بر وقوع معامله بدست نیامده است. اما بعد، معلوم شد که کمیته تحقیق اسنادی را که حاکی از وقوع معامله بوده اند، نادیده گرفته است. از جمله، گزارش حکومت روسیه گزارشگر دیدار بوش و کیسی با ایرانیها در اروپا، در 1980، به قصد انجام معامله بر سر گروگانها، لحاظ نکرده و بایگانی کرده است.

داستان جالب :

من داستان جالب مراجعه جمهوریخواه به عرفات و ابوشریف را ، برای تدارک « اکتبر سورپراز » ی برای شکست دادن کارتر و پیروز گرداندن ریگان ، شنیده بودم. این دو به من گفته بودند که در بیروت و در اواسط سال 1980، فرستاده جمهوریخواه ها با آنها دیدار کرده و وعده حمایت از سازمان آزادیبخش را ، در صورت واسطه شدن یاسر عرفات ، داد. بنا بر قول عرفات و ابوشریف ، این فرستاده می گفت از مقامات بالای سازمانده فعالیتهای انتخاباتی ریگان و بوش نمایندگی دارد. او آمده است وعده کمک رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین را در جلوگیری از آزاد نشدن 52 گروگان امریکائی، تا انتخابات ریاست جمهوری ، بدست آورد.

ابوشریف می گوید: در نتیجه دیدار بیروت، در ژوئیه 1980، من به پاریس پرواز کردم تا با کسی که از نزدیکی ریگان بود، دیدار کنم. او جون شاهین بود. او به ما گفت : « اگر عرفات اقدام کند گروگانها پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا آزاد نشوند، حکومت جمهوریخواهان سازمان آزادی بخش فلسطین را بمثابه نماینده قانونی مردم فلسطین ، برسمیت خواهد شناخت. و دربهای کاخ سفید به روی ما باز خواهد بود. »

نفوذ سازمان آزادیبخش :

کمی بعد از به گروگان گرفته شدن اعضای سفارت امریکا در تهران، پرزیدنت کارتر از عرفات استمداد کرد. او که ، در ایران ، با مقامهای دولت جمهوری اسلامی روابط بسیار نزدیک داشت، آزاد شدن 13 تن از گروگانها را، در روز تنکس گوینگ 1979، بدست آورد.

سازمان آزادیبخش روابط محکم با انقلابی های ایران داشت ، از جمله بدین خاطر که ، در سالهای پیش از انقلاب 1979 ، ابوشریف به ایرانیها که برای گرفتن تعلیم به اردوگاههای فلسطینی مراجعه می رفتند و رژیم تحت حمایت امریکا را سرنگون کردند، کمک کرده بود.

توضیح: همچنان برای این که ابهامی باقی نماند، یادآور می شود که عرفات به ایران آمد. از قرار، نزد همان ایرانیان قصد خود را از آمدن به ایران گفته بود. انتشار این اطلاع که او برای آزاد کردن گروگانها آمده است، موجب حملات تبلیغاتی از سوی گروگان گیران و حزب جمهوری اسلامی و... به او شد. چنان که ناگزیر شد تکذیب کند که به این علت به ایران آمده است.

عرفات، نزد رئیس جمهوری رفت و گفت : کارتر از او خواسته است و حکومت امریکا می داند که من برای آزاد کردن گروگانها آمده ام . اگر دست خالی بروم ، دیگر هیچ اعتباری برای من و سازمان آزادیبخش نمی ماند و به جنبش مردم فلسطین ضربه سختی وارد می شود. بنی صدر به او گفت : بلکه بتواند گروگانهای سیاه و زن را آزاد کند. با مراجعه بنی صدر به خمینی، 13 گروگان آزاد شدند و عرفات با دست پر ایران را ترک گفت.

رهبر دانشجویان ایرانی که اعضای سفارت امریکا را در نوامبر 1979 گرفته بودند، « اسم جنگ » خود را ، بعنوان افتخار، ابوشریف نهاده بود. بخاطر آنکه ابوشریف رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین بود و در 1970، مجله تایم عکس او را بر روی جلد خود ، با این عنوان : « چهره ترور » چاپ کرده بود.

توضیح: کسی که خود را ابوشریف نام نهاده بود، دانشجو نبود، عباس زمانی، عضو سپاه پاسداران و مدتی فرمانده این سپاه بود. بعد سفیر ایران در پاکستان شد و سرانجام نیز از ایران بیرون زد. او که تماس مستقیم با دانشجویان داشت، به من گفت: در 1980، پیش از مراجعه جمهوریخواه ها، من برای کارتر، مشغول اقدام برای آزاد کردن گروگانها بودم.

در مقام تقویت ابوشریف در اقداماتش، عرفات چندین بار به ایران رفت و با آیه الله روح الله خمینی دیدار کرد. به خمینی که مدافع فلسطینیها در خواستشان بود، به تکرار، گفت: حل مسئله فلسطین با اسرائیل صلح محوری در خاورمیانه است. از لحاظ برقرار شدن روابط عادی میان آمریکا و ایران نیز سخت مهم است. ابوشریف به من گفت: به دنبال دیدار پاریس با فرستاده جمهوریخواه ها، سازمان آزادیبخش صلاح خود را در این دید که از دخالت در امر گروگانها دست بشوید. اما نتیجه این شد که جمهوریخواهها، با انجام معامله ای پنهانی، موفق شدند مانع از آزادی گروگانها، پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بشوند:

« معامله ای با گردانندگان ستاد تبلیغاتی ریگان انجام گرفت. »

در 1988 که عرفات و ابوشریف ماجرای مراجعه فرستاده جمهوریخواه ها را برایم تعریف کردند، اسم او و جزئیات دیدارهای واسطه جمهوریخواهها با خود را، در اواسط 1980، نگفتند. آنها می خواستند ماجرا را یادآوری کنند تا حکومت ریگان و بوش از یاد برده را به یاد آورد. می گفتند: جمهوریخواهها وعده خود را در باره شناسائی سازمان آزادیبخش، فراموش کرده اند.

عرفات و ابوشریف می گفتند: گفتگوها با فرستاده های جمهوریخواه ها را ضبط کرده این و در صورتی که حکومت ریگان - بوش مراجعه به آنها را 1980، بخاطر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تکذیب کند، آنها نوارها را برای اطلاع افکار عمومی پخش خواهند کرد.

مقاله مجله پلی بوی:

من مقاله ای حاوی قول رهبری سازمان آزادیبخش، در مجله پلی بوی، در سپتامبر 1988، انتشار دادم. چند هفته بعد از انتشار مقاله، بنا بر قول ابوشریف و منابعی که در خاورمیانه داشتم، سفیر آمریکا در تونس، روبرت پلتر و با رهبری سازمان آزادیبخش تماس گرفت. او به دستور شولتز، وزیر خارجه وقت آمریکا و معاون رئیس جمهوری، ژرژ بوش مأمور شده بود باب گفتگویی را باز کند که باید به شناسائی سازمان آزادیبخش بمثابه تنها نماینده مردم فلسطین می انجامید.

حکومت ریگان - بوش از عرفات خواستند علناً حق حیات اسرائیل را برسمیت بشناسد و از تروریسم نیز چشم بپوشد. در دسامبر 1988، در سازمان ملل در ژنو، این کار را کرد. عرفات و ابوشریف، همچنان مدارک مربوط به « اکتبر سورپرایز » را مخفی نگاه می داشتند.

در 1990 تلویزیون فرونت لاین به ابوشریف مراجعه کرد. ابوشریف تکرار کرد که مقام عالی رتبه ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش به او مراجعه کردند و...

در اواسط سال 1990، عرفات با کارتر نیز در باره مراجعه جمهوریخواه به او، صحبت کرد. کارتر که به غزه رفته بود، در پناهگاه عرفات با او دیدار کرد. عرفات به او گفت: چیزی هست که می خواهم به شما بگویم. شما لابد می دانید که در 1980، جمهوریخواهها به من مراجعه کردند و از جمله پیشنهاد دادن اسلحه به سازمان آزادیبخش در ازای اقدام برای به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را دادند.

عرفات مصر بود که او پیشنهاد را نپذیرفته است. اما نه نام فرستاده و نه زمان دیدارها را گفت و نه مدرکی در اختیار کارتر گذاشت. اما دوگلاس برینکلی، تاریخ شناس، که همراه کارتر به غزه رفته بود، مقاله ای زیر عنوان «Diplomatic History»، در اواخر سال 1996، انتشار داد. بعد از آن، کارتر توسط سخنگوی خود تأیید کرد که گفتگو، همانطور که برینکلی انتشار داده است، میان عرفات و او انجام گرفته است.

مهر سر شکسته می شود:

این ایام که عرفات و ابوشریف، بطور روز افزون، در بازی قدرت در خاورمیانه، نقش حاشیه نشین را پیدا می کنند، سرانجام، ابوشریف حاضر شد نام فرستاده جمهوریخواه ها، کسی که در پاریس با او ملاقات کرده است، را بدهد: جون شاهین.

بدین قرار، ربع قرن بعد از انجام معامله، هویت فرستاده جمهوریخواهها نزد رهبری سازمان آزادپبخش، آشکار می شود:

شاهین تاجر پیشه ای مقیم نیویورک بود. او می گفت: ریگان را از بچگی، در تمپیکو الینوا، می شناسد. این او بود که کیسی را راضی کرد از نامزدی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری 1980، حمایت کند. بعد از آنکه ریگان انتخابات مقدماتی ایوا را باخت، از کیسی خواست رئیس ستاد انتخاباتی او بگردد. کیسی پذیرفت و فعالیتهای تبلیغاتی او را سرپرستی کرد.

کیسی و شاهین یکدیگر را دهها سال بود که می شناختند. در جنگ جهانی دوم، در اداره اطلاعات استراتژیک همکاری می کردند. این همان اداره ایست که تبدیل به سیا شد. بعد از جنگ، در تجارت با یکدیگر همکاری داشتند. از جمله، وقتی شاهین وارد کار نفت شد.

شاهین شریک بانکدار ایرانی، سیروس هاشمی نیز بود. سیروس هاشمی، بر سر گروگانها، مذاکره ها می کرد. او برای حکومت کارتر کار می کرد. اما پاره ای اماره ها حاکی از آنند که رفتار او، دو گانه بوده است. در ظاهر به حساب کارتر و در باطن به حساب ریگان و بوش، و دست در دست شاهین و کیسی، کار می کرده و حاصل کار معامله ای شده است که سبب شکست کارتر و پیروزی ریگان در انتخابات 4 نوامبر 1980 شده است.

برخی از خاصه های سر «اکتبر سورپرایز» در افتتاح ایران - کنتر، در معامله پنهانی دیگری در 1985، نیز مشاهده شدند. در این معامله نیز امریکا به ایران اسلحه داد تا در ازای آن، گروگانهای امریکائی در بیروت، آزاد شوند. در ایران گیت نیز شاهین و کیسی و سیروس هاشمی دست اندر کار بودند.

هیچیک از این سه تن، مورد پرسش علنی در باره نقششان در «اکتبر سورپرایز» قرار نگرفتند. در سال 1987 بود که ماجرا از پرده بیرون افتاد. شاهین در 1985 مرد. سیروس هاشمی در 1986 مرد و کیسی، در اواخر سال 1986، بر اثر سرطان مرد.

توضیح: 1 - نخستین کتاب، با عنوان اینترلوک در 1983، انتشار پیدا کرد. نویسنده کتاب، مصاحبه مفصلی با بنی صدر بعمل آورد. اما این پس از بر ملاء شدن افتتاح ایران گیت بود که روزنامه نگاران به «اکتبر سورپرایز» توجه کردند.

2 - انتشار اطلاع نه برای استفاده سیاسی که برای رسیدن حق به حق دار است. انتشار نیمه کاره اطلاع توسط ابوشریف، آنهم در زمانی که، از لحاظ امریکا، تنها بکار تاریخ می آید، از دست دادن دو اعتماد

شد: یکی اعتماد ایرانیان با توجه به آنچه بنی صدر بعنوان رئیس جمهوری ایران در حق فلسطین و رهبری سازمان آزادیبخش کرده بود، دادن این اطلاع به او، حداقل کار مورد انتظار بود - و دیگری اعتماد جامعه امریکائی. اطلاع بموقع بسا می توانست مانع از پیروزی ریگانسم بگردد. پیروزی ای که زمینه ساز پیروزی بنیادگراها و محافظه کاران جدید در امریکا، روی کار آمدن شارون در اسرائیل و جنایتهایش در فلسطین تحت حمایت حکومت بوش شد. امید که این تجربه، به همه مردم گرفتار بلای سلطه منطقه، عبرت آموزد.

گروگانگیرها قوه تبیین نداشتند! گروگانگیری به موسوی خوئینها پیشنهاد شد یا او به دانشجویان پیشنهاد کرد؟ - در باره معامله بر سر گروگانها شنیده بودیم:

* تازه ترین سخن (به نقل از سایت شریف نیوز) از محسن رضائی است. او در جمع دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) گفته است:

پرسش بعدی درباره جریان سوم و بیان شفاف دیدگاههای اقتصادی و سیاسی آن بود. محسن رضائی در پاسخ گفت: «منظور من از جریان سوم، تفکر نسل دوم انقلاب است. چپ و راست، محصول تفکرات نسل اول است. خاستگاه جریان سوم، نسل دوم انقلاب است و نسل دوم کسانی هستند که مستقیماً از امام خط می گرفتند. مثل شهید باکری‌ها. نسل دوم به واسطه این مستقیم خط گرفتن، دارای تفکر مستقل سیاسی است. اما این که چرا این تفکر بروز نیافت، دو دلیل وجود دارد. یکی این که نسل دوم فرصت کار سیاسی نداشت. یا درگیر مبارزه با ضد انقلاب بود و یا درگیر جنگ تحمیلی. در نتیجه، اداره دهه اول انقلاب در اختیار نسل اول قرار گرفت و نسل اول به دولت، مجلس و قوه قضاییه رفتند، اما نسل دوم به نهادهای انقلابی رفت. جناح چپ و راست نیز در دهه اول شکل گرفت.

دلیل دوم هم این است که نسل دوم، در زمان انقلاب جوان بودند (15 تا 27 ساله)، آن‌ها در انقلاب نقش فعالی داشتند و جنگ را هم اداره کردند، اما به دلیل جوانی قدرت تبیین نداشتند، البته این به معنای عدم موضع‌گیری نیست، چرا که «بنی صدر» را نسل دوم ساقط کرد و با سفارت آمریکا را نسل دوم انقلاب اشغال کرد» (خط کشی زیر جمله‌ها از ما است ۱۰۱)

توضیح: 1- محسن رضائی امروز می‌گوید، در 13 آبان 1378، او در زمره جوانانی بوده است که قوه تبیین نداشته‌اند و گروگانگیری کرده‌اند. در خرداد 1360 نیز بر ضد رئیس جمهوری منتخب مردم کودتا کرده است و همچنان قوه تبیین نداشته‌اند. آن زمان او در اطلاعات سپاه بود و امروز به صراحت اعتراف می‌کند «ساقط کردن بنی صدر» کودتا بوده است. 2 - عقل زورمدار او، امروز می‌گوید آن روز او همانند هایش قوه تبیین نداشته‌اند. و نمی‌داند که اعتراف می‌کند هنوز نفهمیده است که کسی که قوه تبیین ندارد، نمی‌تواند موضع داشته باشد. و وقتی واقعیتی این اندازه بدیهی را نمی‌داند، پس هنوز قوه

تبیین پیدا نکرده است. 3 - آن روز قوه تبیین نداشته و آلت بوده اند. آلت کسانی که گروگانگیری کردند و سرنوشت کشوری را به گروگان امریکا و انگلیس و اسرائیل درآوردند و 4 - از دید امروز او، گروگانگیری که «اکتبر سورپرایز» و کودتا و جنایت ها و جنگ 8 ساله و ... را به دنبال آورد و کودتا بر ضد بنی صدر، کارهائی است که نسل دوم انجام داده است. او می گوید: این نسل، مستقیم از «امام» خط می گرفته است. پس این دو کار را هم از «امام» گرفته است. به سخن دیگر، نه در گروگانگیری، ابتکار از دانشجویان بوده و نه در کودتا، او و همانند هایش ابتکار عمل داشته اند. می ماند بدانیم در گروگانگیری و کودتا، «مستقیم از امام» خط گرفتن چگونه بوده است؟

* در 13 آبان 83، رضا خجسته رحیمی، در مقاله ای زیر عنوان «تسخیر لانه جاسوسی کار چه کسانی بود»، از جمله نوشته است:

ابراهیم اصغرزاده، دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف و کسی که دوستانش به تاسی از «صدر مائو» او را «صدرابراهیم» لقب داده بودند، مرد اول و ایده پرداز داستان تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ بود. (1) او ایده اولیه خود را تنها با دو دانشجوی دیگر در میان گذاشت و بدین ترتیب طراحی و برنامه ریزی های اولیه برای تسخیر سفارت آمریکا توسط سه دانشجوی مسلمان؛ ابراهیم اصغرزاده، محسن میردامادی و حبیب الله بیطرف انجام گرفت. اگر ابراهیم اصغرزاده نماینده دانشجویان مسلمان صنعتی شریف محسوب می شد، محسن میردامادی نیز عقبه ای را در دانشگاه پلی تکنیک به همراه داشت و حبیب الله بی طرف نیز از همراهانی در دانشگاه تهران برخوردار بود.

محسن میردامادی و ابراهیم اصغرزاده، دو دانشجوی پلی تکنیکی و صنعتی شریفی، علاوه بر این که دست اندرکار در انداختن طرحی نو بودند، عضویت در اولین شورای مرکزی دفتر تحکیم را نیز به نام خود داشتند. بنابراین بپناه نبود اگر آنها بخواهند که طرح تسخیر سفارت آمریکا و انقلاب دوم به نام دفتر تحکیم وحدت صورت بگیرد. هر چه بود اما آن دو دانشجوی تنها دو عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم بودند و آن دفتر، اعضای دیگری هم داشت که اگر اصغرزاده و میردامادی در یک سوی میز شورای مرکزی تحکیم نشسته بودند، محمود احمدی نژاد و سید نژاد نیز به ترتیب به نمایندگی از انجمن های علم و صنعت و تربیت معلم در سوی دیگر آن میز نشسته بودند و بدین ترتیب طرح تسخیر اگر چه پیش از عملیاتی شدن (تقریباً دو هفته قبل) بر سر آن میز تشریح شده بود، اما مخالفانی هم داشت که اگر در آن زمان مزاج دانشگاه هایی همچون پلی تکنیک و صنعتی شریف، به چپ گرایش داشت، حداقل دانشگاه علم و صنعت دانشگاهی ضد چپ پنداشته می شد. بدین ترتیب اگر برای میردامادی و اصغرزاده تسخیر سفارت آمریکا یک اصل بود چه بسا که برای محمود احمدی نژاد تسخیر سفارت شوروی اصلی برتر بود. نشریه «جیغ و داد» از معدود نشریه های ضد چپی بود که در آن زمان منتشر می شد و راویان و دست اندرکارانش نیز همه علم و صنعتی بودند. علم و صنعت میراث دار اساتیدی بود همچون «اسرافیلیان» که بعدها در مجلس شورا به همراه دیگرانی همچون جلال الدین فارسی علیه سیاست های سوسیالیستی میرحسین موسوی حرف و سخن گفتند و با واکنش تند امام نیز روبه رو شدند.

انقلاب دوم گویی در دیگ دفتر تحکیم نمی جوشید و بنابراین اصغرزاده به همراه محسن میردامادی و حبیب الله بیطرف راهی دیگر را جستند. آنها نمی توانستند نام تحکیم را یدک بکشند و بنابراین با عنوان جمعی از دانشجویان دانشگاه های تهران راه خود را ادامه دادند. در آن زمان آیت الله سیدعلی خامنه ای، آیت الله محمد موسوی خوئینی

ها، دکتر حسن حبیبی و دکتر مجتهد شبستری مشاورینی رسمی برای دفتر تحکیم بودند (2) و البته ارتباط آن دانشجویان با دو مشاور اول برقرارتر بود. آیت الله خامنه ای در سفر حج بودند (3) و بنابراین، آن سه دانشجو طرح خود را با محمد موسوی خوئینی ها در میان گذاشتند. موسوی خوئینی ها مشاور امام در صدا و سیما بود و بنابراین آنها به صدا و سیما رفتند و با حضور او جلساتی را برگزار کردند که اگر آنها بخشی از شورای مرکزی تحکیم بودند، موسوی خوئینی ها نیز بخشی از شورای مشورتی تحکیم بود و البته صدیق امام. آنها از او خواستند تا طرح تسخیر را با امام در میان بگذارد و نظر امام را جویا شود. (4) هنوز اما گویی در میان گذاشتن این داستان با امام در هاله ای از ابهام قرار دارد که اگرچه معصومه ابتکار در خاطرات خود از دوران تسخیر سفارت آمریکا گفته است: «آقای خوئینی ها به آنها (سه دانشجوی دیدارکننده) قول داد که در زمان مقتضی مسئله را به امام اطلاع دهد... بعد از اشغال سفارت بود که متوجه شدیم آقای خوئینی ها نتوانسته اند به امام اطلاع بدهند»، اما ابراهیم اصغرزاده یکی از آن سه دانشجوی کمیته برنامه ریزی، روایت دیگری از آن جلسات را به تصویر می کشد. او می گوید: «از آقای موسوی خوئینی ها خواستیم که تصمیم ما را با امام در میان بگذارند و نظر ایشان را کسب کنند، چون برخی از دانشجویان تاکید دارند که تنها در صورت موافقت امام در این اقدام با ما همکاری می کنند. ولی آقای موسوی خوئینی ها گفت که درست نیست شما این طرح را با امام در میان بگذارید و برای ایشان معذوریتی درست کنید. امام در سخنرانی ها و اظهاراتشان بارها مخالفت خود با آمریکا را اعلام کرده اند و ضد آمریکایی بودن خود را نشان داده اند و قطعاً با این اقدام هم مخالف نخواهند بود. شما هم به دوستانتان می توانید از قول من بگویید که امام راضی است. چون ایشان مطمئناً مخالفتی نخواهند داشت.» بدین ترتیب اگرچه یکی از دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا مدعی است که آنها از بی اطلاعی امام قبل از عمل تسخیر سفارت آمریکا آگاه بوده اند اما معصومه ابتکار روایتی متفاوت را به تصویر می کشد.

توضیح: 1 - بعد از 25 سال، اصغر زاده دانشجویی می شود که « ایده » تسخیر سفارت امریکا از او بوده است؟! . چرا تا امروز ، معلوم نبود ابتکار از او بوده است ؟ بر فرض که ادعا راست باشد، دانشجویی که به قول محسن رضائی قوه تبیین نداشته است، قیم ملتی شده و ولایت مطلقه یافته و به اتفاق دو دانشجوی دیگر، « ایده » خود را به اجرا گذاشته و سنگین بهائی را که امروز نیز ، برآورد کردنی نیست ، ملت ایران پرداخته است. اگر ابتکار از او بوده، پس خمینی بطور مستقیم از « نسل دوم » خط گرفته است. با وجود این، با توجه به دروغهای فاحش موجود در نوشته و تناقض موجود در ادعا، صاحب ایده گروگانگیری گرداندن اصغر زاده، دروغ می نماید.

2 - هیأتی که دانشجویان با صوابدید آنها باید عمل می کردند، عضو پنجمی نیز داشت که ابوالحسن بنی صدر بود. دانشجویان حق نداشتند عملی را بدون تصویب این هیأت انجام دهند. بنا بر این، از تناقضهای این نوشته یکی این است که دانشجویان پیرو خط امام ، لازم نبود از طریق موسوی خوئینی ها که عضو این هیأت بود، نظر « امام » را بپرسند بلکه لازم بود به این هیأت مراجعه می کردند و نکردند. پس اگر ریگی به پای موسوی خوئینی ها نبود و اگر پیشنهاد براستی از آن اصغر

زاده بود، او می باید به دانشجویان می گفت: تقاضای تشکیل جلسه هیأت را بکنید و پیشنهاد خود را در آن طرح کنید.

3 - چون خامنه ای « رهبر » است این دروغ ساخته شده است تا نگویند چطور به او مراجعه نشد. خامنه ای عضو « شورای انقلاب » و در تهران بود. بعد از گروگانگیری، قرار شد هر یک از اعضای شورا، یک شب کشیک باشند. خامنه ای نیز در شمار کشیک دهندگان بود. بنا بر این، نه در سفر حج که در تهران بود.

4 - بنا بر این نوشته، ایده از اصغر زاده است و او با دوتن در میان می گذارد و این دو تن نزد موسوی خوئینی ها می روند. بنا بر یک روایت، او وعده می دهد به خمینی اطلاع بدهد و بوعده وفا نمی کند و بنا بر روایت دیگر، او می گوید: شما بکنید امام تأیید می کند. بنا بر هر دو روایت، ولایت مطلقه از آن موسوی خوئینی ها می شود و این او است که امر به تسخیر سفارت را صادر می کند. با وجود این، تناقض فاحشی خود را نشان می دهد: شمار کم دانشجویان قادر به تسخیر سفارت نبودند، محسن رضائی می گوید نسل دوم سفارت را تسخیر کرد. نسل دوم یعنی سپاه پاسداران. اما سپاه پاسداران تحت نظر خامنه ای بود. اگر خامنه ای در سفر مکه بود، افراد سپاه با اجازه کدام مقام در تسخیر سفارت شرکت کرده اند؟ چون اعضای شورای انقلاب از تسخیر سفارت و به گروگان گرفتن اعضای آن بی اطلاع ماندند، لاجرم خمینی و دست کم احمد خمینی می باید موافقت با گروگانگیری را بعمل آورده باشد. با فرض حضور خامنه ای در تهران، یا او و یا « بیت امام » و یا هر دو می باید از ماجرا، پیش از شروع، مطلع شده باشند. اما در شورای انقلاب خامنه ای اظهار بی اطلاعی کامل کرده بود.

با اینهمه، با توجه به این امر که در ولایت مطلقه فقیه، « فقیه » آلت فعل می شود و این دیگران هستند که ولایت مطلقه را اعمال می کنند و « فقیه » را مجبور از پیروی خود می گردانند، این احتمال قوی است که موسوی خوئینی ها موافقت محسن رضائی و آن عده از مجاهدین انقلاب اسلامی را که سپاه تازه تشکیل شده را می چرخاندند، بدست آورده باشد و آنها هم بطور مستقیم از او خط گرفته باشند. بخصوص که

• در 13 آبان، روزنامه اعتماد، مصاحبه با هاشم صباغیان، وزیر کشور در حکومت مهندس بازرگان را انتشار داد. از آن مصاحبه، قسمتی را که مربوط می شود به نقش موسوی خوئینی ها نقل می کنیم:

* اعتماد : دانشجویان پیرو خط امام در تحلیل علل تسخیر سفارت همواره گفته‌اند که ما فکر می‌کردیم چیزی شبیه کودتای 28 مرداد در مورد انقلاب تکرار شود، ناچار به تسخیر سفارت شدیم. تحلیل دولت موقت نیز در آن زمان آیا چنین بود؟

* صباغیان : در این رابطه افراد مصاحبه‌ها کرده‌اند و کتابها نوشته‌اند. برخی دانشجویان پیرو خط امام نیز در کتابهاشان معترف شده‌اند که بعضی از تحلیل‌های اولیه‌شان اشتباه بود و تغییراتی در صحبت‌هایشان داشته‌اند. از جمله آقای افشاری و برخی افراد دیگر. حادثه 13 آبان به نظر من یکی از حوادث ناخواسته‌یی بود که به انقلاب تحمیل شد و انقلاب در مقابل یک مساله قرار گرفت.

مبتکر اصلی این کار همانطور که می‌دانید آقای موسوی خوئینی‌ها بود که به گفته خودش و برخی، دانشجویان تصمیم می‌گیرند سفارت آمریکا را که بعد نامش را لانه جاسوسی گذاردند، تسخیر کنند. از اینکه در آن زمان این گروه چه تحلیلی داشتند، کسی دقیقاً خبر ندارد اما اینکه آیا تحلیل‌هایی که تسخیرکنندگان سفارت بعداً از این کار خود ارایه دادند با واقعیت تطبیق داشت یا نه، جای نقد و بررسی دارد. یکی از آنها همین تحلیلی بود که شما فرمودید.

آقای خوئینی‌ها در واقع برنامه‌ریز این پروژه بود و او بود که تصمیمش را با دانشجویان درمیان گذاشت نه اینکه دانشجویان تصمیم‌گیرند و آقای موسوی خوئینی‌ها را از تصمیم‌شان مطلع سازند.

* سایت امروز (13 آبان 83) قول معصومه ابتکار را این سان گزارش کرده است : معصومه ابتکار ، با اشاره به آنچه در آمریکا از آن به عنوان شگفتی اکتبر (OCTOBER SURPRISE) مطرح است، گفت: در آن زمان برخی احتمال می‌دادند که زمانبندی آزادی گروگانها به نحوی تنظیم شده باشد که عملاً به نفع جمهوری خواهان باشد .

توضیح : آیا معصومه ابتکار نمی‌دید گروگانها را در فرودگاه نگاه داشته اند و رادیو بدست، منتظر ادای سوگند ریگان هستند ؟ او سخنان هاشمی رفسنجانی را در روز انتخاب شدن ریگان به ریاست جمهوری نشنید ؟ از اینهمه مقاله و کتاب که در امریکا منتشر شده است، یکی را بخواند؟ جنگ 8 ساله را ندید یا دید و از خود نپرسید : این جنگ چرا 8 سال بطول انجامید و با سرکشیدن جام زهر آلود ، به پایان رسید ؟ آیا ... او که با وجود مشاهده واقعیتها ، هنوز از « احتمال می‌دادند » صحبت می‌کند، با کدام « قوه تبیین » به خود اجازه داده بود در تسخیر سفارت و گروگانگیری شرکت کند؟

با اینهمه ، از پرده بیرون افتادن حقیقت، بر اثر ربع قرن کوشش مستمر کسانی که تجربه انقلاب ایران را رها نکرده اند، بیرون آمدن از تاریکیها به روشنائی آزادی و استقلال است.

روبرت پاری

نقش راکفلر و کیسینجر و اشرف یهلوی و روزولت در گروگانگیری و تبدیل نقشه ای سلطه جویانه به « طرحی انقلابی »؟! (1) :

توضیح: یافته جدید از روبرت پاری است که افزون بر دو دهه است تحقیق پیرامون ماجرای اکتبر سورپرایز و ایران گیت را بطور مداوم ، پی گرفته است . این تحقیق در 15 آوریل 2005 انتشار یافته است:

در 23 مارس 1979، عصر جمعه،

داوید راکفلر، رئیس چیس مانهاتان بانک و دستیار قدیمی او، ژوزف ورنر رید، به خانه ای خارج از شهر، واقع در بیگهام پلاس، در حاشیه شرقی نیویورک، رفتند. در آنجا، با زن کوچک اندام و سخت غمگینی دیدار کردند. طی دو ماه گذشته، زندگی او از این رو به آن رو شده بود.

اینک او، شاهزاده اشرف برای استمداد از مردی آمده بود که صاحب یکی از بانکها بود که در عهد سلطنت شاه، بمدت ربع قرن، در مقام بانکدار میلیاردها دلار پول ایران را اداره می کرد و ثروت بزرگی بدست آورده بود. وی شاهزاده اشرف خواهر قدرتمند و دو قلوئی شاه، بهنگام سلطنت او بر ایران بود. وقتی رژیم اسلامی بنیاد گرایان در ایران مستقر شد، او به تبعیدگاه آمد و زندگی لوکسی را در پیش گرفت. پیام اشرف به راکفلر، سر راست بود. او از راکفلر می خواست به دیدار پزیدنت کارتر برود و از او بخواهد با آمدن شاه به امریکا موافقت کند. در سفر تبعید، او نخست به مصر و سپس به مراکش رفته بود.

او که هراسان بود به راکفلر گفت: به برادر او یک هفته مهلت داده اند که، در آن، جایی را پیدا کند و مراکش را ترک گوید و « برادر من جایی را برای رفتن ندارد. و من کسی را برای استمداد از او ندارم ».

توضیح: بدین قرار، اثر پهلوی، زنی که نقش رابط را در کودتای برضد نهضت ملی ایران داشت، این بار، نیز همین نقش را در کودتا بر ضد انقلاب ایران، بر عهده می گیرد.

مقاومت در برابر فشارها برای راه دادن شاه به امریکا:

کارتر در برابر فشارها که برای دادن اجازه ورود به شاه به امریکا به او وارد می شدند، مقاومت می کرد. او از آن می ترسید که اعضای سفارت امریکا در تهران و دیگر منافع امریکا در ایران به خطر افتند. در اواسط فوریه 1979، رادیکالهای ایرانی دست به اشغال سفارت امریکا زدند و پیش از آنکه حکومت اقدام کند و سفارت را از چنگ آنان بدر آورد، برای مدتی کوتاه، اعضای سفارت امریکا، را به گروگان گرفتند. کارتر از آن می ترسید که ماجرا تکرار شود. راستی اینست که امریکا بخاطر مداخله سیا در امور ایران، در پی انقلاب اسلامی، سخت مغضوب بود. سازمان جاسوسی امریکا، سیا، به سرنگونی حکومت مصدق، ملی گرا و منتخب، در 1953 و بازگرداندن شاه و خانواده پهلوی به سلطنت و نشاندن او بر تخت طاووس، یاری رسانده بود. در طول 25 سال بعد از کودتا، شاه، بدست ساواک، مخالفان خویش را سرکوب کرد.

وقتی، در ژانویه 1979، انقلاب اسلامی قوت گرفت، قوای امنیتی شاه از برقراری نظم ناتوان شدند. شاه - که از سرطان پیشرفته ای رنج می برد - مستی از خاک ایران بر گرفت و سوار جت خود شد و آن را بسوی مصر راند.

چند روز بعد، آیه الله خمینی به ایران بازگشت ...

حکومت جدید ایران خواستار آن بود که چیس مانهاتان بانک پولهای ایران را بازگرداند. در 1978، راکفلر دارائی ایران نزد این بانک را بیشتر از 1 میلیارد دلار می دانست. اما برخی دیگر بسیار بیشتر از این رقم می دانستند. بیرون بردن پولها برای بانک مشکل نقدینه ایجاد می کرد بخصوص که با مشکلات مالی نیز دست بگیریان بود.

استمداد اشرف از راکفلر، به روایت خاطراتش، او را در موقعیتی قرار داد که راکفلر آن را « موقعیت دست و پا بسته » توصیف کرده است.

او می نویسد: در روابط پیشین من با شاه، هیچ چیز که مرا سخت وام دار او کند، وجود نداشت. او هیچگاه دوستی که من به او ودین شخصی داشته باشم، نبود. و هیچگاه با بانک رابطه ای نداشت که ایجاب کند بخاطر او خطر کنم. در حقیقت، اگر مقامات ایرانی به این نظر می رسیدند که من سخت حامی شاه هستم، عواقب جدی برای بانک ببار می آورد.»

در 23 مارس، بعد از ترک خانه اشرف، راکفلر شام را با هپی راکفلر، بیوه برادر خود، نلسون، صرف کرد. او دو ماه بود که درگذشته بود. در سر میز شام، هانری کیسینجر، دوست قدیمی راکفلرها نیز حضور داشت. بحث بر سر شاه و وضعیت او پیش آمد و هپی روابط نزدیک شوهر متوفای خود با شاه را توصیف کرد. در 1977، نلسون راکفلر و او، تعطیلات آخر هفته را با شاه و همسرش، در تهران گذرانده بودند. هپی گفت: وقتی نلسون دانست که شاه مجبور شده است ایران را ترک گوید، به او پیشنهاد کرد خانه ای در آمریکا برای او آماده کند. گفتگوها بر سر میز شام به این نتیجه رسید که پرزیدنت کارتر با خودداری از دادن اجازه ورود به شاه، سابقه خطرناکی را ایجاد می کند که سبب می شود متحدان نزدیک آمریکا را برماند. چه پیامی بود از ترسوئی که آمریکا به رهبران خاورمیانه می دادند!

توضیح: اینک می دانیم کار تهیه نقشه گروگانگیری چگونه آغاز شده است، بجاست یادآور شویم که، در 1982، نخست یک محقق امریکائی، مارک هولبرت، در کتابی به اسم «اینترلوک»، نقش راکفلر و کیسینجر را در تهیه نقشه گروگانگیری، فاش کرد. بنا بر آن تحقیق، بردن شاه به آمریکا، اجرای قسمت اول نقشه گروگانگیری بود که از راه «القای ایده» به طرحی بدل شد که «دانشجویان خط امام» اندیشیده و به اجرا گذاشتند (نگاه کنید به کتاب سیر تحول سیاست آمریکا، کتاب دوم، گروگانگیری، از ابوالحسن بنی صدر)

پرواز مرد هلندی:

کار شاه به کارزار علنی راکفلر و کیسینجر و رئیس سابق چیس مانهاتان بانک، جون مک کلوی برای یافتن کشوری که به شاه محل سکنائی بدهد، انجامید. کشورها، یکی پس از دیگری، دریاها را بروی شاهی بستند که اودیسه خفت آوری را آغاز می کرد. چنان که هانری کیسینجر کار او را «پرواز مرد هلندی» این ایام توصیف کرد که محلی برای فرود آمدن سالم نمی یافت.

راکفلر، دستیار خود، ژوزف رید را مأمور کرد به شاه، بهر طریق، از جمله استفاده از پیوند شاه با دولت آمریکا، کمک کند. مک کلوی که او را یکی از مردان عاقل دوران بعد از جنگ دوم می دانند، نماینده چیس مانهاتان بانک، در مقام وکیل، در میلبنک بود. یکی از وظائف او، به اتفاق هادلی، این بود یک استراتژی مالی برای جلوگیری از بیرون بردن پولهای ایران از چیس مانهاتان بانک، تهیه کنند.

وقتی فرصت بدست آورد، راکفلر به کارتر فشار آورد با آمدن شاه به آمریکا، موافقت کند. در 9 آوریل، 1979، در دیدار با کارتر، در اطاق بیضی شکل کاخ سفید، گزارشی یک صفحه ای را به دست کارتر داد که، در آن، بسیاری از رهبران کشورهای خارج، از اعمالی که در سیاست خارجی آمریکا، انجام می گرفتند، آشفته خاطر شده بودند. از جمله این اعمال بود رفتار کارتر با شاه. بنا بر گزارش راکفلر، بسیاری از رؤسای دولتها که او دیده بود، از سیاست خارجی آمریکا که آنها آن را لرزان و غیر قابل فهم ارزیابی می کردند، نگرانی خود را ابراز می کردند. آنها از قابلیت وابستگی به آمریکا، به مثابه دوست، می پرسیدند. کارتر در حالی که عصبانی شده بود، درجا، به دیدار پایان داد.

پناهگاه موقت :

برغم فشارهایی که صاحب نفوذها از هر سو فشار می آوردند، کارتر نمی پذیرفت به شاه اجازه ورود به امریکا را بدهد. این شد که دوستان با نفوذ شاه بر آن شدند کشور دیگری را بیابند. از ملتهای دیگر بخواهند فرمانروای پیشین ایران را به کشور خود راه دهند.

سرانجام، ترتیبات فراهم شد تا که شاه به باهاماس و - چون معلوم شد که حکومت باهاماس نه در بند جهات انسان دوستانه که در قید پول است - سپس، به مکزیکو پرواز کرد.

راکفلر، در خاطرات خود می نویسد: « چون شاه در مکزیکو مستقر شد، من امیدوار شدم که دیگر نیاز به دخالت مستقیم من به حمایت او نیست ». اما هانری کیسینجر به انتقاد علنی از حکومت کارتر، بخاطر چگونگی اداره بحران ایران و دیگر جنبه های سیاست خارجیش، ادامه داد. و جک مک کلوی وزیر خارجه کارتر، سایروس وانس، را نامه باران کرد. در این نامه ها، درخواست می شد با آمدن شاه به امریکا موافقت شود.

در ماه اکتبر، وقتی بیماری شاه به وخامت گرائید، کارتر واداد و با پرواز شاه به نیویورک برای درمان عاجل، موافقت کرد. دستیار راکفلر، ژوزف رید، در خاطرات خود نوشت: « مأموریت ناممکن ما بطور کامل به انجام رسید ... نعره شادی من رعد آسا شد. »

وقتی شاه، در 23 اکتبر 1979، وارد نیویورک شد، رید او را در نیویورک هوسپیتال، تحت نام « داوید نیوسام »، بستری کرد. این نام مستعار همان نام معاون وزیر خارجه در امور سیاسی، داوید نیوسام، بود!

توضیح: در باره بردن شاه به نیویورک، به بهانه درمان، تحقیق ها انجام و به این نتیجه رسیده اند که الف - متخصص بیماری، نه در نیویورک که در کانادا بوده و شاه را می باید به کانادا می برده اند و ب - پزشکی که بر بالین شاه می برند، اطلاعی از بیماری او نمی داشته و ج - بنا بر این، بردن شاه به نیویورک، نه برای معالجه، که به قصد ایجاد زمینه برای انجام نقشه گروگانگیری اعضای سفارت امریکا در تهران بوده است. خوشحالی زائد الوصف ژوزف رید و کار را « مأموریت ناممکن » توصیف کردن نیز بدین خاطر است. می دانیم که او، در معامله بر سر گروگانها (اکتبر سورپرایز) نیز نقش پیدا کرد. (از جمله نگاه کنید به کتاب Le Shah نوشته William Shawcross، صفحات 276 تا 296 و 340 و 476 و 477)

بحران سفارت امریکا :

ورود شاه به نیویورک، موجب شد که حکومت ایران خواستار استرداد او برای محاکمه شدن، شود. بنا بر قول یکی از شرکت کنندگان که من سال پیش با او مصاحبه کردم، در تهران، دانشجویان و دیگر رادیکالها در دانشگاه، توسط رهبران خود به گردهمایی بزرگی فراخوانده شدند.

دانشجویان در کلاس درسی گرد آمدند که در آن سه تخته سیاه بر دیوار بودند. سخنگویی به دانشجویان گفت: آنها می باید مأموریتی را به انجام رسانند که از حمایت آیه الله خمینی برخوردار است. او رهبر روحانی ایران و، در عمل، رئیس دولت بود.

ایرانی طرف مصاحبه به من گفت: « آنها به مادانشجویان گفتند: مأموریت خطرناک است. آنها که نمی خواهند در آن شرکت کنند، هم اکنون کلاس را ترک گویند. اما کسی کلاس را ترک نگفت. بعد، آنها تخته های سیاه را

برداشتند. سه ساختمان نمایان شدند. این سه ساختمان، بناهای سفارت آمریکا بودند. هدف عملیات پرسنل سفارت نبود، بلکه دستیابی به مدارک جاسوسی موجود در سفارت آمریکا بود. ما بر این نظر بودیم که آمریکا همچنان در امور داخلی ایران مداخله می کند و می خواستیم این نظر را اثبات کنیم. ما فکر می کردیم اگر به داخل سفارت آمریکا برویم، بر این اسناد دست می یابیم و اسناد نظر ما را اثبات می کنند. ما به گروهان گرفتن اعضای سفارت فکر نکرده بودیم. ما همه به درون سفارت آمریکا رفتیم. سیمها را بریدیم و از مانع ها عبور کردیم. انتظار مقاومت بیشتری را داشتیم. ما دیدیم امریکائیا می دوند و ما آنها را تعقیب کردیم.»

تفگداران دریائی برای عقب نشاندن مردم گاز اشک آور بکار می بردند اما برای آنکه خون ریزی نشود، بروی آنها آتش نمی گشودند. دیگر اعضای سفارت، شتابان در پی خرده ریز کردن مدارک طبقه بندی شدند. زمان برای از میان بردن همه اوراق محرمانه وجود نداشت. دانشجویان نه تنها سفارت و صدها مدرک حساس آمریکا را در اختیار خود یافتند، بلکه دهها تن امریکائی را گروهان خویش جستند.

یک بحران بین المللی آغاز گرفت. پاشنه درب تاریخ چرخید و دربی غیر قابل انتظار به روی تاریخ آمریکا و ایران گشوده شد.

توضیح: اگر خواننده ایرانی به این قسمت از تحقیق، دقت بیشتری کند، خود را با واقعیت جدیدی روبرو می بیند که تا این زمان، ناگفته مانده بود. او خواهد پرسید: 1 - بنا بر قول یک شرکت کننده در حمله به سفارت آمریکا، بنا بر به گروهان گرفتن اعضای سفارت نبوده است. اما، با ورود به سفارت، گروهانگیری انجام گرفته است. بنا بر این، 2 - کسانی بوده اند که می دانسته اند بنا بر گروهانگیری است. آنان چه کسانی بوده اند و این قسمت از نقشه را چه کس یا کسانی به آنها القاء کرده اند؟ این پرسش، عقل را متوجه کس یا کسانی می کند که نقشه گروهانگیری را که در آمریکا طراحی شده بود، بعوان یک « طرح انقلابی » به گردانندگان « دانشجویان خط امام » القاء کرده اند.

قسمتهای پنهان:

داوید راکفلر انکار می کند که کارزار او برای پذیرش شاه به آمریکا، بحرانا را پدید آورده است. استدلال او اینست که تنها می خواسته است خلائى پر شود که خودداری حکومت کارتر از انجام کارهای بایسته، پدید آورده بود. راکفلر در خاطرات خود می نویسد: « برغم اصرار روزنامه نگاران و تاریخ دانان رویونیست، هیچگاه راکفلر - کیسینجر در پشت صحنه، کارگردان فشار به حکومت کارتر برای دادن اجازه ورود به شاه به آمریکا، بی اعتناء به پی آمدهای آن، نبوده اند. در واقع، بجا اینست که گفته شود که ماها، ما، نا خواسته، قائم مقام حکومتی شده بودیم که حاضر نبود مسئولینهای خود را بطور کامل بپذیرد.»

توضیح: این قسمت از خاطرات راکفلر، اعتراف صریحی است بر وجود دستگاهی در بیرون از دولت رسمی آمریکا، که به قول راکفلر جانشین حکومت گشته و تصمیم خود را، بخشی از طریق همان حکومت (بردن شاه به آمریکا) و بخشی از راه تصرف سفارت و گروهانگیری، به عمل در

آورده است. این اعتراف همان واقعیت را بازگو می کند که بنی صدر مرتب تکرار می کرد .

اما در درون بحران گروگانگیری ، قسمتهای پنهان و در میان آنها نیز قسمتهای پنهان وجود دارند . از جمله ، گروههای ذبنفوذی که در اینجا و آنجا دنیا، عمل کرده اند و بزعم خود، بخاطر منافع شخصی یا منافع ملی خود عمل کرده اند .

راکفلر یکی از قدرتمند ترین مردمی است که احساس کرد جیمی کارتر مستحق از دست دادن مقام خویش است . با شروع بحران گروگانگیری ، 365 روز به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا ، در 1980، مانده بود . بنا بر این، راکفلر از شکننده بودن موقعیت کارتر آگاه بود . کارتر با ائتلاف توانمند دشمنان خود در درون و بیرون آمریکا رویارو بود . در خلیج فارس ، خانواده سعودی و شیوخ حاکم بر شیخ نشینها کارتر را بخاطر خالی کردن پشت شاه سرزنش می کردند و نگران آن بودند که بعنوان رژیمهایی که بنیادگرایی اسلامی در معرض سقوطشان قرار داده بود، چه وقت نوبت به آنها می رسد . حکومت اسرائیل کارتری را میدید که بیش از اندازه به فلسطین نزدیک شده است و بیم آن می رود اسرائیل را به صلحی وادار کند که ناگزیرش می کرد زمینهایی را که در جنگ 1967 تصرف کرده است، را باز پس دهد.

رهبران ضد کمونیست اروپائی بر این باور بودند که کارتر در برابر اتحاد شوروی بسیار شل است و سیاستش امنیت اروپا را به خطر می افکند . دیکتاتورهای دنیای سوم - از فیلی پین و کره جنوبی تا آرژانتین و السالوادور - از جانبداری کارتر از حقوق بشر، سخت هراسان بودند .

در درون آمریکا، حکومت کارتر، با تصفیه سیا، برای خود دشمنانی از بچه های قدیمی سیا ایجاد کرده بود که خود را حامی اساسی ترین منافع ملی آمریکا می پنداشتند . بسیاری از مقامات با سابقه سیا ، از جمله کسانی که هنوز در حکومت بودند ، مقام خود را از دست دادند . و البته، جمهوریخواه ها مصمم بودند کاخ سفید را باردیگر از آن خود کنند . بسیاری از آنها می پنداشتند ، بعد از پیروزی نیکسون در 1972، این مقام بناحق از دست آنها بدر رفته است .

این مبارزه پنهانی میان کارتر ، که نومیدانه می کوشید گروگانها را پیش از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزاد کند، و کسانی که می کوشیدند از گروگانها بر ضد او استفاده کنند، ماجرائی را پدید آورد که « اکتبر سورپرایز » عنوان گرفت .

بچه های قدیمی سیا :

وقتی بحران گروگانگیری در هفته ها و ماههای اول حل نشد ، بسیاری از آنها که مقام خود در سیا را از دست داده بودند ، توجه خود را معطوف به تحقیق کردند که آمریکا در ایران شده بود . آنها به دو اعتبار این تحقیق را غیر قابل تحمل شمردند : بدین اعتبار که نخستین پیروزی بزرگ سیا بازگردان شاه به تاج و تخت بود . و بدین اعتبار که سفارت آمریکا در تهران اشغال شده و اعضای آن به گروگان گرفته شده بودند .

برخی از صاحب منصبان قدیمی که در کودتای 1953 شرکت کرده بودند، در 1980 ، هنوز زنده بودند . آرچیبالد روزولت Archibald Roosevelt یکی از بچه های قدیمی بود که کودتا در ایران را اداره کرده بودند . او یکی از مشاوران داوید راکفلر در چیس مانهاتان بانک شده بود .

یکی دیگر از آنها ، مایل کویلند Miles Copland بود . کویلند واسط سیا با رهبران عرب، از جمله جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری اسبق مصر بود . در زندگینامه خویش، The Game Player، کویلند بر آنست که او و رفقاییش در سیا نقشه آزاد کردن گروگانها ، در مارس 1980، را تهیه می کرده اند .

در 1990، وقتی من با کولپند مصاحبه می کردم، به من می گفت: « در انتخابات 1980، من حامی پر و پا قرص ژرژ بوش (پدر) بودم. من گروه غیر رسمی، بنام « Bush Spooks for » نیز برای حمایت از بوش تشکیل داده بودم ... و من و همکارانم در سیا، کارتر را آرمانگرایی خطرناک می دانستیم.

بگذار نخست بگویم که ما پرزیدنت کارتر را دوست می داشتیم بخلاف پرزیدنت ریگان، او همه چیز را می خواند، می دانست چه می کند. او وضعیت خاورمیانه را می شناخت. حتی مسائل مشکل فی ما بین عربها و اسرائیل را. اما ارزیابی ما این بود که نزاع نه میان چپ و راست، لیبرالها با محافظه کاران، بلکه میان خیال پردازان و آرمانگرایان با واقعیت و عمل گرایان است. کارتر در بند آرمان شهر بود. او شرافتمندان بر این باور بود که باید عمل به حق کرد و در پی نتایج آن شد. او این را به من گفت و بدان باور داشت. »

از دید کولپند و دوستان او در سیا، کارتر، بخطر مقام اولی که در روشنفکری داشت، در خور احترام بود اما بخاطر آرمانگراییش در خور تحقیر بود.

کولپند می گفت: « بیشترین کارهایی که در مورد ایران انجام داد، بر پایه واقعیت گرایی صرف تدبیر شدند. احتمالاً به استثنای یک کار که عبارت باشد از این که گذاشت رژیم شاه سقوط کند. در کشور نیروهای بسیاری وجود داشتند که ما می توانستیم بکارشان اندازیم ... ما می باید کار انقلاب را خراب می کردیم. ما می باید در همه جای کشور اجتماعات ترتیب می دادیم تا نظرها را همسو می کردیم. ایرانیها برآستی مثل گوسفند بودند چنانکه حالا نیز چون گوسفندند.»

...

مذبح آرمانها:

صاحب منصبان قدیمی سیا و جمهوریخواهان که در حکومتهای نیکسون و فورد بودند کارتر را کسی می شمردند که ارزیابی بایسته ای از کارهایی که در خور جهان پر از نابسامانی و خشونت است، ندارد. کولپند می گفت: « بسیاری از ما، - من خود و هانری کیسینجر و داوید راکفلر و آرچی روزولت که آن زمان در سیا بود - قویاً بر این باور بودیم ما داریم ضعفی را نشان می دهیم که مردم ایران و کشورهای دیگر دنیا آن را حقارت بزرگ تلقی می کردند. این امر که ما به دور خود می چرخیدیم و از آیه الله خمینی می ترسیدیم و گذاشتیم دولت یک دوست سقوط کند. این امر، دوستان ما را در عربستان سعودی و مصر و کشورهای دیگر، به وحشت می انداخت.

اما کارتر به استدلال اخلاقی دوستان شاه متمایل بود. آنها می گفتند شاه سزاوار آن هست که برای معالجه به امریکا پذیرفته شود. کولپند می گفت: « کارتر آدم ابلهی نبود. بسا آدم بزرگی بود. آدم اصولی بود.»

توضیح: دنباله این تحقیق بس عبرت آموز را در شماره آینده می خوانید. از دید صاحبمنصبانی مثل کولپند، مردم ایران گوسفند هستند. شیوه ای هم که می آموزد، ایجاد « فکر جمعی جبار » برای جهت دادن به گوسفند ها است. این جماعت با مردم امریکا هم معامله گوسفند کردند و با گروناگیری، زمینه ای برای ریگانیسم بوجود آوردند. همین روش را در رساندن بوش به ریاست جمهوری بکار بردند. در حقیقت، هر جا که کسانی دارای عقلهای آزاد نباشند و نتوانند مانع از جمعی شدن « فکر جبار » بگردند، می توان با مردم معامله گوسفند کرد. مدتی در پی آن بودند که، با استفاده از تجربه ای که محافظه کاران جدید و بنیادگراها در خود امریکا انجام داده اند، فکر جمعی جباری

را به کشورهای مسلمان تلقین کنند . آیا شکست این روش موجب تدوین سیاست جدیدی در دنیای اسلامی ، شده است ؟

روبرت پاری

همکاری اشف بهلوی و کومت و آرح ، روزولت و راکفلر و کیسینجر ، در ترتیب دادن معامله پنهانی « اکتبر سوریرایز » (2) :

استراتژی متفق یابی در منطقه :

حکومت اسرائیل حکومت دیگری بود که سخت به نقش پیدا کردن در بحران ایران علاقمند بود . در طول چند دهه، روابط پنهانی با رژیم شاه برقرار کرده بود تا که در میان کشورهای اطراف اسرائیل متحدی پیدا کند . استراتژی متفق یابی در میان کشورهای غیر عرب منطقه ، می باید کشورهای عرب را از متمرکز کردن تمام امکانات خود بر ضد اسرائیل ، منصرف کند .

وقتی رژیم شاه سقوط کرد و رژیم خمینی رویه ضد اسرائیلی در پیش گرفت، اسرائیل شتابان در پی آن شد که روابط با دولت ایران را بازسازی کند . یکی از مأموران اطلاعاتی جوان اسرائیل که مأمور این کار شد، آری بن مناش بود که در ایران به دنیا آمده بود . گزینش او بجا بود زیرا در جوانی از ایران مهاجرت کرده ، فارسی را روان صحبت می کرد و هنوز در ایران دوستانی داشت . برخی از دوستان او در دیوان سالاری رژیم انقلابی ، صاحب مقام بودند . در خاطرات خود ، Profits of War (منافع جنگ) ، بن مناش می نویسد : نظر رهبران حزب لیکود، از جمله نخست وزیر مناخیم بگین، بر مخالفت و تحقیر جیمی کارتر ، رئیس جمهوری امریکا، بود . بن مناش می نویسد : « بگین از کارتر بیزار بود زیرا موافقتنامه صلح کامپ داوید را به او تحمیل کرده بود . بگین می دید موافقتنامه صلح که، بنا بر آن، اسرائیل صحرای سینا را تخلیه کرد، صلح درخوری را در پی نیاورد و سرنوشت فلسطین را نیز بر دوش اسرائیل گذاشت .

بعد از سقوط شاه ، اسرائیل از چگونگی اداره بحرانا توسط کارتر ، ناراضی تر شد و چون عراق به ایران حمله کرد، از آن متوحش شد که مبادا خوزستان، استان نفت خیز ایران ، به تصرف عراق درآید . اسرائیل عراق را خطری بزرگ تر از خطر ایران تحت رژیم خمینی می دانست . این شد که واقعیت گرایی پیشه کرد و بر وفق نیازهای اسرائیل، و در سپتامبر 1980، اجازه فروش اسلحه کوچک و قطعات یدکی را، از راه افریقای جنوبی ، به ایران داد .

دیدار میان میل کوپلند و افسران اطلاعاتی اسرائیل ، در جورج تون هوس ، در واشنگتن، انجام گرفت . داوید کمیچی، رئیس واحد روابط خارجی موساد، رئیس هیأت در این دیدار بود ... اسرائیلیها و گروه کوپلند بر سر دو نقشه به توافق رسیدند : یکی بکار بردن دیپلماسی با ایران و دیگری حمله نظامی به ایران ، به ترتیبی که جان گروگانهای امریکائی را بخطر نیاندازد .

در اواخر فوریه 1980، سید مهدی کاشانی ، فرستاده ایران ، وارد اسرائیل شد تا در باره خرید قطعات یدکی هواپیماها ، گفتگو کند . بن مناش کاشانی را از ایام تحصیل در مدرسه می شناخت . همزمان طرح کوپلند راه خود را به درون ایران باز کرد و از آن سو، باب طبع جمهوریخواه ها شد و فرستادگان این حزب پذیرفته شدند .

کاشانی گفت مأمور سیا، میل کوپلند و گروه او آگاهند که در هر معامله ای با ایران، اسرائیل باید وارد باشد. زیرا می باید نقش کشور ثالث، که توسط اسلحه و تجهیزات به ایران می رود، را بازی کند. در ماه بعد، مارس 79، اسرائیل نخستین فروش مستقیم به ایران را انجام داد: فروش 300 حلقه طایر هواپیماهای جنگی اف-4.»

نقشه نجات گروگانها با گسیل کماندوها به ایران:

در مصاحبه ای، در 1990، در انگلستان، در خانه او، با کوپلند، او به من گفت: او و دیگر قدیمی های سیا نقشه ای برای نجات گروگانها تهیه کردند. نقشه ما شامل یافتن متحدانی در ایران و بکار بردن ضد اطلاعات بقصد ناگزیر کردن هجوم نظامی بود. این نقشه در دیدار با افسران اطلاعاتی اسرائیل، در آپارتمان جورج تون، در 22 مارس 1980، حک و اصلاح شد. استون مید، رئیس سابق واحد گریز و حيله سیا و کرمیت روزولت که کودتای 1953 را در ایران رهبری کرد و آرچیبالد روزولت، مشاور داوید راکفلر، در تهیه نقشه، به من کمک کردند.

« فکر محوری این بود که برخی از ایرانیان، ملبس به لباس نظامی و پلیس به سفارت بروند و خطاب به دانشجویان بگویند: کار شما عالی است. اما حالا ما آمده ایم این بار را از دوش شما برداریم. زیرا قرار بر حمله نظامی از خارج به ایران است. آنها شما را آماج تیرهای خود خواهند کرد. اینست که ما آمده ایم گروگانها را ببریم و در نقاط مختلف شهر، نگاهداری کنیم.

این ایرانیها می باید گروگانها را به بیرون از تهران، به پای هلی کوپترهای امریکائی می بردند و هلی کوپترها آنها را از ایران خارج می کردند.

کوپلند سخت دلگیر بود که حکومت کارتر این نقشه را تحویل نگرفت و خود نقشه ای تهیه کرد که در آن، افراد ارتش امریکا، به همکاری جزئی ایرانیان آماده همکاری در تهران، عملیات نجات را می باید انجام می دادند. کوپلند به من گفت: نقشه خود را به رهبران جمهوریخواه نیز دادم و سبب جمع شدن هرچه بیشتر حواس آنها به استراتژی کارتر در مورد ایران شد. بطور رسمی، نقشه سری بود و تنها اعضای حکومت کارتر از آن اطلاع داشتند. اما همانطور که اغلب اتفاق می افتد، وقتی نقشه ای، ولو سری، مورد توجه حکومت قرار نگرفت، پوچ می شود. و چون نقشه مورد بی اعتنائی حکومت کارتر قرار گرفت، رونوشت هائی از آنها را برای هرکسی که فکر می کردم متحد خوبی خواهد شد، فرستادم ...

حالا من آزاد نیستم بگویم واکنش چه بود. من مطمئن هستم که رئیس جمهوری اسبق، نیکسون، رونوشتی از آن در یافت کرده بود. ما برای هانری کیسینجر نیز نسخه ای فرستادیم. آن زمان، من منشی داشتم که برای پتر رودمن و کیسینجر کار کرده بود. او هنوز برای او کار می کرد و دوست بسیار نزدیک من بود. ما این رابطه غیر رسمی را داشتیم و حلقه ای از افراد کمی را تشکیل می دادیم، که در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری که مدت کمی به آن مانده بود، همکاری می کردیم.

در آوریل 1980، هم ایرانیها و هم برخی از متحدان امریکا کاسه صبر کارتر را لبریز کردند. پس از اطلاع از فروش 300 حلقه طایر هواپیما به ایران، از بگین، نخست وزیر اسرائیل، شکوه کرد. بلکه با لحن سختی به بگین اعتراض کرد. در بهار 1980، کارتر به حکومت اسرائیل فهماند که نمی باید به فروش مواد نظامی به ایران ادامه دهد. دبیر مطبوعاتی کارتر، جودی پاول، به من گفت: ما می دانستیم که اسرائیل مواد نظامی می فروشد و ما نمی خواستیم به این کار ادامه دهد. فشار آوردیم از این کار باز ایستد و باز ایستاد. اما بطور موقت.»

توضیح: نقشه کارشناسان سیا و اسرائیل بسی ساده لوحانه و گزارشگر بی اطلاعی کامل آنها از چگونگی اداره سفارت امریکا بعد از اشغال آن

بوده است. پرسیدنی است: ابرقدرتی که کارشناسان دستگاه اطلاعاتی عریض و طویل او بعلاوه دستگاه اطلاعاتی موساد چنین مردم ساده لوحی هستند، بدون آنکه گروههای قدرت پرست به سراغ آنها بروند و خود را در خدمت آنها بگذارند، کجا ممکن است بر کشورهای ما مسلط شوند؟ طرح کارشناسان سیا و موساد را «ایرانیانی» می باید برعهده می گرفتند که به لباس افراد سپاه پاسدار و کمیته در می آمده اند. مگر این که بگوئیم تهیه کنندگان نقشه این اندازه هم اطلاع نداشته اند که با وجود استقرار افراد سپاه در سفارت، به «مأمورانی» که اونیفورم نظامی یا شهربانی میداشتند، گروگان تحویل نمی دادند. در جا آنها را توقیف نیز می کردند. اما چون حتی هویت یک تن از این «ایرانیها» تا این زمان شناسائی نشده است، می باید افرادی از رژیم بوده باشند. اگر افراد طرف اعتمادی از خود رژیم خمینی (حزب جمهوری اسلامی، فرماندهی سپاه و بیت خمینی) می باید نقشه را اجرا می کرده اند، تهیه کنندگان نقشه آنقدرها هم ساده لوح نبوده اند.

مشاور امنیتی کارتر، برژنسکی نیز، در مصاحبه، به من گفت: «کاخ سفید نیک آنگاه بود که حکومت بگین با کارتر بد است و ترجیح می دهد ریگان پیروز شود.»

کماندوهای امریکا درمانده در بیابان:

کارتر به محاصره گروه بندیهای دشمن در آمده بود و ناگزیر می شد، عملیات نظامی به قصد آزاد کردن گروگانها را در آوریل 1980، تصویب کند. اسم رمز عملیات «چنگال عقاب» بود. نقشه این بود که هلی کوپترها کماندوهای امریکا را به تهران می رسانند و آنها، با دستیاری و هماهنگی عوامل ایرانی، گروگانها را نجات می دادند.

کارتر دستور داده بود عملیات در 24 آوریل انجام بگیرد. اما در بیابان، یکی از هلی کوپترها با هواپیمائی پر از بنزین، تصادم کرد و انفجاری را ببار آورد و 8 تن از افراد کماندو کشته شدند.

بدنهای سوخته آنها توسط دولت ایران نمایش داده شد و بر تحقیر امریکا افزود.

توضیح: خلخال رفتار دور از شأن و کرامت انسان با جنازه ها کرد. اسقف کاپوچی که فلسطینی است به ایران آمد و بدستور بنی صدر، رئیس جمهوری، جنازه های کماندوهای امریکائی بدو سپرده شد تا آنها رابه امریکا بازگرداند.

بعد از شکست طرح، ایرانیها گروگانها را در نقاط مختلف پخش کردند و راه را بر عملیات دیگری از این نوع بستند. افرادی که فرستاده شده بودند، بسی شانس آوردند که توانستند به امریکا بازگردند.

کوپلند به من گفت: «در تابستان 1980، جمهوریخواهان عضو آن حلقه بر این نظر بودند که عملیات نجات دیگر ناشدنی و غیر ضرور است. آنها بطور خصوصی صحبت از آزاد شدن گروگانها بعد از پیروزی جمهوریخواه ها در انتخابات ریاست جمهوری می کردند.

طرح عملیات نجات کیسینجر یا نیکسون وجود نداشت. زیرا آنها مثل هر کس دیگر می دانستند باید صبر کنند تا انتخابات ریاست جمهوری انجام بگیرد. آن زمان، گروگانها آزاد می شدند. در جامعه اطلاعاتی این امر که با پیروزی

ریگان، گروگانها آزاد می شود، سر مهر شکسته ای بود... این جامعه، قطعاً با کسانی در میان مقامهای ایران به تفاهم رسیده بودند که گروگانها تا آن هنگام آزاد نشوند.

طرفهای دوستانه در سیا، در ایران، به آنها گفته بودند که مالاها هیچ کار برای کمک به کارتر و تجدید انتخاب او نخواهند کرد.

آن زمان، ما می گفتیم تا وقتی کارتر نتواند گروگانها را آزاد کند، انتخاب ریگان به ریاست جمهوری قطعی است. با انتخاب شدن ریگان، ایرانیها خوشحال می شوند که دستشان را از چرک گروگانگیری می شویند و وارد دوران جدیدی از روابط خود با آمریکا می شوند. و چنین نیز شد.

در مصاحبه، کوپلند نپذیرفت که جزئیات را به من بگوید. اما اطمینان می داد که « سیا در سیا »، - به قول او- یعنی بخشی از سیا که خویشتن را پاسداران واقعی امنیت آمریکا می خواند، در باره گروگانها با ایرانیها به تفاهم رسیده بود. (کوپلند در 14 ژانویه، پیش از آنکه بتوانم مصاحبه دیگری با او بعمل آورم، مرد).

دیدارهای پنهانی:

بیشترین مناقشه ها در باره سر اکبر سورپرایز متمرکز هستند بر چند دیدار، در اروپا، میان مقامات جمهوریخواه، از جمله، ویلیام کیسی، رئیس ستاد تبلیغاتی ریگان، و جورج بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری، با مقامات ایرانی، از جمله روحانی ای بنام مهدی کروبی.

شاهدان گوناگونی، از جمله مقامات رسمی ایران و مقامات اطلاعاتی که فعالیت بین المللی می داشته اند، تماسها و دیدارهایی را که بوش و دیگران سران حزب جمهوریخواه تکذیب کرده اند، توصیف نموده اند. مقامهای تحقیق کننده آمریکا، برغم وجود مدارک دال بر وقوع معامله پنهانی بر سر گروگانها در اکتبر 1980 - که بسیاری از آنها از مردم آمریکا پنهان نگاه داشته شده اند -، جانب جمهوریخواه ها را گرفته اند.

از جمله مدارک پنهان نگاه داشته شده، مدارک مربوط به تماسها میان گروه راکفلر و کیسی در طول گفتگوهای کارتر بر سر گروگانها است. بنا بر دفتر ثبت دیدارکنندگان، در 11 سپتامبر 1980، داوید راکفلر و چند تن از دستیاران او - همانها که در کار معامله با ایرانیها بر سر گروگانها بوده اند -، در ستاد تبلیغاتی جمهوریخواهان، در آرلینگتون ویرجینیا، با کیسی دیدار کرده اند.

با راکفلر این اشخاص همراه بوده اند: ژوزف رید که از سوی راکفلر مأمور جهت دادن به سیاست حکومت کارتر در جهت بردن شاه با آمریکا بوده است. آرشیبالد روزولت، مقام پیشین سیا، که کارهای چیس مانهاتان بانک را در خلیج فارس سامان می داده و همکار کوپلند در تهیه نقشه نجات گروگانهای آمریکائی بوده است. عضو چهارم گروه، اوون فریسی Owen Frisbie، رئیس لابی راکفلر در واشنگتن، بوده است.

در اوائل 1990، همه اعضای گروه که زنده مانده بودند - راکفلر و رید و فریسی - تن به مصاحبه در باره دیدارشان با کیسی ندادند. راکفلر، در خاطرات خود، با دیدار با کیسی اشاره نیز نکرده است.

در همین ایام، کیسینجر، همکار دیگر راکفلر، نیز، در تماس پنهان با کیسی بوده است. این امر را راننده کیسی در مصاحبه با من گفت. راننده که می خواست نام او برده نشود، گفت: دو نوبت به خانه کیسینجر در جورج تون رفتیم و او را، برای دیدار با کیسی، به آرلینگتون آوردم. این دیدارها در دفتر ثبت دیدارکنندگان ثبت نشده اند.

ایرانیان متهم می کنند:

در 16 سپتامبر 1980، بعد از دیدار راکفلر با کیسی، وزیر خارجه ایران، صادق قطب زاده، در عین، حزب جمهوریخواه آمریکا را به دخالت در کار گروگانها متهم کرد. او گفت: «حامیان ریگان، کیسینجر و دیگران می کوشند نگذارند مشکل گروگانها حل شود. آنها هرچه در توان دارند می کوشند مانع از حل مشکل گروگانها شوند.»

در هفته های پیش از انتخابات 1980، اف بی آی سند دیگری بدست آورد حاکی از ارتباطهای دستیاران راکفلر با دو تن دیگر که مظنون به داشتن نقش کلیدی در معامله بر سر گروگانها هستند. این دو، یکی سیروس هاشمی بانکدار ایرانی و دیگری شریک دیرین کیسی، چون شاهین بوده اند.

بنا بر مکالمات ضبط شده سیروس هاشمی توسط اف بی آی، در سپتامبر 1980، هاشمی و شاهین در بحران گروگانها، تحریک گر بوده اند و همزمان فعالیتهای مالی ناروشن می داشته اند.

در ظاهر، سیروس هاشمی، در گفتگوهای محرمانه کارتر با مقامات ایران برای آزاد کردن گروگانها، بعنوان واسطه، عمل می کرده است. اما، بازی دو گانه می کرده و رابط اداره کنندگان تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش با مقامات ایران نیز بوده است. رابط او با کیسی شاهین بوده است. این دو از ایام جنگ جهانی دوم، در اداره خدمات استراتژیک سیا، همکار بوده اند.

مکالمات ضبط شده توسط اف بی آی گویای آنست که هاشمی و شاهین می کوشیده اند در فیلیپین یا هنگ کنگ بانک تأسیس کنند. در اواسط اکتبر 1980، هاشمی «مبلغ کلانی» پول به فیلیپین بانک سپرده و در پی دیدار با نمایندگان فیلیپین بانک در اروپا بوده است.

گفتگوهای که شاهین رهبری می کرده به توافق با هرمینیو دیزنی، از بستگان همسر دیکتاتور فیلیپین، ایملدا مارکوس، انجامیدند. بنا بر توافق، کمپانی در هنگ کنگ تأسیس می شد و کارش دریافت سپرده و دادن ضمانت نامه بود. دیزنی مأمور اول اداره پولهای فردیناند مارکوس، رئیس جمهوری فیلیپین بود.

20 میلیون دلار پولی که سرمایه این کمپانی را تشکیل داد، از طریق جان آ. پاتری، وکیل راکفلر در ژنو سوئیس بود.

اما، بنا بر قول دو شریک شاهین که من با آنها مصاحبه کردم، پول متعلق به اشرف پهلوی، خواهر دو قلو شاه، بود.

◀ پیروزی ریگان:

در 4 نوامبر 1980، یک سال پس از به گروگان گرفته شدن اعضای سفارت در تهران، توسط مبارزان ایرانی، ریگان بر کارتر، در انتخابات ریاست جمهوری، پیروز شد. در هفته های بعد از انتخابات، مذاکرات در باره گروگانها ادامه یافتند.

همانطور که تاریخ مراسم ادای سوگند ریگان نزدیک می شد، جمهوریخواهها زبانشان به این قول باز تر می شد که رونالد ریگان اجازه نخواهد داد ملت آمریکا که بمدت 444 روز در حکومت کارتر، تحقیر شده است، همچنان تحقیر شود. گروه ریگان بوش می گفتند اگر ایران گروگانها را آزاد نکند، گرفتار غضب ریگان خواهد شد.

لطیفه ای هم در واشنگتن بر سر زبانشان افتاد: «گودالی به عمق سه پا که از آن آتش زبانه می کشد، کجاست؟ تهران 10 دقیقه بعد از شروع ریاست جمهوری ریگان است.

در 20 ژانویه 1981، ریگان داشت ادای سوگند را شروع می کرد که خبر آزاد شدن گروگانها از ایران رسید. مردم آمریکا بیش از اندازه شاد شدند. تقارن آغاز ریاست جمهوری ریگان و آزاد شدن گروگانها، در نظر مردم آمریکا، سیمای ریگان را سیمای رئیس جمهوری گرداند که اجازه نمی دهد با حیثیت آمریکا بازی کنند.

اما واقعیت دیگر بود: به زودی، اسلحه آمریکائی، محرمانه، از طریق اسرائیل، بسوی ایران جریان پیدا کرد و شرکت کنندگان در معامله سری اکتبر سورپرایز پادشاهی خود را دریافت کردند:

معامله ای بر سر تأسیس بانک که سیروس هاشمی و جون شاهین ماهها مشغول بحث در باره اش بودند، دو روز بعد از شروع ریاست جمهوری ریگان، افتتاح شد. در 22 ژانویه 1981، شاهین بانک سپرده و تضمین را، با سرمایه 20 میلیون دلار، همان پول اشرف پهلوی افتتاح کرد که از سوی جان پاتری، وکیل راکفلر در ژنو، به او داده شده بود.

از یکی از شرکای شاهین پرسیدم: چرا اشرف 20 میلیون دلار در بانک مشکوکی سرمایه گذاشت؟ 20 میلیون دلار پولی کمی نبود. شریک شاهین پاسخ داد: به باور او این پول، پولی بود که جمهوری اسلامی آن را مال دولت می دانست و مطالبه می کرد. شریک دوم شاهین گفت: او در باره روابطش با شاهزاده بسیار راز دار بود. شاهین می گفت: وقتی صحبت از اشرف پیش می آید، از مرده صدا بلند می شود اما از من نه.

از 1981 تا 1984، بانک سپرده و ضمانت صدها میلیون دلار، از درآمدهای نفتی را اداره کرد. بانک پول دارهای عرب را هم به عضویت هیأت مدیره خود در آورد: دو مدیر، یکی غنیم المزروعی و دیگری ابو ذهبی که صاحب 10 درصد از بانک فاسد اعتبار و بازرگانی بین المللی بودند و حسن یاسین، پسر عموی عدنان فاشقی، سرمایه دار عربستانی و کمال ادهم، مشاور اصلی بانک اعتبار و بازرگانی بین المللی (BCCI)، رئیس سابق مخابرات عربستان سعودی (معادل واواک).

اسم سیروس هاشمی بطور رسمی در شمار مؤسسان و مدیران بانک نیست. او پاداش خود را پول نقد، از بانک (BCCI) ستاند. بنا بر مکالمات ضبط شده سیروس هاشمی توسط اف بی آی، در اوائل فوریه 1981، مشاوری به سیروس هاشمی می گوید: «پول از (BCCI)، فردا، از لندن به کنکورده حواله می شود (در 1984، بانک سپرده و تضمین، ورشکست و 100 میلیون دلار نیز ناپدید شد).

دیدار در لانگلی:

در آغاز زمامداری ریگان، ژوزف رید، دستیار راکفلر، سفیر امریکا در مراکش شد. پیش از رفتن به محل مأموریت خود، او به دیدار رئیس جدید سیا، ویلیام کیسی رفت. با ورود رید به دفتر کیسی، شارل کوگان، یکی از مقامات سیا، برخاست تا اطاق را ترک گوید.

او که رید را می شناخت، در آستانه درب، توفقی کرد. او در شهادت «محرمانه» ای که در 1992، در کمیته تحقیق داده، گفته است: «کاملاً به یاد دارد که رید از شکست دادن کارتر در آزاد کردن 52 گروگان امریکا، پیش از انتخابات ریاست جمهوری، سخن بمیان آورد. کوگان فعلی را که رید بکار برد، درست به یاد نمی آورد. ژوزف رید گفت: «ما» و فعلی را بکار برد که به یاد نمی آورم. اما معنی آن دچار شکست کردن اکتبر سورپرایز کارتر یعنی جلوگیری از موفق شدن او از آزاد کردن گروگانها بود.

یکی از تحقیق کنندگان گنگره که در این باره با کوگان به گفتگوی غیر رسمی نشسته بود، به این نتیجه رسیده بود، به این نتیجه رسیده بود که کلمه ناسزای جنسی بوده و جمله عبارت بوده است از: «ما اکتبر سورپرایز... کارتر را ناکام گردانیدم».

در طول شهادت کوگان، داوید لوفمن، وکیل مدافع جمهوریخواه در کمیته تحقیق و مقام سابق سیا، از کوگان پرسید: آیا بعدها فرصت پیدا کردید در باره از رید بپرسید؟ کوگان پاسخ داد: آری. بتازگی از او پرسیدم. بعد که مأمور سازمان ملل شد، به او تلفن کردم. او در مزرعه اش در کنکتیکوت بود. به او گفتیم: قرار است در گنگره شهادت بدهم و حافظه ام یاری نمی دهد. بگو کلمه ای که بکار بردی چه بود؟ او پاسخی نداد و امور دیگری را پیش کشید.

لوفمن پرسید: او هیچ توضیحی به شما نداد؟ کوگان پاسخ داد: نه. مارک شافر، وکیل دیگر کمیته پرسید: و تکذیب هم نکرد که چنین جمله ای را بر زبان آورده است؟ کوگان پاسخ داد: او هیچ چیز نگفت و ما به گفتگو از امور دیگر ادامه دادیم.

بدین سان، حقوقدانان کمیته تحقیق، با وجود این شهادت شایان توجه که در 21 دسامبر 1992 بعمل آمد، حتی از کوگان نپرسیدند: کیسی چه گفت و چه واکنشی نسبت با سخن رید نشان داد؟

مدارکی که کشف شدند:

من شهادتهایی را که نزد کمیته بعمل آمده بودند و مدارک دیگری را، در بایگانی کمیته تحقیق، یافتیم که بر وقوع جرم دلالت می کردند و کمیته در گزارش ژانویه 1993 خود، آنها را مورد اعتناء قرار نداده بود.

در میان آن اسناد، یادداشتهای مأمور اف بی آی بود. او سعی کرده بود با ژوزف رید در باره دانسته هایش پیرامون اکتبر سورپرایز، مصاحبه کند. هاری پنیش، مأمور اف بی آی، تلفنهای متعددی به ژوزف رید کرده بود و او به هیچیک از آنها پاسخ نگفته بود. حدود 10 بار تلفن کرده بود.

سرانجام، پنیش، مجهز به نامه ای رسمی، به انتظار ورود او به خانه 50 هکتاری خود در گرین ویج، واقع در کنکتیکت، کشیک داده بود. پنیش نوشته بود: «او غافلگیر شد و از اینکه در خانه خود، می باید به پرسشها پاسخ دهد، عصبانی بود. در پاسخهایش به پرسشها، نم پس نمی داد.»

رید سرانجام تن به مصاحبه داد. بنا بر یادداشتهای پنیش، رید گفته است: «هیچ تماسی با کیسی در 1980 را به یاد نمی آورد.» بعد، رید افزوده بود: «بخاطر موقعیت او در چیس مانهاتان بانک، چند نوبت، با یکدیگر ارتباط پیدا کرده بودند.» اما در باره دیدار از سیا، در 1981، رید گفته بود: «چون سفیر امریکا در مراکش شده بودم، برای ادای احترام نزد کیسی رفتم.» اما او اشاره ای به شکست کشاندن اکتبر سورپرایز کارتر نکرده بود. گفته بود نمی داند اکتبر سورپرایز به چه چیز مربوط است!

حقوقدانان کمیته تحقیق لازم ندیده بودند در پرسش کردن دورتر بروند. حتی ببینند صحت یا کذب ادعای او را که در 1980 با کیسی هیچ تماسی نداشته است، بمدد مدارک، معین کنند. در حقیقت، بنا بر دفتر ستاد تبلیغاتی ریگان - بوش، که در اختیار کمیته تحقیق بود، رید در 11 سپتامبر 1980، در آلینگتون، واقع در ویرجینیا، همراه راکفلر و دو دستیار دیگر او، با کیسی دیدار کرده بود.

وقتی گزارش رسمی کمیته تحقیق، در 13 ژانویه 1993، منتشر شد، کمیته بطور واسعی دست جمهوریخواهها را از اتهام اکتبر سورپرایز شست. اما این داوری مبتنی بر تعبیر و تفسیر جانبدارانه از مدارک منتشر شده و چشم بستن بر بسیاری مدارک حاکی از وقوع جرم بود.

در میان اسنادی که از چشم مردم امریکا مخفی شدند، مدارک سخت جالبی هستند گویای اتصال دوستان قدرتمند داوید راکفلر و آنها که در پرده عمل می کردند و روابط پنهانی با مآلهای ایران، در طول بحران گروگانگیری داشتند.

توضیح: بدینسان، امثال کیسینجر و راکفلر و آرچی روزولت و کرمیت روزولت و اشرف پهلوی، در بردن شاه به امریکا، در پدید آوردن ماجرای گروگانگیری و در استفاده از گروگانها برای شکست دادن کارتر و به ریاست جمهوری رساندن ریگان و حاکم کردن ریگانیسم، بمثابة سیاست مداخله در امور کشورهای دیگر جهان، نقش اول و تعیین کننده را بازی کرده اند. سهم ایران از گروگانگیری، برباد رفتن ذخایر

ارزی، جنگ 8 ساله ، ضد ضربه نفتی و استقرار استبداد جنایت و خیانت و فساد پیشه و خیانتی عظیم به ایران و انقلاب مردم ایران و اسلام گشت . بسا اگر ، در تشریح گروگانگیری و پی آمدهای آن، همه آنهایی شرکت می کردند که نقششان می باید جلوگیری از تبدیل شدن گروگانگیری به « فکر جمعی جبار » می بود، ایران و منطقه و جهان ما ، راه تحول دیگری در پیش گرفته بود.

کاری که باید را نکردند و امروز ایران در آتش استبداد می سوزد و در بند بحرانهای حاد داخلی و خارجی است. با آنکه بیرون رفتن از این بحرانه نیاز به جریان آزاد اندیشه ها و جریان آزاد اطلاعات دارد، اندیشه به جای خود، جمله و کلمه ها هم سانسور می شوند.

روبرت پاری

« اکتبر سورپرایز » جمهوریخواهان را به دولت رساند و انکار شد :

این امر که رونالد ریگان و جورج بوش ، در پی معامله پنهانی بر سر گروگانها ، در اکتبر 1980، به ریاست و معاونت ریاست جمهوری رسیدند ، واقعیتی است که وقتی با جمهوریخواهان به میان می آوری، عصبانی می شوند . حتی دموکراتهای وسط باز و مطبوعاتی که کارشان پرده ابهام کشیدن بر واقعیت است، می کوشند تا مگر ماجرا ، یکبار برای همیشه ، بدست فراموشی سپرده شود .

در اوائل 1990، وقتی بنا شد در باب اکتبر سورپرایز تحقیق شود، بنای کمیته تحقیق نه بر یافتن حقیقت که بر پوشاندن حقیقت شد :

* از جمله ، بر واقعیتهای مربوط به فعالیتهای ویلیام کیسی ، رئیس وقت ستاد تبلیغات انتخاباتی ریگان - بوش ، پرده کشید تا دیده نشوند . غافل از این که تحقیق واقعیتها را از پرده بیرون می اندازد : کارهایی که کیسی در تعطیلات آخر هفته ماه ژوئیه انجام داده است ، از لحاظ کشف سر اکتبر سورپرایز اهمیتی تعیین کننده دارد . جمشید هاشمی می گوید : کیسی برای دیدار با مهدی کروبی به مادرید آمد . اگر معلوم می شد کیسی در جای دیگر بوده است، جمشید هاشمی یک دروغ زن می گشت .

* در اوائل 1990، جمهوریخواهها و رسانه های متحد آنها ادعای جمشید هاشمی را رد کردند با این ادعا که او ، در آن تاریخ، در کنفرانس پیرامون تاریخ، در لندن ، شرکت داشته و نمی توانسته است در مادرید باشد . در 1991 ، نیو ریپابلیک ، این به اصطلاح حضور کیسی در لندن را انتشار داد و به استناد آن ، اکتبر سورپرایز را ، بهتانی مضحک و توطئه ای شرم آور، جلوه داد .

اما این ادعای حضور کیسی در تاریخ و ساعات حضور کیسی در لندن بود که دروغ از کار درآمد : شاهدان معتبر ، از جمله روبرت دالک Robert Dallek ، تاریخ دان، شهادت دادند که کیسی در جلسه صبح کنفرانس غایب بوده است . او دیرگاه بعد از ظهر به جلسه کنفرانس آمد . بنا بر این ، زمان لازم را برای رفتن به مادرید و آمدن از مادرید به لندن را داشته است .

* وقتی حضور کیسی در لندن بی اعتبار شد، به سراغ ساختن ادعای دیگری رفتند. این بار گفتند کیسی عضو باشگاهی است که قدرتمندان تابستان را در آن می گذرانند. بنا بر این ادعا، کیسی تعطیلات آخر هفته پایان ماه ژوئیه را در « Bohemian grove »، واقع در شمال کالیفرنیا گذرانده و از آنجا به لندن پرواز کرده است. از این رو، دیر به محل کنفرانس رسیده است. بدیهی است وقتی برای آنکه پیش از لندن به مادرید رفته و با مهدی کروبی دیدار کرده باشد، نمی ماند. بنا بر این ادعا نیز، جمشید هاشمی دروغگو می شود.

* در اواخر 1992، ادعای حضور کیسی در « Bohemian grove » هم دروغ از آب در آمد. دروغ بودن آن را تحقیق کمیته تحقیق معلوم کرد. با آنکه کمیته از آغاز بنای کار خود را بر این گذاشته بود که دست ریگان و بوش را از « اکتبر سورپرایز »، یعنی معامله با دشمنان برای رسیدن به مقام ریاست و معاونت ریاست جمهوری بشوید، اما با وجود مدرک انکار ناپذیر، جز این نتوانست که ادعا را باطل بخواند. مدرک نشان می داد که کیسی نه در تعطیلات آخر هفته پایان ماه که در تعطیلات آخر هفته اول ماه اوت می باید به « Bohemian grove » می رفته است.

بنا بر ادعا، جمعه 25 ژوئیه 1980، کیسی از لوس آنجلس، با هواپیما به سان فرانسسکو می رود. او با میهمان خود، دارل ترنت، دیرگاه جمعه به « Bohemian grove » می رسد.

باز بنا بر ادعا، کیسی تا صبح یک شنبه 27 ژوئیه در « Bohemian grove » می ماند. صبح، سانفرانسسکو می رود. از آنجا، با هواپیمای شرکت بریتیش اریوز، به سوی لندن پرواز می کند. شب را در هواپیما می گذراند و دیرگاه دوشنبه 28 ژوئیه به لندن می رسد. بنا بر این، وقتی برای این که به مادرید برود، نمی ماند.

اما مدرک جز این را معلوم کرد: بنا بر دفتر ثبت اسامی « Bohemian grove » که کمیته تحقیق در اختیار گرفت، میهمان کیسی، دارل ترنت، جمعه 25 ژوئیه، در « Bohemian grove » بوده و در همان زمان، کیسی در واشنگتن به کار تبلیغات انتخاباتی سرگرم بوده است. بنا بر این، نمی توانسته اند باتفاق یکدیگر به « Bohemian grove » رفته باشند.

بعداً، کمیته تحقیق بلیط هواپیمائی را یافت که کیسی خریده و با آن، نه به ساحل شرقی که از واشنگتن به نیویورک سفر کرده بود. تقویم کیسی نشان داد که او شنبه صبح، 26 ژوئیه، با یک فعال حقوق حیات، در خانه خود در روسلین هاربور، در نیویورک، دیدار کرده است.

دفاتر ثبت دیگر نشان می دهند که کیسی هفته بعد به « Bohemian grove » رفته است: بنا بر دفاتر ثبت ستاد تبلیغاتی جمهوریخواه ها، کیسی در 1 اوت 1980، به لوس آنجلس رفته و در آن شهر با دارل ترنت، در باب استراتژی تبلیغات، گفتگو کرده است. دفتر ثبت « Bohemian grove » حاکی از آنست که عصر آن روز، کیسی و ترنت خرید کرده اند.

و بلاخره، عکس گروهی اعضای باشگاه حاضر در تعطیلات آخر هفته پایان ماه ژوئیه را من در میان مدارک بایگانی شده کمیته تحقیق بدست آورده و منتشر کردم. در این عکس، دارل ترنت حضور دارد و کیسی غایب است.

* و چون ادعای حضور کیسی « Bohemian grove » باطل شد، کمیته تحقیق بر آن نشد که به واقعیت ادعان کند بلکه بر آن شد قولی را بی اعتبار کند که، بنا بر آن، دیدار پایانی که در آن معامله انجام شده، در پاریس روی داده و کیسی در 19 اکتبر، در این شهر، با فرستاده های خمینی معامله ای را بر سر گروهانها انجام داده است. بدین قصد، قول نوه کیسی، لاری کیسی را حجت گردانند. لاری کیسی مدعی شد که پدرش به ویلیام کیسی تلفن کرد و او در ستاد تبلیغاتی ریگان - بوش در آرلینگتون، واقع در ویرجینیا، بود. با آنکه لاری کیسی حافظه قوی نمی داشت، کمیته تحقیق، قول او را « معتبر » ارزیابی کرد. اعتبار بخشیدن به این قول، حضور کیسی در پاریس را قولی بی اعتبار می گردانند.

حا آنکه قول لاری کیسی همه چیز بود جز «معتبر». در حقیقت، در 1991، یک سال زود تر از کار کمیته تحقیق، من با لاری کیسی، بعنوان روزنامه نگار فرونت لاین مصاحبه کردم. در آن تاریخ، او قولی بکلی متفاوت در باره محل حضور کیسی در آن تاریخ گفت. او گفت: خوب بیاد می آورم که در 19 اکتبر 1980، ویلیام کیسی در جوکی کلوب در واشنگتن با والدینم شام کردند. با آنکه 11 سال از آن تاریخ می گذرد، آن شام را خوب بیاد می آورم. اما من به لاری کیسی مدارک ستاد تبلیغاتی ریگان - بوش را نشان دادم. بنا بر دفتر ثبت وقایع، والدین او با ویلیام کیسی نه در 19 که در 15 اکتبر، شام صرف کرده اند. لاری کیسی خطای حافظه خود را پذیرفت. در واقع نیز ثابت شد که شام در 15 اکتبر، در جوکی کلوب صرف شده است.

با وجود این، در 1992، لاری کیسی، در کمیته تحقیق شهادت داد و تلفن پدرش به کیسی را جانشین صرف شام والدینش با کیسی کرد. سخنی را گفت که در مصاحبه با فرونت لاین، نگفته بود. من کمیته تحقیق را از تناقض جدی دو قول او آگاه کردم. با وجود این، کمیته تحقیق «تلفن به کیسی» را دست آویز کرد تا قول بر حضور کیسی در پاریس را بی اعتبار کند.

* لی هامیلتون نماینده جمهوریخواه و رئیس کمیته تحقیق مجلس امریکا، پیرامون اکتبر سورپرایز، مقاله ای در نیویورک تایمز، با عنوان «پرونده اکتبر سورپرایز بسته شد» انتشار داد. مستند او قول معتبر بر حضور کیسی در ستاد تبلیغاتی ریگان - بوش، در 19 اکتبر 1980 بود.

یک دهه بعد، در همان حال که واشنگتن اکتبر سورپرایز را پرونده مختومه می انگارد، مدارک بر وقوع معامله پنهانی اکتبر سورپرایز، بر یکدیگر افزوده می شوند. بنا بر این مدارک، جمهوریخواه هانی که نقش کلیدی در این حزب داشته اند، بکمک دیگر قدرتمندانی که منافع مهم داشته اند، در فضای کارتر، رئیس جمهوری وقت، معامله پنهانی را با ملایان ایران انجام داده اند.

از مدارک دال بر معامله پنهانی اکتبر سورپرایز، کمیته تحقیق تغافل کرد زیرا تحت فشارهای فوق العاده پرزیدنت جورج بوش و متحدانش بود.

به جای آنکه به استناد مدارک کمیته بر وقوع معامله رأی دهد، قول دروغی را دست آویز کرد تا بگوید مدرکی بر تأیید ادعای اکتبر سورپرایز نیافته است. توجیهش برای پوشاندن حقیقت این بود که بیان حقیقت موجب بی اعتبار شدن رهبران امریکا می گشت.

توضیح: از علامت های زندگی ملتی در آزادی اینست که اجازه ندهد پرونده خیانت و جنایت و فساد بسته شود. ملت آزاد می تواند ببخشد اما اگر بخواهد زندگی در آزادی داشته باشد و خیانت و جنایت و فساد زندگیش را تباه نکند، نمی باید خیانت و جنایت و فساد را فراموش کند. زیرا فراموش کردن خیانت و جنایت و فساد پذیرفتن حاکمیت زور و تسلیم شدن به تباهی است. بیهوده نیست که رژیم پرونده جنایت خود را مختومه می خواند و می خواهد و در امریکا، قدرتمدارها پرونده های اکتبر سورپرایز و ایران گیت - که در ایران هنوز گشوده هم نشده است - را مختومه می خوانند و می خواهند.

حاصل اکتبر سورپرایز و ایران گیت کودتای خرداد 60 و جنگ 8 ساله و فسادهای بزرگ و فقر روزافزون ایرانیان شد

ادان گیت و ون هه له ؟ - « اکتبر سورپرایز » : پرونده شکایت مک فارلین در دیوان عالی امریکا ؟

توضیح: دو تحقیق می خوانید هر دو از روبرت پاری . اولی مربوط می شود به ربط ایران گیت به رابطه ایران ↔ چین ↔ امریکا و دومی مربوط می شود به شکایت مک فارلین از مجله Esquire بخاطر آنکه مجله مشاور امنیتی ریگان را که او بود ، هم در معامله پنهانی « اکتبر سورپرایز » و هم در افتضاح ایران گیت دخیل دانسته است . او در دو دادگاه بدوی و تجدید نظر توفیق نیافت از این رو پرونده به دیوان عالی امریکا رفته است:

◀ از مدارک مربوط به ایران گیت ، مدرکی است که نشان می دهد حکومت ریگان - بوش درب اسرار امنیت ملی را به روی چین کمونیست گشوده است . روابط پنهانی در پی موافقت چین به تحویل اسلحه به کنتراهای نیکاراگوئه ، در آغاز 1984 ، برقرار شدند . معامله با کاخ سفید که به چین امکان داد به حساس ترین اسرار نظامی دولت امریکا دست یابد و از نقش سرهنگ اولیویه نورث ، در حمایت مالی و تسلیحاتی از کنتراها آگاه شود .

در سالهای بعد از معامله پنهانی با چین ، حکومت جمهوریخواه اجازه سفر به دانشمندان اتمی ، از جمله به ون هولی ، به چین داد . این سفرها ، بعنوان مبادله هیأت‌های علمی انجام می گرفتند . این سفرها مقارن شدند با پیشرفت سریع چین در قلمرو تکنولوژی سلاحهای اتمی . اوج این پیشرفت ، در 1988 بود . در سالی که اسرار اتمی حساس امریکا بدست چین افتاد .

7 سال بعد ، در 1995 ، یک مقام چینی به تایوان گریخت و وارد ادارات امریکا در آنجا شد و سندی را در اختیار گذارد که متعلق به امریکا و مربوط به اسرار اتمی بود . سند معلوم می کرد که چینی ها اسرار تولید بمب مینیاتوریزه امریکا را ، در سالهای پایانی حکومت ریگان ، بدست آورده بود . آزمایش کلاهک اتمی چین مشابه بمب W - 88 در سال 1992 ، در پایان ریاست جمهوری جورج بوش ، بعمل آمد .

فروش موشک چینی به کنتراها : اولیویه نورث مأموریت دیگری را انجام داد و آن خرید موشکهای ضد هوایی برای کنتراها بود . کنتراها برای سرنگون کردن هلی کوپترهایی که شورویها در اختیار حکومت سان‌دینیستها می گذاشتند ، نیاز به این موشکها داشتند .

در 1989 ، در دادگاه ایران - کنترا ، خرید موشک از چین برای کنتراها را « معامله ای بس حساس » توصیف کرد . چینی ها موشکهای SA - 7 را به کنتراها فروختند . توجیهشان نیز این بود که دولت سان‌دینیستها تحت نفوذ شوروی ها هستند . اما هدف واقعی برقرار کردن بهترین رابطه با امریکا بود .

چین به تکنولوژی امریکا - یکی از خطرناک ترین اسرار نظامی امریکا - در حکومت ریگان دست یافت و این امر ، چین را در موقعیتی قرارداد که در آینده می تواند برای امریکا گران تمام شود .

دیتر ، دادستان مستقل ایران گیت ، لاورنس والش ، در کتاب خود ، Firewall ، نوشت : معامله و مبادله با چین را سیاستمداران انجام دادند و مأموران به انجام رساندند .

بعد از شکست بوش در انتخابات ریاست جمهوری 1992، او 6 تن از ایران گیتها را عفو کرد. در اوائل 1993، والش از او خواست، در مصاحبه ای، به پرسشهای او، پیرامون نقشش در ایران گیت، پاسخ دهد. بوش پذیرفت. یکی از پرسشها مربوط می شد از اطلاع یا مداخله او از مبادله ها با چین بابت فروش اسلحه توسط چین به کنترها. تحقیقات قاضی مستقل به این نتیجه رسید که از کشوری که بوش در سالهای 1974 و 1975 در آن مأموریت داشته است، اسلحه خریداری شده است.

علت خرید اسلحه نیز این بود که کنگره حکومت ریگان را از دادن کمک مالی و نظامی به کنترها ممنوع کرده بود.

توضیح: بدین سان، افتضاح ایران گیت جهانیان را از واقعیتهای تلخی آگاه کرد: 1 - دولت کمونیست چین، به دستجات مسلحی (کنترها) که امریکا برای جنگ بر ضد دولت ساندینیستها تشکیل داده بود، اسلحه می فروخت. 2 - ادامه جنگ میان ایران و عراق و در هم شکستن «امواج انقلاب ایران» و ترس و انزجار از رژیم ایران جانشین جاذبه انقلاب ایران گشتن، چه اندازه می باید اهمیت داشته باشد که حکومت ریگان می باید انتقال حساس ترین اسرار اتمی خود به چین را نادیده گرفته باشد؟ 3 - اما چین و لهستان و کره شمالی و کشورهای کمونیست اروپای شرقی با استفاده از چراغ سبز امریکا، به هر دو طرف جنگ، ایران و عراق اسلحه می فروختند. همآهنگ بودن فروش اسلحه به دو طرف با جستجوی «روابط نزدیک با امریکا» از این واقعیت معلوم می شود که این کشورها به آن اندازه اسلحه به دو طرف می فروختند، تا جنگ ادامه یابد و برنده و بازنده ای پیدا نکند مگر در سررسیدی که برای جنگ معین می شود. در تهیه قطعنامه 568 که شورای امنیت تصویب کرد، چین نیز شرکت داشت. سررسید که معلوم شد، شکست خورده ایران معین شد و خمینی با نوشیدن جام زهر، قطعنامه را پذیرفت.

◀ شخصی به اسم محسن رشید، در 18 تیر، توجیه تازه ای یافته و مدعی است که بدستور خمینی ماجرای آمدن هیأتی به ریاست مک فارلین به ایران افشاء شده است:

امریکا، در جریان مک فارلین، نشان داد که بر خلاف تصور برخی، در سیاست خارجی منافع ملی مستقلی ندارد، بلکه منافع خود را با سرنوشت اسرائیل گره زده است. امام آنگاه که در جریان مک فارلین دید عناصر مشکوک به همکاری با اسرائیل قصد سوء استفاده دارند فرمان داد جریان مک فارلین افشا شود. حال آنکه تا قبل از دخالت هوچی گرایانه وابستگان اسرائیل به رغم مخالفت با حضور مک فارلین در تهران، افشای آن را لازم ندیده بود.

انقلاب اسلامی: اما بابت افشای آمدن هیأت مک فارلین به ایران، سید مهدی هاشمی اعدام شد. 7 «نماینده» بابت سؤال از وزارت خارجه، از سوی خمینی «پوچ» خوانده شدند. و ماجرا در خارج از ایران، در دو نوبت افشاء شد. یک نوبت توسط روزنامه لبنانی الشراع بود. و دیگری تلویزیونهای امریکا و اروپائی دکل فرستنده به اقامتگاه

آقای بنی صدر آوردند و روزانه ، اطلاعات پیرامون روابط پنهانی دو دستگاه خمینی و ریگان را اخذ و انتشار می دادند . و هنوز که هنوز است ، مک فارلین در بند اکتبر سورپرایز و ایران گیت است :

◀ مجله Esquire ، در 1991، تحقیقی را منتشر کرد که بنا بر آن، مک فارلین ، نخستین مشاور امنیتی ریگان، هم در معامله پنهانی اکتبر سورپرایز بر سر گروگانها نقش داشته است و هم کسی بوده است که به جاسوس اسرائیلی ، جوناتان پولارد، اطلاعات می داده است :

* منبع مجله آری بن مناش ، افسر اطلاعاتی اسرائیل بوده است .

آقای ایکس :

بن مناش به مجله اطلاع داده است که مک فارلین در معامله پنهانی بر سر گروگانها که « اکتبر سورپرایز » نام گرفت، بوده است . در جریان آن، با رئیس سازمان جاسوسی وقت اسرائیل، رفیع ایتان ، « روابط ویژه » برقرار کرده است. او توضیح داده است که آدم مرموزی که « آقای ایکس » نام گرفته و جاسوس اسرائیلی ، جوناتان پولارد ، ترتیب دسترسی به اسناد محرمانه آمریکا را می داده ، مک فارلین بوده است . پولارد در 1985 دستگیر و به زندان محکوم شد .

وکیل مک فارلین بن مناش را دروغ زن خواند و متهم کردن مک فارلین به همدستی با جاسوس اسرائیلی را دروغ شادار و مجله را بخاطر انتشار این دروغ درخور محکومیت به مجازات سنگین دانست .

وکیل مجله Esquire توضیح داد که کرک آنجر، نویسنده مقاله ، تحقیق کافی در باره صحت اطلاع و نیز راستگویی بن مناش در این باره بعمل آورده است . و نیز روشن است که مک فارلین ، در ماجرای اکتبر سورپرایز ، در ملاقاتی با فرستاده ایران ، در هتل لانفان پلازا ، در واشنگتن، شرکت کرده است . در این ملاقات، فرستاده ایران پیشنهاد کرده است آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 1980 به تأخیر افتد تا ریگان به ریاست جمهوری آمریکا برسد .

در روزهای اول انتصاب مک فارلین به مقام مشاور امنیتی ریگان، او بعنوان رابط آمریکا با اسرائیل، در مسائل استراتژیک، برگزیده شد . دیرتر، در ماجرای ایران گیت، آن هنگام که پرزیدنت ریگان اجازه فروش اسلحه به ایران را در ازای آزاد کردن گروگانهای آمریکا در لبنان داد، او بازیگر اصلی شد .

وکیل مجله Esquire تحقیقات جدید روبرت پاری و سندھائی را که او در بایگانی کمیته تحقیق مجلس نمایندگان آمریکا یافته بود ، به دادگاه ارائه کرد .

دو دادگاه بدوی و تجدید نظر، شکایت مک فارلین را رد کردند . اینک پرسشی که بمیان آمده اینست : با توجه به توانائی مالی محدود مک فارلین، هزینه سنگین مراجعه به دادگاه بدوی و سپس به دادگاه تجدید نظر و اینک به دیوان عالی آمریکا را چه کسانی تأمین می کنند ؟ این شکایت میلیونها دلار هزینه بر می دارد . چنین شکایتی با توجه به مسلم نبودن تحصیل رأی موافق هیأت منصفه ، امری شگفت می نماید . وکیل او حاضر نشد پاسخ این پرسش را که شکایت چه میزان خرج بر می دارد ، بدهد .

دیوان عالی می تواند تقاضا را رد کند و یا بطور کامل دعوا را مورد رسیدگی قرار دهد .

و تا دیوان عالی رأی خود را صادر کند، وکیل مک فارلین مشغول شکایت از نشریه های دیگری است که از نقش او در اکتبر سورپرایز و ایران گیت می نویسند .

توضیح : قابل مقایسه است با ایران : با وجود اثر گروگانگیری بر حیات سیاسی و اقتصادی و نظامی (جنگ 8 ساله) و با توجه به پی آمدهای

ایران گیت، هنوز کسی در ایران جرأت ندارد بپرسد : گروگانگیری چگونه یک « طرح انقلابی » شد؟ چرا 444 روز ادامه یافت ؟ مسئولان ادامه جنگ بمدت 8 سال چه کسانی بودند ؟ نقش آنها در « اکتبر سورپرایز » و ایران گیت چه بود ؟ از بداقبالی ، چون یک طرف این معامله های شوم امریکا و طرف دیگر رژیمی است که حاصل اکتبر سورپرایز و ایران گیت و جنگ 8 ساله در سود امریکا و اسرائیل و انگلستان است، اهل سیاست، آنها که قدرت را هدف کرده اند - ولو ادعای طرفداری از مردم سالاری می کنند - در باره شان سکوت کرده اند . پنداری روزی از آنها پرسیده خواهد شد در برابر این خیانتها چرا سکوت گزیدید؟

اسوالد لووینتر:

نخست وزیر و وزیر خارجه بر تقال بخاطر اکتبر سورپرایز کشته شدند:

توضیح: اسوالد لووینتر، خود می گوید که از سازماندهندگان دیدار پاریس و « قول و قرار بر پله های مرمرین » بوده است. آنچه را می خوانید، شهادت او در مجلس پرتغال است که در پایان کتاب او، زیر عنوان *Desmantelar a America*، آورده است. اما همانطور که در کتاب پاری می خوانیم، او مأمور انتشار راست و دروغ در باره اکتبر سورپرایز بوده است تا که با آشکار شدن دروغها، راست نیز دروغ جلوه کند . پس از آنکه از سیا و جمهوریخواهان بریده ، مأموریت خود را به پاری باز گفته است .

در شهادت رسمی، او بسیاری مجهولها را معلوم کرده است. از جمله آن مجهولها، یکی نام شخصی است که از سوی ریگان نزد یاسر عرفات رفته بود: عرفات و مشاور او ابوشریف، در مصاحبه با پلی بوی، گفته بودند ریگان کسی را نزد او فرستاده بود تا واسطه شود ایران گروگانها را تا انتخابات ریاست جمهوری آزاد نکند. مدرک هم دارد. تا شهادت لووینتر ، نه او و نه مشاور او، حاضر نشده بودند نام فرستاده ریگان را بر زبان آورند. رعایت خاطر دو طرف امریکائی و ملاتاریا مانع شد. اما لووینتر مدرک را که هویت فرستاده است، آشکار می کند. گرچه شخصی که او نام می برد، همان جون شاهین نیست که ابوشریف، سرانجام، نامش را بر زبان می آورد . پس یا از راه حدس نام واسطه را گفته است و یا واسطه بیشتر از یک نفر بوده اند .

دیگر از مجهولها، علت قتل نخست وزیر و وزیر خارجه پرتغال است که بخاطر اطلاع از معامله پنهانی و اقدام به اعتراض به فروش اسلحه از انبارهای ناتو در پرتغال بدون اطلاع دولت پرتغال، کشته شدند:

لووینتر در هفته اول دسامبر در مجلس پرتغال حاضر شد و این اظهارات را قرائت کرد. در پی آن، در مصاحبه تلویزیونی حاضر شد و گفت دلایل قطعی بر هویت کسانی وجود ندارند که در هواپیمای نخست وزیر پرتغال، فرانسسکو ساکارنیو Fransisco Sa carneiro، بمب کار گذاشتند و باعث سقوط هواپیما و مرگ او، لحظاتی بعد از پرواز هواپیما در 1980 شدند. اما معلوم است که با فروش اسلحه به ایران، ربط دارد. در این مصاحبه، او جنگ بوش در افغانستان را جنگ بر سر نفت می‌داند و به نفت و گاز آسیای میانه مربوط می‌شمارد. اما متن شهادت او در مجلس پرتغال اینست:

بسیاری از مطالبی که من اینجا می‌گویم، برای رؤسای قبلی من در دولت آمریکا و سیا خوش آیند نیستند. حتی ممکن است از دولت شما بخواهند مرا از پرتغال بیرون کنند. این اطلاعات ساخته فکر مالیخولیایی نیست و علت آن را در آنچه برای شما اظهار می‌کنم، خواهید یافت. آنچه به اطلاع شما می‌رسانم، حقیقت محض است. تنها از شما خانم‌ها و آقایان نماینده می‌خواهم که جلوی این نوع فشارها بایستید و به من اجازه دهید در این کشور بمانم. در کشوری که مردمش با من اینهمه خوب و مهربانند و من آن را در قلب خود جا داده‌ام.

قاعدتاً، از خود می‌پرسید علت ترس من چیست؟ شما خواهیم گفت: از 1985، وقتی در آمریکا، در موضوع ایران - کنتررا مجرم شناخته شدم و مجبور گشتم از ارتش و سیا استعفاء کنم، به تعقیب و تحقیر من پرداختند. به من اتهامات مسخره‌ای زدند. مرا، طی عملیات هماهنگ شده‌ای، دستگیر کردند تا حذف کنند. در مدت دادگاه دو تن اهل لیبی که بی گناهند و بناحق متهم به توطئه چینی برای متلاشی کردن هواپیمای پانام شماره 103 شده‌اند، شهادت دهم. دلایل این تبلیغات بدون سابقه بر ضد شخص من، ساده‌اند. من آنها را فاش می‌کنم و حقایق را می‌گویم. اسرار جنایاتی را برملاء می‌کنم که دولت به اسم مردم و کشور من، مرتکب شده‌اند. این جنایات را کسانی مرتکب می‌شوند که در رهبری آمریکا، پنهانی عمل می‌کنند و مردم آمریکا را در جهالت نگاه می‌دارند تا منافع خود و ثروت و قدرتی را حفظ کنند که از راه نامشروع کسب کرده‌اند.

من بمیان مردم رفتم و با توسل به ارگانهای خبری، در کشورهای مختلف، واقعیت‌هایی را که در این کشورها روی داده‌اند، آشکار ساختم. در ایتالیا، شرکت سیا و هنری کیسنجر را در قتل آلدومورو، نخست وزیر ایتالیا، فاش ساختم. در سوئد، به خبرنگاران، توضیح دادم چگونه زیر دریایی‌های آمریکائی بطور مداوم از پایگاههای دریائی سوئدی کارلسکرونا استفاده می‌کردند و بطور عینی، بی طرفی سوئد را نقض می‌کردند. توضیح دادم چگونه زمانی بعد، باعث قتل اولاف پالمه، نخست وزیر سوئد شدند. تا از عملی شدن نقشه او در باز داشتن اسکاندیناوی از تحول به یک منطقه اتمی جلوگیری کنند. در پاکستان حضور یافتیم و در باره قتل ضیاءالحق توضیح دادم. و هم چنین، در اندونزی، پرده از راز قتل عام مردم فراوان، پرده برداشتم.

این اسرار پنهان و بسیاری رازهای دیگر را فاش کردم. بخاطر مسئولیت‌هایی که در دوایر سری داشتم، موقعیتی پیدا کرده بودم که به من اجازه می‌داد از بسیاری از عملیات مخفی آگاه شوم. از آنچه کردم پشیمان نیستم. بخصوص بدین خاطر که بالاخره به این نتیجه رسیدم که هیچ دموکراسی نمی‌تواند بدون رأی دهندگان آگاه و قادر به انتخابهای عاقلانه، وجود داشته باشد. این مقدمه، خانم‌ها و آقایان، بدان قصد است که بدانید چه نوع آدمی در حضور شما شهادت می‌دهد. من حتی به دوایر دولت خود دروغ گفته‌ام. اما امروز اینجا هستم برای اینکه تمامی حقیقت را بگویم. در باره

آنچه نمی‌دانم، سخنی نمی‌گویم. اگر گفتیم، اضافه خواهیم کرد که شایعه‌هایی هستند که شنیده‌ام یا به من گفته‌اند. پس از پایان سخن، در اختیار شما هستم برای پاسخ گفتن به پرسشهای شما.

* اولین باری که به پرتقال آمدم در 1974 بود. جوانان شما در جنگهای استعماری کشته می‌شدند که در آنها نمی‌توانستند فاتح بگردند. منافع شما در یک دیکتاتوری به تحلیل می‌رفت که تنها سودش حفظ اعتبار افسانه‌ای برای خود بود. باهوش‌ترین ژنرالها و برخی از جوان‌ترین افسران شما درک کرده بودند بهای این جنگها از نظر انسانی و مادی به اندازه‌ای است که پرتقال قادر به تحمل آن نیست. از دولت من خواسته شد که به پرتقال کمک کند تا مگر موقعیتی بوجود آید و در آن، پرتقال از این گستاخی استعماری بی‌معنی، رها گردد. از افسران سیا خواسته شد در تماس با افسران مهم قرار گیرند و نقشه‌ای را برای رسیدن به این مقصود طرح کنند. نتیجه آن، موفقیت انقلاب 1974 بود که در آن، قطره‌ای خون نیز بر زمین ریخته نشد. انقلابی به انجام رسید که هدف دومش این بود که حزب کمونیست پرتقال از تغییر رژیم بهره نخواهد جست. گروهی که من جزو آن بودم، روزی را در پرتقال گذراند و با مارشال کوشنا کمش Costa Gomes وارد بحث شد. این مارشال، یکی از سپهاتهای سابق سیا بود و ژنرال اسپینولا و دیگر نظامیان هم حضور داشتند. نقشه‌ای طرح شد که رژیم تغییر کند بدون آنکه خونی بر زمین ریخته شود. نظامیان وفادار به دولت آن زمان، در ستادهای خود بمانند بی‌آنکه بتوانند وارد عمل شوند. تاریخ گستاخی و درخشندگی و برکات اجتماعی و سیاسی اجرای آن نقشه را تصدیق کرد.

به این ترتیب، خانمها و آقایان، اگر اجازه دهید، می‌گویم که احساسم اینست که در روندی که به بنای پرتقال دموکراتیک و با ثبات امروز انجامید، من نیز شرکت داشتم. و اکنون مایلم از حوادثی صحبت کنم که در آنها، نخست وزیر شما، ساکارنیرو، به قتل رسید. به این مناسبت، می‌باید فصلی از تاریخ سیاسی اخیر امریکا را تشریح کنم که افتخارآمیز نیست:

* دوره انتخابات ریاست جمهوری امریکا، در 1980، یکی از مشوش‌ترین دوره‌ها بود. از سوئی، پرزیدنت جیمی کارتر نامزد ریاست جمهوری بود که از پشتیبانی قوی برخوردار بود و در تمامی جهان، بعنوان مردی شناخته بود که از اصول اخلاقی بالائی پیروی می‌کند و اهداف انسانی را تعقیب می‌کند. او مردی روشنفکر بود اما بعنوان مرد سیاسی، از مهارت کمتری برخوردار بود. عیبش این بود که فرمانداری یک ایالت کوچک را بر عهده داشت. علاوه بر این، وقتی در 1977، ریاست جمهوری را بر عهده گرفت، دست به پاکسازی بی‌سابقه‌ای در بخش عملیات سری سیا زد. او به توصیه یک کمیسیون که اوتیس پایک Otis Pike رئیس آن بود، این کار را انجام داد. این پاکسازی که در درون سیا به عنوان «شب چاقوهای دراز» نام گرفت، سبب استعفای نزدیک به 80 تن از افسران عالی رتبه سیا شد. این عده، نامه‌ای نوشتند و از طریق اینترنت انتشار دادند. این پاکسازی، برای کارتر، در سیا و خارج از آن، دشمنان بسیار تراشید. معاون او در انتخابات ریاست جمهوری، سناتور سابق موندال که اهل سینه سوتا بود و از سنت بزرگ لیبرال هوبرت همفری پیروی می‌کرد، بسیار خوب با دستگاه پابنتخت ارتباط داشت اما محبوبیتی نداشت. مخالفان این دو، نامزدهای حزب جمهوریخواه، یکی از فرماندارهای سابق و بیش از اندازه محبوب مردم در کالیفرنیا پرجمعیت بود. در جریان انتخابات، طرفداران بسیاری پیدا کرد. بعلاوه، آن ستاره محبوب فیلمهای هالیوودی در دوران طلایی این مرکز سینمایی بود. این هنرپیشه با تجربه که در تلویزیون، گل کرد، بعنوان معاون خود، یکی از میلیونرهای نفتی را برگزید. ژرژ بوش از نظر سیاسی و نیز مالی، از همکاری طولانی خود با سیا، کامیاب بود و در دوران ریاست جمهوری خور، رئیس سیا بود. اما با وجود موفقیت بی‌سابقه این دو در برخورداری از منابع مالی و در استفاده بسیار خوب از تبلیغات تلویزیونی، در مسابقه انتخاباتی، نتوانسته بودند از رقبای خود پیشی بگیرند. نظر سنجیها میزان آرای آنها را چنان نزدیک بهم نشان می‌دادند که ناظران از هرگونه پیش بینی نتایج انتخابات، خودداری می‌کردند.

* در این وضعیت، یک رویداد استثنائی، در لباس یک ملای پیر ایرانی که خمینی نام داشت، روی داد: جوانان پیرو او با سخنان رهبرشان که آمریکا را شیطان بزرگ می خواند، به شور آمدند و سفارت آمریکا در تهران را، در 4 نوامبر 1979، اشغال و 52 کارمند سفارت را که برخی از آنها مأمور سیا بودند، دستگیر کردند. ناگهان، جو انتخابات تغییر کرد. امور داخلی آمریکا فراموش شدند یا در درجه دوم اهمیت قرار گرفتند. مسئله آزاد کردن گروگانها، مسئله اصلی ارگانهای خبری و سیاسی شد. در اطراف آن، سازمان دهندگان مسابقه انتخاباتی، هر دو طرف، موضع گرفتند. برای اشخاصی که در بیرون از گود بودند، مشکل بود بفهمند چه می گذرد. اما مسئله داغ روز دیگر این نبود که «چه کسی بهترین رئیس جمهوری» است. بلکه این بود که چه کسی می تواند با موفقیت، در باره آزاد ساختن گروگانها مذاکره کند و دامن حیثیت آمریکا را از این لکه ننگ پاک کند.

طبق قانون اساسی آمریکا، تنظیم سیاست خارجی بر عهده رئیس جمهوری با موافقت کنگره امریکا است. تماس شهروندان امریکائی، بطور خصوصی، با نمایندگان دولتهای خارجی، در باره موضوعات مربوط به روابط این دول با آمریکا، غیر قانونی و جرم است و مرتکب به پرداخت جریمه و زندان محکوم می شود. در 1979 و 1980، رونالد ریگان و جرج بوش شهروندان امریکائی بودند و با آنکه نامزد عالی ترین مقامهای کشور بودند، نه خود و نه همکاران آنها در مبارزات انتخاباتی حق نداشتند با دولت ایران تماس بگیرند. اگر می خواستند چنین کنند، می باید مخفیانه می کردند. از این رو، یک روباه پیر حيله گر، ویلیام «بیل» کیسی، یکی از جاسوسان ماهر OSS در زمان جنگ که از دوستان بسیار نزدیک بوش بود و قرار بود با پیروزی ریگان و بوش، به ریاست سیا برسد، گروهی را تشکیل داد و این گروه طرحی را به اجرا گذاشت که «اکتبر سورپرایز» نام گرفت. این طرح «فوق سری» بود. گروه اکتبر سورپرایز در درون سازمان پرتقسیمی بوجود آمد که مبارزات انتخاباتی را اداره می کرد. این گروه از بسیاری از مأموران سابق و مأموران مشغول بکار سیا تشکیل شد. کسانی چون دونالد گرگ، از اعضای شورای امنیت ملی در حکومت کارتر - که بعدها، بوش برای جبران خدمتش، به او مقام سفارت داد - و عده ای از امرای ارتش و ژنرالهایی که مقامهای کلیدی داشتند عضو این گروه بودند. اعضای گروه مأمور شدند کوششهای کارتر برای آزاد کردن گروگانها را تحت مراقبت قرار دهند. شدت مبارزات انتخاباتی بحدی رسید که برای ناظران مسابقه انتخاباتی، در خود آمریکا و در خارج از آن، جای تردید نماند که اگر کارتر از عهده کار شاق آزاد کردن گروگانها برآید، به ریاست جمهوری انتخاب خواهد شد. اما بیل کیسی کسی نبود که بگذارد حوادث بدون مداخله او جریان یابند. این بود که از لحظه نخست، در صدد ایجاد رابطه با ایرانیها شد. از طریق گرگ می دانست که کارتر، در مذاکرات، به موفقیت نزدیک شده است. او به ملاحظه پیشنهاد کرده بود تمام دارائیهای ایران در بانکهای امریکائی را که توقیف شده بودند، آزاد کند و آمریکا قطعات تسلیحات را که رژیم شاه پولشان را پرداخته بود، به ایران تحویل دهد.

اما ملاحظه توقعات بیشتری داشتند. در جنگ با عراق، ژنرالهای ایرانی نومیدانه، در پی تأمین اسلحه مدرن بمقدار زیاد بودند تا از عهده ارتشی برآیند که به مدرن ترین تسلیحات روسی، مجهز بود. کارتر که به اصول خود وفادار بود، از دادن اسلحه به ایران سرباز زد. اما گرگ به کیسی خبر داد که مشاوران کارتر به او پیشنهاد می کنند او تصمیم خود را عوض کند. بهمین خاطر، کیسی در برقرار ساختن تماس با ایرانیان اصرار ورزید:

* یکی از دوستان ریگان، کنت بریان، به نزد یاسر عرفات فرستاده شد. او با ابوشریف، یکی از معاونان عرفات، صحبت کرد. مأموریت او این بود که از راه فلسطینیها، قراری را با ایرانیها بگذارد.

توضیح: ابوشریف گفته است آن شخص که نزد عرفات رفته، چون شاهین بوده است. با وجود این، لووینتر، در تاریخی پیش از زبان گشودن ابوشریف، می دانسته است ریگان کسی را نزد عرفات فرستاده است. جز

این که پیش از این تاریخ، ابوشریف گفته بود کسی از سوی ریگان - بوش نزد عرفات رفته اما نگفته بود او چه کسی بوده است.

مأموران کیسی، در همه جا، در پایتختهای اروپائی و حتی در لیسبون، مشغول فعالیت شدند:

* بالاخره، در بهار 1980، کوششهای کیسی به نتیجه رسید و قراری در مادرید گذاشتند که در آن کیسی و یک عامل عملیات با ایرانیهای مختلفی، از جمله مهدی کروبی، به گفتگو نشستند. کیسی به ایرانیها گفت: اگر ریگان در انتخابات برنده شود، برای ایرانیها، هر اسلحه‌ای را بخواهند، خواهد فرستاد. برای آنکه حسن نیت خود را نشان دهد، کیسی پیشنهاد کرد که از راه ژنرال الکساندر هیگ، فرمانده قوای ناتو که در حکومت ریگان، نخستین وزیر خارجه شد، 60 محموله از اسلحه‌ای که در انبارهای ناتو در جزایر آئور وجود داشتند، از راه پرتقال، به یک مقصد دروغین و در واقع به ایران بفرستد.

این معامله به نتیجه نرسید زیرا ایرانیان 200 میلیون دلار را که قرار بود به یک بانک پرتغالی بسپارند، نسرودند. این امر در گزارش گاری سیک، کارمند عالی رتبه شورای امنیت ملی کارتر، در صفحه 110 کتاب او، «اکتبر سورپرایز»، آمده است. من در جریان آن بودم و بدین خاطر که رئیس بخش عملیات ویژه سیا بود، جزئیات کار، بطور مرتب، به من گزارش می‌شدند. برای آنکه این گزارشها فاش نشوند و سبب دخالت این و آن نشود، به مقام دیگری گزارش نمی‌شد. * بعد از شکست این معامله، ملاها تضمین خواستند تا که حکومت جدید نتواند قولهایی را که می‌دهد، بلاجرا گذارد. کیسی، بیش از پیش، نگران دست یافتن موافقتی با رژیم خمینی بود. بعد از آنکه اولین کوشش کارتر به شکست انجامید و علت آن نیز، همانطور که امروز بسیاری به آن باور دارند، کارشکنی بود، کوشش دومی طراحی شد. اما کیسی برای ملاقات جدیدی با ایرانیان، در پاریس، در آخر هفته، 18 اکتبر 1980، همه تدابیر را اتخاذ کرده بود. این بار، با حضور اسرائیلی‌ها که می‌باید مسئول حمل محموله‌های اسلحه بشوند، دست به اجرای نقشه خود زد.

اما ملاها که زیر فشار جنگ با عراق بودند و دیده بودند که امریکا، بعد از سالها، متحد خود، شاه ایران، محمد رضا پهلوی را از راه مصلحت سیاسی رها کردند، خواستار شدند یکی از دو نامزد از حزب جمهوریخواه در دیدار شرکت کند. بدین خاطر، کیسی چارهای جز آوردن پنهانی جرج بوش به پاریس نداشت. برای انجام چنین کاری، به یکی از دوستان قدیم خود در دوران جنگ جهانی دوم، جاسوس مشهور و ماهر فرانسوی، کنت الکساندر دومارانژ که اکنون فوت کرده‌است، مراجعه کرد. در آن موقع، او رئیس DECE بود که معادل فرانسوی سیا است.

من با خانواده خود به پاریس فرستاده شدم و بعد از ظهر روز جمعه، 17 اکتبر، به پاریس رسیدم. همسر و دختر و دامادم همراهم بودند برای اینکه ظاهر یک سفر خانوادگی را پیدا کند. در هتل کوچکی در قسمت چپ رود سن، اقامت گزیدیم. شب، من از خانه خارج شدم و با یک کارمند عالی رتبه، دوایر مخفی فرانسه، بنام پیکار Piccard، قرار ملاقات داشتم و اتفاقی را برای مرکز عملیات در هتل هلوسیا، در کوچه تورنن، نزدیک سن میشل، اجاره کردم و به هتل خود بازگشتم و با خانواده خود شام خوردم و خوابیدم. فردای آن روز، صبح، چند ساعتی غیبت کردم. با بیل کیسی قرار داشتم با هم در هتل کریون نزدیک سفارت امریکا، صبحانه بخوریم. به من گفته شد من و آقای پیکار مأمور تشکیل گروهی هستیم که می‌بایست هرگونه مدرک و نوشته در باره ملاقاتهای امریکائیا با ایرانیها را، در آن آخر هفته، در پاریس، پاک سازی کنیم. به من مقداری پول دادند تا در صورت لزوم به اشخاصی بپردازم که با ما در پیدا و ضبط کردن کارتهای ثبت هتل و مدارک فرودگاه و هر مدرک مربوط به ملاقات، همکاری خواهند کرد. به من گفته شد: هدف از این جلسات، آزاد کردن گروهگانهاست. فقط چندی بعد بود که از موافقت واقعی میان جرج بوش و ملاها، آگاه شدم.

* طرفین موافقت کرده بودند که ایرانیها وقتی گروگانها را آزاد خواهند کرد که انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر، انجام شده باشد. نه پیش از ژانویه 1980. در عوض، بوش به ایرانیان قول داده بود که بعد از پیروزی در انتخابات، هرگونه اسلحه‌ای که بخواهند، برایشان فرستاده شود. قرار شده بود از اسرائیلیها بعنوان واسطه استفاده شود. چرا که بنا بر تصویب کنگره آمریکا صدور اسلحه به کشورهای در حال جنگ، مجاز نبود. یکی از مواد توافق این بود که نظامیان و غیر نظامیان ایرانی که اسلحه را می‌شناسند، از انبارهای ناتو در آلمان و ایتالیا و پرتقال و اسپانیا دیدن کنند و در آنها، اسلحه‌ای را که لازم دارند، انتخاب کنند. این ملاقات از سوی همه شرکت کنندگان موفقیت آمیز توصیف شد. اقداماتی که ملاقات و توافق انجامیدند، بطور کامل سری ماندند. و آنها بر اثر کار استثنائی من و آقای پیکار بود. من جرج بوش و دونالد گرک را در اتوموبیل سیاهی که به سفارت آمریکا تعلق داشت، به چشم دیدم اما بعنوان افسر ورزیده و وفادار سیا، رازداری کردم.

* چند هفته بعد از ملاقات و توافق، آقای بوش، از راه یکی از شرکای صمیمی خود که مدیر شرکت پمکس لینچ Pemex Lynch، شرکت مکزیکی بزرگ نفت بود و از راه دفاتر لینچ و مریل Merril در شهر مکزیکو، مبلغ 50 میلیون دلار به بانک لامبر در بروکسل پول واریز کرد تا ایرانیان بتوانند از اسلحه ساز بلژیکی FN اسلحه بخرند.

* این امر و امور دیگری که از آن اطلاع دارم، تا سال 1985، نزد من مکتوم ماندند. ولی در آن هنگام، دیدم دولتی که با آنها فداکاری و وفاداری، بخش بزرگی از زندگی را برایش خدمت کرده‌ام، با چنان وقاحتی با من رفتار می‌کند که می‌رس! پس تصمیم گرفتم سکوت را بشکنم و از جنایاتی پرده بردارم که سیا مرتکب شده‌است و من از آنها اطلاع داشتم. اما حتی در آن موقع، از «اکتبر سورپرایز» سخنی بمیان نیاوردم. تنها در 1988، پس از آنکه یکی از همکاران سابق ریگان (باربارا هونگر را می‌گویند که نخستین کتاب در باره اکتبر سورپرایز را نوشت) و عده کمی از روزنامه نگاران شروع به تحقیق در باره تاریخ این دوره کردند و جزئیاتی اینجا و آنجا، در روزنامه‌ها، انتشار پیدا کردند، من نیز شروع به آشکار کردن آنچه می‌دانستم کردم. وقتی جرج بوش خود را نامزد ریاست جمهوری آمریکا کرد، مسابقه انتخاباتی بخوبی پیش می‌رفت. ولی ناگهان داستان موافقت غیر قانونی ریگان - بوش با ایران بر سر گروگانها رفت که یک بحران پدید آورد. به سراغ من آمدند و پول زیادی به من پیشنهاد کردند و برای من عفو ریاست جمهوری را خواستند بشرط اینکه تبلیغات کنم و اثر بد رو شدن ماجرا را بزدایم. برایم دردآور است بگویم که می‌باید زرتنگ‌تر می‌بودم و به قولهای توخالی باور نمی‌کردم. ولی می‌خواستم بخاطر فرزندانم، نامم پاک بماند و علاوه بر آن، حقوق بازنشستگی من، بخاطر آنکه حرف زده بودم و شرط سکوت در قرار داد استخدام را نقض کرده بودم، قطع شده بود. در نتیجه، پذیرفتم و تبلیغاتی آنچنان موفقیت آمیز براه انداختم که ماجرای «اکتبر سورپرایز» از اعتبار افتاد و توجه روزنامه نگاران جدی از آن برگرفته شد.

اما کار من، نتیجه غیر قابل پیش بینی بار آورد: مرا متهم کردند به دروغگوئی. مرا کسی معرفی کردند که نمی‌توان به سخن او اعتماد کرد. سیا توسط روزنامه نگارانی که با پرداخت پول سیلشان را چرب می‌کرد، همه کار کرد تا اعتماد به شخص من از میان برود و آبروی من خدشه پذیرد. گروه کوچکی از اشخاص هنوز به من باور داشتند و متقاعد بودند که اگر انگیزه هایم قابل ستایش نبودند، غیر آبرومندانه نیز نبودند. من متقاعد بودم که اگر وقوع ماجرای اکتبر سورپرایز ثابت شود، جرج بوش که در آن هنگام معاون رئیس جمهوری بود و خود را نامزد ریاست جمهوری کرده بود، طرد و بسا زندانی خواهد شد. اما با خود می‌گفتم: کشور من نمی‌تواند وا تر گیت دومی را تحمل کند. لازم نیست یاد آور شوم که از عفو ریاست جمهوری هرگز خبری نشد و از آن پس، با شهرت خدشه دار شده خود زندگی می‌کنم.

* خانمها و آقایان! این را به شما می‌گویم زیرا فکر می‌کنم حیاتی است از اموری آگاه شوید که همه کوششها در تهمت زدن به من، بر آنها بنا شده‌اند. آنچه را فاش می‌کنم بشنوید و با اندیشه باز در آن تأمل کنید. با توجه به اشتباهاتی که در

داوری خویش مرتکب شده‌ام، در اینجا، در آنچه به شما می‌گویم، اگر دروغی در آن باشد، خیلی چیزها را از دست خواهم داد. در وضعیت و موقعیتی هستیم که هیچ سودی در سخن نادرست ندارم.

برای پایان دادن به اظهارات خود، اجازه دهید به حوادث 1980 بازگردم: به خاطر دارید که گفتیم به انتخابات ریاست جمهوری بسیار نزدیک بودیم. پرزیدنت کارتر، با همه کوششهای صادقانه خود، موفق به آزاد کردن گروگانها، قبل از انتخابات ریاست جمهوری نوامبر 1980 نشد. امکان انتخاب مجدد او که آنهمه زیاد بود، از دست رفت و جمهوریخواهان پیروزی بزرگ بدست آوردند و رونالد ریگان رئیس جمهوری و جرج بوش معاون رئیس جمهوری شدند. پس از پیروزی، جرج بوش شروع به انجام قولهایی کرد که به ایرانیها داده بود. من به مقام خود در SOPS بازگشتم. از خلال گزارشها می‌دانستم که تحویل اسلحه از انبارهای تسلیحاتی در آشافنبورگ، Aschffenburg و ژرمرشایم Germersheim و کیتزینگن Kitzingen در آلمان غربی و پیاسنزا Piacenza در ایتالیا و اسپانیا و آنور در پرتقال، انجام می‌گیرد. خالی شدن این انبارها مخفی نگاه داشته شد و مخصوصاً آن را از متحدان آمریکا در اروپا، مخفی نگاه داشتند.

* آنچه به پرتقال مربوط می‌شد، با بازدید سناتور پرسی Percy از ایلینویز و کمی بعد از آن، هنری کیسینجر، 10 روز بعد از انتخابات، به اوج خود رسید. هنری کیسینجر آمده بود در باره مسائل آفریقا هیاهو کند ولی در خفا می‌خواست بدانند دولت لیسبون در باره اجازه تحویل اسلحه از راه بندرهای شما چه واکنشی نشان می‌دهد. تا آنجا که می‌دانم، دکتر کیسینجر موفقیتی بدست نیاورد. گروه بوش با رد قاطعانه اجازه تحویل اسلحه روبرو شد. پس به تحویل سری روی آورد. با کمک دو تن از ژنرالهای پرتغالی که در آمریکا آموزش دیده بودند و با اهداف ایالات متحده موافق بودند، قرار گذاشته شد تحویل اسلحه از راه بندرهای پرتقال انجام گیرد. در یکی از ده روز آخر نوامبر، یک کشتی باربری بنام شیرزبورگ Scheersburg، همانند کشتی بد سرنوشت لوکونا که نقشی چنان جنجال آور در اتریش پیدا کرد، از بندر ستوبال (Setubal) در جنوب لیسبون (با انواع تسلیحات و از جمله راکت، با بسته بندیهای ماشین و ابزار کشاورزی، بسوی اسرائیل حرکت کرد. کشتی می‌باید از آنجا به ایران می‌رفت و محموله خود را تحویل می‌داد. این محموله، همانطور که در کتاب گاری سیک در صفحه 202 آمده است، از پرتقال روانه مقصد شد.

* بالاخره در 20 ژانویه 1981، روز انجام مراسم سوگند رئیس جمهوری و معاون او، ده دقیقه پس از آنکه این دو سوگند یاد کردند که قانون اساسی و قوانین ایالات متحده آمریکا را اجرا و از آنها دفاع کنند، هواپیمای حامل گروگانها به پرواز درآمد.

اما متأسفانه، برای پرتقال، ماجرا، در اینجا، تمام نمی‌شود: کسانی که در سیاست دست دارند و در دوایر سری کار می‌کنند، می‌دانند که اسرار زمان محدودی دارند. سر مربوط به تحویل سلاح از راه بندر ستوبال نیز زمان محدود داشت. چند روز بعد، طبق اطلاعی که از بروکسل بدستم رسید، وزیر دفاع پرتقال از ارسال اسلحه از بندر ستوبال آگاه شده و مدارک آن را در اختیار گرفته‌است. نمی‌دانم خود او به ماجرا پی برده بود یا آن دو ژنرال به او گزارش کرده بودند.

به نخست وزیر دکتر ساکارنیرو گزارش داد یانه. می‌دانم که عصبانی بود و تلفنی گفت که قصد دارد به نیویورک برود و از شورای امنیت تقاضای تشکیل جلسه‌ای کند تا تجاوز به حق حاکمیت پرتقال را توسط آمریکا، مطرح کند. می‌دانم که قصد او بگوش مقامهای کلیدی حکومت جدید آمریکا رسید و جدی و وخیم تلقی شد. همه می‌دانیم که او هرگز به نیویورک نرسید. نه او و نه وزیر امور خارجه پرتقال. بر اثر بمبی که در هواپیمای آنها کار گذاشته شده بود، کشته شدند.

* خانمها و آقایان! از شما بخاطر آنکه به من فرصت دادید این اظهارات را در مجلس بخوانم، تشکر می‌کنم. امیدوارم از صبر و حوصله شما، با اظهارات وقت گیر خود، سوء استفاده نکرده باشم. از توجه شما تشکر می‌کنم. اکنون در اختیار شما هستم تا هر پرسشی دارید بشونم و بدان پاسخ دهم. (لیسبون 1 نوامبر 2001)

توضیح پیروز افتخاری که کتاب لووینتر را به فارسی برگردانده است:

ایرانیان خود شاهدند که در این نظام زورگو و غارت گر، مسئولیتهای تاریخی ملاتاریا کم نیستند. نفتی را که غربها باید بشکهای هزار دلار بخرند، به 20 دلار رسانده‌اند. حال آنکه آب آشامیدنی را بشکهای 200 تا 300 دلار به کشورهای صادر کننده نفت می‌فروشند! با انقلاب ایران، جبهه بزرگی برای بالا بردن قیمت نفت بوجود آمد و آن را به 34 دلار در بازار رسمی رساند. بهای نفت در بازار آزاد، 44 دلار شد. حال آنکه ملاتاریا، در این بازار، نفت را به بشکهای کمتر از 10 دلار می‌فروشد. درآمدهای نفتی را در روابط وابستگی به سلطه‌گران که حفظ کرده‌است، به غارت می‌دهد. آنچه از آن سخنی بمیان نیست، استقلال اقتصادی کشورهای صادر کننده نفت و دست کم خود کفائی در تولید و مصرف مواد غذایی و فرآورده‌های زیربنائی است.

ژئوپلیتیک گرسنگی زائیده روابط میان مثلث اسلحه - قاچاق مواد مخدر - بورس بازی است. مرکز این مثلث امریکا شده‌است. اوضاع را چنان وحشتناک ساخته‌اند که دیگر حرفی از اثرات بیوشیمیائی تسلیحات جنگی و تخریب زمین و هوا و زندگی بر روی زمین نیست. صحبتی از فقر عاطفی و رکود انسانی و ناچیز شدن زندگی در مصرف، نیست. بن بست‌ها زندگی انسانها را زندگی انگلها کرده‌اند. تخیل بیمار و راکد در بحرانهای بی رحمانه‌ای که بر انسان ضربه می‌زند، جبری سنگین را بر همه تحمیل کرده‌اند و همگان را به انفعال کشانده‌اند. زور و خشونت تروریستها خود بیانگر این انفعال است. بازی در پست‌ترین و هذیانی‌ترین شکل خود ادامه دارد. امید که ستم‌دیدگان خود را شایسته زیست انسانی بیابند و انسان جدیدی را از راه خلاقیت فکری و سیاسی، بیافرینند. انسانی با فرهنگ آزادی. اکنون که به این امید پیوسته‌ایم، خلاقیت خود را دو چندان کنیم.

حیله یا خیانت

سر اکتبر سورپرایز

نوشته روبرت پاری

ترجمه و تنظیم از ابوالحسن بنی صدر

تنظیم برای سایت
از انتشارات انقلاب اسلامی

ترجمه این کتاب اول بار
در روزنامه انقلاب اسلامی
انتشار یافته است

تاریخ انتشار: 24 شهریور 1382

تحقیق‌ها پیرامون « اکتبر سورپرایز » بعد از گزارش کنگره امریکا

کتابی که چکیده آن را در دسترس خود می‌باید، نوشته روبرت پاری Robert Parry است. نام کتاب: Trick or Treason , The October Surpirse Mystery است. کتاب در 1993 انتشار پیدا کرده است. بدیهی است تحقیق کننده کار را رها نکرده و پس از انتشار کتاب، یافته‌های جدید خود را، در باره سازش پنهانی ملاتاریای ایران گیتی با گروه ریگان - بوش، انتشار داده است. ترجمه‌های این کارها، به تدریج، در نشریه انقلاب اسلامی، انتشار پیدا

خواهند کرد و نگاه پایان پذیرفتن کار، یکجا، در سایت بنی صدر و بسا سایتهای دیگر، در اختیار هموطنان عزیزم قرار خواهند گرفت.

بموقع است یادآور شوم که از زمان مراجعه روزنامه نگاری امریکائی و طرح شدن سازش پنهانی دستگاه خمینی با گروه ریگان - بوش، تا امروز، مصاحبه‌ها و مقاله‌های بی شمار به کنار، این هفتمین کتاب است که نوشته‌است. از 6 کتاب دیگر، جز کتابی که خود نوشته‌ام، چکیده‌های 5 کتاب را به فارسی برگردانده‌ام و منتشر شده‌اند.

در طول 24 سال که، در خارج از ایران، تحقیق برای پرده برداشتن از سازش پنهانی ادامه دارد - سازشی که اثری چنان تعیین کننده بر سرنوشت ایران و منطقه داشته‌است - در ایران، ایران گیتیها همچنان، به استبداد، بر دامنه خیانت و جنایت و فساد می‌افزایند. در ایران تحت سانسورها و در انیران، در باره گروگانگیری و بخصوص سازش پنهانی، غیر از آنها که بر راست راه استقلال و آزادی هستند، بقیه سکوت گزیده‌اند. بر مردم ایران است که پرسیدن از رفتارهای اهل سیاست و هم مدعیان تحقیق را، در باره اموری که به استقلال و آزادی و رشد مربوط می‌شوند، حق خویش شناسند و هر کس و هر گروه پاسخ شفاف به پرسشی از پرسشهای آنها نداد، قدرتمدار بشناسند و تردش کنند.

اما کتابها که انتشار پیدا کرده‌اند و اینجانب خوانده و یا نوشته‌ام، به ترتیب تاریخ انتشار، عبارتند از:

1 - طراحان یک ماجرا Interlock نوشته مارک هولبرت Marc Hulbert. این کتاب در 1982 منتشر شده‌است. نویسنده مصاحبه‌ای طولانی با ابوالحسن بنی صدر بعمل آورده‌است. چکیده کتاب در «گروگانگیری» آمده‌است.

2 - اکتبر سورپرایز October Surprise نوشته باربارا هونگر Barbara Honegger است. کتاب در آوریل 1989 انتشار یافته‌است. چکیده کتاب در گروگانگیری آمده‌است.

3 - My Turn To Speak اثر ابوالحسن بنی صدر. این کتاب نخست به زبان فرانسه، با عنوان «توطئه آیه‌الله‌ها» منتشر شده‌است. یک گزارشگر فرانسوی، طی روزها، تاریخ دوران مرجع انقلاب را که بنی صدر شرح کرده‌است، بر نوار ضبط و از آن، قسمتی را، با موافقت بنی صدر، بصورت کتاب انتشار داده‌است. کتاب به ایتالیائی نیز انتشار یافته‌است.

4 - سیر تحول سیاست امریکا در ایران، کتاب دوم، گروگانگیری، تألیف ابوالحسن بنی صدر تاریخ انتشار بهمن 1370 است.

5 - اکتبر سورپرایز October Surprise نوشته گاری سیک Gary Sick کتاب در 1991 انتشار پیدا کرده‌است. چکیده کتاب در «گروگانگیری» نقل شده‌است.

6 - گزارش کنگره امریکا در باره اکتبر سورپرایز که در 1993 با این عنوان منتشر شده‌است:

**Joint Report of the Task Force to Investigate
Certain Allegations Concerning the Holding
in 0891 of American Hostages by Iran**

("October Surprise Task Force") تصمیم به تشکیل کمیته تحقیق پس از انتشار کتاب My Turn To Speak و حضور بنی صدر در کمیسیون خارجی مجلس نمایندگان اتخاذ شد. رئیس کمیسیون، هامیلتون بود و این اتهام را که انتخاب ریگان و معاون او بوش حاصل معامله‌ای محرمانه بر سر گروگانها، بوده‌است، برای نظام سیاسی امریکا بسیار خطرناک و اثبات چنین اتهامی

را مرگبار می‌دانست. بر این اساس، مأموریت کمیته تحقیق این بود که این خطر را رفع کند. توفیق کامل نیافت. زیرا برغم سانسور مدارک و گزارشها و قلب بعضی از شهادتها، تنها توانست مدعی شود که نمی‌توان گفت «اکتبر سورپرایز» واقع نشده‌است. اما ما سندی بر وقوع آن بدست نیاوردیم!

7 - پاری در کتاب *Trick or Treason , The October Surpirse Mystery* ، که اینک چکیده آن را در دسترس دارید، سانسورها و تقلبهای کمیته تحقیق را بر شمرده‌است. بعد از انتشار کتاب، او تحقیق در باره گزارش کنگره را پی گرفته و حاصل کار خود را انتشار داده‌است. ترجمه‌های کارهای بعدی روبرت پاری را نیز، بمحض توفیق در انجامشان، در اختیار خوانندگان خواهیم گذاشت.

8 - یافته‌های جدید که یا اسنادی هستند که روبرت پاری یافته است و یا تحقیقها هستند که او و دیگران انجام داده‌اند. در ایران نیز، عاملان خیانت، خود، حقیقتی را باز نوشته‌اند. آن تحقیقها و این اعتراف را هم در مجلدی، در اختیار ایرانیان قرار می‌دهم.

ابوالحسن بنی‌صدر

25 شهریور 1384

چکیده کتاب *Trick or Treason , The October Surpirse Mystery* نوشته روبرت پاری:

آریل شارون نخست وزیر امروز اسرائیل واسطه دیروز ملاتاریا در خرید اسلحه از امریکا و اسرائیل بود!؟:

روبرت پاری از اینجا شروع می‌کند که فروش اسلحه امریکائی به ایران، از تابستان 1981 شروع شد. راستی اینست که با کودتای خرداد 60، اجرای توافق محرمانه بر سر گروگانها میسر شد. پژوهشگر می‌نویسد: بعد از آنکه رونالد ریگان عهده دار ریاست جمهوری شد، وزیر دفاع اسرائیل، آریل شارون Ariel Sharon و وزیر خارجه وقت امریکا، ژنرال آلکساندرهیک Alexander M. Haig در تابستان 1981، با یکدیگر، مذاکرات محرمانه‌ای انجام دادند. با فروش اسلحه به ایران موافقت بود. بن مناش می‌افزاید: «پیش از آن، موافقت حاصل شده بود اما رسمی نبود. اسلحه موجود در انبار ناتو از آغاز سال 1981، با اجازه امریکا، به ایران فروخته می‌شد. فروش اسلحه به ایران ادامه یافت. جز در 4 ماه آخر سال 1982. علت آن عصبانیت خمینی بود از شارون

آن زمان، شارون، وزیر دفاع رزم آور اسرائیل، با علنی کردن این امر که اسرائیل به ایران اسلحه می‌فروشد، رهبر بنیادگرای ایران، آیه الله روح الله خمینی را در تنگنا قرارداد. اما عصبانیت زود فروخواهید و جریان اسلحه به ایران، از سر گرفته شد. آخر، هر دو طرف دلایل قوی برای روابط پنهانی خود داشتند.» پاری این ادعا را موضوع تحقیق می‌کند: روابط هیگ و شارون بسیار نزدیک بود و مسلم است که اسرائیل به ایران اسلحه می‌فروخت.

کیسی که رئیس ستاد انتخاباتی ریگان - بوش در انتخابات ریاست جمهوری بود، افتتاح دیگری بیار آورد که « مناظره گیت » نام گرفت. توضیح اینکه ریگان و بوش می‌باید مناظره‌ای تلویزیونی انجام می‌دادند. کتابچه حاوی یادداشت‌های کارتر برای این مناظره را کیسی از یکی از محارم کارتر، دریافت کرده بود.

کیسی که در جنگ دوم جهانی سر جاسوس بود، فعالیت‌های کارتر و حکومت او را برای تحصیل آزادی گروگانها، از نزدیک، زیر نظر داشت. ترس کیسی از آن بود که در هفته‌های پیش از انتخابات ریاست جمهوری، گروگانها آزاد شوند و آزادی آنها امید کارتر را برای تجدید انتخاب قطعی بگرداند. این بود که او تیم مخصوصی از کارکنان حزب جمهوری و داوطلبان تشکیل داد تا در همه جای جهان و تمام وقت، هر گونه پیشرفتی در حل مشکل گروگانها را زیر نظر بگیرند و او را از آن آگاه کنند.

اینسان بود که هیأت تحقیقی که مجلس امریکا برای تحقیق در باره « مناظره گیت » تشکیل داده بود، اشتغال خاطر کیسی به « غافلگیری اکتبر » را کشف کرد. هیأت نتوانست راز دزدیده شدن کتابچه یادداشتها را کشف کند. تحقیق کنندگان اکتبر سورپرایز را نیز پی نگرفتند. آنها فکر کردند رگ حساس حزب جمهوری را پیدا کرده‌اند.

در نوامبر 1986، من با علاقه مقاله بوب وودوارد BoB Woodward و والتر بینکوس Walter Pincus را در واشنگتن پست خواندم. مقاله می‌گفت که حکومت ریگان فروش اسلحه به ایران، از راه اسرائیل، را، از همان سال 1981، چند ماه بعد از تصدی ریاست جمهوری، تصویب کرده‌است. اما آن زمان به این صرافت نیفتادم که با این معاملات، پیش از آنکه ریگان عهده دار ریاست جمهوری شود، موافقت شده‌است.

در آوریل 1987، آلفونسو چاردی Alfonso Chrdy در میامی هرالده، قطعه‌ای از بازل رابطه ریگان با ایران را یافت. این گزارشگر سخت کوش که با من در تحقیق پیرامون فعالیت‌های محرمانه سرهنگ اولیویه نورث در ماجرای ایران - کنتر رقابت داشت، کشف کرد که 3 تن از فعالان ستاد انتخاباتی ریگان، در هتل لانگان پلازا L'Enfant Plaza، در واشنگتن، در سپتامبر 1980، با فرستاده ایرانی مرموز دیدار کرده‌اند. بنا بر فرض، فرستاده ایرانی پیشنهاد کرده‌است که گروگانها به ترتیبی آزاد شوند که موجب پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری امریکا شود. مشاوران ریگان یعنی ریچارد آلن و لورانس سیرمن و روبرت مک فارلین اصرار می‌ورزند که آنها پیشنهاد را نپذیرفته‌اند و نام فرستاده ایرانی را بیاد نمی‌آورند.

و در 3 اوت 1987، فلورا لوئیس Flora Lewis در نیویورک تایمز نوشت که رئیس جمهوری پیشین ایران، ابوالحسن بنی‌صدر، در تبعید گاه خود، پاریس، گفته است نمایندگان ریگان در اکتبر 1980، معامله‌ای بر سر گروگانها با فرستاده‌های ملاتاریا بعمل آورده‌اند. بخاطر این معامله، ملاتاریا حل مشکل گروگانها را با حکومت کارتر معوق گذاشت. با وجود این، در واشنگتن، نادر بودند روزنامه نگارانی که قول رئیس جمهوری خلع ید شده را جدی بگیرند.

پس از بن مناش، پاری به سراغ ریچارد برنک Brenek می‌رود و صحت اظهارات او را ارزیابی می‌کند. برنک یک امریکائی است که مدعی شد در ماجرای اکتبر سورپرایز بوده‌است و بوش عضو هیأت مذاکره کننده با نمایندگان خمینی بوده و برنک او را در پاریس دیده‌است. علت تحقیق در باره اظهارات برنک نیز اینست که حکومت امریکا او را دروغگو خواند و بر ضدش به دادگاه شکایت کرد و، در دادگاه، حکومت بازنده و برنک برنده شدند. پاری می‌نویسد: به تولید کنندگان فرونت لاین Frontline گفتیم: « من نمی‌دانم در این محاکمه چرا حکومت بازنده شد. اما اگر حکومت نتوانست ثابت کند برنک دروغ می‌گوید، لاجرم واقعیتهای وجود دارد و کاری انجام گرفته‌است.»

حدس می‌زنم دادستان دنور Denver از شهادت برنک در مورد دیگری عصبانی بوده است. شاید فکر کرده است او باید نکاتی در خور تأملی را در واشنگتن شنیده باشد. بهر رو، دادستان بی آنکه خواسته باشد، توجه مطبوعات را به ماجرای اکتبر سورپرایز جلب کرد.

نظر نامساعد من نسبت به برنک تغییر کرد. علت نیز این بود که تاریخ گزارش DIA (دیفنس انتلیجنت آژنسی) 3 روز پیش از آنست که ریگان اجازه فروش موشک ناو به ایران را محرمانه امضاء کرد. پس آگاهی برنک در خور توجه بود. در اوائل 1986، وقتی برنک با وکیل مدافع خود در باره فروش اسلحه توسط امریکا به ایران سخن می‌گفت، این معامله سری‌ترین اسرار در واشنگتن بود. بنا بر این، او باید به اطلاعات بسیار حساسی دسترسی می‌داشت.

تدارک محاکمه یک سال بطول انجامید. دایره سری اف بی آی گزارشی را ارائه کرد که بنا بر آن، جورج بوش در 19 اکتبر 1980، در چوی چیس کانتری کلوب Chevy Chase Country Club در مریلند بوده‌است. اما اف بی آی نتوانست ثبتي نامی گویای حضور بوش در این باشگاه بیابد و یا کسی را پیدا کند که بوش را در باشگاه دیده‌باشد. و نیز حکومت نتوانست مدرکی ارائه کند که نشان دهد کیسی و گرگ Gregg در آن تاریخ، در امریکا بوده‌اند.

دو مأمور حفاظت از جان بوش در روزهای 19 و 20 اکتبر 1980، ویلیام هودسن Hudson و بنوئارد تانیس Tanis، هر دو تکذیب کردند که بوش در آن روزها خاک امریکا را ترک گفته باشد. اما در بازرسی، هر دو پذیرفتند که آن روزها، در مدتی که بوش در خانه بوده‌است، او را ندیده‌اند. و نیز نتوانستند بطور دقیق بگویند ساعات کارشان چه وقت آغاز و کی پایان پذیرفته‌است.

شگفتی آور اینکه اوروک O'Rourke از ثبت گزارشهای محرمانه در باره گذران بوش در روز مورد سؤال، خود داری کرد. رونوشتهای سانسور شده آن مدارک در اختیار دو طرف دعوا گذاشته شد. اما اوروک نه اوراق را سند تلقی کرد و نه از مأموران مخفی خواست به یادآشتیانی که می‌توانند به حافظه آنها کمک کنند، مراجعه کنند و بگویند در آن روز بوش چه می‌کرد. ممکن است اوروک بیم داشته است مدارک بسختی سانسور شده دایره محرمانه اف بی آی در میان اعضای هیأت منصفه این ظن را بر انگیزد که چرا اینهمه قسمت از مدارک سیاه و سانسور شده‌اند.

بدنبال دو مأمور سری، دو منشی در دادگاه شهادت دادند که در 1980، در ستاد انتخاباتی ریگان - بوش، در آرلینگتن واقع در ویرجینیا، برای کیسی کار می‌کردند. وقتی اوروک از باربارا هیوارد Hayward و ماری کاستلو Castello، دو منشی کیسی پرسید: آیا کیسی در آخرین ماه مبارزات انتخاباتی امریکا را ترک گفت یا خیر؟ هر دو پاسخ دادند: نه. اما بازجویی معلوم کرد که این دو منشی همواره با کیسی همراه نبوده‌اند. او هر از چندی به سفر می‌رفته است و سفرهای خود را از آنها، پنهان نگاه می‌داشته است. باردیگر، اوروک از وارد کردن مدارک مربوط به سفر کیسی، در پرونده، خودداری کرد.

شاهد بعدی ریچارد گرگ بود. او از صاحب منصبان سیا بود که مشاور امنیتی بوش شده بود. بهنگام معامله بر سر گروگانها، او در شورای امنیت ملی کار می‌کرد. او در دادگاه شهادت داد که تعطیلات 18 و 19 اکتبر 1980 در هیچ کجای پاریس نبوده‌است. او دست زن و دختر خود را گرفته و به برتانی بیچ در دلاور Delaware به اقامتگاه تابستانی دوست خود برده‌است. بیاد می‌آورد که هر سه در یکی از روزها شنا کرده‌اند. برای شنا، آب به اندازه کافی گرم بود. ما مقداری تییس بازی کردیم. پیاده روی کردیم. دو شنبه 20 اکتبر نیز همسر و دختر خود را به واشنگتن بازگرداندم و بکار خود در شورای امنیت ملی بازگشتم.

او سفر به پاریس و گفتگو با ایرانیها را تکذیب کرد. او نه کارت بانکی و نه رسیدهای رستورانها و نه هیچ مدرکی از گذران ایام تعطیلات آخر هفته خود و خانواده‌اش در محلی که می‌گفت، نداشت. تا وسط بعد از ظهر روز دوشنبه نیز مدرکی ارائه نکرد که گویای حضورش در محلی باشد.

گرگ برای اثبات درستی شهادتش، عکسهائی را از خود و همسر و دخترش در بیج، نشان داد. اما در عکسها نه محل مشخص بود و نه تاریخی ثبت شده بود. گرگ لباس شنا بر تن داشت و دو زن لباس سبک تابستانی بر تن داشتند. عکسها نشان می‌دادند که روز آفتابی بوده است. حال آنکه گرگ در شهادت خود گفته بود آن روزها سرد بوده‌اند. گرگ بیاد نمی‌آورد عکسها را شبه گرفته‌اند یا یک شبه. اما بیاد می‌آورد که اول بعد از ظهر که آب هنوز گرم بوده، شنا کرده‌است. مهر پشت عکس نشان می‌دهد که عکسها در « اکتبر 1980 » ظاهر شده‌اند.

اوروک از همسر و دختر او در باره درستی شهادت گرگ پرسید و این اشتباه وخیمی بود. این امر که همسر و دختر گرگ نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند شهادت گرگ را تأیید کنند، در هیأت منصفه، ظن برانگیخت. عکسهائی هم که گرگ را در لباس شنا نشان می‌دادند، به شهادت گرگ زبان رساندند. زیرا وکیل مدافع برنک به ایستگاه بوب لینوت Bob Lynott، به ایستگاه تلویزیونی قدیمی در پورت لند که به «آقای هواسنج» معروف است، مراجعه کرد. هواشناسی تصدیق کرد که در آن تعطیلات آخر هفته ماه اکتبر 1980، در بنانی بیج، هوا منقلب بوده و با هوائی که عکسها نشان می‌دادند نمی‌خواند.

لینوت گفت: من صد در صد مطمئن هستم که عکسها در 18 اکتبر 1980 گرفته نشده‌اند. 90 درصد مطمئن هستم که در 19 اکتبر گرفته نشده‌اند. لینوت عبور جبهه هوای سرد را در اوائل صبح یک شبه 19 اکتبر از دلاور تشریح کرد که باران آرامی، سرما را ببار آورد. در بیج، سوز سخت شمالی می‌وزید. در بنانی بیج، اواخر بعد از ظهر، کمی از شدت سرما کاسته شد. هوا آفتابی شد و ممکن است آن زمان عکس گرفته شده باشد. اما لینوت می‌پرسید: در عکسها، گرگ خندان و راحت است آیا او با وجود سوز سخت شمالی در 19 اکتبر، می‌توانست این قیافه خندان و راحت را داشته باشد!

برنک مدعی بود که دیدار فرستادگان ریگان - بوش با فرستادگان خمینی در پاریس، در هتل والدورف - فلوریدا واقع در محله زیبای مادلن انجام گرفته است. « اشخاصی که من در آن هتل دیدیم، از جمله سیروس هاشمی، مردی بنام دونالد گرگ و ویلیام کیسی بودند. شخصی بنام جلال الدین فارسی و مرد دیگری بنام برنارد ویلو Veillot آنجا بودند. چون دو لارک Delaroque آنجا بود. اشخاص دیگری هم بودند که من نمی‌شناختم و بمن معرفی نشدند. دوست من، روبرت بنس Benes، سرهنگ سازمان اطلاعات فرانسه نیز آنجا بود. خانم روبر Robert افسر اطلاعاتی حکومت فرانسه نیز آنجا بود.»

در اینجا، پاری شرح می‌دهد که دادستان کوشید چنان کند که برنک و شهادت او اسباب ریشخندش شود و نتوانست. هیأت منصفه تحت تأثیر شهادت شهود محترم اوروک قرار نگرفتند. سابقه عضویت گرگ در سیا به اعتبار شهادت او سخت ضربه زد و ظاهراً اورک ندانست تا به کجا.

شکهای دیگری در باب عکسهای گرگ بروز کردند: « دلیل مسلمی به ما ارائه شد. کریستف توضیح داد که مغازه‌ای که عکس را ظاهر می‌کند، تاریخ گرفتن آن را پشت آن قید نمی‌کند بلکه تاریخ ظاهر کردن آن را قید می‌کند. بنا بر این، هیچ نه معلوم که آن عکسها چه وقت گرفته شده‌اند.»

برنک می‌گوید نقش او در مذاکرات پاریس، انتقال 40 میلیون دلار پولی بوده‌است که در ازاء به تأخیر انداختن آزادی گروگانها می‌باید به طرف ایرانی پرداخت می‌شد. او باید پول را از حسابهای بانکی چندی منتقل کند: نخست از مکزیکو به بانکهای دیگری در اروپا. دستور انتقال پولها را کیسی می‌داد.

طرح طبس، ایران کاری نمی‌کند که کارتر انتخاب شود، میانجیگری عرفات و...:

روبرت پاری دیدار خود را با میل کولپند Miles Copeland افسر سیا نقل می‌کند. او به بوش نزدیک و با حاکمان بر دنیای عرب رابطه داشت. طرحی برای آزاد کردن گروگانها نیز تهیه کرده بود. کولپند به او گفته است:

« آنچه امریکا در ایران می‌کرد بر پایه تن دادن به واقعیت بود. به استثناء پذیرفتن سقوط شاه. بر اساس تجربه 1953، ما بر این باور بودیم که جمعیت این حرکت مهیب را نمی‌تواند ادامه بدهد. خسته می‌شود و رها می‌کند. اما مردم از حرکت باز نایستادند.

در 1953، ما با جمعیت 20 هزار نفری روبرو بودیم که فریاد می‌زد « مرگ بر شاه، زنده باد مصدق ». کاری که ما کردیم، براه انداختن جمعیتی 20 هزار نفری بود که فریاد می‌زد « مرگ بر مصدق، زنده باد شاه ». اما حامیان خمینی در 1979، یک میلیون بودند. ما نمی‌توانستیم یک میلیون نفر در مخالفت با او گرد آوریم.»

کولپند پس از بررسی کمی و بیشهای سیاست امریکا در قبال رژیم شاه و انقلاب، رشته سخن را به طرح طبس می‌رساند:

« جزئیات طرح را باید به تاریخ سپرد. فکری که بر اساس آن طرح تهیه شد، این بود که ایرانیانی چند اونیفورهای ارتش و شهربانی را در بر کنند و به سفارت بروند. و خطاب به دانشجویان بگویند: آفرین! کاری که شما کرده‌اید، عالی است. اما حالا دیگر وقت است که ما شما را از زیر این بار رها کنیم. زیرا ما می‌دانیم که قرار است قوای خارجی وارد عمل شوند. آنها شما را خواهند کشت. بنا بر این موقع آنست که ما گروگانها از دسترس آنها دور کنیم.

ایرانیانی که به لباس ارتش و شهربانی در می‌آمدند، می‌باید گروگانها را از سفارت خارج می‌کردند و به بیرون از شهر می‌بردند. در آنجا، گروگانها می‌باید سوار هلی کوپترهای امریکائی می‌شدند و ایران را ترک می‌گفتند.

نقشه کار این بود. من آن را ساده بیان کردم. اما قابل اجرا بود. این نقشه توجه دستگاه کارتر را به خود جلب نکرد. زیرا طراحان طرح طبس، در این دستگاه، تکیه اصلی را بر قدرت نظامی امریکا و کمترین کار را بر عهده دستیاران ایرانی در تهران می‌گذاشتند. طرح طبسی که حکومت کارتر تهیه و اجرا کرد، به شکست فاجعه آمیزی انجامید.

پس از اظهار نظر در باره طرحهای این و آن برای نجات گروگانها، کولپند به رابطه مقامات اطلاعاتی با یک مقام ایرانی - که حاضر نبوده‌اند او را از هویتش آگاه کنند - می‌رسد:

« به یقین، مقامات اطلاعاتی با یکی از مقامات ایران، تفاهم داشتند. دوستانم در سیا، از طریق طرفهای خود در ایران، مطلع شدند که ملایان به کارتر، برای تجدید انتخاب، کمک نخواهند کرد.

آن زمان ما با شیطان (دولت ایران) روابط غیر رسمی داشتیم. بنا بر این پشت پرده عمل می‌کردیم. ما این پیام را دریافت کردیم: « نگران نباشید! کارتر نمی‌تواند گروگانها را به خانه آورد و اعتباری کسب کند.

بزودی ریگان بر سر کار می آید و ایرانیان خوشحال می شوند دستهایشان را از گروگان گیری می شویند و رابطه امریکا با ایران دیگر می شود.»

کوپلند حاضر نشد بگوید سرنخ « رابطه غیر رسمی با شیطان » در دست چه کسی بود. اصرار می ورزید که معامله رسمی با ایرانیان نشد. تنها تقارن منافع دو طرف بود. نه ایرانیان و نه جمهوریخواهها نمی خواستند با رها کردن گروگانها در آخرین لحظه، کارتر سرمایه سیاسی بدست آورد. بدینسان نفع مشترکی وجود داشت در آزاد کردن گروگانها بعد از ترک گفتن مقام ریاست جمهوری از سوی کارتر. ایرانیان کارتر را تنبیه می کردند و این کار را با کمک به روی کار آمدن حکومت جدید می کردند.

اما این « تفاهم » غیر رسمی چگونه حاصل شد؟ ایرانیان از ندادن گروگانها به کارتر، چه انتظاری داشتند؟ چه کسی با آنها گفتگو کرد؟ واسطهها چه کسانی بودند؟ کوپلند حاضر نبود به این پرسشها پاسخ گوید. تنها به من اطمینان می داد که « در درون جامعه اطلاعاتی کسانی بودند که در یافتن در خیر ایالات متحده امریکا، کاری که باید کرد کدام است و آن را کردند.» او این حرفه ایها را « سیا در سیا » توصیف می کرد.

بدینسان، کوپلند زمینه سیاسی رویدادهائی را روشن می کرد که ما در کار تحقیق از چند و چون آن بودیم. با وجود این، از گفتگو در باره اکتبر سورپرایز می گریخت. او از خواست ایرانیان در ضربه زدن به کارتر سخن می گفت اما حاضر نبود راز قدیمیهای سیا را بروز دهد و بگوید چسان در کار مذاکرات کارتر برای آزاد کردن گروگانها، اخلال می کردند.

روس Ross و من امیدوار بودیم در دیدار بعدی خود از انگلستان، با کوپلند مصاحبه دومی را بعمل آوریم. شاید حاضر می شد بگوید در 1980، چه کسانی از « سیای سیا » در باره گروگانها، طرف گفتگو بودند. پیام می دادند و پیام می گرفتند؟ چرا رفقای او مطمئن بودند که گروگانها بعد از شکست کارتر آزاد می شدند؟ قصد او از « روابط غیر رسمی با شیطان » چه بود؟ اما ما این اقبال را نیافتیم. کوپلند در 14 ژانویه 1991 مرد.

روبرت پاری و همکارش در این تحقیق، به سراغ نیکلا اینتیو Ignatiew Nicholas می روند. این شخص کارش فروش اسلحه بوده است و ریچارد برنک را می شناخته است. او معلومات خود را در باره اکتبر سورپرایز، این سان در اختیار می گذارد: اول بار در اواخر 1988، وقتی ریچارد برنک با تفاق مارتین کیلیان Martin Kilian خبرنگار اشپگل در واشنگتن به پاریس آمدند، او از اکتبر سورپرایز آگاه شده است. کیلیان می خواست بداند برنک واقعا از معامله پنهانی جمهوریخواهها و ایرانیها بر سر گروگانها چه می داند. برنک شامی ترتیب داد با دو تن از شرکای فرانسویش، روبرت بنس Robert Benes و مادام روبرت. و اینباتیو به آنها پیوست. بر سر میز شام، بحث بود. باید بگویم بحث سختی بود. زیرا یک طرف سعی می کرد از حضور روبرت بنس و مادام روبرت در دیدارهای جمهوریخواهها و ایرانیها در 1980 بپرسد و طرف دیگر البته انکار می کرد. و من که هیچ از ماجرا نمی دانستم.

من (پاری) پرسیدم: برنک مدعی است که ملاقاتی در هتل ویلدورف - فلوریدا انجام گرفته است. او و روبرت بنس و مادام روبرت با کیسی و گرک و دیگرانی چند در آن حاضر بوده اند. وقتی او از آنها در این باره پرسید چه واکنشی نشان دادند؟ اینباتیو پاسخ داد: آنها تکذیب کردند.

من (پاری) از او پرسیدم: بعد از این دیدار، شما در صد شدید، با استفاده از روابطی که با حکومت فرانسه داشتید، اطلاعاتی پیرامون اکتبر سورپرایز بدست آورید؟ چه بدست آوردید؟ اینباتیو گفت: در آغاز،

بر آن نشدم اطلاع دقیقی بدست بیاورم. تنها می خواستم بدانم چنین معامله‌ای انجام گرفته است یا نه. زیرا همانطور که گفتم تا سال 1988 در این باره هیچ نشنیده بودم. اگر هم شنیده بودم، شنیده بود نه بیشتر. در آن ملاقات، چون کم و بیش وارد ماجرا شده بودم، می خواستم بدانم در باره چه چیزی گفتگو می کنیم. و بعد از گفتگو با تعدادی از دوستان خود، متقاعد شدم که ملاقات مهمی انجام شده است. این ملاقات در فاصله 19 و 22 اکتبر 1980 در پاریس، نخست در هتل رافائل و دو ملاقات بعدی در هتل فلوریدا انجام گرفته اند.

اینیاتیو گفت: اعضای طرف اعتماد دستگاه اطلاعاتی فرانسه که من با آنها تماس دارم، در باره حضور بوش در این ملاقاتها، اختلاف دارند. برخی گفتند بوش حاضر بوده است و بعضی حضور او را تکذیب کردند. اما من می گویم او، در ملاقاتها، حضور داشته است. نخست به این دلیل حضورش منطقی است و آنگاه به دلیل آنکه وطن دوست است، نامزد ریاست جمهوری بود و می کوشید گروهگانه‌ها بلافاصله آزاد شوند. من (پاری) پرسیدم: آیا به نظر شما زشت نمی آید که آزادی گروهگانه‌ها چند ماه دیر، در روز ادای سوگند ریگان آزاد شدند؟

او پاسخ داد: من قویاً بر این باورم که امریکاییها می خواستند آزادی بلافاصله گروهگانه‌ها را بدست آورند. اما خوب، آنها آزادی با فاصله آنها را بدست آوردند.

اینیاتیو اطمینان چندانی نداشت که برنک در ملاقاتها حضور می داشته است.

پاری و رس به سراغ بسام ابوشریف، مشاور عرفات می روند. پیش از آن، ابوشریف با مجله امریکائی پلی بوی مصاحبه کرده و گفته بود یکی از نزدیکترین دوستان ریگان بنزد عرفات آمد و از او خواست نفوذ خود را بکار برد تا ایران آزادی گروهگانه‌ها را تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، به تأخیر اندازد. ابوشریف به پاری و رس می گوید:

« آنچه من می توانم بیاد بیاورم اینست که در آغاز بحران ایران، تماسها میان حکومت کارتر و سازمان آزادی بخش فلسطین، در واقع، مهم‌ترین مجرای ارتباط امریکا و ایران در حل مشکل گروهگانه‌ها و آزادی سازی آنها بود. تا وقتی این مجرا تنها مجرا بود، سازمان موفق به آزاد کردن گروهی از گروهگانه‌ها شد. رئیس عرفات با عالی‌ترین مقام ایران تماس می گرفت. اما از زمانی که حکومت امریکا شروع کرد به ارتباط گرفتن با دیگر ایرانیان از مجاری دیگر، مشکل بفرنج شد. ما همواره می گفتیم وقتی آشپز چند تا شد، غذا خراب می شود. بدین خاطر بود که ما خود را عقب کشیدیم.»

و نیز، بسام ابوشریف مدعی بود ریگانیان، نیز، به سازمان آزادیبخش مراجعه کرده‌اند:

« من نمی توانم وارد جزئیات شوم. اما می توانم بشما بگویم آری شخصی از سوی گروه ریگان با ما تماس گرفت. این تماس در دوره مبارزات انتخاباتی بود. کارتر و ریگان بر سر ریاست جمهوری با یکدیگر رقابت می کردند. کسی از سوی گروهی که برای انتخاب ریگان به ریاست جمهوری فعالیت می کرد، در باب گروهگانه‌ها، با ما تماس گرفت. آن زمان سرانجامی که وضعیت گروهگانه‌ها پیدا می کرد، بسیار بسیار حساس و ظریف بود. از قرار، برای ریگان مهم بود که هیچیک از گروهگانه‌ها در روزهای پیش از پایان ریاست جمهوری کارتر آزاد نشوند. اما سازمان از وارد شدن در این بازی، قاطعانه سر باز زد. »

من (پاری) پرسیدم: آیا مطمئن هستید که آن شخص از گروه ریگان بود؟ بسام پاسخ می دهد: « آری. مطمئن هستیم. اما در این باره صحبت نخواهم کرد. من مجاز نیستم تا نامها را بگویم و یا به شما بدهم. زیرا ما نمی خواهیم خود را وارد انتریکهای داخلی امریکا کنیم.»

من پرسیدم: چگونه توانستید بفهمید او از گروهی است که بسود انتخاب ریگان فعالیت می‌کند؟ بسام پاسخ داد: « ما روش خود را برای شناسایی اشخاص داریم. در باره او تحقیق کردیم. با همان روش که در باره شما تحقیق کردیم! »

من پرسیدم: کجا او را ملاقات کردید؟ بسام پاسخ داد: « من او را در بیروت ملاقات کردم. به یک دلیل ساده، من وارد جزئیات امر نمی‌شوم: اجازه ندارم. من در این باره با رئیس خود عرفات صحبت کردم و او اجازه نداد وارد جزئیات شوم. من می‌دانم که جزئیات احتمالاً افشاح بزرگی برای برخی اشخاص در امریکا بیار می‌آورند. اما نمی‌توانم وارد جزئیات شوم زیرا مجاز نیستیم. »

من (پاری) یادآور شدم او به پلی بوی گفته بود اگر آنها انکار کنند مدرک دارید که می‌تواند ثابت کند چنین کسی نزد شما آمده‌است. آنها تکذیب کردند. با وجود این، بسام پاسخ داد: « من هیچ اجازه‌ای از رئیس خود ندارم در این باره توضیح بدهم. اما ما مدرک داریم. ما در باره آنچه به شما می‌گوئیم، مدرک داریم. »

بعد، من (پاری) عکسی از یکی از دستیاران ریگان در مبارزات انتخاباتی را به او نشان دادم. ما فکر می‌کردیم کسی باشد که به سازمان آزادیبخش فلسطین مراجعه کرده‌است. او آدمی بود با موهای جو گندمی از تاجران کالیفرنیا که هم به ریگان و هم ادوین میز (وزیر دادگستری در حکومت ریگان شد) نزدیک بود. بسام، وقتی عکس را دید، لبخند زد. چهره او نشان می‌داد که عکس یک شناس را می‌بیند. اما پاسخ او رمزآمیز بود: « این تنها عکسی است که دارید؟ » پاسخ دادم: این تنها عکسی است که با خود دارم. بعد، سکوت شد. من سکوت را با این پرسش شکستم: آیا این همان شخص است که با شما دیدار کرد؟ بسام پاسخ داد: « No comment, no comment. من در یک موقعیت رسمی هستم. از رئیس خود اجازه ندارم در این باره صحبت کنم. همانطور که گفتیم، ما مدرک قطعی داریم. »

بعد من (پاری) نام صاحب عکس را گفتیم و پرسیدم: آیا این اسم برای شما آشنا است؟ بسام پاسخ داد: «No comment. خواهش می‌کنم اصرار نکنید. من اجازه ندارم. اگر عرفات به من اجازه بدهد، من می‌توانم کتو میز را باز کنم و مدرک را به شما بدهم. رئیس من از بکار بردن اینگونه وسائل امتناع می‌ورزد. زیرا او برای خود و دیگران احترام قائل است. اگر حکومت امریکا می‌خواهد از حق فلسطینیان حمایت کند، بخاطر اصول باید چنین کند بخاطر حقوق اساسی مردم فلسطین باید چنین کند نا بخاطر بدنام کردن. »

من (پاری) گفتیم: من فکر می‌کنم بدنام کردن موضوعی نباشد که ما در باره‌اش گفتگو می‌کنیم. یک مسئله تاریخی است. 10 سال از تاریخ وقوع آن گذشته است. من فکر می‌کنم شما با من موافقید که مهم است تاریخ و آنچه در آن ضبط شده است را روشن کردن.

بسام با لحنی مردد گفت: « شما خوب می‌دانید برخی از کسانی که از نزدیک برای ریگان کار می‌کردند، اینک از نزدیک برای بوش کار می‌کنند. »

توضیح: عقل قدرت مدار با تخریب شروع می‌کند و با تخریب خود، بسام ابوشریف می‌گوید عرفات برای خود و دیگران احترام قائل است. و از راه بدنام کردن. اما اگر راست می‌گفت، چرا با پلی بوی مصاحبه کرد و از ماجرا پرده برداشت؟ اگر راست می‌گفت، چه فرق می‌کرد بوش بر سر کار باشد و مراجعه کننده در دو دستگاه ریگان و بوش باشد یا نباشد؟ راست نمی‌گوید. حق اینست که وقتی افشاح اکتبر سورپرایز بر ملاء شد، عرفات نیز خود را صاحب برگه تهدید کننده یافت و با مصاحبه با پلی بوی خواست از آن، وسیله تهدیدی بسازد.

اما در این باره که ، زمانی سازمان آزادیبخش فلسطین تنها مجرای ارتباط ایران و امریکا بر سر گروگانها بود، هم، راست نمی‌گوید. زیرا عرفات به ایران آمد، به او حمله شد که واسطه امریکائیا و به ایران آمده‌است برای گفتگو در باره گروگانها. او ترسید و تکذیب کرد. اما نزد بنی‌صدر رفت و گفت: امریکائیا به ما مراجعه کرده‌اند و اگر من دست خالی از ایران بروم، بابت آن، فلسطین بهای سنگینی می‌پردازد. بنی‌صدر از خمینی خواست گروگانهای زن و سیاه پوست را بخاطر اثری که بر افکار عمومی در امریکا و جهان می‌گذارد، آزاد کند. او پذیرفت و 13 گروگان آزاد شدند.

پس از آنکه پلی بوی مصاحبه را منتشر کرد و کتاب بنی‌صدر در امریکا منتشر شد، بنی‌صدر توسط بسام ابوشریف به عرفات پیام داد: مدرکی که شما دارید متعلق به ملتی است که قربانی کودتا و جنگ 8 ساله شده‌است. متعلق به ملت‌های منطقه، از جمله ملت فلسطین است. مگر شما هشدار ندادید که گروگان‌گیری و جنگ، اجرای طرح آکاردئون را بدنبال دارد؟ مگر این طرح اجرا نشد و شما را از لبنان بیرون نراندند؟ پس این بار، بازی سیاسی را کنار بگذارید و حق را در سود ملت ایران و ملت‌های منطقه و بلکه تمامی حوزه اسلامی، اظهار کنید. این تنها فرصت است و فردا دیگر دیر است.

اما بوش بر سر کار بود و عرفات جرأت طرف کردن خود را با او نمی‌دید. در این مصاحبه نیز، بسام باستناد دستور عرفات از ابراز حقیقت سر باز می‌زند و برای آن توجیه اخلاقی نیز می‌سازد!

بسیار دیر، وقتی که دیگر ، اثری نداشت، بسام ابوشریف، نام کسی را که از سوی گروه ریگان بوش ، نزد عرفات رفته بود را باز گفت : جون شاهین دوست کیسی و شریک سیروس هاشمی ! نگاه کنید به کتاب یافته‌های جدید در باره اکتبر سورپرایز

بهر رو، به پرسش و پاسخ پاری با بسام ابوشریف باز گردیم:

من پرسیدم: آیا دلیلی دارید که بوش از همه ماجرا اطلاع دارد؟ بسام پاسخ داد: « ما نمی‌دانیم. به زحمت انداختن اعضای دستگاه ریگان ممکن است بمعنای ایجاد زحمت برای کسانی باشد که آن زمان دست در این کار داشته‌اند و اینک در دستگاه بوش کار می‌کنند. همانطور که به شما گفتیم، من حاضر نیستم در باره آن صحبت کنم. ریگان کوشید گروگانها را در جلوگیری از انتخاب کارتر بکار برد. ما کاری به آن کار نداریم. اما می‌گوئیم که ما نپذیرفتیم در جهت به تأخیر انداختن آزادی گروگانها، عمل کنیم.»

من (پاری) فن دیگری بکار گرفتیم. پرسیدم: سازمان آزادیبخش اگر عمل می‌کرد، چه چیز بدست می‌آورد؟ فرستاده ریگان چه وعده‌ای داد؟ بسام پاسخ داد: « وعده او این بود: درب کاخ سفید بروی سازمان گشوده می‌شود. اما ما نپذیرفتیم . زیرا ما مردمی اهل اصول هستیم. ما بدلائل انسانی و البته سیاسی برای آزاد کردن گروگانها اقدام کردیم. اما ما نمی‌توانستیم این پیشنهاد را بپذیریم. من فکر می‌کنم هریک از شما می‌دانید چنان پیشنهادی چه ارزشی برای سازمان آزادیبخش می‌داشت. با وجود این، ما آن را نپذیرفتیم.

من حدس می‌زنم چون این پیشنهاد به دیگران نیز شده باشد و باورم اینست که برخی از آنها پذیرفته‌اند و اسباب آزاد نشدن گروگانها را فراهم کرده‌اند...

من مطمئنم کسانی در حکومت ایران هستند که می‌دانند من از چه چیز سخن می‌گویم. من مطمئن هستم کسی از گروه ریگان با برخی از ایرانیان تماس گرفته است و یا در تماس است .»

توضیح: آن زمان، از مجریان طرح آکاردئون، یکی شارون نخست وزیر کنونی اسرائیل بود. او به امریکا سفر کرد. سفراو، حتی به روایت مطبوعات اسرائیل، شکست خورد.

توسل به ضد اطلاعات بقصد دروغ جلوه دادن «اکتبر سورپرایز» مصدق واقعیت داشتن آن شد:

روبرت پاری، فصل ششم کتاب را به توسل بوش و گروهی که برای رسیدن او به ریاست جمهوری فعالیت می‌کرد به انتشار ضد اطلاعات اختصاص می‌دهد:

* اسوالد لووینتر Oswald LeWinter مأمور اینکار می‌شود. او در مصاحبه با روبرت پاری می‌گوید: بعضی از اشخاص به من گفتند باید ضد اطلاعات بسازم و در کسانی که پیرامون «اکتبر سورپرایز» تحقیق می‌کنند، القاء کنم. به تریبی که انتشارش توسط آنها موجب بی‌اعتباری اصل ماجرا شود. از کسانی که من باید در آنها ضد اطلاعات القاء می‌کردم، یکی باربارا هونگر بود که مشاور سیاسی جمهوریخواه‌ها بود. کتابی در باره «اکتبر سورپرایز» نوشته بود و خواهان آن بود که کنگره در باره اکتبر سورپرایز تحقیق کند. مأموریت من این بود ضد اطلاعی را در اختیار او بگذارم که حقیقت بنماید. اما وقتی او آن را انتشار داد، آسان بتوان دروغ بودن آن را ثابت کرد.

لووینتر حاضر نشد بگوید چه کسانی او را به اینکار برانگیختند. تنها می‌گفت آنها با سیا سر و کار داشتند. چهار تن بودند و از من کاری را می‌خواستند که نتیجه‌اش این بشود که وسائل ارتباط جمعی توجه خود را از «اکتبر سورپرایز» برگیرند. پاری می‌پرسد: چقدر به تو پرداختند؟ لووینتر پاسخ می‌دهد: برای پول نبود که من این کار را انجام دادم. به من 100 هزار دلار پرداختند. من از راه شخص دیگری با باربارا هونگر تماس گرفتم. ضد اطلاعاتی را در اختیار او گذاشتم که عناصر راست نیز در آن بود اما می‌شد ثابت کرد «اطلاعات» دروغ هستند. و اثبات دروغ بودن «اطلاعات» به بی‌اعتبار کردن اصل ماجرا می‌انجامید.

کار لووینتر و ریچارد برنک بی‌حاصل نشد. در سال 1988، روزنامه نگارانی که در پی تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز شدند، احساس حرمان کردند و ماجرا را رها کردند. بسیاری از آنها که در باره اطلاعات نادرست لووینتر تحقیق کردند، به این نتیجه رسیدند کل ماجرا دروغ است.

* من (پاری) نیز یکی از آنها بودم که بهمین نتیجه رسیدم. یکی از آنها بودم که در اواخر 1988، شب هنگام، آقای رازین Razine به من تلفن کرد. آن زمان، من روزنامه نگار نیوزویک بودم. او گفت از «اکتبر سورپرایز»، زمان گفتگوها، محلها و اسامی شرکت کنندگان در آن، اطلاع دارد. جزئیاتی را در اختیار می‌گذارد که می‌توان صحت آنها را با امرهای واقع شناخته شده و مدارک رسمی آزمود.

در تلفن، رازین به من گفت افسر بازنشسته سیا است. از «اکتبر سورپرایز» اطلاع دارد زیرا گزارش سازمان اطلاعاتی فرانسه را در مرکز سیا خوانده‌ام. او اسامی مبهمی از فرستادگان ایرانی و چهار نام امریکائی، جرج بوش و ویلیام کیسی و دونالد گرک، افسر سیا و ریچارد آلن را اظهار کرد. او گفت یک امریکائی دیگر نیز حضور داشته است که شاهد عینی است: ریچارد برنک.

در 17 سپتامبر 1988، رازین ادعای خود را در گفتگوی رادیویی KFI، در لوس آنجلس، باز گفت. از جمله او گفت: ریچارد آلن، یک شنبه 19 اکتبر 1980، دیداری کرده‌است. اما وقتی بررسی شد، معلوم گشت در آن روز، یک بعد از ظهر، جرج آلن مصاحبه‌ای داشته و نمی‌توانسته است 7 صبح بوقت واشنگتن، در پاریس باشد. بدینسان، ساخته رازین دروغ از آب درآمد. مقامات سیا نیز وجود گزارش سازمان اطلاعات فرانسه را تکذیب کردند. و وقتی مارتین کلیان روزنامه نگار سانفرانسیسکو بر آن شد هویت آقای رازین را معلوم کند، آشکارش شد که او همان اسوالد لووینتر است!

* کلیان باتفاق همکاری، روزنامه نگار اشیگل، در باره « اکتبر سورپرایز » تحقیق می کردند. آنها در اروپا 5 منبع مستقل سراغ کردند - از جمله یک مقام عالی رتبه سازمان اطلاعات فرانسه و یک تاجر اسلحه مستقر در سوئیس - که به آنها گفتند: « اکتبر سورپرایز » یعنی گفتگو و توافق میان جمهوریخواهان و ایرانیان، برآستی، روی داده است. این 5 منبع و گزارشهای مؤید وقوع گفتگوها سبب شدند که این دو مایوس نشوند و تحقیق را رها نکنند.

* با وجود مأموریتی که لووینتر انجام داده بود، او خود می گفت: بخشهایی از داستانی که ساخته است، واقعیت دارند. او حتی مدعی شد برخی از اطلاعاتی که اظهار کرده است، دست اول هستند. او می گفت: در اواسط اکتبر 1980، در پاریس بودم و در تدارک گفتگوهایی کار می کردم که میان امریکاییها و ایرانیها و فرانسویها انجام شدند:

« من در جمع جامعه اطلاعاتی و بعنوان منتسب به سیا کار می کردم. من عضو تیمی از مأموران کشورهای مختلف بودم که کارش تأمین امنیت گفتگو کنندگان و سری انجام شدن گفتگوها بود. دیدارها و گفتگوها در تعطیلات پایان هفته 18 و 19 اکتبر 1980، انجام شدند.»

بنا بر بیان جدید لووینتر از رویدادها، کیسی و گرک و بوش در پاریس بوده اند. اما او می پذیرد که در باره ریچارد آلن دروغ گفته است. او اصرار می کرد که ریچارد برنک نیز در پاریس بود. پاری به او می گوید: شما در 1988 به وسائل ارتباط جمعی دروغ گفتید. چگونه انتظار دارید کسی اظهارات کنونی شما را راست بیندارد؟

لووینتر پاسخ می دهد: « من از کسی نمی خواهم آنچه را می گویم راست بیندارد. آنچه من از آنها که اظهارات مرا می شنوند، می خواهم اینست که از خود بپرسند چه قصدی از گفتن این حقیقت دارم که در 1988، مأموریت ساختن و پخش کردن ضد اطلاعات از راه وسائل ارتباط جمعی با هدف فریب مردم امریکا را داشتیم؟ تنها می خواهم بگویم واقعیت چه بود.»

پاری توضیح می دهد که اظهارات جدید لووینتر در مصاحبه با من و روس، معتبر نمی نمود. وقتی مصاحبه را به پایان بردیم، من و روس سر تکان دادیم. بدینسان، لووینتر، در حساس ترین موقع، با ساختن و انتشار ضد اطلاعات بر جهت یابی « اکتبر سورپرایز » اثر گذاشته بود. اینک روشن نبود ما با داستان شگفت او چه می توانستیم کرد.

توضیح: ضد اطلاع یا دروغ را بدون وجود حقیقت نمی توان ساخت. دروغ لباسی است بر قامت حقیقت، روش می باید دانست تا بتوان لباس دروغ را برکند و حقیقت را یافت. اگر آن زمان، جویندگان حقیقت، روش جدا کردن پوشش دروغ را از حقیقت می دانستند و بکار می بردند، ای بسا، در آن « حساس ترین زمان »، کار به زیان جرج بوش و دیگر « اکتبر سورپرایزها » و ایران گیتها می شد. کاری که با اعتراف لووینتر دیر آغاز شد، می توانست در دوران انتخابات ریاست جمهوری امریکا در 1988 انجام پذیرد. با وجود این، ضد اطلاعات، هر چند دیر، اما از دلایل واقعیت داشتن سازش پنهانی در اکتبر 1980 گشت. و یاد می شود که لووینتر، در کتاب خود، فصلی را به « اکتبر سورپرایز » اختصاص داده است که ترجمه آن، در کتاب « یافته های جدید پیرامون اکتبر سورپرایز »، نقل شده است.

پاری نیز از پژوهشگرانی است که احساس حرمان را ترک می گوید و تحقیق در باره « اکتبر سورپرایز » را پی می گیرد. در فصل هفتم، او تحقیق خود را پیرامون نقش سیروس هاشمی، شرح می کند:

* در جریان تحقیق در باره « ایران گیت »، کشف شد که سیروس هاشمی، میان حکومت ریگان و ایرانیها در سالهای 1984 و 1986 رابطه برقرار کرده است. سیروس هاشمی پیشنهاد کرد با ایرانیان ارتباط برقرار کند و برای آزاد کردن گروگانهای امریکائی در بیروت، از جمله رئیس پایگاه سیا در بیروت، ویلیام باکلی William

Buckley، با آنها گفتگو کند. پیشنهاد کمک سیروس هاشمی از راه جون شاهین John Shaheen و روی فورمارک FurmarkRoy، دوستان نزدیک ویلیام کیسی، رئیس سیا، داده شد. شاهین که در لبنان بدنیا آمده است، از زمان جنگ دوم جهانی کیسی را می‌شناخت. هر دو در اداره خدمات استراتژیک همکاری داشتند. فورمارک پیش از آنکه در خدمت عدنان قاشقی، سرمایه دار عربستانی کار کند، برای شاهین در شرکت‌های مالی و نفتی او کار می‌کرد. در 1990، مسئله این بود که آیا فعالیتهای سیروس هاشمی در 1985، مسبوق به سابقه‌ای در 1980 بوده‌است یا خیر؟

* ریچاردسون Richardson، وزیر سابق دادگستری به ما (پاری و روس) گفت: با سیروس هاشمی در 1979 دیدار کرده‌است. آن هنگام، هاشمی پیشنهاد کمک می‌کرد برای حل بحران گروگانهای آمریکائی در تهران. ریچاردسون هاشمی را با مقامات حکومت کارتر که بکار گفتگو برای حل مشکل گروگانها بودند، در رابطه می‌گذارد. بنظر ریچاردسون، سیروس هاشمی آدمی میانه رو و مسئول به نظر می‌رسید که از رفتار بنیادگرایان نگران شده و سود کشور خویش را، در دراز مدت، در این می‌دید که میان آمریکا و ایران روابط برقرار شوند.

* پاری و روس در باره نقش سیروس هاشمی با برادر او جمشید هاشمی مصاحبه می‌کنند. جمشید توضیح می‌دهد که نخستین بار که به سیا مراجعه کرده، بخاطر گرفتن کمک مالی برای تأمین هزینه‌های تبلیغاتی دربار احمد مدنی، نامزد ریاست جمهوری بوده است. رقیب اصلی مدنی، ابوالحسن بنی صدر بود. آمریکا که مترصد هر علامت عقلانی از سوی تهران بود، جانب مدنی را گرفت. در اجابت تقاضای برادران هاشمی، سیا پذیرفت پوشیده، مبلغ کمی بعنوان کمک بپردازد. مدنی برادران هاشمی را از کودکی می‌شناخت.

پهنگام صرف نهار، جمشید گفت: برادرم 500 هزار دلار برای کمک به هزینه تبلیغات، برای مدنی فرستاد اما مبلغ کمی از آن، دیر، به ایران رسید. در انتخابات ریاست جمهوری 25 ژانویه 1980، مدنی تنها 17 درصد آراء را بدست آورد. از بنی صدر شکست خورد. سیا حساب پولی را که پرداخته بود، مطالبه کرد. روشن شد که 100 هزار دلار از آن پول به ایران رسیده‌است. در پی عصبانیت سیا، سیروس هاشمی 290 هزار دلار از پول را به سیا بازگرداند.

توضیح: احمد مدنی در آن انتخابات تنها 13 درصد آرا را بدست آورد.

* جمشید هاشمی گفتگوهای آخر ماه ژوئیه در هتل ریتس مادرید را برای پاری و روس حکایت می‌کند: از جانب آمریکا، ویلیام کیسی و دونالد گرک و از سوی ایران کروی به مادرید آمده بودند. کروی عمامه بر سر و لباده بر تن داشت. جمشید و سیروس نقش مترجم را ایفا می‌کردند. من (جمشید) از حضور کیسی شگفت زده شدم.

جمشید به من و روس گفت: به سیروس گفتیم: «با جمهوریخواهها چرا سر و سر پیدا کرده‌ای؟» برادرم به من گفت: «اقبال جمهوریخواهها برای اینکه به قدرت برسند، خوب است و مهم است که با دو طرف کار کنیم.»

جمشید بدون اینکه وارد جزئیات شود، شرح دیدار و گفتگوها را به ما باز گفت: جلسه گفتگو ساعت 11 صبح شروع شد و عصر پایان پذیرفت. برای نهار، از بیرون ساندویچ آوردند. وقتی کیسی برگهای خود را رو کرد، روشن شد که چه می‌خواهد:

«پیشنهاد او این بود که آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری، به تعویق انداخته شود. در عوض، حکومت ریگان با نظر مساعد به ایران خواهد نگرست و باب فروش اسلحه را به روی ایران باز خواهد

کرد. قطعات یدکی و اسلحه و مهماتی که ایران خریده بود را به ایران ارسال می کند و پولهای ایران را از توقیف خارج می گرداند. »

بعد از دیدار ماه ژوئیه با کیسی، کروی به ایران بازگشت. با خمینی و آیه الله های ارشدی که مشاوران او بودند، شور کرد. دو یا هفته ای بعد، به جمشید تلفن کرد و خواستار دیدار دومی شد. ترتیبات جدید داده شدند و محل دیدار همان هتل ریتس مادرید معین شد. از نو، کیسی و گرگ بنمایندگی طرف امریکائی و کروی از جانب طرف ایران برای گفتگو حاضر شدند. در دو دور گفتگو، کیسی آن راه می برد اما گرگ اطلاعاتی را می داد که کیسی نداشت. اطلاعات درون حکومت کارتر که ما آنها را نداشتیم. برای مثال، قطعات یدکی خریداری شده توسط ایران کجاست؟

در دور دوم، کروی با لباس کامل روحانی آمد. او بر موافقت خمینی با آزاد شدن گروگانها بعد از پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری، تأکید کرد. او بر موافقت با پیشنهاد کیسی تصریح کرد: « گروگانها بعد از شکست کارتر آزاد خواهند شد. »

من (پاری) از جمشید هاشمی پرسیدم: شما چرا حالا این ماجرا را اظهار می کنید؟ جمشید پاسخ داد: بخاطر احساس مسئولیت نسبت به مرگ برادر کوچکم. او این اطلاع را که سیروس بر اثر بیماری سرطان خون مرد، راست ندانست. سیروس یک هفته پیش از مرگش، معاینه پزشکی شد و پزشک هیچ نشانه ای از بیماری در او نیافت. ظن جمشید بر این بود که او را کشته اند.

جمشید افزود: پیش از این نگفتم زیرا به تجارتیم زیان می رساند اما حالا به اندازه کافی پول گرد آورده ام که خود و خانواده ام بتوانیم با بی نیازی زندگی کنیم. می خواهم بدانم چرا برادرم مرد. « اکتبر سورباریز » تنها راه کشف واقعیت امر است.

پاری و روس می گویند از اروپا، با اطلاعات جدید به امریکا باز گشتیم. اما هنوز مسئله را حل نکرده بودیم. اطلاعات به اندازه لازم جدی بودند که ما را به ادامه کوشش و حل مسئله بر انگیزند.

اسرائیل و ملایان طرفدار ریگان می شوند و اسرائیل واسطه خرید اسلحه:

توضیح: روبرت پاری، در فصل هشتم کتاب خود، سخنان بن مناش، افسر اطلاعاتی اسرائیل را می آورد. در « اکتبر سورباریز »، اظهارات بن مناش ارزیابی شده اند. در اینجا قسمتهائی را می آوریم که پاری در باره آنها تحقیق کرده است:

ماجرای لهستان آنسان که بن مناش حکایت می کند، از دید دیگری، معنی می یابد. او ابتکار نزدیک شدن به لهستان را بخشی از یک استراتژی سری می خواند که بدستور نخست وزیر اسرائیل، اسحق شمیر، بقصد گشودن مجاری بسوی بلوک شوروی، انجام گرفت. هدفهای استراتژیک عبارت بودند از:

- 1 - خرید اسلحه سبک برای ایران که تقدم مالی و تاکتیکی می داشت؛
 - 2 - بهبود بخشیدن به روابط با شوروی تا که میلیونها یهودی روسیه اجازه مهاجرت به اسرائیل را پیدا کنند. شمیر بر این نظر بود که با بدست آوردن آزادی مهاجرت یهودیان روسیه به اسرائیل، نیاز کشور به نیروی انسانی تأمین می شود و با اسکان در سرزمینهای اشغالی وسعت می گیرد. اسکان در سرزمینهای اشغالی، واقعیتی را بوجود می آورد که امریکا را از خواستار تخلیه شدن این سرزمینها باز می دارد.
- بن مناش شرح می کند که با دو افسر لهستانی به رادن Radun رفته است و در آنجا، 100 هزار قبضه تفنگ Ak - 47s هر قبضه به 81 دلار و بند تفنگ و مخزن و لوازم دیگر، برای ایران، خریده است.

مدیر تولید 80000 دلار حواله بانک در وین داد. این اولین محموله بود که از لهستان به ایران می‌رفت. اما هر عدد را به 125 دلار به ایرانیان فروختیم. ما به آنها ارزان فروختیم! خاطرات اورا Ora، همسر سابق بن مناش، اغلب با ادعاهای بن مناش می‌خواند. مأموریت او را به لهستان و نیز این ادعا را تصدیق می‌کند که در دسامبر 1980، بن مناش عضو کمیته ویژه برنامه خرید اسلحه برای ایران در ستاد ارتش شده است. 6 عضو کمیته نمایندگان دواپر اطلاعاتی کلیدی، موساد و امان Aman و افسران دفتر نخست وزیر و دفتر وزیر دفاع بودند.

نخست، مقامهای اسرائیل وجود هرگونه کمیته‌ای را تکذیب کردند. اما ژنرال یاهوشوا سگی Yahoshua Saguy رئیس پیشین امان به من (پاری) گفت: اسرائیل پوشش اطلاعاتی ایران را، بعد از انقلاب اسلامی 1979، تغییر داد. موساد روابط پوشیده اما دوستانه با شاه داشت. بعد از آنکه آیه‌الله خمینی قدرت را بدست آورد و شروع کرد به شمشیرها را بر ضد اسرائیل تیز کردن، امان، ناگزیر، به مسئولیتهای خویش در حمایت از اسرائیل، در برابر تهدیدهای مسلحانه، قیام کرد. نتیجه، تقسیم کار میان موساد و امان شد. بدین سان، سخن سگی شبیه گفته بن مناش است. سگی نیز می‌گوید: در «گروه کار» متشکل از دو سازمان اطلاعاتی، 10 تا 12 مقام بود که ماهی یکبار جلسه تشکیل می‌دادند و فعالیتهای اطلاعاتی در ایران را هماهنگ می‌کردند.

در فصل نهم، پاری اظهارات بن مناش را پی می‌گیرد. نخست به محاکمه بن مناش می‌پردازد: لحظه کلیدی دیگر در پیروزی بن مناش در محاکمه، لحظه شهادت خبرنگار مجله تایم، راجع صمغ آبادی بود. این روزنامه نگار خاطر نشان کرد که در اواسط 1986، وقتی فروش اسلحه به ایران در ازای آزادی گروگانها یا ماجرای ایران - کنترا، هنوز کاملاً سری بود، بن مناش به او مراجعه کرد و ماجرا را به او بروز داد. اما حکومت ریگان آن را تکذیب کرد و تایم نتوانست پرواز مقامات رسمی امریکا، به تهران، را ثابت کند. اما ماجرا چند ماه بعد، در بیروت، توسط الشراع، از پرده بیرون افتاد. صمغ آبادی همچنان شهادت داد که بن مناش به او گفته است داستان معامله اسلحه حکومت ریگان با ایران، از 1980 شروع می‌شود.

بن مناش مدعی بود که بسیار پیش از زمان تقاضای خرید اسلحه، طرف ایرانی با او تماس گرفته است. او با لبخندی گفت: «بسا من خوش اقبال بودم، اگر بتوانم این را خوش اقبالی بخوانم، از اینکه نخستین اسرائیلی بودم که بعد از انقلاب، با ایران، معامله اسلحه انجام می‌داد. بخاطر آن، من اعتبار یافتیم.» تقاضای خرید لاستیک هواپیماهای اف - 4، زود، به مقامات عالی داده شد: «از همه اینکارها حمایت شد. موافقت نخست وزیر بعمل آمد. و آنها (ایرانیها) لاستیکها را خریدند. اینسان ما لاستیکها را به ایران فروختیم.

فروش کوچک 300 لاستیک هواپیما به ایران، پرزیدنت کارتر را خوش نیامد. او از اسرائیل خواست که در مقام متفق امریکا، در تحریم فروش اسلحه، به امریکا بپیوندد. کارتر شخصاً از مناخیم بگین بخاطر فروش لاستیکها به ایران، گلایه کرد و خواست فروش به ایران متوقف شود. با توجه به افزایش مداوم سرزنشهای کارتر، بگین بر آن شد که از ریگان برای رسیدن به ریاست جمهوری، حمایت کند. بن مناش ادامه داد: اسرائیلیها می‌خواستند روابط خود را با رژیم جدید ایران گسترش دهند. ایران برای ما بسیار مهم بود. بنا بر این، بگین بسیار نسبت به کارتر بی حوصله شده بود.

عراقیها نباید خوزستان را تصرف می‌کردند. تصرف خوزستان متضمن خطر بزرگ برای امنیت اسرائیل بود. بگین به این امر سخت دلمشغول بود. در اوت 1980، تصمیم نهائی گرفته شد: اسرائیل در مبارزات

انتخاباتی، از ریگان حمایت می‌کند. ما می‌باید به ایرانیان نزدیک‌تر می‌شدیم و به چند دلیل می‌باید با آنها معامله می‌کردیم. نخست به این دلیل که مصالح ملی اسرائیل آن را ایجاب می‌کرد. آنگاه به این دلیل که مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش را پیروز می‌دیدیم و این دو را رئیس و معاون رئیس جمهوری آمریکا می‌یافتیم. پس ما می‌باید تنها بسود آنها عمل می‌کردیم.

اما، در اسرائیل، همه مواظب بودند پای اسرائیل به افتضاحی کشانده نشود. اگر افتضاحی بیار می‌آمد کنگره و مردم آمریکا حکومت اسرائیل را مسئول تخریب حکومت قانونی آمریکا می‌شناخت. من (پاری) سخن بن مناش را قطع کردم و گفتم: « بنا بر این، خطر بزرگی را اسرائیل پذیرفت. چرا چنین کرد؟ »

بن مناش پاسخ داد: انتخابها کدامها بودند؟ واقعیت این بود که ریگان و بوش، در رقابت، از کارتر پیشی می‌گرفتند و ما هم کاری می‌کردیم که آنها را خوش می‌آمد. سخنش را قطع کردم و با لحنی آمیخته از ناشکیبائی و ناباوری، گفتم: شما نمی‌بایست بابت خوش آمد آنها چنین می‌کردید.

بن مناش گفت: آنها بدان باور داشتند. و ریگان در نظر اسرائیل رئیس جمهوری خوبی می‌نمود. برای اسرائیل، او رئیس جمهوری خوبی بود. او تنها کس بود که با نظر اسرائیل، در باره ایرانیها، در باره لزوم معامله با ایرانیها موافق بود. ما می‌باید ایرانیها را در برابر عراق تقویت می‌کردیم. ما می‌باید آنها را تثبیت می‌کردیم. در اساس، ریگان نامزد ریاست جمهوری، در این باره، با بگین، هم نظر بود. پس باید با آنها راه برویم. البته خطر ترسناکی وجود داشت. اما بگین آنها را پذیرفت. او و همکاران نزدیک او در هیأت وزیران، در ماه اوت، تصمیم خود را گرفتند. این تصمیم از بالاترین مقام حکومت به پائین ابلاغ شد. آن ابام، بگین بسیار قوی و بر هیأت وزیران سخت مسلط بود. او بسیار محبوب نیز بود. او تصمیم می‌گرفت و تصمیم او اجرا می‌شد.

حکایت تصمیم بگین بر حمایت از ریگان در انتخابات ریاست جمهوری باور ناکردنی می‌نمود و جای تردید نبود که تکذیب خشم آگین هر اسرائیلی را بر می‌انگیخت که در آن زمان، صاحب مقامی بود. با وجود این، بن مناش در بیان احساسات شخصی بگین، راستگو بود. افزون بر اختلافهای استراتژیک بر سر ایران، بگین از سیاست حمایت از حقوق بشر کارتر و حمایتی که از اینجهت از فلسطینیان می‌کرد، ناراضی بود و آن را تهدیدی برای اسرائیل می‌دانست.

نظریه‌های این اسرائیلی را داوید کمیچی، افسر اطلاعات - دیپلمات اسرائیلی، در کتاب خود، بنام « واپسین گزینش »، در باب تنشهای شرق میانه، با صراحت، باز نوشته است. کمیچی افسر عالی رتبه موساد، مأمور وزارت امور خارجه، شرح می‌دهد که کارتر چگونه اسرائیل را متقاعد کرد سرزمین‌ها را به اعراب واگذار کند. از نظر اسرائیلیها، کارتر و مشاوران طراز اول او جانب فلسطینیها را برگزیده بودند.

کمیچی می‌نویسد: « بگین سر و کارش با سرقصابهای قصابخانه دیپلماتیک، در واشنگتن، بود. اسرائیل از طرف کارشناسان شورای امنیت ملی و خاورمیانه در وزارت خارجه، زیر فشارها قرار گرفته بود. آنها از حمایت دو رئیس جمهوری، کارتر و انور سادات رئیس جمهوری مصر برخوردار بودند. در ناگزیر کردن اسرائیل بر تخلیه سرزمینهای اسرائیل، حتی بیت المقدس و تن دادن به استقرار یک دولت فلسطینی در آن سرزمینها، از حمایت این دو برخوردار بودند. این نقشه - که پشت سر اسرائیل و بدون اطلاعش تهیه شده بود - تقلائی منحصر به فرد دیپلماسی آمریکا برای مفت معامله کردن با یک دوست و متحد، از راه فریب و فریفتاری، محسوب می‌شد. »

کمیچی ادامه می‌دهد: « بر مذاکره کنندگان اسرائیلی دانسته نبود که مصریها برگ برنده را در اختیار گرفته بودند و در انتظار بودند که بموقع رو کنند. برگ برنده آنها موافقت پنهانی با کارتر بود. وقتی کارتر برای بار دوم انتخاب می‌شد آزاد بود اسرائیل را وادار کند با امضای توافقی نظیر توافق با مصر، تن به حل مسئله فلسطین بدهد، بدون اینکه نگران ضربه متقابل یهودیان امریکا باشد. »

بدینسان، حکایتی که بن مناش در باره تصمیم بگین بر قرار گرفتن در کنار ریگان، با همه دور از باور بودن، با توجه بوجود انگیزه، ممکن می‌نماید. بگین انتخاب کارتر را برای دور دوم، تهدیدی برای امنیت ملی اسرائیل می‌دید. همچنین، بگین یک رهبر سیاسی بود که از پذیرفتن خطرهای استراتژیک باکی نداشت هرگاه تن دادن به آنها را برای منافع ملی اسرائیل حیاتی می‌دید.

هنوز، داستان بن مناش دورتر می‌رود. بهت کردم وقتی بن مناش ادعا کرد از گفتگوهای مادرید، که جمشید هاشمی شرحشان کرده بود، آگاه است. بن مناش گفت ماجرای این دیدارها را هم از طرفهای تماس خود در درون جمهوریخواهان، در دوایر داخلی و هم از منابع خاص اسرائیل در داخل ایران، شنیده‌است. بن مناش، ادامه داد: « کیسی با یک مقام عالی عضو شورای انقلاب آن زمان، حجة الاسلام کروی در اسپانیا ملاقات کرده است. و شایع بود که قرار بر یک « دیدار نهائی در ماه اکتبر » شده‌است. »

بن مناش بر این بود که دیدار مادرید میان کیسی و کروی در ماه مارس انجام گرفته‌است. ولی ممکن است تاریخ ژوئیه که جمشید هاشمی می‌گوید صحیح باشد.

بنا بر اطلاعی که به بن مناش داده شده بود، « امریکائیا پذیرفته بودند پولهای ایران را از توقیف خارج کنند و وعده داده بودند که با روی کار آمدن ریگان و بوش، روابط امریکا را با ایران بهبود ببخشند و ایرانیها نیز قول داده بودند گروگانها را، بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، آزاد کنند. امریکائیا نیز اجازه فروش اسلحه به ایران، فروش غیر مستقیم، را بدهند. بدین خاطر بود که اسرائیل نیز وارد ماجرا شد.

شخص کیسی از اسرائیلیها خواست در عملیات شرکت و کمک کنند. این همکاری از راه ارتباط مستقیم میان رئیس تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش، کیسی، با یهوشوا سگی آغاز گرفت. آن زمان، سگی رئیس، امان، یعنی اطلاعات ارتش اسرائیل، بود. حل و فصل امور جزئی به مقامات سیا و هم‌رتبه‌های اسرائیلی آنها واگذار شد. »

سگی در گفتگو با من (پاری) تکذیب کرد که کیسی از او چنین تقاضائی را بعمل آورده‌باشد. او رابطه ای چنین نزدیک با کیسی، رئیس تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش را نیز راست ندانست. او پذیرفت که در آن دوره، « تماسهای خارج از مجرای رسمی » میان امریکائیا و مقامات اطلاعاتی اسرائیل پیرامون گروگانها وجود داشته‌اند. اما نمی‌داند این تماسها تا کجا دور رفته‌اند.

بن مناش در بیان ماجرا به دیدارها، در پاریس، در اکتبر 1980 می‌رسد: « وقتی زمان دیدار، در اکتبر، در پاریس، معین شد، اسرائیلیها نمایندگانی گسیل داشتند. اما همچنان فاصله را رعایت کردند. اسرائیلیها هیأت نمایندگی عالی مقام به پاریس نفرستادند. افراد نسبتاً پائین مقامی را فرستادند. تنها یک افسر اطلاعاتی در هیأت بود. بقیه، نسبتاً پائین مقام بودند. او، بن مناش، یکی از 6 اسرائیلی بود که ایرانیها را آماده گفتگو با امریکائیا می‌کردند.

کار من (بن مناش) این بود که فهرست شماره‌های تلفنی ایرانیان را تهیه کنم. من می‌باید تنها به امریکائیا گوش بدهم اما پا به ماجرا نگذارم و هیچگونه قولی به ایرانیها ندهم. تنها شماره‌های تلفنها و نشانیهای و موقعیتهای آنها و اینکه در آینده چگونه می‌توانیم با آنها تماس بگیریم را یادداشت کنم. من این کار را بسیار خوب انجام دادم. »

بن مناش گفت: « در دیدار اواسط اکتبر، او و دو مأمور پائین مقام اسرائیل در هتل هیلتن تور افیل و ایرانیها در هتل مونتین Montaigne، هتلی مطبوع واقع در کوچه مونتین، اقامت گزیدند. او حاضر نشد اسامی اسرائیلیهای دیگر حاضر در آن گفتگوها را به من (پاری) بدهد.»

بن مناش ادامه داد: « در کنار مبادله شماره‌های تلفن، کار نزدیک و رفیق شدن نیز بود. من با ایرانیها رفیق شدم. مأموریتیم این بود که با آنها رفیق شوم. آنها را به نهار یا شام دعوت کنم. من به فارسی سخن می‌گفتم. من زندگی شبانه پاریس را به آنها نشان دادم. دو ایرانی را به پیگال، محله عریان شدن با رقص و... بردم.»

بن مناش تأکید می‌کرد که در دیدار پاریس، روبرت گیت، دستیار اجرائی استفیلد ترنر، رئیس سیا در حکومت کارتر، حاضر بود. ژرژ بوش، نامزد معاونت ریاست جمهوری امریکا نیز حضور داشت.

امریکائیا چند روز بعد از اسرائیلیهای وارد پاریس شدند. بن مناش مدعی شد که در اول بعد از ظهر یکی از آن روزها، او بوش و کیسی را دیده است که برای ملاقات با کروبی به هتل ریتس می‌رفتند. او در آن ملاقات حضور نیافت اما پیش از آنکه درب بسته شود، دید که بوش و کیسی با کروبی دست دادند. او با امریکائیا پائین مقام تر گفتگو نکرده است اما از آنها شنیده است که در دیدار با ایرانیها، بوش و کیسی به آنها قول داده‌اند اگر گروگانها در تاریخی آزاد شوند که مطلوب آنهاست، برای ایران تسهیلات فراهم خواهند آورد. طرف امریکائی تعلیمات صریح نداده است که گروگانها را بعد از انتخابات ماه نوامبر یا در آغاز زمامداری ریگان آزاد کنید. بلکه بطور روشن حالی کرده، اند که 19 یا 20 ژانویه 1981، موقع آزادی گروگانها است.»

بن مناش روز دیدار را پنج شنبه، دانست و خوب بخاطر می‌آورد که پیش از تعطیلات آخر هفته، شنبه و یک شنبه بود. روز یک شنبه مقامات اول گفتگو کننده به امریکا بازگشتند. کیسی و بوش را خود دیده است اما اطلاعات پیرامون آمد و رفت دیگر اعضای هیأت امریکائی، دست دوم هستند.

قول بن مناش، آنها هم خالی از تردید، بر اینکه او بوش و کیسی را، بچشم خود، در دیدار با کروبی دیده است، اعتبار شخصی این اسرائیلی را خراب کرد. از این رو، بسیاری از ادعاهای خاص او در باره رویدادهای دیگر، نقش او در خریدهای نظامی ایران، سفرهایش به لهستان، فعالیتهای غریب او در امریکای جنوبی و کوششهایش در گریز از افتضاح ایران گیت - از اعتبار افتاد. آنچه موجب ناباوری شد، تصریح او بر حضور بوش در پاریس بود. نه تنها در دوران مبارزات انتخاباتی، بوش در پنج شنبه وسط اکتبر به پاریس نرفته است، بلکه رفت و آمدهای روزهای دیگر او نیز توسط دایره سری مأمور حافظش، ثبت شده‌اند.

در حقیقت، تنها یک تاریخ وجود دارد که در آن، بوش می‌توانسته است برای دیدار و گفتگوی کوتاهی به پاریس رفته و بازگشته باشد. پرواز با یک هواپیمای جت شخصی به پاریس و بازگشت از آنجا، 15 ساعت بطول می‌انجامد. رفت و آمد از فرودگاه به هتل نیز دو ساعت وقت می‌خواهد. بنا بر این، برای ملاقات، حدود یک ساعت وقتی می‌ماند. تنها زمانی که معلوم نیست آن را بوش چگونه گذرانده است، 20 ساعتی است که از 10 شب شنبه، 18 اکتبر، شروع می‌شود. در آن ساعت، نامزد ریاست جمهوری از مبارزه انتخاباتی فارغ و به واشنگتن بازگشته است. از آن ساعت تا ساعت 7 بعد از ظهر روز یک شنبه، 19 اکتبر، که بوش در سازمان صهیونیست امریکا، در کاپیتال هیلتن واشنگتن، سخنرانی کرده است، بوش دیده نشده است و روشن نیست که این زمان را چگونه گذرانده است.

پیش از مصاحبه با بن مناش، من (پاری)، با استفاده از قانون آزادی اطلاعات، روز و ساعت شمار فعالیتهای بوش را بدست آوردم. مدرک سخت سانسور شده بود. یادداشتها حاکی از آن بودند که بوش اقامت گاه

خود در واشنگتن را در پیش از ظهر 19 اکتبر ترک گفته است. بنا بر یادداشتها، او ساعت 10 و 29 دقیقه وارد باشگاه شوی چیس کانتری Chevy Chase Country، واقع در حومه مریلند، شده و یک ساعت و نیم بعد، در ساعت 11 و 56 دقیقه، آنجا را ترک گفته است. به من گفته شد یادداشتها رفت و برگشت دیگری را در بعد از ظهر آن روز به خانه‌ای شخصی گزارش می‌کنند اما بخاطر آنکه به زندگی خصوصی بوش مربوط می‌شود، این رفت و برگشت سانسور شده است. یادداشتها نمی‌گویند دقیقاً چه کسی به کانتری کلوب رفته است. تنها قید شده است ورود 10 و 29 صبح و خروج از باشگاه، ساعت 11 و 56، رفت و برگشت با خود رو. من (پاری) بر این امید شدم که مصاحبه با یکی یا بیشتر از مأموران آن زمان، امکان می‌دهد مهرآز راز مدرک دایره سری برگیرم. اما دایره سری حاضر نشد یکی از آنها را معرفی کند. حتی حاضر نشد اجازه دهد سخنگویی با اظهارات علنی، مدرک را گویا و دقیق کند. وقتی خود با 3 تن از مأموران حفاظت از جان بوش، تماس گرفتم، هر سه به عذر سری بودن مأموریتشان، حاضر نشدند رفت و بازگشت شخص بوش را به باشگاه، تأیید یا تکذیب کنند. مقامات کانتری کلوب نیز گفتند حافظه آنها به یاد نمی‌آورد که آیا در آن روز، بوش به باشگاه آمده است یا خیر.

یکی از مقامات باشگاه، در 1990، به مأمور تحقیق کنگره آمریکا، گفته بود: ممکن است بوش میهمان قاضی دیوان عالی آمریکا، پوتر استوارت Poter Stewart، عضو باشگاه و دوست نزدیک خود، بوده است. اما استوارت در 1985 مرده است. بدینسان، ممکن نبود صحت و دقت یادداشتها را با اظهارات شاهد عینی، معین کرد. روبرت رس تقویم شخصی استوارت و بایگانیهای دانشگاه یال را بررسی کرد. هیچ اثری از ورود استوارت به باشگاه، در یک شبه اواسط اکتبر در آن نیافت.

بدینسان، رس و من وقت بسیار صرف کردیم تا مگر کسی را بیابیم که بتواند تصدیق کند بوش را در آن یک شبه، پیش از ساعت سخنرانش در سازمان صهیونیست، در واشنگتن دیده است.

غیر از بن مناش، دو تن دیگر نیز مدعی شدند بوش را در پاریس دیده‌اند. اما اعتبار قول آنها، در مقایسه با قول بن مناش، بسیار بی اعتبارتر است.

یکی از آنها، هانریش راپ، رفیق تاجر اسلحه، ریچارد برنک است. راپ مدعی است در اکتبر 1980، کیسی را از واشنگتن به پاریس برده است. او می‌گوید در فرودگاه بورژ پاریس، شخصی را دیده است که باورش ژرژ بوش بوده است. هواپیمائی که او خلبان و کیسی سرنشینش بوده است، جت و از نوع BAC111- و متعلق به سعودیها بوده است. دیرگاه شب، از فرودگاه ملی واشنگتن بسوی پاریس پرواز کردیم. ما به تصدیق رساندیم که راپ برای خانواده سلطنتی خلبانی می‌کرده است. اما او هیچگونه مدرکی که ثابت کند در نیمه دوم اکتبر پروازهایی را انجام داده است، ارائه نمی‌کرد.

شخص دیگری که می‌گوید بوش را در پاریس دیده است، اسوالد لووینتر Oswald LeWinter، معروف به «رازین Razine» بود. استاد ادبیات سابق و متخصص ضد اطلاعات. او می‌گوید در 19 اکتبر 1980، نزدیک سفارت، در خودرو بزرگی که پارک کرده بود، مردی را دیدم که بر صندلی عقب نشسته بود و بوش می‌نمود. لووینتر مدرکی حاکی از حضور خود در پاریس ارائه نمی‌کند چه رسد به مدرکی بر حضور بوش در پاریس.

اما آن قسمت از اظهارات بن مناش، حاکی از آنکه خریدهای نظامی از اسرائیل از اوائل سال 1980، آغاز گرفته‌اند، نیز سخت محل تردید شدند. گاری سیک که در ریاست کارتر، در شورای امنیت ملی، در قسمت ایران، کار می‌کرده است، نه در باره فروش لاستیک هواپیما به ایران شنیده است و نه از اعتراض کارتر به بگین.

اما نظری که ما پیدا کردیم غیر از نظر گاری سیک است. در مصاحبه‌ای که با جودی پاول Jody Powell، دبیر مطبوعاتی کارتر و محرم نزدیک او، بعمل آورده بودیم، او به ما گفته بود که در بهار 1980، کارتر به بگین، بخاطر نقض تحریم فروش اسلحه به ایران، اعتراض کرده بود. پاول به ما گفت: میان پرزیدنت کارتر و نخست وزیر اسرائیل بگین، در بهار 1980، گفتگوی تندی شد. در آن، پرزیدنت به بگین گفت می‌باید به فروش نظامی به ایران، پایان بدهد. ما می‌دانستیم که آنها به ایران تجهیزات نظامی می‌فروختند و نمی‌خواستیم بگذاریم ادامه بدهند. اما هیچ مانع از آن نشد که بدون اطلاع مردم آمریکا، آنها به این فروشها ادامه بدهند.

ما صحت اظهارات بن مناش را به محک دومی آزمودیم: از یک دیپلمات عالی مقام آمریکا پرسیدیم. او در موقعیتی بود که می‌باید می‌دانست اعتراض کارتر به بگین بعمل آمده است یا نه. دیپلمات تصدیق کرد کارتر بخاطر فروشهای نظامی از سوی اسرائیل به ایران، به بگین اعتراض کرد. این اعتراض، در اوائل 1980، در نامه خصوصی کارتر به بگین، بعمل آمد.

خمینی بنزد ریگان نماینده فرستاد: دیدار در لانفلان پلازا هتل واشنگتن:

روبرت پاری، فصل دهم کتاب خود را به رفتن فرستاده خمینی به واشنگتن و دیدار او با سه امریکائی طرفدار ریاست جمهوری ریگان در هتل لانفان پلازا اختصاص می‌دهد. در مقایسه با تحقیقهای پیشین، این کتاب نکات تازه‌ای در بردارد:

بهنگام شروع مبارزات انتخاباتی، در نظر سنجیها، اندازه پشی ریگان بر کارتر، اطمینان بخش بود. اما کارتر شروع کرد به کم کردن فاصله میان درصدی از مردم آمریکا که موافق با تجدید انتخاب او بودند و درصد از آنها که موافق انتخاب ریگان بودند. آزادی گروگانها و یا خبر خوش دیگری، کارتر را از ریگان، جلو می‌انداخت. در نیمه دوم اکتبر، کارتر و ریگان، شانه به شانه بودند.

ریچارد آلن بیاد می‌آورد یک یادداشت فوری نوشته است وقتی روزنامه نگاری به او گفت: ادموند موسکی، وزیر خارجه، بر روی امکان معاوضه قطعات یدکی جنگ افزارها در ازاء آزادی گروگانها، کار می‌کند. همانند صحنه‌ای در یک داستان جاسوسی، آلن به روزنامه نگار «ABC» و به موسکی «XYZ» نام داد و این خبر داغ را برای کیسی و میز و ورتلین Wirthlin فرستاد. آلن می‌گوید: فکر می‌کنم یادداشت را برای دو نامزد ریاست جمهوری و معاونت آن، ریگان و بوش نیز فرستاده است.

و چون آلن مدعی شد که آزادی گروگانها نیز موجب پیروزی کارتر نمی‌شد، من (پاری) از او پرسیدم: پس اینهمه توجه به این اطلاع از چه رو بود؟

آلن، که صدایش کسالت خاطرش را آشکار می‌کرد، گفت: «این امر مهم است که آنها می‌خواستند معامله کنند. می‌خواستند بگویند: بسیار خوب! ما به شما قطعات یدکی می‌دهیم اگر شما گروگانها را آزاد کنید. این امر، امر مهمی در زمینه سیاست خارجی آمریکا بود. و کار ما این بود که بدانیم سیاست آمریکا، بخصوص در باره این موضوع، چه دارد می‌شود. البته ما مراقب بودیم و با بیشترین توجه نیز مراقب بودیم.»

پرسیدم: شما احساس نیز می‌کردید که اثری بر ...

آلن سختم را قطع کرد و گفت: «من احساس می‌کردم اثری بر انتخابات ندارد. اما می‌باید در باره این

کار می‌دانستیم...»

پرسیدم: اما اگر اثر نداشت، چرا این اطلاع را بلادرنگ برای نامزدها و کیسی و دیگران فرستادید؟
آلن گفت: «چه بد که نارسائیهای شما مانع از آنند که از دیدگاه کسی در این امر بنگرید که مسئولیت دارد اطلاع را، بسرعت، به نظر نامزد خود و همکاران او برساند...»

توضیح: ریچارد آلن، در آغاز زمامداری ریگان، مشاور امنیتی او شد. او برق آسا به ریگان خبر می‌دهد که بناست گروگانها در ازاء تحویل قطعات یدکی جنگ افزارهای نظامی، آزاد شوند. با توجه به این امر که حکومت ریگان و بوش به ملاتاریا اسلحه دادند، پرسیدنی است که آیا اطلاعی که آلن شتابان به ریگان و بوش و کیسی رساند، گزارشگر مسابقه‌ای نبود که در امریکا و ایران، جریان داشت؟ در ایران، مسابقه خمینی و ملاتاریا بود - که به قول بهشتی، گروگانها را «چون یک آتو» بر ضد آزادی و مردم سالاری و بسود استقرار استبداد بکار می‌برد - با بنی صدر، منتخب مردم ایران که می‌خواست با حل مشکل گروگانها و پایان بخشیدن سریع به جنگ، مانع از باز سازی استبداد شود. در امریکا، تنها مسابقه میان ریگان و بوش با کارتر نبود، بلکه سرمایه داری امریکا می‌خواست روحیه تهاجمی را در جامعه امریکائی باز سازی کند.

در 13 اکتبر، آلن یادداشتهائی از گفتگوئی تلفنی با آنجلو کدویلا Anjelo Codevilla تهیه کرده بود. کدویلا عضو دفتری کمیته اطلاعات سنای امریکا و جمهوریخواه بود. بنا بر قول آلن، کدویلا، داوطلبانه به او «اطلاع ممنوع الانتشار» سخت حساسی را داده بود حاکی از اینکه گروگانها به سفارت باز گردانده خواهند شد. اما در مصاحبه با ما، آلن از محتوای یادداشت چیزی نگفت.

و چون پرسیدم، او گفت: «پیام از آن نوع اطلاعات بود که اشخاص داوطلبانه، فراوان می‌فرستادند. آنجلو این اطلاع را می‌خواست به من بدهد. او آن را شنیده بود. من آن را یادداشت کردم. همانطور که می‌بینید، هیچگونه یادداشت غیر مجازی در میان نیست.»

وقتی از آلن در باره دیدار در هتل لانفان پلازا پرسیدم، عصبی شد. وقتی پرسیدم که از رهگذر «جمع آوری اطلاعات» به این دیدار رفتید؟ او پاسخ داد: «جمع آوری اطلاعات» در کار نبود بلکه مک فارلین چند نوبت به من تلفن کرد و قصدش این بود که به من اطلاع دهد پیرامون مسئله ایران با شخصی دیدار کنم.»

...

پرسیدم: آیا شما از مک فارلین پرسیدید این شخص کیست؟

آلن پاسخ داد: «بیاد نمی‌آورم از او پرسیده باشم.»

گفتم نمی‌توانم بفهمم چرا نمی‌خواهید بگوئید آیا این شخص یک ایرانی بود؟ آیا کسی بود که شما او را می‌شناختید؟

آلن پاسخ داد: «متأسفم که شما اندر نمی‌یابید...»

گفتم: اما معمولاً نمی‌پرسید شخص ملاقات کننده کیست و سوابقش کدامند؟

آلن پاسخ داد: «یارو می‌خواست در باره گروگانها با من صحبت کند. آن ایام، بسیار بودند کسانی که می‌خواستند در باره گروگانها با من گفتگو کنند. دهها و دهها کس می‌خواستند در این باره با من دیدار کنند.»

یادآور شدم: بنا بر این، این دیدار با فراوان دیدارهای دیگر که می‌خواستند در این باره با شما گفتگو

کنند، متفاوت بود.

آلن گفت: «بله زیرا این شخص یک مهره اصلی از یک شبکه وسیعی بود که بر محور مسئله گروگانها

بوجود آمده بود.»

پرسیدم: آیا اشخاص فراوانی به رونالد ریگان پیشنهاد آزاد کردن گروگانها را می‌دادند؟

آلن پاسخ داد: « نه. این یکی بخصوص با دیگران متفاوت بود. اما من او را تا زمان دیدار شناختم.»
پرسیدم: آیا شما از مک فارلین پرسیدید او چه چیز را می‌خواهد به شما پیشنهاد کند؟
آلن پاسخ داد: « فکر نمی‌کنم. فکر نمی‌کنم پرسیده باشم. بر این باورم که نام آن مرد را در گزارش خود قید کرده‌ام. اما اینکه نه نام او را بیاد می‌آورم و نه می‌دانم گزارش کجا رفته است. من نن‌ها کاغذ دارم و پیدا کردن این گزارش نیاز به زیر و رو کردن آنها دارد. بر آن نشده‌ام این کار را بکنم. اما این کار را خواهیم کرد و گزارش را خواهیم یافت و آن را به همه نشان خواهیم داد.»

آلن و سیرمن کاری را که نمی‌باید، کردند و کاری را که می‌باید نکردند و آن اطلاع دادن به حکومت کارتر بود. نه این دو و نه هیچیک از مشاوران ریگان و بوش در سیاست خارجی نیز چنین نکردند...
حکایت آلن از دیدار در هتل لانفان پلازا، بسیاری پرسشها بر می‌انگیزد: چگونه این فرستاده به کمیته نظامی سنا راه جست؟ چرا این شخص خارجی به کمیته روابط خارجی سنا نرفت که جای مناسب‌تری برای افتتاح باب گفتگوهای دیپلماتیک بود؟ چرا یک عامل سیاسی چون آلن حاضر شد با یک خارجی دیدار کند که نماینده یک دولت خصم بود بدون اینکه نخست مشخص کند این شخص کیست و چه پیشنهادی دارد؟ چرا همگان به پرسشی از این نوع که فرستاده ایرانی چه کسی بود؟، عنوان او و یا سلسله ارتباط او چه بود؟، آیا نماینده رسمی حکومت بود؟ و چه روزی ملاقات انجام شد، پاسخهای صریح و روشن نمی‌دهند؟

بهر رو، بظاهر، دیدار در ماه سپتامبر یا اوائل اکتبر 1980 انجام گرفته‌است. هیچیک از امریکائینی که در ملاقات شرکت کرده‌اند، تاریخ دقیقی اظهار نمی‌کنند. سه سال پیش از مصاحبه با ما، آلن در دیدار با خبرنگاری، هیچ کوششی برای بیان دقیق رویدادها نکرد. بتازگی، سیرمن و مک فارلین نیز در بیاد نیاوردن نام و نشان کسی که با او دیدار و گفتگو کرده‌بودند، به آلن پیوستند. این ادعای مک فارلین را مشکل می‌توان پذیرفت. زیرا او بوده که دیدار را ترتیب داده‌است. مک فارلین حاضر به گفتگو با ما نشد.

بعد از آنکه، آلن در 1987، گفت این دیدار را انجام داده‌است، هوشنگ لاوی، دلال اسلحه، قدم پیش گذاشت و گفت: آن فرستاده اسرارآمیز منم! اسناد دولتی نشان می‌دهند که لاوی به نامزد مستقل ریاست جمهوری، جون آندرسون نیز مراجعه کرده بود. اما بخلاف آلن و دیگر متصدیان تبلیغات ریاست جمهوری ریگان، متصدیان تبلیغات ریاست جمهوری آندرسون، بلادرنگ، سیا و وزارت خارجه را از مراجعه و رشته گفتگوهای لاوی با خود، آگاه کرده‌بودند.

لاوی مدعی است دیدار در هتل لانفان پلازا در 2 اکتبر 1980، انجام گرفته‌است. حکایت او با حکایت سه جمهوریخواه جور است اما این سه بر این باور نیستند که شخص طرف گفتگو با آنها لاوی بود. سیرمن اصرار می‌ورزد در تاریخی که لاوی می‌گوید او در واشنگتن نیز نبوده‌است. اما سیرمن که 1990، قاضی دادگاه تجدید نظر بود حاضر نیست بگوید در چه روزهایی در واشنگتن بوده‌است.

خودداریهای آلن و همکاران او از اظهار آنچه در 1980 روی داده‌است، بر ظن‌های ما در این باره، می‌افزایند. اگر میان جمهوری خواهها و ایرانیها هیچ چیز واقع نشده است، چرا همه از پاسخ دادن به پرسشهای ساده طفره می‌روند؟

فصل یازدهم کتاب به بررسی ادعای لاوی اختصاص یافته است:

* لاوی می‌گوید: من منتظر سیرمن شدم تا بیاید. او با دو آقای دیگر آمدند. یکی از آنها را شناختم. مک فارلین بود. اما سومی، آلن را بجا نیاوردم.

پرسیدم: از طرف آنها، کدامیک گفتگو می‌کرد؟

لاوی پاسخ داد: سیرمن. او بود که به من گفت: آقای لاوی، ما تنها یک حکومت داریم. این سخن را اینطور تعبیر کردم که آنها نمی‌خواهند وارد این ماجرا شوند. اما بعد پی بردم که چنین نیست. متصدیان تبلیغات بسود ریاست جمهوری ریگان و معاونت بوش، به کمک اسرائیل و با وعده فروش اسلحه به ایران، با ایرانیاها بر سر زمان آزادی گروگانها، معامله کردند.

* لاوی از ارتباط سیروس هاشمی با خود سخن می‌گوید: من او را نمی‌شناختم. او مرا بعنوان دلال اسلحه می‌شناخت. به من تلفن کرد به لندن بروم زیرا جمهوری اسلامی ایران خواهان خرید اسلحه از بازار بین‌المللی است. او هم با حکومت کارتر و هم با ستاد مبارزات انتخاباتی ریگان ارتباط داشت.

من به لندن رفتم و با توافق سیروس هاشمی به پاریس رفتم. تاریخ را بیاد نمی‌آورم. من (پاری) یادآور شدم 18 ماه پیش از آن، در گفتگو با من، گفتید در 20 اکتبر به پاریس رفتید. او گفت: بیاد نمی‌آورم. با وجود تذکر شما باز تاریخ آن را بیاد نمی‌آورم. اما می‌دانم که من و سیروس هاشمی، چند روزی را در هتل رافائل اقامت گزیدیم و سیروس هاشمی با فروشندگان اسلحه دیدارها ترتیب می‌داد.

لاوی ادامه می‌دهد: هاشمی به من گفت: من می‌خواهم میان آمریکا و ایران، معامله را انجام دهم. در این معامله، آمریکا به ایران اسلحه می‌دهد و ایران گروگانهای آمریکائی را آزاد می‌کند. هاشمی بسیار مطمئن بود که می‌تواند این معامله را جوش دهد.

پرسیدم: او می‌گفت با چه کسی در پاریس طرف معامله است؟

لاوی گفت: اگر اشتباه نکنم با شخصی بنام شاهین Shaheen.

پرسیدم: این شخص همان جون شاهین نیست؟ منظورم دوست نزدیک کیسی و عضو سابق «OSS» بود. لاوی پاسخ داد: ممکن است. او با یکچند از ایرانیان نیز گفتگو می‌کرد. اگر اشتباه نکنم صادق طباطبائی، برادر عروس خمینی، نیز، در گفتگوها حضور داشت. عده‌ای از آمریکائیان نیز بودند. نمی‌شناختمشان. اما نسبت به شاهین مطمئن هستیم. زیرا وقتی در پاریس بودیم، چند نوبت نام او را شنیدم. چند اسرائیلی نیز در دیدارها بودند.

پرسیدم: آیا او هیچ اسمی از اعضای ستاد تبلیغات ریگان با شما بمیان آورد؟

لاوی پاسخ داد: نه.

پرسیدم: آیا اسم کیسی را بر زبان نیاورد؟

لاوی بطور مبهم پاسخ داد: بیاد نمی‌آورم. در دیدار پیشین، او ادعا کرده بود که هاشمی از قصدش برای دیدار با کیسی، سخن گفته بود. اما 18 ماه دیرتر، لاوی اصرار می‌کرد بیاد نمی‌آورد.

پرسیدم: آیا بیاد می‌آورد هاشمی گفته باشد کسی می‌خواهد گروگانها تنها بعد از انتخاب ریگان به ریاست جمهوری انتخاب شود؟

لاوی پاسخ داد: نه...

* اما چگونه بتوان صحت اظهارات لاوی را آزمود؟ بنا بر مدارک حکومت آمریکا، در سپتامبر 1980، لاوی به وکیل خود، میچل روگوین Mitchell Rogovin، مشاور سابق سیا و یکی از مشاوران عالی نامزد مستقل ریاست جمهوری، جون آندرسون، نزدیک شد. او با خود نقشه‌ای آورده بود برای آزاد کردن گروگانها در ازای تحویل قطعات یدکی جنگ‌افزار به ایران. گرده پیشنهادی، در خطوط عمومی، شبیه پیشنهادی است که بنا بر دست‌نوشته‌های لاوی، در ملاقات لانگان پلازا، به سه جمهوریخواه عضو ستاد تبلیغاتی ریگان و بوش داده شده‌است.

لاوی، همچنین، در باره دست رسیش به رئیس جمهوری ایران، ابوالحسن بنی صدر، راست می گفت. در حضور روگوین، لاوی بطور مستقیم به تهران تلفن کرد و بلافاصله با بنی صدر صحبت کرد. او چنان تحت تأثیر این تلفن قرار گرفت که ترتیب ملاقات لاوی را نخست با سیا و سپس با وزارت خارجه امریکا داد.

بنا بر مدرک سیا که بخشی از آن سانسور شده است، دیدار و گفتگوی سیا با لاوی در دفتر روگوین، در واشنگتن، در 2 اکتبر 1980، انجام گرفته است. یعنی همان روز که لاوی مدعی است در هتل لانگان پلازا با سه عضو ستاد انتخاباتی ریگان ملاقات کرده است. بنا بر مدرک سیا، دیدار سیا با لاوی ساعت 10:30 دقیقه صبح شروع و ساعت 11:25 دقیقه، پایان رسیده است.

لاوی می خواسته است تحویل معادل 8 تا 10 میلیون دلار قطعات یدکی هواپیماهای اف - 14 به ایران را ترتیب دهد. اگر امریکا با سه شرط خمینی موافقت کند، یعنی الف - دارائیهای توقیف شده ایران را آزاد کند و ب - گروهانها هیچ ادعائی علیه ایران عنوان نکنند و ج - امریکا در امور داخلی ایران مداخله نکند، لاوی می تواند ترتیب آزادی گروهانها را، در ازای دادن قطعات یدکی جنگ افزارها به ایران، بدهد.

رس و من با روگوین در دفتر وکالتش مصاحبه کردیم. او، با کمال میل، دفتر بزرگ یادداشتهای خود، از 1980 به بعد، را گشود و دست نوشتههای خود را خواند. گزارشهای روگوین از گفتگوهای خود با لاوی حاکی از اشتغال خاطر لاوی به بحران گروهانها و ارتباطهای محکم او با پرزیدنت بنی صدر و دیگر مقامات ایران بودند. یادداشتهای همچنین آشکار می کردند که لاوی به انتخابات ریاست جمهوری امریکا علاقمند و از اثر بحران گروهانها را بر آن، آگاه بوده است. اما یادداشتهای هیچ دلالتی بر رفتن لاوی به ملاقات در لانگان پلازا و یا به پاریس، در اکتبر 1980، همراه با سیروس هاشمی نداشتند.

توضیح: در باره ادعاهای لاوی، گاری سیک روشن تر نوشته است زیرا آن هنگام، وی در شورای امنیت ملی کار می کرد و پیشنهاد لاوی به این شورا رفته بود. در جلد دوم «سیاست امریکا در ایران، کتاب دوم، گروهانگیری»، چکیده کتاب گاری سیک در باره گروهانگیری آمده است. بنا بر آن، لاوی می گفته است از سوی دو ایرانی، نمایندگی دارد. با بنی صدر رابطه مستقیم دارد. اما وزارت خارجه امریکا، از طریق، ریتزل، سفیر آلمان در ایران، پرسیده است که آیا لاوی راست می گوید و بنی صدر پاسخ داده است این شخص را نمی شناسم (ص 200 کتاب)، روگوین از کجا فهمیده است که لاوی راست می گوید و با بنی صدر مکالمه تلفنی می کند؟ برای مثال، در یادداشتهای، آمده است که لاوی شماره تلفنی را در تهران گرفت و بطور مستقیم با بنی صدر گفتگو کرد. سپس، روگوین تاریخ گفتگوها را از یادداشتهای خود می خواند:

در یادداشت 13 اکتبر 1980 روگوین آمده است که لاوی با بنی صدر صحبت کرد. او علاقه داشت بداند چه کسی در انتخابات ریاست جمهوری برنده می شود. لاوی گفت: ایرانیان مایل نیستند مصالحه را با کارتر انجام دهند. او یادداشت دیگری را خواند: در 17 اکتبر، بنی صدر به لاوی تلفن کرد. لاوی گفت: آنها (ایرانیها) نمی خواهند با حکومت کارتر مصالحه کنند. بلکه آنها می خواهند بده بستان کنند.

بنا بر این یادداشتهای، لاوی در می یافته است که قرار بر بده بستان با دسته ریگان است. بنا بر این، رئیس جمهوری ایران می دانسته است که ملاتاریا در کار معامله با ریگان و بوش است. پس لاوی، باید با کسی ارتباط می داشته که او می دانسته بنی صدر با معامله پنهانی ملاتاریا با گروه ریگان و بوش مخالف است. و لاوی برای آنکه اعتباری به خود بدهد، مدعی می شده با رئیس جمهوری ایران طرف گفتگو است. و گرنه، بنا بر گزارشهای روزانه بنی صدر به مردم تحت عنوان «روزها بر رئیس جمهوری چگونه می گذرد» (جلد دوم، صفحات 130 تا 145) در 13 اکتبر (3 مهر ماه 59) و روز بعد از آن، 14 اکتبر، را، از صبح تا شام، بنی صدر در خوزستان و به بازدید از جبهه های جنگ مشغول بوده است. در 17 اکتبر، تا 3 بعد از ظهر در ستاد ارتش بوده، مدتی را در گفتگوها با یاسر عرفات و احمد خمینی و... گذرانده و سپس، تا شب هنگام، در ستاد ارتش، در جلسه شورای امنیت ملی بوده است.

اما در باب تأکید لاری بر اینکه در اکتبر 1980 به اروپا رفته است، روگوین تردید داشت که او در حوالی 20 اکتبر به پاریس رفته باشد. زیرا ساعت 9:30 صبح آن روز، لاوی به دفتر او رفته است. با وجود این، روز بعدش، لاوی خبرهای غیرمعمول برای او فرستاده است. بنا بر دست نوشته 21 اکتبر روگوین، لاوی این پیام را به او داده است: «مأمور خارجی در پاریس، مدارکی که برای امریکا و اسرائیل خطر دارند - مداخله در

جنگ ایران و عراق - را فروخت. 48 ساعت است مأموران ایرانی آمده‌اند - پیش از انتخابات، هیچکس رها نمی‌شود - و می‌خواهند با بوش گفتگو کنند.

وقتی از روگوین پرسیدم معنای « می‌خواهند با بوش گفتگو کنند » چیست؟ بنظر حیران رسید و با تردید گفت: بله، نمی‌دانم چه معنی می‌دهد.

در 24 اکتبر، از نو، لاوی درباره آزادی گروگانها اطلاع می‌دهد. روگوین می‌نویسد: لاوی می‌گوید: گروگانها پیش از 4 نوامبر آزاد نمی‌شوند. 4 نوامبر روز انتخابات ریاست جمهوری امریکا است. اما لاوی امیدوار است بعد از انتخابات این عمل انجام بگیرد. در 29 اکتبر، لاوی خبرهای بسیار داغ‌تری دارد: در روزهای 5 تا 10 نوامبر، ایران هیأتی را برای معامله می‌فرستد.

در فرودگاه کندی، از لاوی پرسیدم: در یادداشتهای روگوین، اشاره به نام بوش چه معنی می‌داد؟ او با همان صدای یک نواخت خود گفت: میدانم. میچل روگوین دوست بسیار صمیمی پرزیدنت ژرژبوش است. من این را می‌دانم زیرا خود او به من گفت.

بدینسان، لاوی هم مثل روگوین یا نتوانست - یا نخواست - بگوید قصدش از آوردن نام بوش نامزد معاونت ریاست جمهوری چه بود. یادداشت حاکی است کسی کوشیده است، درباره گروگانها، با بوش تماس بگیرد.

در اینجا، نویسنده کتاب به نقش لاوی در خرید اسلحه اسرائیلی برای ایران می‌پردازد: بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، لاوی به کار فروش اسلحه بازگشت. یک تاجر اسلحه اسرائیلی تلکسی را به من (پاری) نشان داد حاکی از اینکه لاوی هزارها گلوله خمپاره دهها هزار نارنجک و نارنجک انداز و میلیونها فشنگ برای ایران خریداری کرده‌است. تاریخ تلکس 23 مارس 1982 بود و قرار بود از طریق لیبین (پایتخت پرغال)، بظاهر به مقصد امریکای جنوبی و در واقع به مقصد ایران حمل شوند. متن اصلی تلکس سند خدشه‌ناپذیری است بر این واقعیت که در سالهای اول حکومت ریگان لاوی به شغل خود که دلالتی اسلحه است، بازگشته‌است. او از ارتباط خود با ایران و اسرائیل، در این کار، سود جسته است. توضیح: بدین قرار، او با ملاتاریا در ارتباط بوده‌است. بعد از کودتای خرداد 60، دست‌پاچه او در ایران و او در خرید اسلحه، بطور کامل باز شده‌است. در حقیقت، مانع ادامه جنگ از میان برداشته شده و دست‌امثال لاوی در خرید اسلحه باز گذاشته شده‌است.

در مصاحبه با لاوی، در فرودگاه کندی، من متن تلکس را، برای تعیین هویت، به لاوی نشان دادم. تلکس خطاب به ه - لاوی « هوشنگ لاوی » بود و پ. لاوی آن را امضاء کرده بود.

با نشان دادن تلکس و فهرست اسلحه، من گفتم: آیا این فهرست پیشنهاد معامله است؟ یا معامله ایست که انجام شده‌است؟

لاوی پاسخ داد: می‌پرسید معنی چیست؟ نمی‌دانم. بدون عینک نمی‌توانم بخوانم. عینکم را هم شکسته‌ام. گفتم: من برای شما می‌خوانم. این تلکس شرایتون هتل در تل اویب، بتاريخ 23 اکتبر 1982 است. در آن قید شده‌است خواهشمند است این تلکس را به آقای ه. لاوی اطاق 410 بدهید. آقای لاوی عزیزم: بسیار بسیار فوری. بعد قسمت اول پیام، حاوی فهرست اسلحه گوناگون، را خواندم. سرانجام، او قرائت مرا قطع کرد و گفت: این تلکس خطاب به من نیست. به کارهای من با ایرانیان مربوط نیست. می‌دانم مربوط به چیست. متعلق به شخص دیگری است. اسم او هم لاوی است. سرانجام پذیرفت تلکس از برادر او پرویز است. اما همچنان اصرار ورزید او در این کار نبوده‌است.

اما، او خود پذیرفت فروشهای دیگری به ایران را به انجام رسانده است. مهمترین قسمت آنها، فروش قطعات یدکی اف - 14 و دستگاههای الکترونیک برای موشکهای هاگ به ایران بوده است. آن فروشها بسیار مهمتر از این چیزهاست که در این فهرست آمده اند.

لاوی گفت یک ژنرال بازنشسته اسرائیل ترتیب ارسال قطعات یدکی را از طریق امریکا داد. این قطعات از اسرائیل به ایران رفت و حکومت ریگان آنها را جانشین کرد. لاوی مدعی شد که کاربدستان اسرائیل ترتیب انتقال دیگر تجهیزات جنگی را از انبارهای ناتو به ایران دادند.

لاوی ادعا کرد اسرائیلیها بر آن شدند به ایران اسلحه بفروشند. و آنگاه، به همه انبارهای ناتو در کشورهای عضو ناتو سر زدند و هرچه را خواستند به جمهوری اسلامی ایران فروختند. هرچه را از اسرائیل نمی توانستند به ایران بفروستند، از بلژیک به ایران می فرستادند. ایرانیها به بلژیک می آمدند. آنها را به پایگاههای ناتو می بردند. بخصوص در مرز بلژیک و آلمان و هرچه را می خواستند، انتخاب می کردند و بلژیک به ایران می فرستاد.

لاوی تأکید می کرد که اسرائیلیها و بلژیکیها که در فروش اسلحه به ایران همکاری می کردند، سودهای کلان بردند. این سود از محل نفت بود. در ازای اسلحه، نفت می گرفتند. اسلحه را گران حساب می کردند و بهای نفت را نصف. بعد، آن را در بازار روتردام، به دو برابر قیمت می فروختند. یک معامله 120 میلیون دلاری برای ایران 320 میلیون دلار تمام می شد.

پرسیدم: پس حکومت ایران قیمت اسلحه را به نفت و بسیار بیشتر از قیمت واقعی می پرداخت؟
لاوی پاسخ داد: قطعاً! هم بخاطر نیاز به اسلحه و هم بجهت ناامیدی و هم بلحاظ حماقت، گران می پراختند.

وقتی از لاوی پرسیدم آیا امریکا در این توطئه شرکت داشت؟ لاوی گفت: اگر هم می دانستم به شما نمی گفتم.

پرسیدم: چرا نمی گفتید؟ لاوی پاسخ داد: می ترسم.

پرسیدم: امریکائییانی که دست اندر کار این معاملات بودند، اعضای وزارت خارجه یا وزارت دفاع بودند؟
لاوی پاسخ گفت: فکر می کنم به اندازه لازم گفتم.

ادعای لاوی در باره فروش اسلحه از انبارهای ناتو به ایران، در نظرم باور نکردنی ترین داستان از فراوان داستانهای عجیب آمد. اما یک شاهد دیگر «اکتبر سورپرایز»، گزارش مشابه را به من داد. او یک تاجر اسلحه امریکائی بنام ویلیام هرمن Hermann بود.

نویسنده هرمن را معرفی می کند و یادآور می شود که دو بار با او مصاحبه کرده است. مصاحبه دوم در 1990 بعمل آمده است و گفته های هرمن بسیار نزدیک به سخنان او در 1988 بوده است.

در هر دو مصاحبه، هرمن گفته است فروش اسلحه به ایران که «ایران - کنتر» نام گرفت، مسبوق به فروش اسلحه به ایران، از 1980 بدین سو است. این اطلاع به او از طریق حمید نقاشان می آید. نقاشان طرف او در خرید اسلحه سبک برای پاسداران انقلاب اسلامی و طرف تجاری او بود. نقاشان تهیه کننده عمده اسلحه برای رادیکالهای ایران بود. هرمن گفت: نقاشان به او گفته است فروشهای اسلحه امریکا به ایران با موافقت جمهورییخواهها، به انتخابات ریاست جمهوری امریکا در 1980، باز می گردد. او ماجرای «اکتبر سورپرایز» را این سان بیان کرد:

آن زمان، نقاشان مأمور خرید سپاه پاسداران بود. من به امریکا باز گشتم و با یک شرکت برزیلی، ترتیب فروش مقدار کمی اسلحه به ایران را دادم. باتفاق نقاشان به برزیل رفتیم تا با کارخانه های این کشور معاملاتی

را انجام دهیم. اوائل 1980 بود. ما بمدت 10 روز به برزیل سفر کردیم و خریدهای لازم را انجام دادیم. بعد به اروپا رفتیم و از آنجا، من به امریکا باز گشتم.

در ماههای اول، نقاشان حاضر نمی شد با من اطلاعاتی را در میان بگذارد. اما در ایام عید تولد مسیح 1980، ما نخستین معامله را باهم کردیم. از آن زمان، این مرد به من اعتماد پیدا کرد و آن را به من نشان داد. در ژانویه 1981، من به تهران دعوت شدم تا با وزیر دفاع دیدار کنم.

آن وقت بود که من در باره تماسهای جمهوریخواهها با رژیم خمینی، شنیدم. بر کاغذی، ویزای ورود به ایران را دریافت کردم تا به تهران بروم و در باره فروش اسلحه به ایران گفتگو کنم. مباحثات ما سه روز بطول انجامیدند. بهنگام انجام مراسم سوگند پرزیدنت ریگان، من در تهران بودم.

در 21 ژانویه 1981، یک روز پیش از آنکه از تهران به اروپا بروم، نقاشان در هتل به دیدار من آمد و با هم برای صرف شام رفتیم. در باره آزادی گروگانها بحث می کردیم. از گفتگوها که اشخاص مختلف انجام داده بودند و به آزادی گروگانها راه بردند. نقاشان به من گفت: در اکتبر 1980، پیش از انتخابات، معامله ای میان دستگاه ریگان با ما بعمل آمد نه برای اینکه گروگانها آزاد شوند بلکه برای آنکه تا بعد از انتخابات و تصدی ریاست جمهوری از سوی ریگان، آزاد نشوند.

نرمن ادامه داد: من بر این باورم که آنچه نقاشان به من گفت، حقیقت دارد. نقاشان هیچ دلیلی برای دروغ گفتن نداشت. نه چیزی از دست می داد و نه چیزی بدست می آورد.

دیدار کلیدی « درباریس و در ماه اکتبر »، در اواخر اکتبر 1980، انجام گرفته است. مهمترین شخصیتهای جمهوریخواه که نقاشان از آنها بعنوان طرف گفتگو و معامله نام می برد، ویلیام کیسی و ژرژ بوش و ریچارد آلن و روبرت مک فارلین بودند. اما نقاشان به من نگفت در گفتگوهای پاریس، چه کسانی از امریکائیان حضور داشتند.

نقاشان خاطر نشان کرد که کمی بعد از روی کار آمدن ریگان، ما مقادیر کمی مواد جنگی از امریکا دریافت می کردیم. دیرتر، از منابعی که خود داشتیم، اطلاع یافتیم که از انبارهای ناتو در نقاط مختلف اروپا، اسلحه به ایران فروخته می شوند. بیشترین مواد جنگی از بلژیک و هلند به ایران فرستاده شده اند. این مواد از راه های مختلف هوائی و دریائی به ایران فرستاده می شدند. چه اندازه؟ کسی نمی داند.

آنچه هرمن می گوید با اظهارات تاجر آلمانی اسلحه خوانائی دارد: یکی از همکاران مارتین کلیان Kilian، در اشپگل، در سوئیس از کارل هاینس اوترشاگن Karl Heinz Ottershagen شنید که ایرانی خریدار اسلحه، حمید نقاشان، با مقامات حزب جمهوریخواه، در ماه سپتامبر 1980، در زوریخ دیدار کرده است. موضوع گفتگویشان مبادله گروگانها با اسلحه بوده است.

اوترشاگن افزود که نقاشان در دیدارهای بعدی در پاریس، برای ترتیب دادن فروشهای اسلحه به ایران، شرکت کرده است. نقاشان گفته بود برای اینکه به کارتر و کسانی که دور و بر او هستند و رئیس جمهوری ایران، بنی صدر - که رادیکالها او را به چیزی نمی گیرند - نشان بدهیم به چه کاری توانائیم، معامله گروگانها با اسلحه را با جمهوریخواهها انجام دادیم.

توضیح: ما در سپتامبر 2001 هستیم. 21 سال پیش، در این ایام، به تحریک امریکا و انگلیس و عربستان و به پشت گرمی آنها، صدام ارتش عراق را مأمور حمله به ایران کرد. 6 ماه بعد، در فروردین 1360، وزیران خارجه چهار کشور عضو کشورهای عضو کنفرانس عدم تعهد که وزیر خارجه کویت، رئیس وقت این کنفرانس رئیس آنها بود، پیشنهادی را به ایران دادند که نظر ایران را تأمین می کرد و پذیرفتن آن از سوی عراق، یک پیروزی سیاسی و نظامی برای ایران بود. سرانجام عراق این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد چهار وزیر خارجه، موافقت عراق را به تهران بیاورند. اما از سوی رجائی به آنها اطلاع داده شد که چون تحولی در ایران در حال انجام است، سفر خود را بتأخیر اندازند. این « تحول » کودتا بر ضد رئیس جمهوری منتخب مردم بود. استقرار استبداد ملاتاریا و ادامه جنگ به قصد استقرار این استبداد و بنای نظام مافیائی، دو

هدف مقدم ملاتاریا بودند. ادامه جنگ، به قول وزیر دفاع در حکومت تاجر، آلن کلارک، در سود انگلستان و غرب بود و اسباب ایجاد و دوام آن را فراهم آوردند. در زیر قسمت دیگری از کتاب پاری پیرامون « اکتبر سورپرایز » را می‌خوانید. این قسمت از کتاب، حاوی اعترافات صریح در باره معامله پنهانی با ملاتاریا و سازمان دادن فروش اسلحه به ایران، در مقیاس جهان است. کارگردان، شارون، وزیر دفاع آن روز و نخست وزیر کنونی اسرائیل و قصاب فلسطینیان بوده‌است:

جنگ 8 ساله با کدام اسلحه ممکن گشت و اسرائیل چسان فروش اسلحه به ایران را در مقیاس جهان سازمان داد؟ نقشهای ریگان و بوش و کیسی و هیگ و... در سازش پنهانی اکتبر سورپرایز:

آدمهای « محترم » کمتر دروغ نگفته‌اند: مک فارلین، سومین مشاور امنیتی ریگان، در دادرسی، بابت دروغ گفتن در باره افتضاح ایران گیت، خود را بزهکار خواند. ریگان خود نیز بیاد آورد که وقتی در 1986 اصرار می‌کرده‌است داستانه‌های معامله اسلحه با ایران دروغ هستند و نیز وقتی تکذیب می‌کرد که معامله ایران کنتررا شامل فروش اسلحه به ایران نبوده‌است، دروغ می‌گفته است. معاون رئیس جمهوری، بوش، به دروغ، گفت در ماجرای ایران گیت کمتر دخالتی نداشته است. و آشکار شد که او در یکچند از گرده‌مائیهای تعیین کننده شرکت داشته است. رئیس سیا، ویلیام کیسی، مجال نیافت به دروغهائی اعتراف کند که در باره ایران گیت گفته بود. زیرا به بیماری سرطان در 1987 مرد.

تقلبات جمهوریخواهها در انتخابات امر تازه‌ای نیست: در 1968، فعالان سناد انتخاباتی جمهوریخواهها در گفتگوهای صلح با ویتنام، خرابکاری کردند تا مگر امتیاز سیاسی بدست آورند. در 1972، افراد سناد تبلیغاتی نیکسون افتضاح واترگیت را بیار آوردند. بنا بر این، چه جای تعجب اگر همان خرابکاری را در گفتگوها بر سر آزادی گروگانها بعمل آورده باشند؟ اخلال در گفتگوهای صلح ویتنام و مایه گذاشتن جان سربازان امریکائی در ویتنام در 1968، بخاطر برنده شدن در انتخابات، شرم آورتر و غمبارتر از اخلال در گفتگوهای 1980 بر سر گروگانها نیست؟ دیرتر دانستیم که برخی از مقامات امریکائی که سیاست خارجی امریکا را اداره می‌کردند، در عواطف مردم نسبت گروگانها، شریک نبوده‌اند. همانطور که میلز کویلند Miles Copeland مقام عالی سیا، به ما گفت: « عاطفه بسیار کمی نسبت به گروگانها وجود داشت. ما همه از رابطه با خارج استفاده کرده‌ایم ... گروگانها اقبالی بودند که باید از آنها استفاده می‌کردیم. » افزون بر این، حکومت فدرال به دادگاه رفت. دادستان فدرال در پی آن شد که اتهامات برنک را در باب اکتبر سورپرایز، در دادگاه بی اعتبار بگرداند و شکست خورد. حکومت امریکا بروشنی اتهام را متوجه دولت دانست. دادگاه سوء ظن قوی نسبت به صحت مدارک دولتی ابراز کرد. بدینسان، واقعیت نتوانست از دید دادگاه بگریزد.

اما ما می‌دانستیم که استدلال ما در کسانی که در واشنگتن، نمی‌خواستند بگذارند اکتبر سورپرایز موضوع بحثی منطقی بگردد، اثر ندارد. اتهامات که بابت اکتبر سورپرایز متوجه مقامات حکومت ریگان بودند، توسط روزنامه نگاران « مسئول » و منابع رسمی آنها در واشنگتن، نادیده گرفته می‌شدند.

اداره کنندگان فرونت لاین Frontline از رس Ross و من حمایت می کردند اما با حالت عصبی. آنها نتیجه‌ای می خواستند که سندیت داشته باشد. یعنی اتهامها را بطور قطعی اثبات یا رد کند. ما نمی توانستیم چنین نتیجه‌ای را برای آنها بیاوریم. اما بجای آنکه از آن دست بشویند، مسئولان بالای فرونت لاین تصمیم گرفتند جای اصلی را به اکتبر سورپرایز بدهند. آنها کار مقدماتی ما را، در کاری، پیرامون روابط امریکا با ایران، گنجانند و مسئله اکتبر سورپرایز را مسئله مرکزی آن گردانند.

بجاست که به نقش گاری سیک، افسر اطلاعاتی مورد احترام نیروی دریائی که در حکومت کارتر، در کاخ سفید کار می کرد، بپردازیم. برای سالها، گاری سیک - که مردی محتاط است و روشی علمی دارد - اکتبر سورپرایز را ساخته خیال می شمرد و در خور اعتناء نمی دانست. کتاب او پیرامون گروگانها، با عنوان «All Fall Down»، بطور کامل ماجرا را نادیده گرفت. اما وقتی در اوائل رو شدن افتضاح ایران گیت، او به تحقیق پیرامون این ماجرا مشغول شد بندریج، تغییر نظر داد. شمار فروشندگان اسلحه، مأموران اطلاعات و مقامات رسمی ایرانی که بر نقش جمهوریخواهها در اکتبرسورپرایز شهادت می دادند، از اندازه بیشتر شد. نخست آهسته و با تردید و سرانجام مصمم به تحقیق پرداخت و حاصل تحقیق را در کتابی با عنوان «Octobre Surprise» منتشر کرد.

رس و من بر این نظر شدیم که مصاحبه با گاری سیک می تواند کمک کند در سردرآوردن از این داستان پیچیده. و مصاحبه ما را از ساده بینی و سردرگمی دستگاه کارتر آگاه کرد. شکهای سیک همانند تردیدهای ما بودند. اما حالا دیگر سیک معتقد بود که کیسی و جمهوریخواهها در کار گروگانها دخالت کرده‌اند و بدان فرجامی را داده‌اند که پیدا کرد.

توضیح: روبرت پاری، نویسنده کتاب، فصل سیزدهم را به تحقیق گاری سیک اختصاص داده است. ترجمه این تحقیق را خوانندگان انقلاب اسلامی هم در این نشریه و هم در کتاب «اکتبر سورپرایز»، نوشته آقای بنی صدر خوانده‌اند.

در فصل سیزدهم، رس و پاری تحقیق خود را در باره کیسی باز می گویند:

* در یکی از دیدارهای ما از میکنول Mayknoll، سوفیا کیسی، بیوه او، نوشته منتشر نشده‌ای را به من داد که حاوی نظرهای شخصی کیسی در باره انتخابات 1980 ریاست جمهوری بود. بنا بر آن، کانون توجه او را نگرانی سختش از چهار سال دیگر ریاست جمهوری کارتر تشکیل می داد. نظر او در این باره، بس تاریک بود. کیسی نوشته بود: «در 1980، همه آنها که بسود ریگان فعالیت تبلیغاتی می کردند، بر این نظر بودند که باید دست کارتر را از ریاست جمهوری کوتاه کرد تا مگر ملت امریکا از ویرانی اقتصادی و خواری در جهان، رهائی یابد.» ستاد تبلیغاتی ریگان - بوش برای آنکه امریکائیان را بر آن دارند از کارتر روی گردانند، بر مشکل گروگانها نور شدید می افکندند تا نظرها به آن جلب شوند. کیسی نوشته بود: «مشکل گروگانها در دست ایران، نقطه کانونی شکست سیاست خارجی کارتر است.» اما این نقطه کانونی شکست می توانست نقطه کانونی موفقیت بگردد اگر گروگانها ناگهان به امریکا باز می گشتند.

آیا کیسی، با این دید، انتخاب مجدد کارتر را فاجعه‌ای تلقی نمی کرده‌است که بهر وسیله باید از وقوع آن جلوگیری کرد؟ نوشته او پاسخش به این پرسش است.

* در بهار 1980، دوست ضد کمونیست کیسی از او خواست ریگان را به اروپا ببرد تا مگر تصویر بدی که از او در اذهان اروپائیان پیدا شده‌است، جای خود را به تصویری خوب دهد. کیسی اشتغال بیش از اندازه ریگان را بهانه آورد. در عوض پذیرفت که خود به جای او، سفر اروپائی را انجام دهد. ریچارد آلن، مشاور ریگان در امور خارجی را نیز با خود برد.

در پاریس، با کنت آلکساندر دومارانژ

Count Alexandre Demareches، یکی دیگر از همکاران او در عملیات اطلاعاتی دوران جنگ دوم دیدار کرد. دومارائز رئیس دواير مخفی فرانسه، دواير جاسوسی و ضد جاسوسی یعنی دستگاهی معادل سیا بود.

پای دومارائز و دستگاه اطلاعاتی تحت امر او، در اتهامات مربوط به دیدار سری اکتبر 1980، در پاریس، میان جمهوریخواهها و ایرانیان، بمیان است. مدرک مستقیمی که دلالت بر همکاری دومارائز و دستگاه تحت ریاست او کند، وجود نداشت. روابط نزدیک او با کیسی نقش او و افسران اطلاعاتی فرانسه، در ترتیب دادن دیدار محرمانه میان جمهوریخواهان و ایرانیان، را محتمل می نمود.

* با یکی دیگر از ستایشگران کیسی، بنام گاریک Garrick که خود نیز در ستاد انتخاباتی ریگان - بوش والا مقام بود، در لوس آنجلس، مصاحبه کردیم. از او پرسیدم: آیا ممکن است کیسی برای گفتگو با ایرانیها، پیرامون گروگانها، به اروپا رفته باشد؟ و او پاسخ داد: آری! او ممکن است رفته باشد. در ملاقات روز یکشنبه، او غایب بود. پیش خود گفتم او برای حضور در نیایش یکشنبه به کلیسا رفته است. او و اد میز Ed Meese می توانستند به سفری 3 تا 4 روزه رفته باشند. او می توانسته است با هوایما، به این عنوان که نامزد ریاست جمهوری را در سفر به اینجا و آنجا همراهی می کند، رفته باشد. نمی توانم بگویم ممکن نیست.

گاریک ادامه داد: کیسی مردی اسرارآمیز بود. در ماجرای دزدیدن یادداشتهای کارتر - که هرگز کسی از آن سر در نیاورد - که برای مناظره با ریگان تهیه کرده بود، کیسی مظنون اول بود. او به این نوع کارها شوقی وافر داشت.

* وقتی رس و من خواستیم بدانیم آیا تماس گرفتنها و اینجا و آنجا رفتن ها کیسی در 1980 آغاز گرفته و آیا او با نمایندگان حکومت ایران تماسهای پنهانی در باره گروگانها برقرار کرده بود؟ هیچیک نه همسر او، سوفیا، و نه دختر او، برنادت، نتوانستند، در باره تاریخهای کلیدی، روزهایی که او می باید به اروپا رفته باشد، اطلاع دقیقی در اختیار بگذارند. آنها تنها ابراز اطمینان می کردند که در ماههای آخر مبارزات انتخاباتی کیسی به اروپا نرفته است.

سوفیا کیسی می گفت: اگر به سفری رفته بود، من می باید می دانستم. زیرا جامه دانهای او را من آماده می کردم. دلیل دیگر او این بود که کیسی رئیس ستاد انتخاباتی بود و از اینکه غیبت کند و در غیبت او امر بدی روی دهد، وحشت داشت.

از او پرسیدم: در ماه ژوئیه و اوت چگونه؟ سوفیا گفت: من هیچ نمی دانم. دلم می خواست چیزی در این باره به شما می گفتم. اما پیش از این هیچ از آن نشنیده ام.

وقتی از او از سفر کیسی در ماه ژوئیه به لندن و پاریس پرسیدم، بدون کمک دخترش، برنادت، نتوانست آن را بیاد آورد. و نیز نتوانست دیدار کیسی را، در آن سفر، با خانم تاجر و دیگر شخصیتها بیاد آورد. آشکار شد که کیسی کسی نبوده است که زن خود را از فعالیتهای حرفه ای خویش آگاه کند و یا کار آماده کردن اسباب سفر خود را به همسرش بسپارد.

* سوفیا پذیرفت که در دوران مبارزات انتخاباتی، شوهرش ممکن است با ایرانیان دیدار کرده باشد. از راه کنجکاوی و یا برای تحصیل اطلاع. سوفیا گفت: « اوه، ممکن است او با ایرانیها گفتگو کرده باشد، البته. دلیلی نداشت که او این گفتگو را نکند. »

و من پرسیدم: اما آیا می دانید او در این دوره با ایرانیها گفتگو کرده یا نکرده است؟ سوفیا پاسخ داد: « من نمی دانم. من واقعاً نمی دانم. اما می گویم او باید این کار را کرده باشد. مطمئنم او این کار را کرده است. من عقیده خود را می گویم. او باید این ملاقات را کرده باشد. برای کسب اطلاع این کار را کرده است. » پرسیدم:

چه اطلاعاتی را می‌خواستند بدست آورد؟ او گفت: او می‌خواستند اطلاعاتی را بدست آورد که نظایر او در باره ایرانیان، یا در باره وضعیت آنجا و یا امری که بناست روی دهد، داشته‌اند.

اما همسر کیسی مطمئن بود کیسی هیچ اقدامی بقصد به تأخیر انداختن آزادی گروگانها انجام نداده‌است. توضیح: بدین سان، همسر کیسی مطمئن است که شوهرش با ایرانیها دیدار و گفتگو کرده است اما برای کسب اطلاع! اما وقتی خانواده او نیز نمی‌دانند در روزهایی که گفتگوهای پاریس انجام گرفته‌اند، کیسی کجا بوده‌است، پژوهشگر مطمئن می‌شود که کیسی کاری می‌کرده‌است که نمی‌خواستند نزدیک‌ترین کسان او نیز از آن سر درآورد. پس تحقیق را ادامه می‌دهد. از این پس، رس و پاری بر رویدادهائی آگاه می‌شوند که پژوهشگران پیشین از آنها آگاه نشده بودند:

فصل چهاردهم، به تحقیق پیرامون برقرار شدن تماس اسرائیلیها با مشاوران ریگان و معامله پنهانی بر سر گروگانها و روانه شدن اسلحه بسوی ایران، اختصاص می‌یابد با یافته‌های جدید:

اسرائیل وارد عمل می‌شود:

در باره هواپیمای اسرائیلی که به ایران اسلحه می‌برد و در فضای هوایی شوروی، توسط دفاع ضد هوایی آن کشور سرتکون شد و فروشهای اسلحه اسرائیل به ایران، حکومت ریگان به کنگره گزارش رسمی نداده‌است. دلیل آن مسلم است: مسلم است که حکومت ریگان اجازه فروشهای اسلحه را به آیه‌الله خمینی منفور داده بود. اگر فروشهای اسلحه و ساقط شدن هواپیما را گزارش می‌کرد، آتش فشان سیاسی روی می‌داد.

* دستیار سابق وزیر خارجه ولیوتس Veliotos می‌گفت: به عبارات فریب دهنده‌ای که وزارت خارجه در گزارش مطبوعاتی خود، پیرامون خبر خبرگزاری تاس بکار برده‌بود، اعتراض کرد. اما نمایندگان مطبوعات در واشنگتن آسان به گزارش راضی و رام شدند. هیچیک از آنها به زبان رد گم کن وزارت امور خارجه و به رو نیابردن فروش اسلحه به ایران، اعتراض نکرد. ولیوتس Veliotos بر این باور بود که فروش اسلحه به ایران کم مقدار بوده و بطور غیر رسمی انجام گرفته است. اما البته، نباید این کار بطور غیر رسمی انجام می‌گرفت. قانون این کار را ممنوع کرده بود. با وجود این، من فکر می‌کنم در آن فروش اسلحه، بذری را می‌بینید که بعداً افتضاح ایران گیت شد.

* بنا بر نظر ویولتس، رابطه‌ای که به معامله ریگانیان با رژیم اسلامی رادیکال در دوران مبارزات انتخاباتی، انجامید، بسا پیش از شروع مبارزات انتخاباتی، آغاز شده‌است. او گفت: برای زمانی که، در آن، امریکا در کوششهای دخیل شد که اسرائیل برای ارتباط با حکومتی بعمل می‌آورد که جانشین حکومت شاه شده بود، اشخاص مختلف، هر یک، تاریخی را معین می‌کنند. اما بنظر می‌رسد احتمالاً زودتر از شروع مبارزات انتخاباتی 1980، ارتباط برقرار شده‌است. از همان زمان که اسرائیلیها دانستند چه کسانی در حکومت آینده ریگان، در امنیت ملی امریکا، نقش خواهند یافت، ارتباط برقرار شده‌است. و من می‌دانم که آن زمان تماسهایی گرفته شدند.

پرسیدم: میان کی با کی؟

ولیوتس: میان اسرائیلیها و کسانی که صاحب نقش می‌شدند.

سرم از اطلاعاتی که ویولتس داد، سوت کشید. نخستین شاهدهی که ادعا کرد پیش از انتخابات، تماسهایی میان اسرائیل و اعضای ستاد انتخاباتی ریگان گرفته شده‌اند، افسر اطلاعاتی سابق اسرائیل، آری بن مناش بود. من به آن ادعا، اعتبار اندکی داده بودم. اما اینک یک مقام رسمی بلند پایه حکومت ریگان فروشهای اسلحه توسط اسرائیل به ایران را مسبوق به تماسها می‌کند که میان اسرائیل و مشاوران ریگان در سیاست خارجی، پیش از انتخابات ریاست جمهوری برقرار شده بودند. در اوائل 1980، مقام بالای اسرائیلی با دستگاه ریگان

برای فروش اسلحه به ایران، تماس گرفته بود. وزیر دفاع وقت اسرائیل، آریل شارون، در مه 1982، به واشنگتن پست گفت: « مقامات امریکائی موافقت خود را با فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران، ابواز کردند. ما این موضوع را ماهها پیش از آن، با همکاران امریکائی خود موضوع بحث قرار داده بودیم. از راه موافقت با استبداد خمینی که ما همه از آن نفرت داشتیم، چنین نمی کردیم. بخاطر آن می کردیم که پنجره کوچکی به این کشور باز کنیم و پل ارتباطی کوچکی با این کشور، بسازیم.»

* داوید ساترفیلد Satterfield، که در وزارت خارجه امریکا مقام متوسطی داشت و متخصص مبارزه با تروریسم بود، در مصاحبه با ما، در باره حمایت از فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران، در 1980 یا در تابستان 1981، توضیحی نداشت که بدهد. اما تماس شارون را با هیگ، (نخستین وزیر خارجه در حکومت ریگان) در دسامبر 1980، بدقت شرح می کرد: « شارون با هیگ، وزیر خارجه، تماس گرفت و گفت: اسرائیل با مقامات کلیدی ایران در ارتباط است و بنا دارد با آنها معاملات اسلحه شامل اسلحه امریکائی انجام دهد و قصدش از اینکار، عمق بخشیدن به این رابطهها است. « هیگ گفت: « علی الاصل، موافقم. اما تنها قطعات یدکی بمب افکنهای 4 - F. هیگ به شارون گفت: این فروشها تجارتي خواهند بود و نه چون فروشهای تسلیحات به خارج که رسمی و دولتی هستند. هیگ اصرار ورزید که فهرست قطعاتی که به ایران فروخته می شوند، هر نوبت، می باید به اطلاع و تصویب امریکا برسد.

از ژانویه تا مارس 1982، بر امریکا روشن شد که اسرائیل پیامی نداده است. زیرا، بنا بر موافقت بر سر فروش محدود قطعات یدکی، اسرائیلها برای آنها فهرستهای پیشنهاد شده اسلحه را می فرستادند. در مارس 1982، سیا با موافقت جدید با فروش اسلحه به ایران مخالفت کرد. علت آن معلومات جدیدی بود که در باب واسطه ایرانی و تماسها با ایران، بدست آورده بود. سیا نسبت به اعتبار و توانائی واسطه اسرائیل، مردد بود. ساترفیلد اسامی رابطها را نمی دانست. آنچه او گفت، یک مدرک رسمی نادری بود که ما در جریان تحقیق بدست آورده بودیم. اما او جزئی از ماجرا را باز می گفت. یک مقام بالای اطلاعات اسرائیل در اروپا، به من گفت: در روزهای اول، سخت افزاری به ارزش 246 میلیون دلار به ایران فروخته شد. اسرائیل قطعات یدکی هواپیماهای 4 - F و تانکهای 48 - M و 311 - M به ایران می فروخت. ساترفیلد گفت: قطعات یدکی از پایگاه هوائی امریکا در آلمان فرستاده می شدند. و مقام اسرائیلی می گفت: فروشندگان اسلحه تجهیزات نظامی امریکائی دیگر را به ایران می فروختند. یعقوب نیمرودی، مقام اطلاعاتی اسرائیل، دوست نزدیک شارون، ادعا می کرد که این فروشها بنا بر موافقت شفاهی آلکساندر هیگ، وزیر خارجه امریکا، بعمل می آمدند. شارون موافق سرسخت فروش اسلحه به ایران بود زیرا او نه از ایران که از عراق نگرانی داشت. نیمرودی می دانست که از زمان آزادی گروگانها، اسلحه به ایران فروخته شده است اما نمی دانست آیا مسبوق به توافقی قبل از انتخابات ریاست جمهوری بوده است یا نه.

* آری بن مناش میزان فروش اسلحه را بسیار بیشتر دانست: در دوران جنگ 8 ساله ایران و عراق، دهها میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شده است. تحقیق ما به این نتیجه رسید که در هر فروش اسلحه به ایران، دست اسرائیل در کار بوده است. دست اسرائیل را در فروشهای اسلحه دهها فروشنده « خصوصی »، در بروکسل، پاریس، مادرید و لسبون به ایران، یافتیم. بنظر می رسید که حکومت اسرائیل نقش هماهنگ کننده ای را در فروش اسلحه به ایران، در مقیاس جهان، بازی می کرده است.

در 9 ژانویه 1991، رس و من به دفتر کار آلکساندر هیگ، در واشنگتن رفتیم و با آلکساندر هیگ مصاحبه کردیم. هیگ اصرار داشت که « ایرانیان وحشت داشتند از اینکه گفتگوها برای آزادی گروگانها با حکومت کارتر به نتیجه نرسند و ناگزیر شوند با حکومت ریگان گفتگو کنند. ما یک رئیس جمهوری جدید داشتیم که

شهرت او، شهرت مردی با شجاعت بسیار و روش قاطع در سیاست بود. من با رئیس جمهوری منتخب، ریگان، صحبت کردم و برآنش داشتم تا روشن کند که اگر مسئله تا روز 20 ژانویه و انجام مراسم سوگند، حل نشود، قواعد بازی دیگر می‌شوند.»

روشن بود که تهران بطور روز افزون عصبی می‌شد از بیم آنکه ریگان قواعد بازی را تغییر دهد. نتیجه این شد که ما شاهد دوره‌ای شدیم که در آن، کار شتاب گرفت. درست در روز انجام مراسم سوگند رئیس جمهوری جدید، در ساعت 12:30 آن روز، هواپیماهای حامل گروگانها پرواز درنیامده بودند. ما خاطری نسبتاً آسوده داشتیم. من فکر می‌کردم 5 تا 10 دقیقه دیگر، هواپیماها به پرواز در می‌آمدند. بدین سان، بلوف کار خود را کرد. اگر بلوف کارگر شد از آن رو بود که ایرانیان گرفتار این وحشت بودند که امریکا، در صورت لزوم، برای حل بحران دست به عمل نظامی خواهد زد.»

توضیح: عقل قدرت مدار با تخریب و تخریب خود شروع می‌کند. چنانکه ادعای هیگ ثابت می‌کند معامله‌ای با گروه ریگان انجام گرفته است. چرا که الف - «ایرانیها» می‌باید مطمئن شده باشند که ریگان به ریاست جمهوری انتخاب خواهد شد تا این وحشت را پیدا کرده باشند. ب - از ماهها پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، بنی صدر تکرار می‌کرد حل نکردن مشکل گروگانها موجب روی کار آمدن ریگان خواهد شد. بنا بر این، با وجود اطمینان از انتخاب ریگان، «ایرانیها» نمی‌توانستند که به قول بهشتی، «گروگانها را مثل یک آتو» بکار می‌بردند، می‌توانستند مسئله را بموقع حل کنند تا هم جنگ 8 ساله بوقوع نپیوندد و هم ریگان روی کار نیاید و هم آنها گرفتار وحشت نشوند. ج - اما هیگ از کجا می‌دانست که «ایرانیها» اطمینان داشتند ریگان رئیس جمهوری امریکا می‌شود؟ مگر اینکه معامله بر سر گروگانها با بوش و کیسی و او...، انتخاب ریگان را قطعی کرده باشد. د - دروغی که هیگ ساخته و به آن، عنوان «بلوف» داده است، هم مضحک و هم ساده لوحانه است. هم به این دلیل که مسئله حل شده و گروگانها ساعتها بود که در دو هواپیما نشسته و منتظر بودند تا لحظه مراسم ادای سوگند ریگان برسد و اجازه پرواز پیدا کنند. پاری به این امر توجه کرده است:

هیگ برداشتی را به ما ارائه کرد که بطور کامل ریگان و دستگاه او را مبری از هرگونه معامله‌ای بر سر گروگانها می‌گرداند. در روزهای پیش از روز مراسم سوگند، این سخن که ایرانیها از ترس قرار ندارند، در واشنگتن دهان به دهان می‌شد. بدیهی است تصویری که طرفداران ریگان در سرداشتند، حقیقت نداشت. چرا که آخرین موانع آزاد کردن گروگانها ساعتها پیش از انجام مراسم سوگند، برطرف شده بودند. اگر هواپیما را همزمان با ادای سوگند به پرواز درآوردند، قصدی جز دادن واپسین ناسزا به کارتر و یا ابراز لطفی به رئیس جمهوری جدید نداشتند. این امر کمتر ربطی به وحشت ایرانیان نداشت.

* در باره فروشهای نظامی اسرائیل به ایران، در سالهای 1981 و 1982، هیگ اصرار داشت که اسرائیلیها بدون اجازه او به ایران اسلحه ارسال کرده‌اند. هیگ می‌گفت: «این امر در زمان دیدار اول من از خاورمیانه، بعد از تصدی ریگان، مورد توجه جدی من قرار گرفت. بهار 81 بود وقتی دوست قدیمی من، آریل شارون، که وزیر دفاع اسرائیل بود، به دیدار من در هتل کینگ داوید در بیت المقدس آمد. او دفاع جانانه‌ای از شایستگی اسرائیل در ارسال قطعات یدکی به ایران کرد. برخی تجهیزات 4 - F نیز به ایران فروخته می‌شدند. درجا گفتیم: آقای وزیر، از دید من، این عمل شایسته نیست. ارسال قطعات یدکی امریکائی به ایران، عملی مخالف قانون است. خوب، او بسیار آزرده خاطر شد.»

این حکایت هیگ را نیز اظهارات شارون و یافته‌های ولیوتس، بعد از ساقط شدن هواپیمای آرژانتینی بر فراز شوروی، در ژوئیه 1981، تکذیب می‌کردند. وقتی این واقعیتها را به او گفتیم، هیگ گفت: «اگر اسلحه به ایران رفته است، با اجازه کاخ سفید رفته است. من نمی‌گویم این امر اتفاق نیفتاده است زیرا من از رئیس

جمهوری یک نوع دستور کار داشتیم و طبق آن عمل می‌کردم و اعضای کاخ سفید وارونه آن دستور کار را به عمل درمی‌آوردند.»

پرسیدم: به چه کسانی ظن می‌برید؟

هیگ پاسخ داد: «اسم بردن حالا دیگر موضوعیت ندارد. مهم اینست که مطلقاً نظمی در کار نبود. نه تنها در تهیه و تنظیم سیاست که در اجرای آن هیچ قرار و قاعده‌ای رعایت نمی‌شد. همین امر سبب شد که من از مقام وزیر خارجه، استعفاء کنم.»

از نو پرسیدم: چه کسی اجازه فروش اسلحه به ایران را به اسرائیل داده بود؟ و هیگ باز از یک تیم غیر قابل کنترل دور و بر ریگان سخن گفت.

* به هیگ گفتیم: بنا بر این، نباید موجب تعجب شما شود اگر پیش از تصدی ریاست جمهوری، تماسهایی با ایرانیها گرفته شده باشند. هیگ گفت: «اصلاً! اصلاً! دیک آرن مجاز بود با کره‌ایها و حکومتهای دیگری چون آلمان غربی که ما با آنها معامله داشتیم، ارتباط بگیرد. این امر غیر عادی نبود و تصور ببار آمدن هیچ افتضاحی محل پیدا نمی‌کرد...». بلاخره او پذیرفت که «در دستگاه ریگان، امور بسی پیچیده بودند و زیر ظاهر باطنی بود.»

هیگ همچنین گفت او تعجب نمی‌کند اگر ویلیام کیسی با فرستادگان ایران دیدار کرده باشد: «آخر کیسی مبارزات انتخاباتی رونالد ریگان را رهبری می‌کرد. یکی از موضوعات مهم مبارزات انتخاباتی، بحران گروگانهای در دست ایرانیها و فرجام کار آنها و این برداشت بود که حکومت کارتر در حل آن بطور کامل ناتوان بوده‌است. بنا بر این، در برنامه حکومت، بمنابۀ مسئله‌ای که می‌باید حل می‌شد و پیش از آن حل می‌شد که ریگان و حکومتش ناگزیر می‌شدند دستشان را بدان آلوده کنند، جای بالا را پیدا می‌کرد. بنابراین، من اصلاً تعجب نمی‌کنم و می‌گویم پرداختن بدین کار، شغل اهل سیاست در امریکا است.»

هیگ که پایبند «ریئل پلتیک» است، عمل کیسی را در تماس گرفتن با ایرانیها شایستگی او می‌شمرد. عمل او را درخور انتقاد نمی‌دانست. می‌گفت: «اگر ویلیام کیسی معامله‌ای کرده باشد که یکچند از درهائی را گشوده باشد، در حالی که ریگان انتخاب می‌شد، من آن را از نظر اخلاقی و عملی، غلط نمی‌دانم. نظام امریکائی اینست. بعضی اوقات خوب نیست. باوجود این، بهتر از بسیاری از نظامهاست.»

هیگ به ما می‌گفت: «این فکر که ویلیام کیسی، در قفای کارتر، با ایرانیها تماس گرفته‌است، آنطور که بسیار اشخاص استدلال کرده‌اند، خارج از قاعده نیست.» اما هیگ ادعا می‌کرد که نمی‌داند چه اتفاق افتاده است.

رس و من از هیگ در باره فروش اسلحه از موجودی انبارهای ناتو به ایران پرسیدیم: آیا راست است که فرستاده‌های ایران باتفاق کارکنان انبارهای مختلف از این انبارها دیدن کرده‌اند تا مطمئن شوند که تجهیزات مورد نظر آنها در این انبارها وجود دارند. آیا این امر بنظر شما نامعقول نمی‌رسد؟ پاسخ او مارا غرق شگفتی کرد: «نه! غیر معقول نیست اگر ملتی، برای مثال آلمان، تصمیم گرفته باشد برخی از مواد موجود در انبارهای ناتو خود را به ایران تحویل دهد. آنها اختیار کامل اتخاذ چنین تصمیمی را دارند. با وجود این، تعجب می‌کنم اگر تجهیزاتی از اروپا به ایران فرستاده شده‌باشند، که تحت کنترل امریکا هستند. بسیار هم تعجب آور است.»

توضیح: بدیسان، ژنرال آلکساندر هیگ تعجب نمی‌کند اگر از موجودیهای انبارهای ناتو به ایران فروخته شده باشند. او نظامی و در جریان انقلاب ایران، فرمانده ناتو بوده‌است. پس او می‌داند که ایران نمی‌توانست 8 سال جنگ را بدون خرید اسلحه از این انبارها ادامه دهد. و او که، بلافاصله بعد از رسیدن ریگان بمقام ریاست جمهوری، وزیر خارجه ریگان شد باید بداند که بدون

معامله‌ای که او کیسی را بخاطر انجامش در خور ستایش می‌داند، اسلحه‌ای که ادامه جنگ را بمدت 8 سال ممکن کند، به ایران فرستاده نمی‌شد. او خوب می‌دانست که اسلحه قوای مسلح ایران، امریکائی بودند.

اما امر مهمی که در زمان انجام این مصاحبه توسط رس و پاری، روی نداده بود، اظهارات همین آلکساندر هیگ در 1996 هستند. او که دلال نفت میان کشورهای آسیای میانه و شرکتهای نفتی بود، گفت: 18 سال است با دو مقام اول ایران، خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی از طریق رفیق دوست و هادی خامنه‌ای در ارتباط دائمی هستم. بنا بر این، خود او نیز، پیش از انتخابات ریاست جمهوری، با این دو در ارتباط بوده‌است. دانستی است که در 1980، رفیق دوست مسئول تدارکات سپاه بود. او را به اروپا فرستاده بودند تا اسلحه بخرد. اینک که آلکساندر هیگ تعجب نمی‌کند فرستاده‌های ایران از انبارهای ناتو دیدن کرده باشند، پرسیدنی است که از آن زمان نیست که او از راه رفیق دوست با هاشمی رفسنجانی رابطه برقرار کرده‌است و خود اجازه بازدید از انبارها را نداده‌است؟

در ژانویه 1981، برای دیدار و مصاحبه با عارف دورانی، تاجر اسلحه پاکستانی که زندانی بود، به زندان رفتیم. او همچنان اصرار می‌ورزید بی‌گناه است و شروع کرد به دادن اطلاعات تفصیلی در باره خرید اسلحه برای حکومت ایران از سال 1981 بعد. در آن سالها او کشورهای اروپائی را برای خرید تجهیزات و قطعات یدکی، زیر پا گذاشته است. حتی از یک کارخانه اسلحه سازی در کالیفرنیا نیز خرید کرده‌است. دورانی مدعی بود که با خانواده خمینی و مقامات بالای سپاه پاسداران در ارتباط بوده‌است.

تشریح او از فروش اسلحه به ایران، صحیح و دقیق بود. توضیح می‌داد چگونه اسلحه از طریق لیسبون و مادرید و شهرهای دیگر اروپا به ایران فرستاده می‌شدند. او اسامی واسطه‌ها را که با اسرائیل و ایران کار می‌کردند به ما گفت. مقامات رسمی ایران که کارشان تهیه اسلحه بود، تصدیق کردند که یکی از فروشندگان اسلحه به آنها، دورانی بوده‌است.

* رس و من امیدوار بودیم که دورانی در باره فروش اسلحه از انبارهای ناتو به ایران، اطلاعاتی بیشتر از آنچه ما داشتیم، در اختیار ما بگذارد. ما حیرت کردیم وقتی او گفت می‌داند که یک ایرانی عامل خرید اسلحه، حمید نقاشان، با کسانی که برای انتخاب شدن ریگان فعالیت می‌کردند، در اروپا، در ارتباط بود. هر دو تاجر اسلحه، ویلیام هرمن امریکائی و کارل هینز اوتترشاگن Karl Heinz Ottershagen گفتگوهای خود را با نقاشان در باره تماسهای جمهوریخواه‌ها با ایرانیها، بهنگام بحران گروگانها، برای ما گفته بودند. دورانی ادعا می‌کرد که نقاشان بطور مستقیم با کیسی و دیگر بلند پایگان جمهوریخواه گفتگو کرده‌است.

دورانی گفت: « همه چیز در تابستان 1980، در ماههای ژوئیه و اوت شروع شد و در ماههای سپتامبر و اکتبر شتاب گرفت. به من گفتند کاری اجتناب ناپذیر بود. ما باید توافقی با حکومت امریکا بر سر آزاد کردن گروگانها در ازای برآورده شدن خواستههای خود، بعمل می‌آوردیم. علامتها از سوی کسانی آمدند که شما آنها را افراد ریگان می‌خوانید و گفتگوها با آنها انجام شدند. »

* وقتی از دورانی پرسیدم آیا روحانی بلند پایه، مهدی کروبی، نقشی در این گفتگوها ایفا کرده‌است ؟ دورانی پاسخ داد: « کروبی فرستاده اصلی بود. او فرستاده دولت نبود. گروه کاربردستان ایرانی او را مأمور گفتگو کرده بود. کروبی نقاشان را خوب می‌شناسد. نقاشان کسی است که کروبی را وارد این گفتگوها کرد. »

* دورانی بار دیگر ما را در شگفتی برد وقتی گفت: « کروبی در اسپانیا نیز ملاقات کرده‌است. دیدار اسپانیا سرآغاز تماسهای بعدی بود. » پرسیدم: آیا می‌دانید این ملاقات در کدام تاریخ انجام شد؟ دورانی پاسخ داد: درست بخاطر نمی‌آورم. پرسیدم: از چه کسی شنیدید که کروبی در اسپانیا ملاقاتی کرده‌است؟ پاسخ داد: از محسن رفیق دوست و مقامات سپاه پاسداران. پرسیدم: آیا آنها گفتند کروبی در اسپانیا با چه کسی دیدار کرده است؟ دورانی پاسخ داد: « آنها به من گفتند با شخص ویلیام کیسی »

رس و من از اینکه دورانی از دیدار کیسی و کروبی اطلاع دارد، تعجب کردیم. زیرا هنوز علنی نشده بود. ممکن است او از کسی شنیده باشد که ما و یا گاری سیک با او مصاحبه کرده باشیم. اما دورانی اصرار ورزید که ماجرا را از مقامات سپاه پاسداران در تهران شنیده است.

غیر از بسیار کسان که در مصاحبه با ما گفته بودند که ریگانیان با فرستاده‌های ایران معامله کرده‌اند، صادق طباطبائی، برادر همسر احمد خمینی، گفت: بباور او، برخی از روحانیان رادیکال پول گرفتند تا حل مشکل گروگانها را به تأخیر اندازند. و افسر بلند پایه سیا، میل کولپند به ما گفت: سیا و جمهوریخواهان برای آزاد کردن گروگانها از جهنم ایران، با یکدیگر، همکاری کردند.

حتی حامیان کیسی، نظیر آلکساندر هیگ و سوفیا کیسی بر این باور بودند که کیسی با ایرانیها تماس گرفته است تا مشکل گروگانها را از بن بست خارج کند و عیبی نیز در این کار نمی‌دیدند. یادداشت میچل روگوین، مربوط به اکتبر 1980، نیز نشان می‌داد که لایو گفته است: حکومت ایران می‌خواهد مشکل گروگانها را حل کند اما نمی‌خواهد آن را با کارتر حل کند.

* منابع دیگری نیز وجود داشتند که دیگران با آنها مصاحبه کرده بودند. از جمله، صادق قطب زاده، وزیر خارجه وقت، در سپتامبر 1980، به خبرگزاری فرانسه گفته بود: جمهوریخواه‌ها سعی می‌کنند جلو حل مشکل گروگانها را بگیرند. اما آن زمان، کسی توجهی به اظهارات او نکرد.

* میچل ریکونوس کیوتو Riconosciuto چهره اسرارآمیز در اتهامات وارد به حکومت امریکا در مورد دزدیدن نرم افزار کامپیوتر، براینست که در 1980، از سوی ستاد انتخاباتی ریگان به ایران رفته است تا که به ملاها رشوه‌های مقرر را، بابت به تأخیر انداختن آزادی گروگانها، بپردازد. گزارشگر اشپیکل با دو شاهد دیگر مصاحبه کرده است: یکی اوتر شاگن Ottershagen، تاجر آلمانی اسلحه که می‌گوید جمهوریخواه‌ها با ایرانیان در سوئیس ملاقات کرده‌اند و دیگری، یک مقام بلند پایه اطلاعات فرانسه که گفته است: ملاقات « اکتبر سورپرایز » در پاریس انجام گرفته است.

پیوند ارگانیک ریگان‌یسم با خمینی‌یسم: شاهد‌ها پیدا می‌شوند و بر وقوع سازش پنهانی خمینی با ریگان شهادت می‌دهند:

توضیح: در فصلهای 15 و 16، پاری و رس اطلاعات جدیدی را گزارش می‌کنند که بدست آورده‌اند. از جمله، با دریا دار احمد مدنی و ابوالحسام قمشه‌ای گفتگو می‌کنند. قمشه‌ای در باره دیدار در هتل لانفان پلازا با آلن و مک فارلین و سیرمن می‌گوید: « چنین چیزی را به یاد می‌آورم » و اطلاعات جدید معلوم می‌کنند کیسی به اروپا سفر کرده است. اما در میان یک میلیون و نیم اوراق مربوط به مبارزات انتخاباتی، یک ورقه هم که فعالتهای کیسی را گزارش کند، وجود ندارد!

در اوائل 1991، بن مناش از من خواست به لگزینگتن Lexington بروم. وعده می‌داد نکات تازه‌ای پیرامون دوران خدمتش در دستگاه اطلاعاتی اسرائیل در اختیارم بگذارد.

بن مناش در فرودگاه کوچک لگزینگتن، همراه با دوست دختر جدیدش، به استقبالم آمده بود. دیرتر، در خودروئی که دوست دختر بن مناش می‌راند، به گردش در شهر پرداختیم. من در صندلی پشت نشسته بودم و به بن مناش که در صندلی جلو نشسته بود، گفتیم: افسر قدیمی سیا، میل کولپند Copeland Miles که داوطلبانه عملیاتی را برای نجات گروگانهای امریکائی در تهران، در 1980، طراحی کرده بود، در لندن، مرد.

بن مناش چرخ‌خورد و در حالی که در من می‌نگریست گفت: نه! بسیار بد شد. پرسیدم: شما میل کویلد را می‌شناسید؟ بن مناش پاسخ داد: البته. او پدر فکری همه این ماجراها است. او مدعی شد این عضو سیا را در جریان بحران گروگانگیری، در 1980، نخست، در واشنگتن دیده‌است. پس از آن، او واسطه همکاری آمریکا و اسرائیل شد. «می‌دانی! من او را واقعاً دوست داشتم.»

کویلد یکی از آن دسته اعضای سیا بود که طرفداران پر و پا قرص دنیای عرب بودند. او یکی از مشاوران پشت صحنه جمال عبدالناصر، بود. او در شمار کسانی بود که نزد حکومت آیزنهاور استدلال می‌کردند که در بحران سوئز، آمریکا باید با متحدان سنتی خود، اسرائیل و فرانسه و انگلستان بی‌رد و جانب مصر را بگیرد.

شاید کویلد «پدر فکری» همکاری گروه ریگان و اسرائیل در 1980، نبود. اما بیاد آوردم که در شرح حالی که او در باره خود نوشته است، تحت عنوان «بازیگران بازی»، پیرامون نهاری که به رئیس ضد جاسوسی سیا، جیمس آنگلتون James Angleton و یک مقام موساد که نام نبرده، داده، شرحی نوشته است. بنا بر شرح او، موضوع اصلی گفتگوها، اشغال سفارت آمریکا و پدید آمدن بحران گروگانگیری بوده‌است. کویلد از دیدار با هیچ اسرائیلی دیگری بخاطر گروگانها، سخنی نیاورده‌است.

من به سر در آوردن از نقش کویلد علاقمند بودم زیرا گمانم بر این بود که نقشه اعضای قدیمی سیا را جمهوریخواه‌ها پی گرفته‌اند. نامه تسلیتی به همسر کویلد نوشتم. چون می‌خواستیم صحت ادعای بن مناش را هم محک بزنیم، در نامه، از همسر کویلد پرسیدم: آیا او در 1980، با اسرائیلیها ملاقات کرده‌است یا نه؟ و آیا می‌توانم یادداشت‌های روزانه و دست نوشته‌های او را بخوانم؟

دو هفته بعد، پاسخ لورن کویلد رسید. او نوشته بود: فایلهای کویلد نمی‌توانند در اختیار من قرار بگیرند. اما این امر که یک اسرائیلی از شوهر من به نیکی یاد می‌کند، موجب شگفتی منست. زیرا شوهر من به طرفداری از عرب سخت شناخته بود. با وجود این، شوهر من، در حدود 1980، ماه عسل با اسرائیل پیدا کرد. در همان سال، دیداری با یک افسر اطلاعاتی در خاورمیانه بعمل آورد. بدینسان، با آنکه ادعای بن مناش محتمل نمی‌نمود، اینک قریب به صحت می‌نمود.

بعد از مصاحبه‌ای که از سوی فرونت لاین با وزیر دفاع سابق ایران، احمد مدنی، نامزد ریاست جمهوری ایران که سیا از طریق برادران هاشمی، برای تأمین هزینه فعالیتهای انتخاباتی، پول پرداخته بود، بعمل آمد، با تصدیق قول بن مناش، مرا از جا پراند. وقتی نام بن مناش را بردم، مدنی که استاندار خوزستان نیز بود، گفت: بعد از انقلاب، شخصاً با بن مناش گفتگو کرده‌است. بن مناش را در ایران خوب می‌شناسند. او را بعنوان یک افسر اطلاعاتی اسرائیل می‌شناسند. زبانم بند آمد. از رس خواستم به اطاق آید و سخن مدنی را بشنود.

از مدنی پرسیدم آیا او صاحب نقش مهمی بود؟ مدنی در حالی که خنده آرامی به چهره می‌آورد، پاسخ داد: وقتی سر و کار با اسرائیلیهاست، شخصی که بنظر می‌رسد کم اهمیت‌ترین باشد، می‌تواند با اهمیت‌ترین باشد.

من در این فکر بودم که اسرائیلیها بن مناش را عضو دون پایه توصیف می‌کردند. از مدنی پرسیدم: او افسر اطلاعاتی بلند پایه، متوسط پایه یا دون پایه بود؟ مدنی مکثی کرد و گفت: بنظر من، متوسط پایه بود. معلوم شد که بن مناش با مقامات استان خوزستان در باره بحران مرزی ایران و عراق، گفتگو کرده‌است.

در جریان یکی از گفتگوها، بن مناش بار دیگر، مرا از جا پراند وقتی سری از اسرار اکبر سورپرایز را باز گفت. بن مناش شروع کرد به اصرار کردن که دیدار هوشنگ لاری با ریچارد آلن و روبرت مک فارلین و لورانس سیبرمن، در هتل لانگان پلازا، ابتکار یک ایرانی تاجر اسلحه نبود. پشت آن ابتکار، حکومت اسرائیل قرار داشت.

بنا بر قول تازه بن مناش، دستگاه اطلاعاتی اسرائیل ترتیب گفتگوئی را که لاوی می‌باید بعمل می‌آورد، با او داده بود. به لاوی تعلیم داده شده بود که از طریق سناتور جون تاور John Tower عمل کند. پیش از آن، افسران اطلاعاتی اسرائیل با تاور دیدار و گفتگو کرده بودند. دستیار تاور روبرت مک فارلین بود. بقیه کار را که بردن لاوی به ملاقاتی با حضور خود و آلن و سیبرمن بود را او برعهده گرفت.

در بهار 1991، وقتی در خانه خود، در آرلینگتن، با بن مناش مصاحبه می‌کردم، او می‌گفت: در سپتامبر 1980، برخی از مقامات اطلاعاتی اسرائیل باتفاق برخی از مقامات ایرانی، در باره چگونگی آزاد کردن گروگانها، نقشه‌ای طرح کردند. این نقشه را رئیس اطلاعات نظامی وقت، یهوشوا سگی Yehoshua Saguy در اختیار کیسی گذاشت. کیسی رئیس تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش بود.

بن مناش ادامه داد. نقشه بدست دو نفر، به اجرا گذاشته شد: رفی ایتان Rafi Eitan که مشاور نخست وزیر اسرائیل در مبارزه با تروریسم بود از طریق یک عامل اسرائیل، یک یهودی ایرانی که در امریکا زندگی می‌کرد، هوشنگ لاوی و مک فارلین نقشه را به اجرا گذاشت. او با مک فارلین نیز دیدار کرد تا اطمینان حاصل کند از توجه به جهات فنی کار غفلت نمی‌شود.

اما مک فارلین مدعی شد که جمهوریخواه‌ها تردید دارند. آنها می‌خواهند یک مقام ایرانی به واشنگتن بیاید و بطور رسمی این را به ما بگوید.

بنا بر قول بن مناش، پیشنهاد اسرائیل این بود، که گروگانها توسط ایرانیها به کراچی و از آنجا، به امریکا برده شوند. تشریح بن مناش با دست نوشته هوشنگ لاوی در باره دیدار در 2 اکتبر، در هتل لانفان پلازا، با سیبرمن و آلن و مک فارلین، می‌خواند. یادداشت لاوی حاکی از پرواز دادن گروگانها به کراچی بود. یک هواپیمای بوئینگ 707 قطعات یدکی برای ایران می‌آورد و 52 گروگان را به امریکا باز می‌گرداند.

بن مناش ضرب شست بزرگ خود را وقتی نشان داد که گفت: او یک ایرانی، بنام ابوالحسام قمش‌ای، را به واشنگتن آورده‌است. او استاد ادبیات فرانسه در دانشکده ادبیات و با اعتبار انقلابی بود. بن مناش قمش‌ای را مشاور وزیر دفاع و از نزدیکان مهدی کروبی توصیف می‌کرد. مهدی کروبی خود طرف گفتگو در دیدار مادرید بوده‌است.

بن مناش ادامه داد: من و او با هواپیمای پانام، از فرانکفورت به نیویورک پرواز کردیم. بن مناش بر این باور بود که در 2 اکتبر 1980، وارد امریکا شده‌اند. اینطور به یاد می‌آورد که در حدود ظهر، در فرودگاه بین المللی کندی نهار خورده‌اند و بعد، در مدت 20 دقیقه، به فرودگاه لاگاردیا رفته‌اند. در فرودگاه واشنگتن، لاوی را ملاقات کرده و با هم، به هتل لانفان پلازا رفته‌اند. او بیاد می‌آورد که دیدار در هتل، اندکی از ظهر گذشته بود. اول مک فارلین آمد بعد دیگران آمدند. قمش‌ای با انگلیسی کمی که می‌دانست، ادای مقصود کرد. بدینسان، امید به حل سریع مشکل از میان رفت.

دکتر قمش‌ای گفت مردم ما و شما رفیقند و ما باید مشکل را حل کنیم. او پیشنهاد خود را در باره گروگانها، جزء به جزء، توضیح داد. مک فارلین پاسخ داد: من پیشنهاد شما را به مقامات بالای خود گزارش می‌کنم. ما ندانستیم مافوقهای او کیانند. بعد از این پاسخ، ملاقات پایان یافت. قمش‌ای در امریکا ماند تا فرزند خود را ببیند که در حومه مریلند زندگی می‌کرد. من و لاوی به فرودگاه واشنگتن رفتیم و به نیویورک بازگشتیم.

20 ساعت بعد، من در اسرائیل بودم. تیم ریگان به مافوقهای من گفته بودند که ما ترتیب ملاقاتی را با ایرانیها، در اواسط اکتبر، داده‌ایم. بنا داریم این کار را به نتیجه برسانیم. و این اسرائیل بود که اهل تعلل مشاهده می‌شد. آن وقت بود که بر ما معلوم شد تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا، در باره گروگانها، عملی انجام نخواهد شد.

شرحی که بن مناش می داد، واجد حقایقی بود: آن زمان، لاوی به دولت اسرائیل نزدیک بود. و تاور شخصیت مرتبه دوم در ستاد مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش بود. اسرائیلیها موقعیتهای اشخاص را در امریکا می شناختند. از رفاقت تاور با بوش خبر داشتند. این امر که ایرانی تماس گیرنده از طریق تاور تماس گرفته است نیز محل کلام نیست.

با وجود این، در این شرح، چون حرفهای دیگر بن مناش، نکاتی وجود دارند که محل مناقشه اند: بنا بر برنامه پرواز هواپیمای پانام روز 12 اکتبر 1980، زودترین پرواز از فرانکفورت به نیویورک، ساعت 2:30 و نه 12:30 به فرودگاه کندی در نیویورک می رسد. با توجه به زمان لازم برای انجام تشریفات گمرکی و صرف نهار و رفتن به فرودگاه لاگاردیا و پرواز به واشنگتن، مسافران دیرگاه عصر می توانستند به هتل لانگان پلازا برسند و نه کمی از ظهر گذشته. ریچارد آلن نیز می گفت دیدار حدود ظهر انجام گرفت. لاوی نیز صبح 2 اکتبر، در دفتر میچل روگوین، در واشنگتن، با نماینده سیا ملاقات کرده است. برای اینکه داستان بن مناش راست باشد، لاوی باید سوار هواپیما شده و به نیویورک رفته و در لاگاردیا با بن مناش و قمشهای دیدار کرده و از نو سوار هواپیما شده و به واشنگتن باز گشته و در دیدار لانگان پلازا حضور یافته باشد. اگر او همه اینکارها را کرده باشد، دیرگاه عصر و نه وقت ظهر می توانسته است در هتل لانگان پلازا حاضر شده باشد.

امر دیگری که به اعتبار شرح ماجرای بن مناش صدمه می زند، اینست که تا لاوی زنده بود، او این داستان را با من در میان نگذاشت. بنا بر این، امکان پرسیدن از لاوی از صحت ادعای بن مناش نبود. لاوی خود نیز از بن مناش و قمشهای سخنی بمیان نیاورد.

سه امریکائی شرکت کننده در گفتگوهای هتل لانگان پلازا به ما نگفتند که طرف صحبت آنها یک هیأت نمایندگی بوده است. ریچارد آلن اصرار می ورزید که با یک تن، ایرانی یا مصری، دیدار انجام شده است. سیرمن احتمال می دهد لاوی بوده باشد. زیرا بیاد می آورد که اسم طرف گفتگو یهودی بود. مک فارلین نیز می گفت: هویت طرف گفتگو را بیاد نمی آورم اما ملاقات را من ترتیب دادم.

امکان دیگر رسیدگی به صحت ماجرائی که بن مناش شرح می کرد، مراجعه به قمشهای بود. اما بن مناش گفت استاد دانشگاهی که فرستاده دولت ایران شده بود، نیز، مرده است. من شماره تلفنی بنام الف. قمشهای در تهران یافتیم. این شماره را در میان کاغذهای بن مناش یافتیم که مادر و وکیل او به من سپرده بودند. رس آنچه از فارسی می دانست بکار گرفت و شماره تلفن را گرفت و در آن سوی خط، دکتر قمشهای زنده و سرحالی را طرف گفتگوی خود یافت. وقتی رس از قمشهای پرسید: آیا او در ملاقات و گفتگو در باره گروگانهای امریکائی، در واشنگتن و در 1980، شرکت داشته است؟ قمشهای پاسخ داد: «چنین چیزی بیاد من می آید». اما نمی خواهم در تلفن در این باره صحبت کنم. او موافقت کرد دیداری با ما، در اروپا و یا در ایران، داشته باشد و در این باره دانسته های خود را بگوید.

توضیح: فصل شانزدهم، عمده، مربوط می شود به یافتن پاسخها برای دو پرسش: آیا بوش در دیدار پاریس شرکت داشته است؟ و آیا کیسی به مادرید رفته و با کروی ملاقات کرده است یا نه؟

در 3 مه 1991، در کاخ سفید، خبرنگاری فرصت را مغتنم شمرد و از بوش پرسید: آیا او در اکتبر 1980 به پاریس رفته است؟ بوش پاسخ داد: «آیا من در اکتبر 1980 به پاریس رفته ام؟ قطعاً نه. قطعاً نه.»

5 روز بعد از آن، هنوز خشم بوش فرو ننشسته بود. او گفت: «من می توانم بطور قاطع بگویم که اتهاماتی که به من زده می شود، خلاف حقیقتی قراضه، با امور واقع ناسازگار و دروغهای رسوائی هستند.»

اوائل ماه مه، اون اولمن Owen Ullman، خبرنگار نایت ریدر Knight Ridder's، در کاخ سفید، به من تلفن کرد. او می گفت چرا من خود را وارد این ماجرای بی مبنی کرده ام؟ من و او از زمان

همکاری در آسوشیتد پرس، در اوائل 1980، دوستی داشتیم. گفت می‌خواهد مقاله‌ای بنویسد و یکبار برای همیشه، ثابت کند بوش در اکتبر 1980 به پاریس نرفته است.

من او را تشویق کردم که این کار را بکند. اولمن که گزارشگر با تجربه‌ای بود، خود را، با اطلاعات ضد و نقیض در باره فعالیتهای آن روز بوش، مواجه یافت. یکی از دستیاران بوش در فعالیت انتخاباتی، داوید ک. بانس David Q Bates فکر می‌کرد، آن روز با بوش در باشگاه شوی چیز Chevy Chase club، تنیس بازی کرده‌است. اما دستیار بوش در کاخ سفید گفت: آن یک شبه را، تمام روز، بوش در خانه گذراند و نطقی را آماده کرد که می‌باید، شب هنگام، در سازمان صهیونیست آمریکا، ایراد می‌کرد. دبیر مطبوعاتی بوش، پتر دیلی Peter Deeley گفت: نمی‌توانم بیاد بیاورم بوش آن روز را چگونه گذرانده است اما می‌دانم او به پاریس نرفته است. اولمن در مقاله خود برای روزنامه‌های نایت ریدر، نوشت: «رئیس جمهوری جزئیات فعالیتهای خود را در تعطیلات آخر هفته موضوع بحث، اظهار نمی‌کند.» بدینسان، بجای اینکه معما حل شود، سؤال برانگیز تر نیز شد.

در همان ماه مه، دیرتر، گزارشگر وال استریت جورنال، گوردن کروویتز Gordon Crovitz، در صفحه‌ای از روزنامه که عقاید جمهوریخواهان را درج میکند، نوشت: حالا می‌توان گفت بوش آن یک شبه را چگونه گذرانده‌است: او در باشگاه شوی چیز کانتری، در معیت قاضی پوتر استوارت Potter Stewart و همسر او، نهار صرف کرده‌است. اما کروویتز توضیح نداده است چرا این امر را پیش از آن نمی‌توانسته‌اند بگویند؟ او هیچ منبعی نیز ذکر نکرده‌است.

قاضی استوارت در 1985 مرد و ظاهر امر اینست که از خانم استوارت نیز پرسشی نشده بود. به این عذر که او بسیار بیمار است. بنا بر این، کروونز از کجا دانست که بوش و قاضی استوارت و همسر او مطمئناً در آن باشگاه نهار خورده‌اند؟ با وجود اینکه مقاله کروویتز فاقد منبع بود، جمهوریخواه‌ها آن را بعنوان سند قطعی بر رد اتهامات وارده بر بوش، بکار گرفتند.

بعد از انتشار مقاله‌های اولمن و کروویتز، من پی بردم هنوز منبعی وجود دارد که می‌تواند ماجرای شوی چیز را تأیید کند. از طریق دوست قدیمی دیگری در آسوشیتد پرس، دانستم که در وخامت بیماری خانم استوارت سخت مبالغه شده‌است. من به خانم استوارت تلفن کردم و برایش پیامی گزاردم. وقتی او به من تلفن کرد، صدایش را روشن و نازک یافتیم. از او در باره نهار باتفاق جورج بوش و همسرش باربارا بوش در اکتبر 1980 پرسیدم.

خانم استوارت با دقت پاسخ داد: عادت ما بر این بود که یک شبه‌ها، وقتی در شهر هستیم، نهار را با بوش‌ها صرف کنیم. وقتی دادگاه عالی جلسات داشت، همانطور که در ماه اکتبر داشت، من و شوهرم اغلب قدم زنان به خانه بوش‌ها در لول استریت Lowell Street، در همسایگی واشنگتن، می‌رفتیم و صبحانه سبکی صرف می‌کردیم. «اما مطمئن نیستم که در آن تعطیلات آخر هفته این کار را کرده باشیم.»

از او در باره نهار در باشگاه شوی چیز پرسیدم. او پاسخ داد: «در باره باشگاه شوی چیز هیچ چیز بیاد نمی‌آورم.» صدایش تشویش خاطرش را آشکار می‌کرد. بعد از آنکه گفت هیچ بخاطر نمی‌آورد، افزود: «شما باید هرچه را رئیس جمهوری می‌گوید باور کنید.»

اما رئیس جمهوری به من هیچ چیز نگفته است. او تنها رفتن به پاریس را انکار می‌کند. او نگفته است روز یک شبه مورد سؤال را چگونه و در کجا گذرانده‌است. یکبار دیگر، یک شهادی که می‌توانست حضور بوش را در باشگاه شوی چیز، در آن یک شبه، تصدیق کند، از آن چیزی بیاد نمی‌آورد.

یادداشت‌های مأموران حفاظت بوش‌ها بر این بودند که خانم بوش، ساعت 10 صبح 19 اکتبر برای راه روی به C&O Canal رفته و ساعت 11 به خانه بازگشته و تا بعد از ظهر در خانه مانده‌است. بعد از ظهر به محلی رفته است که در سند، حذف شده‌است.

یادداشت‌های مربوط به بوش حاکی از آن بودند که وی ساعت 10:18 خانه را ترک گفته و ساعت 10:29 به باشگاه شوی چیز وارد شده و ساعت 11:56 آنجا را ترک گفته است. هر دو گزارش دایره محرمانه حاکی از آنند که ساعت 1:35 بعد از ظهر، به محلی که حذف شده‌است، احتمالاً خانه دوست خانواده، رفته‌اند.

عصر شنبه نیمه ژوئن 1991، در تلویزیون به خبرها گوش می‌دادم. ریگان و بوش را نشان می‌داد که در پالم اسپرینگ کالیفرنیا، گلف بازی می‌کردند. خبرنگاری از ریگان، در باره اکتبر سورپرایز پرسید. ریگان به جانب خبرنگار برگشت و تکذیب کرد که معامله‌ای بر سر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها انجام گرفته باشد. اما، در حالی که توپ گلف را در دست داشت، افزود: «از طریق دیگر، کارهایی انجام داده‌ام. کوشیدم به آن گروگانها کمک کنم. غصه آنها را می‌خوردم. اما همه چیزهای دیگر که در باره مبارزات انتخاباتی من گفته شده‌اند و موجب تأثر من گشته‌اند، صرف خیال هستند. من از راه دیگر کوشیدم کاری برای آنها بکنم.»
وقتی خبرنگار از او خواست پاسخ خود را روشن کند، ریگان تنها آب را گل آلودتر کرد: پاسخ او این بود: «تمامی کوشش من بر این بود که آنها را به خانه بیاورم.»

خبرنگار پرسید: آیا معنی سخن شما اینست که با حکومت ایران نیز تماس گرفتید؟

رئیس جمهوری سابق پاسخ داد: «توسط من، نه.»

خبرنگار پرسید: شاید تماس توسط اعضای ستاد انتخاباتی شما گرفته شده‌است؟

ریگان پاسخ داد: «خوب! من نمی‌توانم وارد جزئیات بشوم. برخی از این چیزها هنوز جزء اسرار طبقه

بندی شده هستند.»

ریگان حاضر نشد چیز از آن اسرار بر زبان آورد. اما کارهای اعضای ستاد انتخاباتی او جزء اسرار طبقه بندی شده نیستند. زیرا آن هنگام، ریگان رئیس جمهوری نبود و ستاد انتخاباتی او نیز دولت امریکا نبود. با وجود این، ریگان قدمی برداشت که امکان می‌داد پاسخ این پرسش را که کیسی در باره گروگانها چه کرده‌است، یافت. رئیس جمهوری سابق به دفتر کتابخانه رئیس جمهوری دستور داد در نوشته‌های مربوط به مبارزات انتخاباتی کاوش کنند و ببینند آیا مدرکی حاکی از دیدارهای سری کیسی پیرامون گروگانها وجود دارد یا خیر؟ برغم وجود شکها در باره اعتبار ماجرای اکتبر سورپرایز، مدارک کافی بر وقوع آن بدست می‌آمدند.

در 20 ژوئن 1991، چند روز بعد از سخنان ریگان بهنگام بازی گلف، برنامه شامگاهی ABC گفتگوی نیم ساعته‌ای را با جمشید هاشمی، در باره اکتبر سورپرایز پخش کرد. برنامه گذار پر استعداد و با هیجان «نایت لاین»، تارا سانن شاین Tara Sonenshine، جمشید هاشمی را با میهمان برنامه خود، تد کوپل، Ted Coppel، مورد به مورد، رو در رو قرار داد. جمشید هاشمی ماجرای دو ملاقات در هتل ریتمس مادرید را باز گفت که پیش از آن، به گاری سیک، به رس و من گفته بود. اولی در اواخر ژوئیه و دومی در ماه اوت انجام شده بودند. اما آن زمان، جمشید تاریخ ملاقات را دقیق نمی‌کرد و حاضر نبود در برابر دوربین به پرسشها پاسخ گوید.

جمشید هاشمی مدعی بود که در ملاقات اول، کروی پی پرسید: کیسی مجاز به گفتن چه حرفی در باره گروگانها و آزاد کردن دارائیهای ایران است؟ کروی پی می‌دانست جمهور یخواه‌ها بر قدرت نیستند و بنا بر این

نمی‌توانند اسلحه به ایران بدهند. اما می‌خواست بدانند آیا از طریق کشور ثالث اسلحه به ایران داده خواهد شد یا نه؟

و این کیسی بود که پیشنهاد کرد گروه‌گانه‌ها بعد از انتخابات ریاست جمهوری آزاد شوند. کیسی چند سؤال داشت: آیا ایران حاضر است بر سر گروه‌گانه‌ها با جمهوریخواه‌ها معامله کند؟ آیا کروی با سوی خمینی مجاز است معامله را قبول کند؟ آیا او تضمین می‌کند با گروه‌گانه‌ها خوش رفتاری شود؟ آیا گروه‌گانه‌ها را به ریگان، وقتی به ریاست جمهوری انتخاب شد، تحویل می‌دهند؟

کیسی گفت: اگر چنین شود، جمهوریخواه‌ها رهین منت خواهند شد و ترتیب آزاد شدن دارائیه‌های ایران و تجهیزات نظامی را خواهند داد. کروی گفت او وقت می‌خواهد تا از خمینی تأیید خاص را تحصیل کند. بعد، در طرف دیگر، میان ایرانیان حاضر در اطاق، سخنانی رد و بدل شدند که ترجمه نشدند. کروی گفت: « من فکر می‌کنم عصری را می‌کشایم و حالا داریم با کسانی معامله می‌کنیم که می‌دانند چه می‌کنند. » کروی به تهران بازگشت و در آنجا با خمینی و مشاوران او شور کرد و دو یا سه هفته بعد، به او (جمشید هاشمی) تلفن کرد و خواستار ملاقات دیگری شد. دیدار و گفتگوی دوم نیز در مادرید و در هتل ریتس انجام شد. کیسی و مقام امریکائی از سوی امریکا و کروی از جانب ایران گفتگو کردند. کروی موافقت خمینی را با پیشنهاد کیسی ابراز کرد.

تیم برنامه نایت لاین ABC مدارک افترانی که مصدق دعاوی جمشید هاشمی بودند را یافته بود. از جمله، حضور جمشید هاشمی در زمان انجام دیدارها در مادرید. با همکاری فایننشال تایمز لندن، پژوهشگران نایت لاین به دفاتر ثبت نام پلازا هتل مادرید دسترسی پیدا کردند. در آنها، تحت نامی که جمشید هاشمی ثبت کرده بود، در دو تاریخ، یکی از 25 تا 29 ژوئیه و دیگری از 8 تا 13 اوت، اطاق اجاره شده بود. این دو تاریخ، تاریخ‌هایی هستند که جمشید هاشمی مدعی است در آنها، کیسی با کروی، بر سر گروه‌گانه‌ها، دیدار و گفتگو و توافق کرده‌اند.

با وجود این، خانواده کیسی و مشاور وقت ریگان در سیاست خارجی، ریچارد آلن، با قاطعیت، سفر او را به اروپا، بعد از کنوانسیون حزب جمهوریخواه در وسط ماه ژوئیه، تکذیب می‌کنند. آخرین سفر او به لندن و پاریس، پیش از چهارمین تعطیلات آخر هفته ماه ژوئیه بوده‌است. بعد از آن تاریخ، کیسی بیش از آن کار داشت که بتواند به سفر خارج از امریکا برود.

اما نایت لاین مقاله‌ای را، در نیویورک تایمز آن ایام، یافته بود که تکذیب آلن و خانواده کیسی را تکذیب می‌کرد: تاریخ مقاله 30 ژوئیه 1980 بود و اطلاع می‌داد آن روز کیسی از سفر خارج بازگشته است. قرار بر کنفرانسی میان سناد انتخاباتی ریگان و با مخالفان سقط جنین بوده که کیسی از جانب این سناد در آن شرکت می‌کرده‌است.

بدین سان، بر خلاف ادعای آلن و خانواده او، کیسی در روزهای پایانی ماه ژوئیه به خارج از امریکا رفته است و آنقدر مشغول نبوده‌است که نتواند به سفر برود. الا اینکه سفر و علت آن نباید دانسته می‌شد.

نایت لاین از باربارا هیوارد Barbara Hayward، منشی کیسی، خواسته بود به تقویم خود مراجعه کند. در آن، هیچ سفری قید نشده بود. اما در یادداشت یک سطری، قید شده بود که شنبه 26 ژوئیه 80، کیسی در واشنگتن بوده‌است. این امر نشان می‌دهد که واقعیت شگفت‌تر از ساخته تخیل است. قرار بوده‌است کیسی در 30 ژوئیه، در باشگاه آلیبی Alibi Club، در واشنگتن، شام ربا بوش صرف کند. باشگاه مشهور بود به اینکه محل رفت و آمد بزرگان و صاحبان قدرت پایتخت امریکا است که می‌خواهند به تلفنی خوانده نشوند و یا دور از چشم همسرانشان، خوش بگذرانند.

اما دو اطلاع، یکی یادداشت منشی کیسی و دیگری خبر نیویورک تایمز، از 26 تا 30 ژوئیه، چهار روز می‌شود که روزنامه نگاران باید معلوم می‌کردند کیسی آنها را چگونه گذرانده‌است.

نخستین درز در راز کیسی را روبرت دالک، Robert Dallek، استاد UCLA باز کرد. دالک برنامه نایت لاین را مشاهده کرده‌بود. او می‌دانست قسمتی از این وقت را کیسی کجا و چگونه گذرانده‌است. او به کنگره تلفن کرد. او را با ر. اسپنسر اولیویه R. Spencer Olivier، رئیس مشاوران کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، در ارتباط قرار دادند. دالک به اولیویه گفت کیسی به کنفرانسی پیرامون تاریخ به « امپریال وار موزیوم » Museum Imperial War لندن، دعوت شده بود. کنفرانس در دوشنبه 28 ژوئیه، شروع بکار کرد و در پنج شبه 31 ژوئیه بکار خود پایان داد.

اما روشن نبود چه روزی کنفرانس به انتظار کیسی بوده است. در روز دو شنبه، عصر هنگام، بعد از پایان کار کنفرانس، کیسی با دالک و برخی دیگر از تاریخ دانان عکس گرفته بود. صبح روز دوم، سه شبه 29 ژوئیه، کیسی در باب تاکتیکهای سخن گفت که در جنگ دوم بکار فریب دشمن می‌رفتند. ظاهراً، او بعد از ظهر روز دوم کنفرانس را ترک گفت. اما دو تاریخ واقعی ورود به لندن و خروج او از این شهر، کدامند؟

بعد از تلفن دالک، اسپنسر اولیویه با نایت لاین تماس گرفت و تیم نایت لاین را از اطلاع دالک آگاه کرد. نایت لاین دست بکار تحقیق شد و حاصل تحقیق کوتاه زمان خود را در پایان برنامه اعلان کرد: کیسی به لندن رفته است. اما کویل افزود: کیسی می‌تواند به مادرید رفته و ظرف 90 دقیقه به لندن بازگشته و در کنفرانس شرکت کرده باشد.

با وجود این، جمشید هاشمی گفته بود ملاقات در بخشهایی از دو روز انجام گرفته است. بنابراین، زمان دیدار مادرید تنگ بوده است. اگر قول منشی کیسی در باره حضور او در واشنگتن، در 26 ژوئیه راست باشد، جلسه اول ملاقات می‌باید یک شبه 27 ژوئیه و جلسه دوم صبح دو شبه 28 مرداد انجام شده باشند. در این صورت، کیسی می‌توانسته بلافاصله به لندن آمده و دیرگاه بعد از ظهر در کنفرانس حاضر شده باشد.

داوید فانیگ، David Fanning، مدیر اجرایی فرونت لاین دستور داد پیرامون اکتبر سورپرایز تحقیق مجددی انجام گیرد. حاصل تحقیق از شرکت کنندگان در کنفرانس، این شد:

* دو تن از شرکت کنندگان فکر می‌کردند کیسی در پذیرائی یک شبه شب در محل کنفرانس حاضر بوده‌است. اما مهماندار آن پذیرائی گفت آن پذیرائی دوشنبه شب برگزار شده‌است. رئیس هیأت امریکائی، آرتور فونک Funk Arthur، به گیلومر، پژوهشگر فرونت لاین گفت: کیسی دیرگاه عصر دوشنبه، 28 ژوئیه، به کنفرانس آمد. سه تن دیگر از اعضای هیأت امریکائی نیز چنین کردند. دو تن از آنها با کیسی و فونک در رویال آرمی مدیکال کالج لندن اطاق داشتند. اگر قول اینها راست باشد، کیسی وقت داشته است ملاقات مادرید را انجام بدهد و بعد به لندن آید.

اما تحقیق چرخش دیگری پیدا کرد وقتی جانانان چادویک Chadwick Jonathan مدیر امپریال وار موزیوم، پرونده کنفرانس را بیرون کشید. بنا بر مذبوطات دفتر آن کنفرانس، 50 نفر دعوت شده بودند. او شرکت کنندگان را حاضر غایب می‌کرد. اگر شرکت کننده غایب بود، در برابر اسم او علامت (x) می‌زد. برای روز اول، در برابر اسم کیسی، علامت حاضر زده و توضیح داده بود که ساعت 4 بعد از ظهر آمد.

در پاسخ گیلومر، چادویک درست نتوانست ورود کیسی را توضیح بدهد. با مراجعه به مدارک دیگر، او توضیح داد که پروفیسور فون به او اطلاع داده بود که کیسی در برنامه روز اول شرکت نمی‌کند. از این رو، در برابر اسم او با مداد غایب زده است.

اما علامت با جوهر گویای آنست که کیسی بطور غیر منتظره، دوشنبه صبح آمده و یا کسی به چادویک گفته است که کیسی تغییر رأی داده و بنا دارد روز اول بیاید. اما بنا بر این فرض، او تا 4 بعد از ظهر روز دوشنبه نیامده بوده است.

در باره فعالیتهای روز به روز کیسی در 1980، تحقیق کنندگانی که می باید، به دستور ریگان، در مدارک مربوط به مبارزات انتخاباتی ریگان - بوش، تفحص می کردند، هیچ نیافتند. مدیر کتابخانه ریگان، رافل بلدسو، Ralph Bled soe، بازدیدی از یک میلیون و نیم صفحه پرونده های مبارزات انتخاباتی 1980 بعمل آورد و در پایان 18 روز پژوهش، هیچ مدرکی حاکی از دیدار کیسی و یا کس دیگری از کسانی که برای انتخاب ریگان فعالیت می کردند، با ایرانیان، نیافت.

در مصاحبه، از او پرسیدم: آیا نوشته ای در باره فعالیتهای کیسی، سفر او، بلیطهای هواپیمای او، رسید هتلهای یافتید؟ بلدسو پاسخ داد: هیچ از این چیزها یافت نشد.

گفتم: فعالیتهای آقای کیسی در اثبات و یا رد اتهامات اهمیت دارند. اگر برای مثال، او، در برخی روزها در امریکا بوده و بعضی اشخاص می گویند او در جای دیگر بوده است، مدرکی که حقیقت را معلوم کند، اهمیت قطعی دارد. بلدسو در برابر دوربین رس، با ناراحتی، پاسخ داد: ما چیزی نیافتیم...

آیا ثبتي از مخارجي که کیسی کرده است نیافتید؟ او پاسخ داد: نه ما نیافتیم.

آیا از سفرهای کیسی ثبتي نیافتید؟ او گفت نه مدرکی که در آن سفرهای کیسی ثبت شده باشند، نیافتیم.

آیا تقویم روزانه فعالیتهای کیسی را نیافتید؟ او پاسخ داد: هیچ تقویمی نیافتیم.

بنا بر این جز در مورد چند تاریخ، شما هیچ اثری از فعالیتهای کیسی، طی چند ماه، از کنوانسیون حزب جمهوریخواه تا انتخابات ریاست جمهوری، نیافتید؟ او پاسخ داد: همینطور است نیافتیم.

توضیح: بدین قرار، در انتخابات ریاست جمهوری، در یک کشور که می گوید رژیمش مردم سالار است، در میان یک میلیون و نیم کاغذ، یک ورق در باره فعالیت رئیس ستاد انتخاباتی ریگان و بوش پیدا نمی شود. با وجود انجام شدن ملاقات در هتل لانفان پلازا، از این ملاقات نیز، هیچ اثری در پرونده های مبارزات انتخاباتی نیست. به سخن دیگر، از پرده بیرون افتادن سازش پنهانی اکتبر سورپرایز، واجد چنان اهمیت تعیین کننده ای بوده است که آمران و مأموران آن، تا توانسته اند، مدارک را از میان برده اند. به خاطر این اهمیت تعیین کننده بود که خمینی دستور داده بود بنی صدر را پیش از آنکه از دست آنها بدر رود، دستگیر کنند. دو تن از همکاران او، شهیدان نواب صفوی و صدرالحفاظی را از آن رو اعدام کردند که به قول قصاب محمدی گیلانی، در باره سازشهای پنهانی «بیش از اندازه اطلاع داشته اند»!

شبکه عاملهای سیا و سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل که در اکتبر سورپرایز نقش داشته اند:

توضیح: روبرت پاری، فصل 17 تحقیق خود پیرامون اکتبر سورپرایز را به ارزیابی اعتبار گفته های بن مناش و گفتگو با بابائیان و کالاهان و... و سفر به اسرائیل و ژنو و گفتگو با مقامات اطلاعاتی اسرائیل و شخصی با اسم مستعار موس اختصاص داده است. بدین کار، شبکه ای از مأموران اطلاعاتی امریکائی و اسرائیلی را شناسانده است که در اکتبر سورپرایز نقش داشته اند:

بهنگام کاوش در نامه‌های شخصی بن مناش، با رجوع‌های مکرر، به نام ریچارد بابائیان Richard Babayan برخوردیم. بنا بر برگه‌های شغلی، بابائیان مستقیم در شرکتهای مستقر در روسلین Rosslyn، منطقه تجارتي آرلینگتن، ویرجینیا، شریک بود. یکی از شرکتهای بابائیان، کامنولس تلفن او ویرجینیا Commonwealth Telephone of Virginia بود. بر برگه شغلی دیگری، نام انترنشینال دفنس سیستمس International Defence Systems قید شده بود.

در پی یافتن بابائیان شدم. دانستم که، بخاطر تقلب در ویرجینیا زندانی است. سرانجام دانستم که در پالم بیچ غربی زندانی است. بخاطر آن زندانی بود که شرکت تلفن بیشتر از آنچه شرکت می‌توانسته است تحویل بدهد، کارت تلفن فروخته بود. تلگرامی به زندان مخابره کردم و ریچارد بابائیان به آن جواب داد.

در نوجوانی، بن مناش و بابائیان، در تهران، هم مدرسه‌ای بوده‌اند. بابائیان گفت بن مناش را بیاد می‌آورد. هر دو از خانواده‌های مرفه بوده‌اند. با این تفاوت که خانواده بابائیان موقع اجتماعی برتری داشته است. بابائیان‌ها شرکت کشتیرانی معتبری و با شاه و خواص او ارتباط مستقیم می‌داشته‌اند.

اما در انقلاب، بابائیانها ثروت خود را از دست داده و پدر و مادر بابائیان به فرانسه رفته‌اند.

بابائیان مدعی بود که او به خدمت اطلاعات ارتش ایران (اداره دوم ستاد ارتش) در آمده بود. شرکت پدر او همکاری نزدیکی با سیا داشت و نیز نماینده شرکتهای اسرائیلی بود که با ایران داد و ستد می‌کردند. با توجه به نقش استراتژیک شرکت، بمثابة حمل کننده خریدهای نظامی شاه، بابائیانها بر اطلاعات پنهان و آشکار فراوانی دسترسی داشتند.

ارتباطهای بابائیان او را در تماس با سیا قرار دادند. طرف تماس اصلی او، آرتور کالاهان Arthur Callahan، رئیس ایستگاه سیا در تهران در سالهای 1970 بود. بابائیان به من (پاری) گفت او ریچارد هلمز، رئیس اسبق سیا و سفیر اسبق امریکا در تهران را نیز می‌شناسد. از اعضای دیگر سیا که طرف تماس او بوده‌اند، ادوین ویلسون Edwin Wilson بود. او متقاعد بود که می‌باید مهمات تحویل رژیم قذافی داد. بابائیان می‌گوید: در پی انقلاب، به طرفهای تماس خود در سیا مراجعه کردیم. او در پاریس، با پدر و مادر خود زندگی می‌کرد و می‌خواست بداند چه باید کرد که اسلامی‌های رادیکال بدنام شوند. «من با کالاهان تماس گرفتم. او گفت: در این اوقات کاری مهمی نمی‌شود کرد.» او مرا در ارتباط با یک مأمور سیا در اروپا بانام مستعار م.ک. موس M.K. Moss گذاشت و گفت: «بنظر می‌رسد که باید یک استراتژی بلند مدت سنجید.»

بابائیان گفت: کالاهان موس را یکی از برجسته‌ترین مأموران عملیاتی سیا در سوئیس توصیف کرد. موس، اهل عربستان، در ژنو، شرکتی بنام دیوان داشت. موس در کارهای مالی بود. او می‌خواست فعالیت‌های پوششی برای سیا بوجود آورد. او ارتباطهای بسیار خوبی داشت. موس از راه اداره پول سپرده‌های برخی از ثروتمندترین مردان دنیا، از خانواده سعودی تا مارکوس (رئیس جمهوری پیشین فیلیپین)، به سیا کمک می‌کرد.

بنا بر دستور کالاهان، بابائیان به موس تلفن می‌کند. به او گفته می‌شود به ژنو برود. زمان آن نیمه سال 1979، کمی پیش از اشغال سفارت امریکا و به گروگان گرفتن امریکائیان، در 4 نوامبر، بود. موضوع سامان دادن به گروههای مهاجر در سازمانهای سیاسی و در صورت امکان نظامی برای مقابله با رژیم بنیادگرائی که در تهران بر سر کار آمده بود، مورد توجه بود.

اول بعد از ظهر، به دفتر موس در ژنو می‌رود. روبرت گیت، عضو سیا را در حالی می‌یابد که دیدارش را با موس بیپایان برده بود. او با گیت صحبت نمی‌کند و نمی‌داند آن دو در چه موضوعی گفتگو کرده‌بودند. بنا

بر دستور موس، بابائیان به پاریس باز می‌گردد تا افسران سابق ارتش ایران را به استخدام گروههای ضد خمینی در آورد. (در 1991 که خواستند روبرت گیت را رئیس سیا کنند، او گفت نه موس و نه بابائیان را می‌شناسد. کمیته اطلاعات سنا نیز نظر داد که دلیل قطعی بر وجود تماس گیت با این دو شخص وجود ندارد). بابائیان مدعی است، در اوت 1980، همان ایام که با پناهندگان ایرانی همکاری می‌کرد، یک دوست ایرانی که برای دایره اطلاعات خمینی کار می‌کرد، با او تماس می‌گیرد. رفیق او به او می‌گوید: جمهوریخواه‌ها و فرستاده‌های ایران، در مادرید، همین تابستان، ملاقات کرده‌اند. در آن دیدار، کیسی به ایرانیها وعده می‌دهد در صورت روی کار آمدن، آنها به ایران اسلحه خواهند داد. بابائیان حاضر نشد نام این ایرانی را ببرد. عذر او ملاحظه جان او بود. بعدها، نام او را گفت: او یک مقام اطلاعاتی بنام محسن باران ریز است.

بابائیان ابتکار را از افراد سیا و پیشنهاد معامله بر سر گروهگانها را از شخص کیسی دانست که با رسیدن ریگان به ریاست جمهوری، رئیس سیا شد. افراد سیا که در این کار شرکت کردند، می‌دانستند که با رئیس جمهوری شدن ریگان، کیسی نیز رئیس سیا خواهد شد و خاطر او را نیز می‌خواستند. وقتی به خانه بازگشتم، به کالاهان و هلمس تلفن کردم. هر دو گفتند بابائیان را می‌شناسند اما ارتباطشان با او، تنها خاصه اجتماعی داشته است. دو منبع دولتی به من گفتند موس که بنام مصطفی الکاستوئی نیز شناخته شده بود، برای سیا پول نقل و انتقال می‌داد. اما سیا، بطور رسمی، هر نوع رابطه با موس را انکار می‌کرد. توضیحات بابائیان در باره جریان اسلحه بسوی عراق، با استفاده از کارخانه‌های اسلحه سازی در شیلی و افریقای جنوبی، راست از کار درآمد. اعضای خانواده او نیز تصدیق کردند که بهنگام انجام تحصیلات عالی خود، سازمان اطلاعات ایران او را به استخدام خود درآورد. اما واشنگتن به او، نظیر بن مناش، به چشم بد می‌نگریست. او را یک خارجی می‌شمرد با گذشته اسرآمیز. افزون بر اینکه مرتکب تقلب نیز شده و از زندان سخن می‌گفت.

در اواخر ژوئن 1991، روبرت روس و من دیدار چهار روزه‌ای از اسرائیل بعمل آوردیم. سفرهائی که بن مناش به این کشور و آن کشور کرده بود، در گذرنامه او قید شده بودند: او از آوریل 1985 تا سپتامبر 1987، سفرهائی به انگلستان، گواتمالا، السالوادور، فرانسه، استرالیا، آلمان، امریکا و کانادا بعمل آورده بود. بن مناش می‌گفت: این سفرها سفرهائی هستند که با گذرنامه دیپلماتیک خود انجام نداده‌است. اما حکومت اسرائیل مدعی است بن مناش هیچگاه گذرنامه دیپلماتیک نداشته است.

مجله تایم مقاله‌ای در باره بن مناش انتشار داده بود. عنوان مقاله این بود: « مرد ضد اطلاعات گو یا کلید سر؟ » مقاله بسود هر دو شخصیت، دلایل قطعی ارائه می‌کرد. مقاله حاوی این اطلاع بود که بن مناش به برخی اطلاعات حساس دسترسی داشته است. این عضو اطلاعات اسرائیل « در میان نخستین کسانی بوده‌است که از جزئیات فروشهای اسلحه توسط امریکا به ایران در 1986، مطلع بوده‌اند. تایم این اطلاع را از یکی از منابع خود که خبرنگار تایم بوده است، به اسم راجی صمغ آبادی، بدست آورده بود.

بدینسان، بن مناش در قول خود در باره معامله اسلحه در سال 1986، راستگو و تکذیب او 5 سال بعد، نابجا و ناحق بوده است. تایم، بن مناش را بابت اتهامها که به روبرت گیت، پیرامون نقش او در اکتبر سورپرایز و سیاست بد او در مسلح کردن صدام حسین، وارد کرده بود، مورد حمله قرار داده بود. تایم نوشته بود بن مناش مدعی است با گیت ملاقاتها کرده‌است. اما در سفرهای و فعالیتهای ضبط شده گیت، اثری از ملاقاتی دیده نمی‌شود. تایم بر این نظر شده بود که بن مناش، بعد از آنکه بوش گیت را برای تصدی ریاست سیا نامزد کرد، پای او را به ماجرا کشانده‌است.

اما مجله بر خطا بود. زیرا ماهها پیش از نصب گیت به ریاست سیا، بن مناش از نقش گیت در اکتبر سورپرایز و مسلح کردن عراق صحبت می کرد.

رس و من در اطاق خانمی که سخنگوی نیروهای دفاع اسرائیل Defence Forces Israel بود، بودیم. در همان حال که مشغول مطالعه مقاله مجله تایم بودیم، مردی با لباس نظامی وارد اطاق شد. او با لحنی گرم و دوستانه، شبیه یک دیپلمات ماهر سخن می گفت. به ما گفت که شخصاً بن مناش را می شناسد و او را دوست می دارد. برخلاف برخی از مقامات حکومت که مدارک بن مناش را جعلی می خواندند، این افسر درجا پذیرفت که مدارک بن مناش حاکی از مقام او در دولت اسرائیل، واقعی هستند. اما او اصرار می ورزید که زیاده روی در اهمیت دادن به مقام و فعالیت های بن مناش، ساخته خود او هستند.

اما من پرسیدم: اگر او مقام پائین یک مترجم را داشته است چرا در این مدارک کمتر اشاره ای به آن نیست؟ چرا نیروهای دفاع اسرائیل به او مدارک غیر واقعی داده اند؟ افسر پاسخ داد: بن مناش را همه دوست داشتند. او می خواست تغییر شغل بدهد و دوستانش می خواستند به او کمک کنند.

گفتم: اما یک چیز را نمی توانم بفهمم و آن اینکه چگونه بن مناش توانسته است به لهستان، ظاهراً برای خرید اسلحه، سفر کند در حالی که در اطلاعات اسرائیل کار می کرده است. لهستان یک کشور کمونیستی بود؟! افسر نیروهای دفاع اسرائیل نگاه سردی به من کرد و پاسخ داد: « سفر او را به لهستان می توانیم تصدیق کنیم. » بهتم زد. زیرا انتظار تکذیب، دست کم اظهار بی اطلاعی را داشتم.

پرسیدم: شما تصدیق می کنید او به لهستان رفته است. اما چرا یک مترجم دون پایه که هیچگاه در معاملات دولتی کار نکرده است، برای چنین کاری به لهستان فرستاده می شود؟ در پاسخ این پرسش او تنها شانه های خود را بالا انداخت.

پرسیدم: آیا این امر موجب بی اعتباری دستگاه امنیتی اسرائیل نیست؟ افسر کمی فکر کرد و آنگاه گفت: همینطور است. فکر می کنم موجب بی اعتباری است. و توضیحی نداد.

در مراجعت از اسرائیل، رس و من توقفی در ژنو کردیم تا با موس مصاحبه ای بعمل آوریم. شریک او به ما گفت او نمی تواند شما را ببیند. ما بر آن شدیم بطور مستقیم با او تماس بگیریم. در اینجا، پاری شرح می دهد چگونه خود را به دفتر موس می رسانند. پاری درب می زند و جوابی نمی آید. پیامهایی بر در و صندوق نامه های او می نهند و به هتل خود باز می گردند. موس فاکسی می فرستد که دیدار با من، نیاز به این شلوغ کاریها ندارد. کافی بود تلفن می کردید و می گفتید چه کار دارید. به احتمال بسیار زیاد شما و همکار شما را به نهار یا عصرانه، هر طور میل شما بود، دعوت می کردم.

موس گفت در ژنو نیست. خواست در 4 ژوئیه با او تماس بگیریم. در پایان نامه، با تفرعن، نوشته بود ما را خوب می شناسد و می داند بچه کار مشغولیم و...

من پاسخی نوشتم و فاکس کردم. پیش از بازگشت به امریکا، فاکس دیگری از زیر درب اطاق من به درون آمد. موس نوشته بود من هیچ دیداری با شما را پیشنهاد نکرده ام. بگذارید مدتی این کار را بخوابانیم. مطمئنم که روزی خواهد رسید که من دعوت شما را اجابت خواهم کرد و ممکن است دیداری با هم داشته باشیم. در این فاصله، اندرز من به شما اینست که اسرار واشنگتن را در کوههای سوئیس پی نگیرید.

پاری می نویسد پاسخ موس مرا بر آن داشت که بر دیدار با موس اصرار بورزم و شرح می دهد چسان برای رسیدن به مقصود کوشیده و سرانجام موفق شده است با تلفن موس را به دیدار و گفتگو راضی کند.

موس را می‌بینند. در اطاق او، عکس او را در میان ده دوازده تن از شخصیتها، فرماندار تکزاس، جون کانلی و فضا نورد سابق فرانک بورمن و رئیس جمهوری اسبق امریکا، جروالد فورد، همسر مارکوس، دیکتاتور سابق فیلی پین و تونی بنت خواننده.

موس به ما گفت کمک اندکی بیش نمی‌توانم به شما بکنم. من (پاری) به او گفتم چند تن از شما نام برده‌اند. اول کسی که از شما نام برده‌است، ریچارد بابائیان است. بمناسبت انتصاب روبرت گیت به ریاست سیا، فرونت لاین برنامه‌ای ترتیب داده بود. در آن، نامه موس در رابطه با گیت و بابائیان بمیان آمد. موس پذیرفت که هر دو را می‌شناسد. اما از ما می‌خواهد به او بگوئیم چه سودی در زیان رساندن به گیت داریم. در گفتگو، بگاہ رجوع به گیت، بسادگی نام او، «روبرت»، را بر زبان آورد.

موس به ما اطلاع داد که مدارک ما را در باره اکتبر سورپرایز مطالعه کرده‌است و آنها را «عالی» یافته است. اما می‌خواهد بداند چه کسی بانی این تحقیق است و چرا؟ ما کوشیدیم مفهوم وسائل ارتباط جمعی و نقش آنها را برای او توضیح بدهیم. اما مفهوم روزنامه نگاری واقع بین، برای او بیگانه بود.

موس با لبخند گفت: «تا صد سال دیگر شما و هیچ سازمانی نمی‌توانید مدرک مسلم بدست بیاورید». من پرسیدم: مدرک مسلم برای اثبات چه چیز؟ موس پاسخ داد: برای اثبات هر چیز. البته این چیزها حقیقت دارند اما اگر نتوان ثابتشان کرد، حقیقت پیدا نمی‌کنند. از نو، تأکید کرد که کمکی به ما نمی‌کند. و افزود: «شما ممکن است هفت تیر خود را تو کله من بگذارید اما من چیزی به شما نخواهم گفت. آیا شما با ما معامله می‌کنید اگر ما در باره آنچه می‌کنیم، زبان به سخن باز کنیم؟»

موس به ما گفت اغلب بمنابه یک عامل اطلاعاتی در نقل و انتقال پول عمل کرده‌است. «دوایر اطلاعاتی گوناگون، از جمله سیا از من کمک می‌خواستند و من کمک می‌کردم. اگر ما کاری برای امریکا کرده‌ایم، در نفع امریکا بوده‌است.»

همچنین موس پذیرفت معاون سابق سیا، ورنون والترس Vernon Walters و ویلیام هرمن، امریکائی تاجر اسلحه که می‌گوید معامله اکتبر سورپرایز را در 21 ژانویه 1981، از زبان حمید نقاشان، مأمور خرید اسلحه شنیده است را می‌شناسد. هرمن به من گفت او یکبار با موس و والترس در مرکز سیا در لانگلی Langley دیدار کرده‌است. موس تصدیق کرد با هر دو شخص گفتگو کرده‌است. و سیا هرگونه ارتباط با موس را تکذیب می‌کند.

در مدت دو ساعت و نیم که نخست در دفتر او و سپس در رستورانی برای خوردن نهار و باز در دفتر او گذراندیم، او در دادن اطلاع به ما امساک می‌کرد. او می‌کوشید ما از بردن اسم او در برنامه فرونت لاین در باره گیت، خود داری کنیم.

رس و من به امریکا بازگشتیم. اما در دم دانستیم سفرمان بی حاصل نبوده‌است. رژیم ایران، با دادن ویزای سفر به ایران موافقت کرده بود. اول بار، یک سال پیش از آن تقاضا کرده بودیم. رس مشغول صیقل دادن فارسی خود شد.

توضیح: سفر پاری و رس به ایران بسی خواندنی است. قمشهای و یک «دانشجوی سابق که در اشغال سفارت امریکا و گروگانگیری شرکت داشته است» و نقاشان و کروی به پرسشهای این دو در باره «اکتبر سورپرایز» پاسخ می‌دهند:

کروبی و قمشهای و رضائی و رجائی خراسانی و دانشجوی خط امامی سابق ونقاشان می‌گویند:

در 18 سپتامبر 1991، شب هنگام وارد تهران شدیم. هنوز در هتل جا به جا نشده، رس گفت: خبر بدی برایت دارم. من با قمشهای گفتگو کردم. حالا او می گوید از گفتگو در هتل لانفان پلازا هیچ نمی داند. از همچو چیزی هیچ بخاطر ندارد.

ابوالقاسم قمشهای یک استاد زبان است که اینک تاجر اسلحه شده است. او کسی است که آرل بن مناش ترتیب دیدار و گفتگویش را با سه جمهوریخواه در لانفان پلازا داد. وقتی چند ماه پیش رس و من با او گفتگو کردیم، پاسخ اول او این بود که « چیزی شبیه این را بخاطر می آورم ». اگر قمشهای دست در این کار داشته است، شاهد مهم و سند زنده ای بشمار است.

اما اینک رس و من با مسئله دیگری روبرو می شدیم: واکنش اولی او صحیح بوده است اما بعد در باره آن بیشتر فکر کرده و صلاح خود را در اظهار بی اطلاعی دیده است. و یا سخن کنونی او حقیقت دارد و پاسخ اول او به پرسش رس ناشی از گیجی بوده که بر اثر پرسش رس پیدا کرده بوده است؟

برای مصاحبه به دفتر کار قمشهای رفتیم. دفتر او در منطقه استقرار مشاغل قرار داشت و از سفارت امریکا چندان دور نبود. منشی او که چادر مشکی بر سر داشت ما را نزد او برد. مردی کوچک اندام، با موهای سر و سبیل سفید بود. او خود را پرفسور قمشهای معرفی کرد. فرانسه را روان صحبت می کرد و انگلیسی نیز اندکی می فهمید.

در آغاز انقلاب، در 1979، او رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. او در این دانشکده، زبان و ادبیات فرانسه تدریس می کرد. او در پاریس آپارتمانی دارد و بخش زیادی از سال را در اروپا می گذراند. وقتی در 1980، رئیس جمهوری ایران، بنی صدر دانشگاه را تعطیل کرد، او از مقام خود استعفاء کرد و شرکت گیلسار را تأسیس کرد. در کار واردات و صادرات، شاگردان پیشین او و یک دوست که در سپاه پاسداران مقام عالی داشت، از او حمایت کردند. شغل جدید و روابط خوبی که در اروپا داشت، زود او را به تجارت پر درآمد اسلحه هدایت کرد.

شریک قشمه ای، جوان 30 ساله ایست بنام رضائی. در جنگ زخمی شده است و باتفاق قمشهای، برای سپاه اسلحه می خرد. او گفت: در 1980، با قمشهای، در کار خرید اسلحه از بازارهای اسلحه اروپا بوده است. با پایان گرفتن جنگ در 1989، این دو به تجارت کالاهائی پرداخته اند که سود کمتری دارند.

توضیح: این امر که با انقلاب، کسی چون ابوالقاسم قمشهای، رئیس دانشکده ادبیات بگردد، گویای روابط سببی و نسبی و دسته ای او با خامنه ای و دیگر سران حزب جمهوری اسلامی آن روز است. وقتی طرف سخن او، دو امریکائی هستند، دانشگاه را بنی صدر تعطیل می کند! حال آنکه هم او و هم همدستان استالینست دستگاه خمینی در ماجرای تعطیل دانشگاه - بقول حسن آیت برای محروم کردن بنی صدر از پایگاه مردمی خود - خوب می دانند که دانشگاه را خمینی تعطیل کرد. مقدمات آن را رهبران حزب جمهوری اسلامی با همدستی حزب توده و بخشی از فدائیان خلق آن روز، فراهم آوردند. آنها که « نظریه بنایاریسم = بنی صدریسم » را ساختند و تا کودتای خرداد 60، با ملاتاریا همکاری کردند. پس از آن قربانی این همکاری شدند. چون می دانستند رسوائی کارشان رهایشان نمی کند، بنا بر روش زور پرستان، تعطیل دانشگاه بر ضد بنی صدر را به تعطیل دانشگاه بدست بنی صدر برگرداندند و گمان بردند، با تکرار، دروغ راست می شود. در این تبلیغ هر سه رأس مثلث زور پرست شرکت کردند. اما سندها پی در پی منتشر شدند. در درون مرزها، ملاتاریا ناگزیر شد تعطیل دانشگاه را از « موفقیت های بزرگ » خود بخواند ... و سرانجام جز زیادت رسوائی برای زور پرستان نماند.

وقتی از قمشهای از شرکتش در دیدار و گفتگو در هتل لانفان پلازا پرسیدیم، او همان تکذیب را باز گفت که پیش از آن، به رس گفته بود. قمشهای اصرار ورزید که در هیچ ملاقاتی در امریکا و در 1980 شرکت

نکرده است. در آن زمان در امریکا نبوده است. اما چند سال بعد از آن به امریکا رفته است. بدین خاطر که پسر او، متخصص کامپیوتر، مقیم امریکا است. او مدعی شد پاسخ اولیه او حاصل بد فهمیدن پرسش بوده است.

رس از او پرسید: آیا شما هرگز هوشنگ لای را ملاقات کرده‌اید؟ قمش‌ای فکری کرد و گفت: این اسم بنظرم آشنا می‌آید اما بیاد نمی‌آورم کجا با او دیدار کرده‌ام. وقتی ما اسم آری بن مناش را بردیم، چشمهای قمش‌ای برق زد و گفت: بله. من بن مناش را می‌شناسم.

قمش‌ای گفت: در اوائل 1980، او را در ایران، همه می‌شناختند. چند سال پیش، دوستی میان او و من، برای خرید اسلحه، تماس برقرار کرد. نخستین گفتگوی ما از راه تلفن انجام گرفت. مناش با من به زبان انگلیسی صحبت می‌کرد تا وقتی من پی بردم او فارسی را می‌داند.

قمش‌ای بیاد می‌آورد که در 1985، در پاریس و زوریخ، در باب معاملات اسلحه با بن مناش گفتگو کرده است. در پاریس، با بن مناش، در بار دو تآتر Bar du Theatre نهار خورده است. بن مناش با کسی آمده بود که او را سرهنگ اسرائیلی معرفی کرد. قمش‌ای همچنین بیاد می‌آورد که بن مناش پرداختهای خود را با پول نقد انجام می‌داد. زیرا نمی‌خواست اثری بر کاغذ بماند. بن مناش بسیار حراف بود و فراوان ماجرا در خاطر داشت. اما در باره معاملاتی که می‌کرد، راز دار بود.

رضائی، شریک پاسدار قمش‌ای نیز گفت که بن مناش را می‌شناسد. او با احتیاطتر از قمش‌ای سخن می‌گفت. مایل نبود در باره تماسهایش با شیطان بزرگ (امریکا) و شیطان کوچک (اسرائیل) سخن بگوید. او افزود که از امریکا بازدید کرده است. در طول 1980، مأمور حکومت برای خرید بوده است. در آن سفر، کاخ سفید را نیز به او نشان داده‌اند. این داستان همانند داستان نشان دادن دفتر بیضی شکل رئیس جمهوری امریکا، به ایرانیان رادیکال توسط سرهنگ نورث در 1986 بود. اما وقتی از او پرسیدم: آیا سرهنگ اولیویه نورث را می‌شناسید؟ او در مقام تنبیه من بخاطر این پرسش پرده در، از پاسخ امتناع ورزید.

همان احساس به من دست داد که در سفر به اسرائیل دست داده بود. اما یک تاجر امریکائی که با سیا و ویلیام کیسی ارتباط می‌داشت، شماره تلفن یک دانشجوی سابق را که در شمار رادیکالها می‌بوده، به من داده بود.

این دانشجوی سابق در اشغال سفارت امریکا در 1979، شرکت کرده و اعتبار انقلابی خویش را تثبیت کرده بود. شریک ویلیام کیسی به من گفته بود که این دانشجوی سابق اینک عضو دوایر اطلاعاتی مخفی است و با برادر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهوری ایران، روابط سخت نزدیکی دارد. وقتی با تلفن با او صحبت کردم، او از اینکه طرف صحبت او دوست امریکائی او را می‌شناسد، هیجان زده شد. او رس و مرا به شام دعوت کرد. گفت خود به سراغ ما در هتل می‌آید.

دانشجوی سابق با 20 دقیقه تأخیر آمد. در اینجا پاری سر و قد او و بنز سفید را وصف می‌کند. سوار بر بنز، به راه می‌افتند به رستوران می‌روند. بهنگام صرف شام، او شرح می‌کند چگونه او و دیگر دانشجویان رادیکال سفارت امریکا را اشغال کردند و می‌افزاید: در انقلاب، من بسیار فعال بودم. هدف واقعی پرسنل سفارت نبود. ما بر این باور بودیم که حکومت امریکا در امور ایران مداخله می‌کند و می‌خواستیم این امر را ثابت کنیم. ما فکر می‌کردیم اگر وارد سفارت شویم، به مدارکی دست می‌یابیم که این مداخله را ثابت می‌کنند. ما فکر نکرده بودیم امریکائیان را به گروگان بگیریم. ما همه وارد سفارت شدیم. انتظار مقاومت بیشتری داشتیم. اما دیدیم امریکائیان فرار می‌کنند. آنها را تعقیب کردیم و گرفتیم. تفنگدارهای دریائی گاز اشک آور بکار بردند تا مگر جلو پیشروی جمعیت را بگیرند. بدین سان، دانشجویان دهها گروگان در دست داشتند و یک بحران بین المللی پدید آوردند.

بعد از شنیدن داستان او، من موضوع دیگر را بمیان کشیدم: آیا جمهوری خواهها در سال 1980، مذاکرات محرمانه‌ای را با ایران انجام داده‌اند؟ من آنچه را در این باره گفته شده بود، بخصوص نقش کروی را بعنوان واسطه، به او گفتم و منتظر پاسخ شدم. او پیش از پاسخ، مکثی و فکری کرد و در حالی که صدایش آهسته‌تر شده بود، گفت: بله معامله‌ای انجام شده است. اما من اطلاع مستقیم از آن گفتگوها ندارم. دیگران بیشتر می‌دانند. اما صحبت کردن در باره آن مشکل است. اگر از طرف ما تنها کروی در معامله شرکت کرده بود، آسان می‌شد از آن صحبت کرد. اما بسیاری دیگر در این معامله شرکت داشته‌اند و نمی‌گذارند دانسته شود آنها با امریکا معامله کرده‌اند.

بعد از صرف شام، دانشجوی پیشین گفت وقت ندارد و نمی‌تواند ما را به هتل بازگرداند. برای ما تاکسی فراخواند و خود بر پشت فرمان بنز سفیدش نشست و رفت.

با رجائی خراسانی که در شمار میانه روها و عمل گراهاست، دیدار کردیم. همانطور که چرائی علاقه خود را به تحقیق در باره اکتبر سورپرایز بیان می‌کردیم، بنظرمان می‌رسید که رجائی خراسانی از وضعیت بد کروی (بخاطر دلالی) دلشاد شده است. سفیر سابق ایران در سازمان ملل گفت او نیز وقوع معامله در 1980 را سخت محتمل می‌داند: وقوع این معامله بسیار معقول می‌نماید. احتمالاً، کارتر قصد داشته است از وضعیت بسود خود در سیاست داخلی استفاده کند. و، در آن سو، دستگاه ریگان نمی‌خواسته است بگذارد کوچک‌ترین اقبالی از دستش بدر رود. پس تصمیم گرفته است تماس بگیرد و واسطه‌های خود را روانه کرده است. اما من اطلاعی ندارم که بگویم، گروه ریگان چه کسانی را فرستاده و با چه کسانی گفتگو و معامله کرده است.

او در باره رفتن کروی به مادرید و گفتگو با کیسی گفت: من اطلاع مستقیم در این باره ندارم. تنها نکته در خور بیانی دارم: اگر کروی تماسی از این نوع گرفته باشد، بدیهی است او ترجیح دهد خبر این تماس مخفی بماند و هیچگاه آشکار نشود.

من فکر نمی‌کنم اگر شما نزد آقای کروی بروید و از او بپرسید در کدام تاریخ به مادرید رفتید و بر سر چه چیز گفتگو کردید، او را خوش آید. بنظر من او سخت کلافه می‌شود چه در دادن این پاسخ که بله رفتیم و معامله کردم و خواه در دادن پاسخ نه. اگر او این کار را کرده باشد، خواهد گفت: نه، بخاطر نمی‌آورم تماسی گرفته باشم. و اگر تماس نگرفته باشد، خواهد گفت: نه. از بن دروغ است. اما من فکر می‌کنم آقای کروی آن ایام، در چند فرصت، سفرهایی به خارج از کشور انجام داده است. یکبار، وقتی من به نیویورک می‌رفتم، او به لندن آمد. زیرا مسلمانان ایران در لندن مراسمی برپا کرده بودند.

نه تنها کروی نمی‌پذیرد در باره گفتگوها با جمهوریخواهها سخنی بگوید، بلکه زمان آن نیز نشده است که دولت وقوع این معامله را در صورتی که انجام شده باشد، بطور رسمی تصدیق کند.

فرض کنیم همچو امری واقع شده باشد و آقای کروی به مادرید رفته باشد و با کیسی این مذاکرات را انجام داده باشد. بعد بازگشته و گزارش سفر و گفتگو را به دفتر امام (خمینی) داده باشد، با توجه به موقعیت انقلابی که او حالا برای خود قائل است، آیا می‌آید بگوید: بله من این کار را کردم؟

رجائی خراسانی از ما پرسید چگونه بن بست را خواهیم گشود؟ راست است که برای مردم امریکا بسیار مهم است همه این چیزها را بدانند اما برای مردم ایران نیز آن ایام لحظات بسیار مهمی هستند و این مردم نیز می‌خواهند همه چیز را بدانند. از جمله بخاطر نظرگاههایی که آقای کروی و برخی از دوستان او بر حولشان فعالیت می‌کنند. اما در شرایط کنونی، دسترسی به اطلاع واقعی بسیار سخت است.

وقتی تب کنونی فرو نشست، دیرتر، این اطلاع دیگر به امور سیاسی روز و جناحهای سیاسی مختلف ایران ربط پیدا نمی‌کند. اما حالا، بنظر محتمل نمی‌رسد آن را در علن بازگویند. این بدان می‌ماند که در آن

روزها، آقای کیسی می آمد و کاری را که در مادرید کرده بود، به مردم آمریکا می گفت. قطعاً آقای کیسی چنین چیزی را نمی گفت. آقای کیسی ما نیز چنین چیزی را نخواهد گفت.

دلیل دیگری نیز وجود دارد که مانع می شود دولت ایران از تماسهای سری با آمریکا پرده بردارد. نیروهای سیاسی ایران در آستانه نزاع میان « خط دوم » و « خط سوم » هستند. خط دومی ها عمل گرا بر گرد پرزیدنت هاشمی رفسنجانی ائتلاف کرده اند. مهدی کروبی سخنگوی خط سومی های افراطی است. رو شدن چنین معامله ای موجب باخت طرفی می شود که معامله را انجام داده است. متحدان هاشمی رفسنجانی زندگی سیاسی را بر کروبی سخت کرده اند. حسن کروبی، یک عامل اطلاعاتی فرصت طلب که در افتتاح ایران کنترال، در سالهای 1985 و 1986، نقشی بازی کرده است، زندانی شده است. اتهامهای وارد بر او، مالی و اخلاقی هستند.

رس و پاری می نویسند که از کروبی تقاضای مصاحبه کردیم. بعد از ظهر برای مصاحبه به مجلس رفتیم، من قلم درشتی را داشتم. پیش از ملاقات، آن را از من گرفتند. در اطاق مزینی، یک میز و سه صندلی بود که یکی از آنها شبیه تاج بود. دو دوربین حکومتی نصب شده بودند تا مصاحبه ما با کروبی را فیلم برداری کنند. درجا دانستم اندک امیدی هم که داشتیم بلکه این روحانی رادیکال آزادانه سخن بگوید، بر باد است. رس مشغول بیرون آوردن دوربین و تنظیم آن بود که مترجم شخصی کروبی وارد شد. یک کارمند دیگر دسته گلی آورد و روی میز گذاشت. آراستن میز با دو عکس، یکی از خمینی و دیگری از جانشین او علی خامنه ای کامل شد.

از آنجا که ما تقاضای مصاحبه در باره سطح روابط آمریکا و ایران بعمل آورده بودیم، ناگزیر یکی از آنها مربوط می شد به دیدار کروبی با کیسی. در اینجا، پاری پرسش و پاسخها و تاریخ گوئی کروبی را از کودتای بر ضد حکومت مصدق تا انقلاب و بعد از آن را می آورد تا می رسد به پرسش در باره اکتبر سورپرایز. پرسیدم: سئوالهایی بمیان آمده اند در باره تماسهایی (در بحران گروگانگیری) که جمهوریخواهها، آنها که بسود انتخاب ریگان به ریاست جمهوری فعالیت می کرده اند با مقامات دولت در تهران، آیا شما از این تماسها اطلاعی دارید؟ در سئوال، کوشیدم اسمی از کروبی نبرم و اشاره ای به نقش او نکنم.

همانطور که پرسش مرا برای او ترجمه می کردند، قیافه کروبی عصبی می شد. پرسید: آیا پرسش در باره من است؟ مترجم گفت اشاره به شخص معینی نیست. کروبی پاسخ داد: « در باره تماسها توسط حزب جمهوری خواه، مدرکی نیست. هیچ سندی که این تماسها را ثابت کند، نیست. آن را تکذیب می کنم. من فکر می کنم شایعه بی پایه ای است. از نظر ما چه تفاوتی می کرد آقای کارتر بر قدرت باشد و یا آقای ریگان بر قدرت باشد؟ از سوی آنها که فعالیتهای انتخاباتی ریگان را سازمان می دادند، با مقامات ایران، تماسی گرفته نشد.»

من (پاری) گفتم: اما برخی اظهارات توسط بعضیها، از ایرانی و غیر ایرانی بعمل آمده اند حاکی از اینکه در ماههای ژوئیه و اوت 1980، دیدارهایی در مادرید انجام گرفته و شما، آقای کروبی رئیس مجلس با کیسی ملاقات کرده اید و موضوع ملاقات شما روابط آمریکا با ایران بوده است. آیا راست است؟

کروبی پاسخ داد: « این چیزها را، در چند فرصت، شنیده ام. در باره ملاقاتها شنیده ام. اما حالا می گویم خالص دروغ هستند. در اینها هیچ از حقیقت نیست. جالب توجه است که من هرگز نه در اسپانیا و نه در فرانسه، دو کشوری که ذکر می شوند، بوده ام.»

بهنگام ادای این پاسخ، کروبی بطور نمایانی خون سرد بود. همانطور که مترجم او پاسخش را به انگلیسی بر می گرداند، کروبی روی به جانب من می کرد و با سر تصدیق می کرد و لبخند می زد. روشن بود که کروبی

بطور قاطع وقوع ملاقات‌ها را تکذیب می‌کند. من قول جمشید هاشمی حاکی از ملاقات کروبی با کیسی در مادرید را باز گفتم. آیا می‌دانید که جمشید هاشمی که بهنگام انقلاب، کارمند کم پایه‌ای بوده‌است، این اظهارات را کرده‌است؟ ما با دیگران نیز گفتگو کرده‌ایم. با افرادی از کشورهای دیگر. از جمله با یک مقام اسرائیلی، کسی که به حکومت ایران کمک کرده‌است اسلحه بخرد، همین اظهارات را می‌کنند. دلیل آنکه همه اینها این اظهارات را می‌کنند چیست؟

کروبی پاسخ داد: « من هرگز در این چیزها وارد نشده‌ام. در باره این امور اطلاعی ندارم. من جمشید هاشمی را نمی‌شناسم و به آن کشورها سفر نکرده‌ام. و تا آنجا که اطلاعات من اجازه می‌دهند، آگاهی از دخالت مقامات دیگر در این امور ندارم.»

با وجود این، کروبی این امکان را که دیگر رهبران ایران، از جناحهای رقیب معامله‌ای را با جمهور یخواه‌ها انجام داده باشند، باقی گذاشت. گفت: « در 1980، حکومت بنی‌صدر و گروه او، حکومت لیبرال بود.» بهنگام ادای این جمله، لحنش تحقیرآمیز بود. او ادامه داد: « من هیچگونه اطلاعی در باره تماسهای آنها و دیگران ندارم. اما آنچه من می‌دانم اینست که این دولت و کسانی که حالا در آن کار می‌کنند، چنان تماسهایی با حکومت آمریکا یا جمهور یخواه نداشته‌اند.»

توضیح: می‌گویند دروغگو کم حافظه می‌شود. اولاً، در زمانی که کروبی مأمور گفتگو با کیسی می‌شود و می‌گوید حکومت در دست بنی‌صدر بود، در ایران، به فشار خمینی، رجائی نخست وزیر شده‌بود و او از این جماعت بود. ثانیاً، یک علت تحمیل رجائی از سوی خمینی، وجود روابط و معامله پنهانی خمینی و رهبری حزب جمهوری اسلامی بود. ثالثاً، تمامی تماسهای غیر رسمی با حکومت کارتر و افراد ریگان - بوش، توسط کسانی انجام گرفته‌اند که، در یک دوره، از سوی خمینی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و بهشتی اعزام می‌شدند و، در یک دوره، بعد از کشته شدن بهشتی، توسط این سه نفر مأمور می‌شده‌اند. بدیهی است احمد خمینی از سوی پدر خود در تمامی ماجرا شرکت داشته‌است. خامساً و مهم اینست که او می‌داند معامله محرمانه انجام گرفته است. چنانکه در مصاحبه دیگری گفته بود: من نمی‌گویم تماسها گرفته نشده‌اند می‌گویم از طریق من تماس گرفته نشده‌است. چون می‌داند معامله محرمانه انجام گرفته‌است، چنان تکذیب می‌کند که اگر اوضاع در کشور مساعد اظهار حقایق شد، بتواند بگوید مآذون به گفتن حقیقت نبودم اما به اشاره وجود معامله را تصدیق کردم.

من (پاری) پرسیدم: شما نمی‌دانید چرا گروگانها را روز 20 ژانویه، اندکی بعد از آنکه ریگان بعنوان رئیس جمهوری سوگند یاد کرد، آزاد کردند؟ بعضی از حامیان پرزیدنت ریگان می‌گویند که ایران از ریگان می‌توسید و گروگانها را از ایران روانه کرد زیرا می‌توسید اگر در آن موقع گروگانها را روانه نکنند، پرزیدنت ریگان تلافی خواهد کرد. آیا راست است؟

کروبی از اینکه من همچنان در باره گروگانها می‌پرسم، روی ترش کرد و گفت: « پاسخ من به سئوالهای شما همه ابتدا به ساکن هستند. زیرا من نمی‌دانم سئوالها شما چه مقصدی را تعقیب می‌کنند. اما در پاسخ این پرسش شما می‌گویم که تصمیم مجلس بر آزاد کردن گروگانها در دوره کارتر و نه در دوره ریگان اتخاذ شد. و جمهوری اسلامی ایران و امام (خمینی) نشان دادند که از چنین چیزهایی ترس ندارند. »

پرسیدم: اگر از ترس نبوده پس آیا خوش آمدگویی به ریگان بوده‌است؟ کروبی پاسخ داد: « بسیاری چیزها اتفاقی روی می‌دهند. من فکر می‌کنم چیزی جز یک تصادف محض نبوده‌است. »

توضیح: سیاست تدبیر و اجرای تدبیر است. از این رو، در سیاست، تصادف هیچ محل پیدا نمی‌کند. کروبی این اندازه آگاه است که گروگانها را در هواپیما نشانده بودند. مأموران خمینی رادیوها را بگوش داشتند. بمحض انجام مراسم سوگند، به هواپیما اجازه پرواز دادند. بنا بر این، همزمان با برگزاری مراسم تحلیف ریگان، گروگانها را آزاد کردن یک عمل سیاسی بود و در آن،

سرسوزنی محل برای تصادف نبود. اگر کروی ناگزیر می‌شود دروغی به این مفتضحی را بگویند، از آن رو است که هیچ پاسخ دیگری جز تصدیق حقیقت نمی‌یابد ناگزیر آن را در پوشش «تصادف» می‌پوشاند!

کروی از عرض و طول مصاحبه صبرش بسر آمده بود. با وجود این، من پرسش دیگری در باره اکتبر سورپرایز کردم. ادعای کروی، مبنی بر اینکه هیچگونه مدرکی حاکی از معامله محرمانه ایران با ریگانیان وجود ندارد، را پی گرفتیم و پرسیدم: آیا آزمون دقیقی از نوارها و مدارک مضبوط بعمل آمده است؟ کروی پاسخ داد: ما این تحقیق را بعمل آوردیم. اما هیچ چیز پیدا نشد. ما از کسانی که فکر می‌کردیم تماسهایی را گرفته‌اند، تحقیق بعمل آوردیم اما نتیجه‌ای بدست نیامد. تحقیقات در این باره بعمل آمدند زیرا آن زمان، فضای کشور، جو سیاسی، بسیار سرد بود. ممکن بود بعضی تماسها گرفته شده باشد اما تحقیقات ما چیزی را پیدا نکرد.»

پرسیدم: آیا شما، بطور قاطع، داشتن هرگونه اطلاعی از هر نوع تماسی را تکذیب می‌کنید؟ کروی با تأکید گفت: بله.

توضیح: بدیهی است اگر از او پرسند: پس چطور گفتید من نمی‌گویم تماس گرفته نشده بلکه گفتم از طریق من تماس گرفته نشده است؟ خواهد گفت: من نمی‌گویم تماس گرفته نشده است. می‌گویم من از آن اطلاع ندارم! فساد و خیانتی و جنایتی سیاسی را نمی‌توان یافت مگر اینکه یکی از سه رأس مثلث زور پرست در آن دست داشته باشند. در فصل بیست دوم کتاب «Trick or Treason»

نوشته روبرت پاری، سر و کله اشرف پهلوی پیدا می‌شود. به این مناسبت که 20 میلیون دلار از پولهای دزدیده شده از ایران را در اختیار شاهین، دوست کیسی، رئیس ستاد انتخابات ریگان و بوش در 1980 و رئیس سیا در حکومت ریگان، گذاشته بود و...:

اکتبر سورپرایز:

ثروت شاه و ربط آن با مسئله گروگانها؟ بانکی با سرمایه اشرف پهلوی!
و...:

توضیح: در فصل 22 کتاب اکتبر سورپرایز پاری آمده است:

فدرال اکسپرس جعبه بزرگی را به خانه من آورد. جعبه را فرونت لاین فرستاده و حاوی نوارهایی بود که اف بی آی، بمدت 4 سال، از مکالمات سیروس هاشمی پر کرده بود. سیروس هاشمی، همزمان، برای ریگان و کارتر، هر دو کار می‌کرد. هزارها صفحه مدرک که در 15 جلد گردآوری شده بودند، برابر قانون آزادی دسترسی به اطلاع، در اختیار من قرار گرفته بود.

من جعبه را گشودم. نگاهی به مدارک انداختم. سانسور شده بودند. در کنار مصاحبه در زندانها، یکی از کوششهای من سر درآوردن از قسمتهایی بود که دولت با سیاه کردن، سانسورشان می‌کرد. در ماجرای ایران گیت، بسیاری از گفتگوهای ضبط شده که پاسخهای پرسشهای آزار دهنده را در آنها می‌شد یافت، سانسور شده بودند. در نتیجه، مدرکها بجای آنکه امید بخشند، احساس حرمان می‌آوردند. برخی

مدارک سانسور شده خطرناک نیز می‌بودند. زیرا ممکن است گزارشگر را بر آن دارد که به چیزی ظن برد
حال آنکه نکته سانسور شده خلاف آن را ثابت کند.

در تابستان 1980، سیروس هاشمی مظنون واقع شد که هزینه تروریستهای ایرانی در آمریکا را می‌پردازد.
اف بی آی به استناد قوانین جدید ضد تروریسم، از دادگاه اجازه گرفت دفتر سیروس هاشمی در نیویورک را
تحت شنود قرار دهد و فعالیتهای او و دفترش را تحت نظر قرار دهد. اف بی آی از سپتامبر 1980، شروع
بکار کرد.

حاصل کار اف بی آی این شد که او خرج تروریستهای ایرانی را نمی‌پردازد. در باره دو سفر کیسی به
مادرید و گفتگوهایش با کروی نیز چیزی نبود. زیرا آن دیدارها در ماه ژوئیه و اواسط ماه اوت انجام گرفته
بودند. در عوض، شنودها و مدارک مکتوب ثابت می‌کردند سیروس هاشمی نقش واسطه را برای حکومت
کارتو، در رابطه با ایران در مسئله گروگانها، داشته و در فعالیت سری برای خرید اسلحه برای ایران بوده‌است.
اما از لحاظ تحقیقات ما، مهمتر، مدارکی بودند که بر فعالیتهای مالی تاریک سیروس هاشمی پرتو
می‌افکندند. در 1980، سیروس هاشمی، در انتریکهای مهم مالی بین المللی، عامل ارتباط بوده‌است. همچنین
او با دوستان ویلیام کیسی، رئیس ستاد تبلیغات انتخاباتی ریگان و بوش، روابط مالی داشته است. مهمترین کسی
که هاشمی را وارد حلقه درونی کیسی کرده‌است، جون شاهین بوده‌است.

بنا بر مقاله‌ای که وال استریت جورنال در 21 اکتبر 1980 منتشر کرد، سیروس هاشمی مبلغ 45 میلیون
دلار از شاهین طلبکار شد و بدان خانواده او را در مهار خود داشت. با آن پول، شاهین پالایشگاه نفتی ساخت
و بر اثر آن ورشکست شد.

در اینجا، پاری به شرح فعالیتهای مالی سیروس هاشمی می‌پردازد و رشته سخن را می‌رساند به:
* اف بی آی به تحقیق رساند که در اواخر 1980، مجموعه فعالیتهای مالی سیروس هاشمی با مسئولیتهایی که
او در ماجرای گروگانهای آمریکائی برعهده گرفته بود، عجین شده بودند. اف بی آی کشف کرد که یکی از
مأموریهایی که سیروس هاشمی از جمهوری اسلامی ایران گرفته بود، یافتن ردپای ثروتهای شاه و خانواده او
بود. سیروس هاشمی بر این باور بود که استرداد این پولها از لحاظ حل بحران گروگانها حیاتی است. راه حل
کلیدی مشکل گروگانها این بود که حکومت آمریکا بخواهد، در یافتن و بازگرداندن داراییهای شاه، به ایران
کمک کند. این موضوع در یکی از گفتگوهای مضبوط سیروس هاشمی، بر زبان او آمده‌است.
* در این میان، جون شاهین شریک سیروس هاشمی در حرفه مالی و دوست کیسی، دوست نزدیک اشرف
پهلوی، خواهر دوقلوی شاه برکنار شده ایران، نیز بوده‌است.

در اینجا، پاری شرح می‌دهد که به نیویورک می‌رود. در این شهر، به یونیون کلاب Union Club
می‌رود و با دو تن از نزدیک ترین شرکای شاهین دیدار می‌کند. آنها می‌پذیرند با او نهار بخورند و او نیز قول
می‌دهد اسمی از آنها نبرد. از اکتبر سورپرایز سخن بمیان می‌آید و در این باره، گفتگو می‌کنند. هردو
می‌گویند: این نظر که کیسی و شاهین بطور محرمانه با ایرانیان بر سر گروگانها معامله کرده‌اند، کاملاً با منش
این دو عنصر اطلاعاتی آمریکا در جنگ دوم می‌خواند.

الا اینکه می‌گفتند آنها می‌خواستند گروگانها را آزاد کنند. آنها می‌خواستند به کارتر نشان بدهند
گروگان آزاد کردن چگونه کاری است. آخر، کیسی و شاهین در بازی جاسوسی سخت دوران جنگ دوم،
عالی بودند. کیسی در لندن عمل می‌کرد و جاسوس به خطوط نازیها می‌فرستاد. شاهین رئیس هیأتی بود که
توانست فرماندهی عالی نیروی دریائی ایتالیا را بر آن دارد که تسلیم شود.

شریک اول گفت: آنها هیچگاه از جاسوسی باز نایستادند. شاهین و کیسی در دهه‌های بعد از جنگ، با یکدیگر نزدیک ماندند. بخلاف افسران دیگر سازمان جاسوسی که از خانواده‌های اشرافی بودند، کیسی و شاهین از خانواده‌های پائین بودند. شاهین یک مهاجر لبنانی بود و پدر کیسی یک کارمند تامانی هال Tammany Hall بود. بعد از جنگ جهانی دوم، کیسی و شاهین ارتباطهای دوران خدمت در سازمان جاسوسی را حفظ کردند و آن تجربه دربهای مشاغل مالی بالا و قدرت سیاسی را به روی آنها گشود.

در اوائل 1980، شاهین به اروپا رفت و از راه اقامت در هتل‌های لوکس پاریس و لندن، با شیخهای صاحب نفت، شراب نوشید و نهار و شام خورد. آن زمان، او نزدیک به ورشکستگی بود اما هیچ از آن آشکار نمی‌کرد. در این موقعیت بود که سیروس هاشمی، بمثابة یکی از طرفهای شاهین وارد صحنه شد. ناگهان سیروس هاشمی وارد صحنه شد و این بار، دوتائی با شیخها به شراب نوشی و نهار و شام خوری پرداختند.

اما پولهایی که صرف اقامت در هتلها و نوشیدن و خوردنها و پذیرائی‌ها می‌شد، از کجا می‌آمد؟ پولی که سیروس هاشمی برای ایجاد پالایشگاه پرداخت از کجا آمد؟ و ربط اینکارها با اکتبر سورپرایز چیست؟ * در سومین سفر به نیویورک، من اقامتگاه شریک سوم شاهین را یافتیم. فکر می‌کردم او بتواند پاسخهای برخی پرسشها را بدهد.

شریک سوم گفت: شاهین در 1980 در پاریس اقامت داشت و همواره با عربها ملاقات می‌کرد. مشکلات مالی شاهین با تحریم نفت ایران و آشفتگی در بازارهای نفتی، تشدید شد. این شد که شاهین با رهبران عرب در باره پایان دادن به بن بست ایران و با کیسی در باره بحران گروگانها گفتگو می‌کرد. و هر دو جاسوس سابق بر آن شدند وارد عمل شوند و به کارتر توانائی خود را نشان بدهند. اما قصد آنها این نبود که آزادی گروگانها را به تأخیر بیاورند.

در همانحال که در باره نقشه حل بحران گروگانها و احتمالاً لغو تحریم نفت ایران صحبت می‌کردند، شاهین برای گریختن از وضعیت مالی بسیار بد خود، مانور می‌داد. در دیرگاه 1980، در پی گفتگوها با سیروس هاشمی، شاهین دست بکار گشودن بانکی در هونگ کنگ شد. شریک او هرمنیو دیزینی Disini Herminio بود. این شخص برادر خوانده همسر رئیس جمهوری فیلیپین، ایملدا مارکوس Imelda Marcos بود. دیزینی بمثابة مردی که پولهای فردیناند مارکوس را اداره می‌کرد، شهره بود.

با جلب موافقت شرکت سپرده و تضمین،

Deposit and Guaranty Company

بانک در 22 ژانویه 1981 تأسیس شد. یکی دیگر از مدیران شرکت سپرده و تضمین حسن یاسین بود. اهل عربستان و کارش امور مالی و بازرگانی بود. این شخص پسر عمومی عدنان قاشقی و مشاور شاهین در ساختن پالایشگاه بود. یاسین کسی بود که رئیس سابق سازمان اطلاعات عربستان، در 1979، کمال ادهم او را به نخستین مدیر بودجه کارتر، برت لانس Bert Lance، صاحب فایننشال جنرال بانک شرس Financial General Bankshares بعنوان کسی معرفی کرده بود که می‌تواند مدیر بانک BCCI بگردد.

در طول دو سال حیات خود، بانک دهها میلیون پول نفت عرب را بر باد داد. این پولها به بانکهای دیگر منتقل و یا قاطی پولهای شرکتهای دیگر می‌شدند و ناپدید می‌گشتند. شریک سوم می‌گفت: بخش عمده‌ای از پولها به حسابهای شخص سایه‌ای یک امریکائی بنام مل گوردی Mel Gordy ریخته می‌شد. پولها ناپدید شدند. همدستی و از این چیزها در کار نبود. شاهین هرگز ندانست گودی چه دارد می‌کند. بسیاری از پولهای بانک در طرحهای سینمایی و معدنی بر باد رفتند. و در همه این طرحها، گوردی پا در میان داشت. در فیلیپین نیز پولها ته می‌کشیدند.

در 1983، شرکت سپرده و تضمین هنک کنگ و تترا فاینانس Tetra Finance و شرکتهایش شاخه‌های آنها ورشکسته به تقصیر و تقلب شدند. 20 میلیون دلار سرمایه اولیه و بسیاری از سپرده‌ها بر باد رفتند. مقامات رسیدگی کننده به ورشکستگی شاهین را به مبلغ 24 میلیون دلار تحت تعقیب قرار دادند. این مقامات همچنین خواستار باز پرداخت 8/1 میلیون دلار شدند که پسر شاهین، کمی بعد از افتتاح بانک در ژانویه 1981، به او داده بود. رقم ورشکستگی بانک بر 100 میلیون دلار بالغ شد.

فاش شدن رابطه بانک هنک کنگ، با مارکوس، برابر نقشه‌ای محرمانه و در رابطه با اکتبر سورپرایز برقرار شده است. بعد از 21 سال حکومت خودکامه مارکوس، در 1986، وقتی او به گرداب سقوط افتاد، ریگان سناتور پل لاکسالت Paul Laxalt را شتابان روانه مانیل کرد تا به دیکتاتور مشورت دهد. لاکسالت جمهوریخواه و از نوادا و متحد دیرین ریگان بود. در انتخابات 1980 نیز رئیس مبارزات انتخاباتی ریگان بود. او، بهنگام بحث با مارکوس، در باره آینده رژیم لوزان مارکوس، این امر را در ذهن داشت.

بعد از برکناری مارکوس در مارس 1986، مخالفان سیاسی او بایگانیهای مارکوس و دوستان نزدیک او را موضوع جستجوی دقیق قرار دادند. نیروهای مخالف مارکوس ادعا کردند نامه‌ای را یافته‌اند که به خط ویکتور نیتودا Nituda، دستیار اجرائی مارکوس است. او گفتگوهای لاکسالت را پیرامون تبعید مارکوس شرح کرده‌است و در جریان آن از سوی کاخ سفید از او خواسته است که پرونده‌های حساس را به حکومت ریگان بازگرداند.

لاکسالت امیدوار بوده‌است در مدت اقامت او در مانیل، در تمامی مدارک تفحص شده‌است و مدارک مزاحمی برجا نمانده‌اند. با وجود این، پرونده‌ها و فایل‌هایی بر جا ماندند. یکی از فایل‌ها این عنوان را داشته‌است: «510 - SEC، وجوه پرداختی به کیسی» و دومی این عنوان را داشته‌است: «0151980 SEC - وجوه ریگان استفاده نشده».

باری در زیر نویس توضیح می‌دهد که معلوم نیست منظور از SEC چیست اما سند می‌گوید این پولها را مارکوس برای کمک به هزینه‌های انتخاباتی ریگان پرداخته است.

اصالت نامه را نمی‌توان به تصدیق رساند و لاکسالت نیز تکذیب می‌کند که از میان بردن مدارک نیز بخشی از مأموریت او بوده‌است. اما مارکوس، در تبعیدگاه خود در هاوایی، به محارم خود گفته‌است که برای کمک به بودجه تبلیغاتی ریگان، در انتخابات 1980، 24 میلیون دلار پرداخته‌است. ریچارد هیرشفلد Richard Hirschfeld، وکیل دادگستری، محرمانه، سخنان مارکوس را در باره کمک به ریگان ضبط کرده‌است. هیرشفلد گفته‌است که مارکوس همچنین حکایت کرده‌است که چگونه سیا به او کمک کرده که ذخایر طلای شخصی خود را از فیلیپین خارج کند.

این امکان که مارکوس از محل بودجه محرمانه پول به کیسی پرداخته باشد، توضیح می‌دهد چرا کیسی از دیکتاتور فیلیپین، بهنگام سرکوب خشن مخالفان خود، قویاً حمایت کرد. برغم حمایت حکومت ریگان از رژیم مارکوس، جنبش مردم فلسطین او را سرتگون و کورازون آکینو را به ریاست جمهوری رساند. مارکوس روانه تبعیدگاه شد و در 1989 در گذشت.

اما آیا پول‌هایی که مارکوس پرداخته است محرمانه صرف عملیات سیاسی نشده است؟ آیا این پولها به حساب بانکی در خارج از آمریکا ریخته نشده‌اند تا بعنوان رشوه به ملاهای با نفوذ ایران داده شوند؟ آیا بانک هنک کنگ وسیله پرداختن پولهای مارکوس به ملاها نبوده‌است؟

این ادعا که جمهوریخواه‌ها به ملاها رشوه پرداخته‌اند، در جریان تحقیق ما، ابراز شد. از جمله، در 1990، صادق طباطبائی، برادر زن فرزند آیه‌الله خمینی، به روبرت رس و من (پاری) گفت: ظن او بر اینست

که برخی از رادیکالها پول گرفتند تا حل مشکل گروگانها را به تأخیر اندازند. اما طباطبائی آرام افزود: « من همه آنها را متهم نمی‌کنم که در این امر همکاری کرده باشند همه آنها تحت نفوذ جمهوریخواه ها قرار نگرفتند و با بوسيله آنها خریداری نشدند.»

روابط شاهین و سیروس هاشمی در معاملات بانک با فیلیپین، در اواخر 1980 و اوائل 1981، بر قوت ظن می‌افزاید. وقتی شرکت سپرده و تضمین هونگ کنگ فعالیت داشت، مارکوس و دوستان نزدیک او دهها میلیون دلار بیرون کشیدند. اما بنا بر مدارک دادگاه رسیدگی به ورشکستگی، مارکوس و دوستان او دیناری از پولهای خود سرمایه گذاری نکرده بودند. بیشترین سرمایه از خاورمیانه می‌آمد و 20 میلیون دلار، سرمایه اولیه، بود. این 20 میلیون دلار از سوی وکیل دادگستری سوئیسی، جان پاتری Jean Patry پرداخت شده بود. اما پاتری نقش پوشش را بازی می‌کرد. شریک ساکت چه کسی بود؟ چرا این تمهیدات برای مخفی کردن هویت سرمایه گذار واقعی، چیده شده‌اند؟ آیا پاسخ این پرسش برخی از مسائل اکتبر سورپرایز را حل می‌کند؟

سرمایه اصلی شرکت سپرده و تضمین هونگ کنگ داستان مهیج و محرکی دارد. شریک سوم به من (پاری) گفت: 20 میلیون دلاری که سرمایه بانک شد از 45 میلیون دلاری بود که سیروس هاشمی برای ایجاد پالایشگاه به شاهین داده بود. این همان پولی است که این دو می‌خواستند سرمایه بانکی در اروپا کنند. اما این پول از کجا آمده بود؟ چرا شاهین که در ژوئن 1980 ورشکسته شده بود، در سپتامبر و اکتبر، از سوی سیروس هاشمی، حمایت مالی شد؟ کسی که پول از آن او بود و پول را داد کیست؟

شریک سوم تردید داشت در باره این راز سخن بگوید. می‌گفت: « من واقعاً نمی‌توانم بگویم ». بعد از لیت و لعل بسیار، سرانجام بروز داد: « 20 میلیون دلار را شاهزاده اشرف پهلوی، خواهر شاه، پرداخته بود ». پول بخشی از ثروت خانواده پهلوی بود.

با شنیدن این راز، از جا پریدم. اما بیشتر از آن، از امر دیگری حیرت کردم. فکر من نمی‌توانست محل این امر واقع را در معادله پیچیده بیابد. چرا شاهزاده اشرف حاضر شده‌است 20 میلیون دلار برای فعالیتی بپردازد که شاهین و سیروس هاشمی می‌خواستند به آن بپردازند؟ شریک سوم شاهین پاسخ خوبی به این پرسش نمی‌داد. او می‌گفت: « این پول خوشمزه‌ای بود ». به باور او، این پولی بود که جمهوری اسلامی نیز ادعای مالکیتش را می‌کرد.

دیتر، من شریک چهارم شاهین را یافتیم. او تصدیق کرد که در حقیقت، شاهزاده اشرف سرمایه گذار اسرارآمیز در بانک هونگ کنگ بود. او توضیح داد که شاهین و اشرف مدتهای دراز، در خیابان پارک شهر نیویورک، همسایه بودند. اما شاهین بسیار کم در باره او صحبت می‌کرد. حسودانه روابط خصوصی و مالی خود را با اشرف، پنهان می‌داشت.

اما پول اشرف و رابطه شاهین، بیش از همه سیروس هاشمی را در موقعیت بازی دو گانه‌ای قرار داد: در اکتبر 1980، وقتی پرزیدنت کارتر مایوسانه می‌کوشید بن بست گروگانها را بگشاید، واسطه کلیدی او با یکی از بهترین دوستان ویلیام کیسی، جون شاهین، وارد شراکت مالی می‌شد. در آن اوقات، کیسی با داوید راکفلر، مشاور مالی پهلوی، ملاقات کرد. بنا بر دفتر ثبت ملاقاتها، در 11 سپتامبر، راکفلر و 3 تن از دستیاران او، از جمله آرشیبالد روزولت، مقام عالی سیا که در ماه مارس، به میل کوبلند در تهیه نقشه نجات گروگانها - که هرگز اجرا نشد - کمک کرده بود، وارد دفتر کیسی شده‌اند.

20 میلیون دلار اشرف نیز دخیل شد. سیروس هاشمی کسی بود که حکومت اسلامی ایران او را مأمور کرده بود محل پولهای خانواده شاه را بجوید. نظر بر این بود که کشف این پول در حل بحران گروگانها،

نقشی مهم پیدا می کند. ثروت شاه یکی از آخرین نکات در مذاکرات بر سر حل مشکل گروگانها بود. حالا به ما گفته می شد که سیروس هاشمی بخشی از این پولها را در دستهای خود یافته است. اما بجای آنکه در پس دادن آن به ایران شتاب کند، او و شاهین، آن را برای خود، سرمایه گذاری کرده اند. این پول انگیزه شد که سیروس هاشمی به کارتر خیانت کند.

همچنین، نام سیروس هاشمی در اسناد بانک هونگ کنگ برده نشد. سیروس هاشمی به سرمایه گذاری چند میلیون دلاری، باتفاق شاهین، از اوائل 1980 بدین سو، ادامه داد. بنا بر دفاتر شاهین، بانک گلف تراست بانک هاشمی، به شرکت پوششی مید اوسان Mid Ocean شاهین، در 7 ژانویه 1981، 5/3 میلیون دلار وام داد. هدف واقعی، بکار بردن پول در تأسیس بانک هونگ کنگ بود.

پرسی که پیش می آید اینست که چرا خانواده سلطنتی ایران خطر می کند و 20 میلیون دلار را در بانک بی پایه و مایه ای سرمایه گذاری می کند؟ آنها بعد از ورشکستگی پالایشگاه؟ توضیحی که برای این کار او وجود دارد، اینست که او این پول را پرداخته است تا ثروت عظیم خود را که بالغ بر صدها میلیون دلار - بسا میلیاردها دلار - بر آورد می شود، حفظ کند. شاهین و هاشمی 20 میلیون دلار را گرفته اند تا بقیه را از دسترس اطلاع مالاها پنهان سازند. یک دهه بعد از انتخاب ریگان و بوش، پولهای شاه به ایران بازگردانده نشدند.

توضیح: این تنها پولهایی نبودند که بخاطر سازش پنهانی خمینی و رهبران حزب جمهوری اسلامی، در اکتبر 1980، با ریگان و بوش، بر باد رفتند. بخشی مهم از سپرده های توقیف شده ایران و پولهایی که بابت باج به امریکائیان و «ایرانیان» به تابعیت امریکا در آمده، نیز پولهایی بودند که خورده شدند. تا چه وقت ایران آزادی یابد و یک دولت مردم سالار این پولها را باز پس ستاند.

روابط مالی سیروس هاشمی و شاهین به حکایت جمشید هاشمی، در باره ملاقات مادرید، اعتبار می بخشد. جمشید گفت: نخست، من کیسی را در مارس 1980، در می فلاور Mayflower هتل واشن تن دیدم. جمشید مدعی است کیسی را روی فورمارک Roy Furmark، دستیار دیرین شاهین، همراهی می کرد. من فورمارک را در لندن، در 1980، بر سر میز نهار شناختم.

صحبت جمشید هاشمی در باره فورمارک تناقض پیدا می کرد با شهادت فورمارک در تحقیق کنگره، بسال 1987، در موضوع ایران گیت. فورمارک ادعا کرده بود که سیروس هاشمی را تا سال 1983، ملاقات نکرده بود. اگر راست گفته بود، سخن جمشید که در 1980، سیروس فورمارک را به او معرفی کرده است، نادرست می شد.

اما در اوائل 1992، وقتی من با فورمارک در خانه خودش در ورمونت، صحبت کردم، او حکایت دیگری را گفت. فورمارک حالا بیاد می آورد که سیروس هاشمی را نه در 1983 که 4 سال پیش از آن، در 1979، در یک معامله نفتی، در باهاماس، دیده است. فورمارک اینک می گفت در 1980، او و سیروس هاشمی در معاملات نفت بوده اند. ما کارهای چندی کردیم، ایجاد یک شرکت نفتی در اوکلاهما و... اما در هیچیک موفق نبودیم.

از او در باره ملاقاتی پرسیدم که جمشید می گوید در هتل می فلاور، با کیسی و او کرده است. فورمارک پاسخ مبهمی داد: «جمشید دید خاص خود را از امور دارد». وقتی فشار آوردم که شفاف سخن گوید، گفت: «من با جمشید ملاقات کردم اما بسیار دیرتر از آن تاریخ». از او خواستم بگوید دقیقاً چقدر دیرتر. او گوشه تلفن را گذاشت و مصاحبه را قطع کرد. اما من از یاد نبردم که فورمارک، به بازجویان کمیته تحقیق پیرامون ایران - کنترا، در باره رابطه اش با سیروس هاشمی، تاریخ دیرتری را ذکر کرد که اینک در گفتگوی با من، اعتراف می کرد که دروغ گفته بود.

بدون تردید، جون شاهین یکی از محارم حقیقی کیسی بود. حتی شاهین کمک کرده بود که کیسی تحت بیرق ریگان درآید: بنا بر قول شریک چهارم، کیسی جانبدار نامزدی ریاست جمهوری شدن جون کانلی، فرماندار تکزاس، از حزب جمهوریخواه بوده است. شاهین برای او استدلال می‌کند که کانلی جانبدار عربها است و کارش بجائی نمی‌رسد.

شاهین و کیسی به بررسی فهرست نامزدهای جمهوریخواه می‌نشینند و از راه حذف نامزدها، به ریگان می‌رسند. اما شاهین ریگان را از بجگی در تامپیکو در ایلینوا، می‌شناخته است. شاهین او را « دوچ » (هلندی) خطاب می‌کرده و ریگان او را کتک زده است و بعد رفیق شده‌اند.

اما سئوالی که ظن برانگیز است اینکه اگر سیروس هاشمی به کیسی و شاهین در موضوع گروگانها کمک کرده و آنطور که جمشید هاشمی می‌گوید او هم مأمور کارتر بوده و هم برای ریگان کار می‌کرده است، نباید سر اکتبر سورپرایز را، وقتی در اوائل 1980، تحت تحقیق اف بی آی قرار گرفت، بروز می‌داد؟ ما هیچ مدرکی نیافتیم که در آن، سیروس هاشمی کیسی را در موضوع گروگانها متهم کرده باشد. اما سیروس هاشمی، در حکومت ریگان، از تعقیب بخاطر خریدهای اسلحه برای ایران، مصون ماند. در حقیقت، او از حمایت‌های حکومت ریگان برخوردار بوده است.

در 1981، دادگستری دستور داد دفتر سیروس هاشمی تحت مراقبت قرار گیرد. آن زمان، برخی اعضای اف بی آی شکایت داشتند که سیروس هاشمی برای ایران موشک می‌خرد. اما دستور مراقبت الکترونیک لغو شد...

اما زود موانع بروز کردند. پیشنهاد اف بی آی نیویورک مبنی بر بازجوئی دفتر هاشمی و ضبط مدارک آن، گم شد...

بنا بر یادداشت داخلی اف بی آی، مورخ 9 ژانویه 1982، بررسی مدارک توسط دادگستری، به این نتیجه رسید که دلایل قوی بر تعقیب سیروس هاشمی وجود دارند. اما دادستان کل ریگان، ویلیام فرنچ اسمیت با آن مخالفت کرد و ژوری بزرگ « به علت ملاحظات امنیت ملی » با نظر دادستان کل موافقت کرد. یادداشت اف بی آی می‌گوید: مدرک شدت سانسور شده نمی‌گوید « ملاحظات امنیت ملی » کدامها هستند! اما دو سال بعد چرخهای دستگاه قضائی آهسته در جهت تعقیب قضائی سیروس هاشمی و دیگران به حرکت درآمد. در 16 مه 1984، مأموران اف بی آی شکوه می‌کردند که امید آنها به توقیف سیروس هاشمی بهنگام بازگشتش به امریکا، با مداخله اداره دیگر دادگستری بر باد رفته است. آن روز، سیروس هاشمی از لندن به نیویورک باز می‌گشت. او می‌باید در 17 می توقیف می‌شد. اما اداره دادگستری اصرار در به تعویق انداختن آن کرد. سیروس هاشمی در آخرین لحظه، مسافرت خود را با کنکورده، لغو کرد...

چند روز بعد از آن، اداره مبارزه با تروریسم اف بی آی کشف کرد که دو دستگاه ضبط مکالمات سیروس هاشمی و نوارها گم شده اند. گم شدن نوارها موجب شد که وکیل هاشمی، استانلی پوتینگر Stanley Pottinger که در دوران ریاست جمهوری نیکسون و فورد، در وزارت دادگستری صاحب مقام بود و در فعالیتهای سیروس هاشمی در زمینه ایران با او همکاری می‌کرد، جلو توقیف او را بگیرد. با وجود این، سرانجام، در 8 ژوئیه 1984، چهار روز پس از شروع تحقیق، بر ضد سیروس هاشمی ادعانامه صادر شد.

ادعانامه برضد برادر دیگر او، رضا و چند شریک متهم به خرید اسلحه و تجهیزات برای ایران، با زیر پا گذاشتن قانون کنترل صدور اسلحه، شده‌اند...

برای اینکه مشکلات قانونی خود را حل کند، سیروس هاشمی بر دستیاری پیشینش به سیا، تأکید و بار دیگر آمادگی خود را برای انجام خدمات به دولت امریکا، ابراز کرد. بنابر مدارک مضبوط که در تحقیقات

پیرامون ایران گیت، آشکار شدند، سیروس هاشمی از طریق شاهین به کیسی پیشنهاد می‌کند گروگانهای آمریکائی در لبنان را آزاد سازد. او پیشنهاد می‌کند در ازای چشم پوشی از تعقیب او و باطل کردن اتهامش، او نفوذ خود را، در تهران، برای رها کردن گروگانها بکار اندازد. بعداً، در اوائل 1985، سیروس و شاهین و فورمارک برای حل بحران گروگانهای آمریکائی در لبنان، همکاری می‌کنند. شخص دیگری که، در این کار، همکاری می‌شود، حسن کروبی، برادر روحانی رادیکال، مهدی کروبی، است.

سیروس هاشمی در 21 ژوئیه 1986، مرد. تشخیص این شد که او به سرطان خون حاد مبتلی بوده‌است. شاهین نیز در 1 نوامبر 1985 با مرض سرطان، همچنان در بند اتهامهای مالی، مرد. یکی از کسانی که در تشییع شاهین شرکت کرد، کیسی بود. او نیز، در روزهای بعد از لو رفتن افشاح ایران گیت، به مرض، سرطان، مرد.

توضیح: اطلاعاتی که در فصل 23 کتاب پاری پیرامون اکتبر سورپرایز آمده‌اند، پرتوی بس روشنی بخش می‌افکند بر وضعیتی که هم اکنون منطقه در آنست و بر سیاست دستگاه بوش. این واقعیت را روشن در معرض دید قرار می‌دهد که قدرت نظامی وقتی با ضعف سیاسی همراه شد، «تنها ابر قدرت» را ناگزیر می‌کند، تن به سازشهای پنهانی و روشهایی بدهد که هم در گروگان‌گیری در پیش گرفت و هم امروز، در پیش می‌گیرد:

اطلاعات و داده‌های جدید پیرامون نقش بوش و کیسی در اکتبر سورپرایز:

توضیح: پاری در فصل 23 کتاب خود پیرامون اکتبر سورپرایز، اطلاعات و داده‌های جدیدی را پیرامون نقش کیسی در معامله پنهانی بر سر گروگانها گرد آورده‌است. از واقعیتها که از پرده بیرون می‌اندازد، یکی تشکیلاتی است که کیسی، برای دخالت در سیاست داخلی امریکا بوجود آورده بود. تشکیلاتی که دو مجلس امریکا، در گزارشهای خود نیاروندند زیرا دموکراتها می‌خواستند موافقت جمهوریخواه‌ها را با گزارشها داشته باشند! وقتی واقعیتهایی از این نوع، آشکار می‌شوند، می‌توان وضعیت امروز امریکا، به ریاست جمهوری رسیدن بوش (پسر) و بنا را بر جنگ گذاشتن و نعمت شدن ترورهای 11 سپتامبر را روشن تر و دقیق تر اندریافت:

روس و من، در اواخر دسامبر 1991، به نیویورک رفتیم. دو سال پیش از آن، در زندان این شهر، به ملاقات بن مناش رفته بودیم. این بار، به دیدار یک زندانی دیگر می‌رفتیم که مدعی بود قطعات بیشتری از پازلی را در اختیار بگذارد که اکتبر سورپرایز بود.

شاهد جدید، یک تاجر اسلحه تبعه افریقای جنوبی، بنام دیرک اشتوف برگ Dirk Stoffberg بود. او بخاطر فروش غیر قانونی اسلحه به شیلی زندانی شده بود.

حکایتی که او می‌گفت، نیز، در تاریخها و جزئیات دیگر مبهم بود. می‌گفت: «در جریان تابستان 1980 بود. برخی از همکاران من وسیله آزادی سه گروگان انگلیسی شدند. ما از دفاتر مطبوع سفارت سوئد برای تحویل انواع سلاح به ایران، استفاده می‌کردیم. نتیجه این کار آن شد که بریتس Brits با من تماس گرفت. در تابستان 1980، من به لندن رفتم. در هتل کارلتون تاور Carlton Tower اقامت گزیدم. یک یا دو روز ماندم اما به من گفتند (مقامات انتلیجنت سرویس گفتند) باید از آنجا بروم. یک مقام انگلیسی مرا به کاپیتال هتل در نایتس بریج Knights bridge برد.

هر دو هتل، کارلتون تاور و کاپیتال، در نایتس بریج واقعند. کاپیتال هتل بخاطر رستوران فرانسوی عالیش شناخته است و در چند قدمی مغازه هارودس Harrods قرار دارد. به من گفتند در این هتل بمان و منتظر تلفنی باش. چند روز بعد، تلفن شد. در پی آن، مقامات انگلیسی، یک آلمانی بلند بالا، با موهای بور، بنام جاکوبی Jacobi را نزد من آوردند. جاکوبی دستیار سیا در امر آزاد کردن گروگانها بود.

جاکوبی می‌خواست بداند آیا افریقای جنوبیها حاضرند در آزاد کردن گروگانها به امریکا کمک کنند یا خیر؟ افریقای جنوبیها پاسخ مثبت دادند و در دم، دو مرد معرفی شدند که وارد گفتگو شوند. من پیشنهاد کردم گفتگو با یک مقام مهم امریکائی بعمل آید.

عصر روز بعد، رینر Reiner به سراغم آمد و مرا به هتل چرچیل برد. ساعت 8 و نیم بود و او مرا به مردی معرفی کرد که نامش کیسی بود. مردی بلند قد و تاس و قوزدار بود. تنها بر سر میزی نشسته بود. من به او ملحق شدم و با هم شام خوردیم. مدت سه ساعت باهم بودیم.

کیسی می‌خواست بداند افریقای جنوبیها چه ارتباطی با داخل ایران دارند. من گفتم: البته ما با کسانی که دست اندر کارند صحبت خواهیم کرد و بهای همکاری را می‌پردازیم. کیسی می‌خواست در صورت امکان، 52 گروگان امریکائی در تهران، هرچه زودتر آزاد شوند. کیسی، بطور خاص، از توپهای ژ - 5 و ژ - 6 افریقای جنوبی پرسید. این توپها پاسخگوی نیازهای نظامی ایران بودند.

من پرسیدم: آیا کیسی در جستجوی راهی برای آزاد کردن گروگانها بود و نه در بند نگاه داشتن آنها؟ اشتوف برگ پاسخ داد: بدون کمترین تردید. او آزاد شدن آنها را می‌خواست. ما بر آن بودیم هر روشی را با ایرانیها بکار ببریم و ایرانیها اسلحه می‌خواستند.

چون اشتوف برگ نتوانست تاریخ دیدار را به ما بدهد، وکیل او رسید هتل را به ما داد که نشان می‌داد اشتوف برگ از 11 تا 14 اوت 1980 در کارلتون تاور، اقامت داشته است. اشتوف برگ ادعا کرد که رسید کاپیتال هتل را ندارد زیرا هزینه را انگلیسها پرداختند. گذرنامه او نیز نشان می‌داد که او در 11 اوت وارد فرودگاه هیترو Heathrow لندن شده است. اما بهنگام خروج، گذرنامه او مهر نشده بود. و نیز مهری که نشان دهد او چه وقت به افریقای جنوبی بازگشته است، در گذرنامه نبود. من (پاری) یک برگ عبور برای پرواز از ژوهانسبورگ را پیدا کردم اما در آن نیز تاریخ حرکت از آن شهر را نشان نمی‌داد.

بنا بر آنچه او می‌گفت و برابر رسید کارلتون تاور تاریخ ملاقات با کیسی 17 یا 18 اوت می‌شد. اما من نتوانستم به تحقیق برسانم که آیا اشتوف برگ بعد از 14 اوت و رفتن از کارلتون تاور، در لندن مانده است یا خیر. هیچیک از تلکسهای که از وکیل اشتوف برگ گرفتم، تاریخ بعد از 14 اوت را نداشتند. اما یکی از یادداشتهای دست نوشته حاکی بود که 14 اوت روزی بوده است که اشتوف برگ قصد داشته است لندن را ترک کند. یادداشت اشاره به پرواز به ژوهانسبورگ در 14 اوت می‌کرد. البته اشتوف برگ می‌توانسته است تاریخ حرکت خود را، بخاطر دیداری که ادعا می‌کند انجام داده است، به تأخیر بیاندازد. اما سند مسلمی ندیدم که حاکی از به تأخیر انداختن سفر باشد.

همانطور که در کاغذهای اشتوف برگ، تفحص می‌کردم، شماره تلفنی از رینر جاکوبی یافتیم. او در هونک کنگ زندگی می‌کرد و بخاطر تحویل اطلاعات حساس پلیس به قاچاقچیان مواد مخدر، امریکا تقاضای استردادش را کرده بود. اما در تابستان 1992، یک قاضی هونک کنگی، تقاضای امریکا را به علت فقد مدرک کافی، رد کرد.

وقتی با تلفن، با او، در هنتش در هونک کنگ ارتباط برقرار کردم، او مؤدب بود اما کناره می‌جست. می‌گفت: من مایل نیستم در باره رویدادهای سال 1980، چیزی بگویم. با اینحال حاضر شد در باره ادعاهای

اشتوف برگ، حرف بزند. او با لهجه آلمانی، گفت: من او را به کاپیتال هتل بردم. او با ایرانیها معامله کرده بود و می گفت باز بنا بر معامله با آنها را دارد. آنچه من می توانم به شما بگویم اینست که آن زمان ملاقاتی انجام گرفت.

اما همانطور که صحبت پیش می رفت، او جزئیات بیشتری را ابراز کرد. او ادعا کرد: « در 1980، او ویلیام کیسی را چندین سال بود که می شناخت. آن دو یکدیگر را در محافل اطلاعاتی محافظه کار اروپا، ملاقات کرده بودند. » جاکوبی خود را مقرب رین هارد گهلن Reinhardt Gehlen، رئیس دستگاه جاسوسی هیتلر معرفی می کرد که بعدها رئیس سازمان اطلاعات آلمان Bundesnachrichtendienst (معادل سیا) شد. گهلن، کیسی را از 1970 می شناخت. در اوائل 1970، این دو در کنوانسیون OSS، در آلمان، با یکدیگر دیدار کرده بودند.

جاکوبی می گفت: « آقای کیسی همواره یک بازی گر بود. حتی وقتی به شغل خصوصی مشغول بود، در امور اطلاعاتی دست داشت. » در اینجا پاری قول یک مقام سابق سیا را می آورد که بنا بر آن، کیسی در زمانی نیز که شغل آزاد داشته، برای سیا کار می کرده است.

جاکوبی ادامه داد: « بیل خود با ما تماس گرفت. برای کمک در کارهای امنیتی انتخابات و کمک در کار گروگانها. من بخاطر رفاقت این کار را کردم. در گذشته نیز من در آزاد کردن گروگانهای دیگر، همواره از پشت صحنه، کمک کرده بودم. قبول این خدمت جدید، در اواسط اوت، مرا از کره جنوبی به لندن کشاند. و این سفر بخاطر تحقیق در باره چند و چون کار تاجر اسلحه اهل آفریقای جنوبی یعنی اشتوف برگ بود. کیسی یک هواپیمای متعلق به سعودی 111 - BAC برای سفرم در اختیار نهاد.

اشتوف برگ بلحاظ ارتباطهای خوبش در داخل ایران، از راه روابط خانوادگی و سفارت سوئد، شناخته بود. اما امریکاییها از نقش اشتوف برگ در آزاد کردن گروگانهای انگلیسی اطلاع نداشتند. »

گرچه اظهارات جاکوبی اختلافهای اندکی با اظهارات اشتوف برگ داشت اما جاکوبی نکات اصلی اظهارات اشتوف برگ را تأیید می کرد.

جاکوبی می گفت: « قتی من اشتوف برگ را در کاپیتال هتل ملاقات کردم، چندان تحت تأثیر قرار نگرفتم. من به آقای کیسی گفتم اگر او را نبینید، چیزی از دست نخواهید داد. اما آقای کیسی می خواست ارزش هر امکانی را خود بر آورد کند. »

جاکوبی تصدیق کرد که او را به کاپیتال هتل فرستاده اند تا اشتوف برگ را نزد کیسی بیاورد و او چنین کرده است: « من آن دو را در حال گفتگو با یکدیگر ترک گفتم و برای قدم زدن به هاید پارک رفتم و دو ساعت بعد باز گشتم و اشتوف برگ را به هتلش بازگرداندم. » او تاریخ ملاقات را حدود 17 اوت ذکر کرد.

اما حکایت جاکوبی امر جدیدی را بدست می داد. او می گفت: « سفرم به لندن، دومین سفر در آن تابستان بود. سفر اول چند هفته پیش از آن انجام گرفت. در اواخر ژوئیه، عصر هنگام، وقتی کیسی برای شرکت در کنفرانس پیرامون تاریخ جنگ دوم جهانی در امپریال وار موزیوم، به لندن آمده بود، او را ملاقات کردم. »

جاکوبی بیاد می آورد که « کیسی شکایت داشته است برخی از ایرانیان را، در همان سفر، در روزهای پیش، دیده است. او از دروغگوئی ایرانیها، منقلب شده بود. آقای کیسی می گفت: « باور ندارم که بتوانم به ایرانیانی اعتماد کنم که بعنوان نماینده آمده بودند و من با آنها معامله کردم. » اما کیسی شاد بود از اینکه کنفرانس پوششی عالی برای معامله ای شده بود که او با ایرانیها انجام داده بود. احساس من این شد که آقای

کیسی، با هواپیما، تازه از بروکسل یا مادرید به لندن آمده‌است.» اما جاکوبی هیچ مدرکی برای تأیید آنچه می‌گفت، در اختیار نمی‌گذاشت.

هر دو، هم اشتوف برگ و هم جاکوبی، می‌گفتند کیسی می‌خواست گروگانها را آزاد کند و نه دوران اسارتشان را طولانی گرداند. با اینهمه، بخاطر نبود مدارک بهتر، رس و من، در باب صحت حکایت اشتوف برگ و جاکوبی، در شک ماندیم. همچنین ما دانستیم که اشتوف برگ، در اروپا، سالها می‌گفته است از ماجرای اکتبر سورپرایز آگاه است اما از جزئیات آن، سخنی نمی‌گفته است.

چون بنا بر تحقیق رسمی پیرامون اکتبر سورپرایز شد، دو نشریه، یکی نیوریپابلیک و دیگری نیوزویک، و ژرژ بوش، رئیس جمهوری وقت، بر آن شدند جلو تحقیق رسمی را بگیرند:

* نیوریپابلیک نه تنها ماجرا را بی اعتبار می‌کرد و به شاهدان - بخصوص به آری بن مناش - بلکه پژوهشگران، گاری سیک و من حمله‌های شخصی می‌کرد. زشتکونیها بسیاری را به کسانی که در حال تحقیق در باره اکتبر سورپرایز بودند، سبب شدند که، از آن، منصرف شوند. ادامه تحقیق روزنامه نگاران آزاد اندیش و مقامات رسمی دولت را به اندازه کافی مسخره می‌کرد که کسی حاضر نشود اعتبار خود را بخاطر ادامه تحقیق به خطر اندازد.

* در سنا، جمهوریخواه‌ها دست به حمله‌های خود زده بودند. دست به مانور قانونی زدند تا مانع از داده شدن اجازه تحقیق رسمی پیرامون اکتبر سورپرایز، بگردند. وقتی دموکراتها کوشیدند این مانور را بی اثر کنند، بوب دول Bob Dole، رهبر اقلیت جمهوریخواه، خواستار رعایت کامل انضباط حزبی شد و خواست تا تمامی جمهوریخواه‌ها با سعی دموکراتها بر رأی‌گیری مخالفت کنند. رئیس جمهوری، ژرژ بوش، شخصاً در اجتماعات راه برودی سناتورها شرکت کرد تا مگر مانع از تصویب اجازه تحقیق رسمی بگردد. جمهوریخواه‌ها در مانور خود موفق شدند چرا که بجای 60 رأی، 51 رأی به انجام تحقیق رسمی، رأی موافق دادند و طرح دموکراتها رد شد.

* برغم پیروزی جمهوریخواه‌ها، زیر کمیته امور خارجی سنا در امور خاورمیانه، تحقیق غیر رسمی ای را آغاز کرد. رئیس زیر کمیته، سناتور دموکرات از استان کالیفرنیا شمالی، تری سنفورد Terry Sanford و عضو زیر کمیته، سناتور جمهوریخواه از ایالت ورمونت، جیم جفورد Jim Jeffords هم نظر شدند که تکلیف اتهام اکتبر سورپرایز به این یا آن ترتیب، می‌باید، معلوم شود. آنها از محل بودجه خود، هیأتی را مأمور تحقیق محدودی کردند.

* در مجلس نمایندگان نیز، جمهوریخواه‌ها به رهبری گین گریچ، مسلح به مقاله‌های نیوریپابلیک و نیوزویک، ماجرای اکتبر سورپرایز را ساختگی و فاقد آن اعتبار می‌دانستند که موضوع یک تحقیق رسمی شود.

از علت‌های مخالفت شدید جمهوریخواه‌ها یکی هم این بود که بوش می‌خواست برای بار دوم نامزد ریاست جمهوری شود و می‌گفتند اگر چیزی پیدا شود، با وجود رکود اقتصادی، برای او هیچ شانس موفقیت برجا نمی‌گذارد.

و چون اسپنسر اولیویه به قاضی نامه نوشته و او را از شهادت اشتوف برگ در باره اکتبر سورپرایز آگاه کرده بود، نمایندگان جمهوریخواه، او را زیر حمله گرفتند. و از آنجا که نامه سبب شده بود قاضی اشتوف برگ را چند ماه پیش از آن آزاد کند، جمهوریخواه‌ها می‌گفتند اولیویه ترتیب آزاد کردن یک جانی خطرناک را داده‌است. آنها می‌خواستند اولیویه را مثال بگردانند برای همه آنها که می‌خواستند تحقیق رسمی انجام بگیرد و جو سانسور حاکم کنند.

اولیویه در خارج از کنگره کم شناخته بود. او از سابق زیر حمله جمهوریخواه‌ها بود. زیرا سر منشاء افتتاح و اثر گیت، تلفن او به کمیته ملی حزب دموکرات بود: در ژوئن 1972، تلفن اولیویه بود که دزدان اطلاعات با تعبیه میکروفون در کمیته ملی حزب دموکرات واقع در مجموعه ساختمانی و اثر گیت، شنود کردند. این دزدان برای تجدید انتخاب ریچارد نیکسون کار می‌کردند. چرا این تلفن را شنود کردند؟ زیرا بیشترین اطلاعات سیاسی که دزدان اطلاعات در پی آن بودند، در این گفتگوی تلفنی جمع بود.

و نیز، در مدتی که افتتاح ایران گیت موضوع رسیدگی بود، اولیویه جمهوریخواه‌ها را بستوه آورده بود. او یکی از تحقیق‌گران در خدمت مجلس نمایندگان بود که سخت اصرار می‌ورزید ویلیام کیسی و دستگاهی که در سیاست داخلی امریکا بکار انداخته بود، موضوع تحقیق جدی شوند. کیسی، یک دیوان سالاری خاص در کاخ سفید، تحت ریاست عالی‌ترین تبلیغات‌چیهای سیا تشکیل داده بود. کار این دستگاه این بود که روزنامه نگاران و سیاستمدارانی را خوار کنند که سر راه کیسی قرار می‌گرفتند. بنا بر یادداشت‌های داخلی کاخ سفید، هدف از ایجاد این دستگاه این بود که امریکائیان کارهای کیسی، نظیر برپا کردن جنگ در نیکاراگوا، توسط کنترها، را آنطور که او می‌خواهد، بفهمند و نه آنطور که واقع می‌شوند.

وجود به اصطلاح « پابلیک دیپلماسی »، دستگاهی که تحت نظارت شخص کیسی بود، در گزارش کنگره، پیرامون افتتاح ایران - کنتر درز گرفته شد تا مگر موافقت جمهوریخواهان با آن، بدست آید. اما اولیویه فشار می‌آورد که عملیات فرا قانونی کیسی برای تحت تأثیر قرار دادن بحث سیاسی در امریکا، فاش، و در معرض افکار عمومی قرار گیرد. آخر سیا از دخالت در سیاست داخلی امریکا ممنوع است.

طی سالها، اولیویه به این نتیجه رسید که نخستین علامت یک دهه انحطاط بنیادهای مردم سالاری امریکا، نقشی است که کیسی در بحران گروگانگیری در 1980، بازی کرده است. از این رو، مصرا نه خواستار انجام تحقیق رسمی مجلس در باره اکتبر سورپرایز بود.

دموکراتها عصبانی بودند. با وجود این، زمان درازی کار را معطل کردند تا طرح اجازه تحقیق رسمی در باره اکتبر سورپرایز را تقدیم مجلس نمایندگان کنند. تردید در گشودن بحث، ناشی از تجربه‌های سالهای 1980 بود. دموکراتها بارها از سیاست خارجی حکومت ریگان، سرخورده شدند. در یک معنی، افتتاح ایران گیت تکرار دروغهای حکومت و پرده برافتادن از سیاست از میدان بدر کردن حریف بهر قیمت بود که تحت امر بالاترین مقامات حکومت انجام می‌گرفت. کنگره و مطبوعات و مردم امریکا از روی قرار و قاعده گمراه می‌شدند. با وجود این، خودداری از دادن اطلاع با افتتاح ایران کنتر متوقف نشد. در همین نازگی، کاخ سفید حاضر نشد مدارک مربوط به نقش امریکا در جنگ ایران و عراق و سیاست کمک از صدام حسین را در اختیار کنگره قرار دهد.

عصر 5 فوریه 1992، با وجود رأی مخالف جمهوریخواه‌ها مجلس نمایندگان به پیشنهاد انجام تحقیق رسمی در باره اکتبر سورپرایز رأی موافق داد. 217 تن رأی موافق و 192 تن رأی مخالف دادند. اما حمله‌های شخصی به هرکس که جرأت تحقیق در باره اکتبر سورپرایز را به خود بدهد، متوقف نشدند.

در اینجا، پاری یکی از لکه‌های سیاه که حاصل روش تخریبی جمهوریخواه‌ها است را توضیح می‌دهد. این لکه سیاه بلائی است که بر سر مارتین کیلیان Martin Kilian خبرنگار اسپیکل در واشنگتن آوردند. کیلیان بطور روز افزون گرفتار کز کردگی شد. چند نوبت، او توسط فرانک اسنپ Frank Snapp، افسر سابق سیا، تحت بازجویی سخت قرار گرفت.

اسنپ در کار تدارک نظریه « ضد توطئه » بود. می‌خواست ثابت کند که اکتبر سورپرایز بطور کامل ساخته برتک و چندتن از تاجران اسلحه رفیق او در 1988 است. اینها انتقام مورد « تاجران مرگ » در

1986 را می‌گیرند. او بنای خود را بر این پایه گذاشت که کیلیان با سازندگان ماجرای اکتبر سورپرایز در ساختن و پخش کردن آن، همکاری کرده‌است.

اما برنک را کسی خواندن که برای بار نخست از اکتبر سورپرایز، سخن بمیان آورده‌است، دروغی آشکار است. در فرونت لاین، ما زمزمه‌ها در باره اکتبر سورپرایز و شایعه‌ها در این باره را پی گرفتیم و به 1980 رسیدیم. در آن سال، هم از سوی جمهوریخواه‌ها و هم از سوی ایرانیان، از اکتبر سورپرایز سخن بمیان آمده‌است. گزارشگر شیکاگو تریبون، جون مک‌لین به ما گفت که او در اواسط اکتبر 1980، اطلاعی پنهانی بدست آورد حاکی از اینکه جورج بوش به پاریس می‌رود تا با ایرانیان، بر سر گروگانها گفتگو کند. او این اطلاع را به افسر وزارت امور خارجه، داوید هندرسون داده‌است. تاریخ دادن اطلاع 18 اکتبر 1980 ثبت شده‌است.

از ایرانیان، سه شخص از ارتباط جمهوریخواه‌ها با ایرانیها در 1980-81 سخن گفته‌اند. همه آنها گفته‌اند که از مأمور خرید اسلحه برای سپاه انقلاب شنیده‌اند. در سپتامبر 1980، صادق قطب زاده، وزیر خارجه، به خبرگزاری فرانسه گفت: جمهوریخواه‌ها می‌کوشند حل بحران گروگانها را به تأخیر اندازند. رئیس جمهوری پیشین ایران، ابوالحسن بنی‌صدر، در 1987، در باب اکتبر سورپرایز، با نیویورک تایمز مصاحبه کرد. و این یک سال پیش از آن بود که برنک لب به سخن بگشاید. دیگر ایرانیانی که ما با آنها مصاحبه کردیم، به ما گفتند شایعه‌ها در باره معامله جمهوریخواه‌ها بر سر گروگانها، در 1980، در تهران، انتشار داشتند. توضیح: بنی‌صدر، پیش از 1987، بهنگام خروج از ایران، در 1981، در رشته مصاحبه‌ها که مارک هولبرت، نویسنده کتاب «انترلوک»، با او به عمل آورد، و پیش از آن، در نامه به خمینی و پیش از آن در کارنامه، از سازش پنهانی «اکتبر سورپرایز» سخن گفته است. نگاه کنید به کتاب «سیاست امریکا در ایران، جلد دوم، گروگان‌گیری».

با آنکه مقاله اسنپ (25 فوریه 1992، در Village Voice)، باعث شد که جمهوریخواهان آن را حربه دیگری کردند برای کشتن هر گونه تحقیق در باره اکتبر سورپرایز، یورش اسنپ به کیلیان، هیجان او را برای پی گرفتن تحقیق تا رسیدن به نتیجه قطعی، از میان برد. او اندریافت که تحقیق در امور مورد نزاع، بخصوص مسائلی که تحقیق در آنها به زیان کاخ سفید است، برای روزنامه نگاران خطرناک است. کیلیان کاریز روزنامه نگاری خود را به خطر انداخت و ساعتها از وقت خود را صرف پژوهشی شرافتمدانه و رسیدن به حقیقت کرد. پاداش او از سوی همکار امریکائیش، تمسخر و ناسزا شد.

در بهار 1992، پرزیدنت بوش، تبلیغات برای تجدید انتخاب خود را سازمان می‌داد. در آن فضای مسموم، پخش برنامه از سوی فرونت لاین در 7 آوریل 1992، زیر عنوان «تحقیق در باره اکتبر سورپرایز»، همچون نسیمی بود که هوای تازه می‌آورد.

ما بر آن شدید کوشش بزرگی را بعمل آوریم: گذران کیسی را در روزهای تابستان 1980، موضوع تحقیق قرار دهیم. ما مدارک مربوط به فعالیتهای انتخاباتی جمهوریخواه‌ها، مربوط به دو سوم روزها، از کنوانسیون این حزب تا انتخابات در ماه نوامبر را، تدارک کردیم. اما نتوانستیم برای غیبتهای کیسی در دوره موضوع تحقیق، مدارک محکم تدارک کنیم.

برنامه‌ای که انتشار پیدا کرد شامل بررسی صحت و سقم اطلاعاتی نیز می‌شد که در دو مجله نیوزویک و نیوریبابلیک، آمده بودند. ما نشان دادیم که ثبت شده‌ها مربوط به کنفرانس لندن پیرامون جنگ دوم جهانی، ثابت نمی‌کنند کیسی غیبت نداشته و مدت غیبت را در بیرون از انگلستان، در گفتگو نبوده‌است. با آنکه هنوز در موقعی نبودیم که ادعاهای جمشید هاشمی را تصدیق کنیم اما به این نتیجه رسیدیم که مدارک روزانه

کیسی مربوط به اواخر ژوئیه، یعنی 3 روز و نیم، از جمله نصف روز اول کنفرانس، زیر سؤال و موضوع پژوهش است. ما همچنین روابط مالی میان سیروس هاشمی و جون شاهین، رفیق کیسی را بر ملاء کردیم. در برنامه، دروغ گوئی برنک نیز به اثبات رسید. و با ذکر این نکته، برنامه پایان یافت:

« حتی با وجود قدرت بر اجبار شهادت و توان بر خواستن و گرفتن مدارک، کمیته تحقیق کنگره از توان خود سود نجست و تحقیق کنگره که زاده بحث جانبدارانه و تلخی است، کاری است که به نتیجه رسیدن آن، محل یأس است. آنچه در 1980 روی داده است، حقیقتی است که ممکن است مردم امریکا هرگز بدان پی نبرند.»

برای رفع نگرانی بوش از افشای حقیقت، همدستان آنها که معامله پنهانی اکتبر سورپرایز را انجام دادند، مأمور تحقیق در باره اکتبر سورپرایز شدند:

توضیح: پاری در فصل 24 کتاب خود در باره اکتبر سورپرایز، مدارک و اطلاعات جدید پیرامون نقشهای بوش و کیسی و سیروس هاشمی را که یافته، ارزیابی کرده است. او لاپوشیهای کمیته تحقیق کنگره را نیز مدلل ساخته است:

در کنفرانس بین المللی سران در باره محیط زیست در ریو دو ژانیرو، بار دیگر از بوش در باره اکتبر سورپرایز پرسیدند. رئیس جمهوری از کمیته تحقیق کنگره خواست حقیقت را معلوم کند و روشن کند که او به پاریس نرفته است.

اعضای جمهوریخواه مجلس نمایندگان تهدید کردند که اگر تقاضای رئیس جمهوری برآورده نشود، مانع کار کمیته تحقیق در باره اکتبر سورپرایز خواهند شد. نیاز به پول، کمیته را ناگزیر می کرد در اول ژوئیه اجازه مجلس تجدید شود، هامیلتون، رئیس کمیته را ناگزیر کرد از در سازش درآید. در جو خصمانه ای که ساخته های نیوزویک و نیو ریپابلیک بوجود آورده بودند، تحقیق گران عیبی در نادیده گرفتن حضور احتمالی - که احتمال آن را هم بسیار کم می دانستند - بوش در پاریس، نبینند.

اما هنوز، دایره مخفی حاضر نبود تمامی اطلاع پیرامون آمد و شدهای بوش در 19 اکتبر، در اطراف واشنگتن، را در اختیار بگذارد. به کمیته گفته نشد صبح و بعد ظهر آن روز، بنا بر یادداشتهای دایره مخفی، بوش به کجاها رفته است. رفتن به خانه یک دوست خانوادگی در بعد از ظهر آن روز، یکسره مخفی نگاه داشته شد. در باره آمد و شد صبح آن روز، به کمیته تحقیق گفته شد بوش به باشگاه شوی چیس کانتری رفته است. اما تحقیق گران نتوانستند شاهی را بیابند که حضور بوش را در باشگاه تصدیق کند.

وقتی تحقیق گران کنگره از مأموران دایره مخفی در باره جزئیات آمد شدهای بوش پرسیدند، تنها یکی از مأموران مراقبت - لئونارد تانیس Leonard Tanis - گفت آن روز خانم و آقای بوش، به همراه قاضی پوتر استوارت Poter Stewart و همسر او، برای صرف صبحانه، به باشگاه رفته اند.

بعد، تحقیق گران کنگره به یادداشتهای مربوط به خانم بوش مراجعه کردند. یادداشتهایی که پیش از آن، بنا بر قانون آزادی اطلاعات، در اختیار فرونت لاین قرار گرفته بودند. آن یادداشتهای قول تانیس را تکذیب می کردند. زیرا خانم بوش آن زمان به Canal C&O، برای تماشای مسابقه اسب دوانی، در واشنگتن، رفته

بود و نه به باشگاه شوی چیس. خانم استوارت نیز به تحقیق گران همان را گفت که به من (پاری) گفته بود: حضور بوش و همسر او را در باشگاه چوی چیس، برای صرف صبحانه، بیاد نمی آورد. بنا بر این، تانيس بر خطا بوده است.

کمیته تحقیق خطای تانيس را اشتباه شرافتمندانه ارزیابی کرد. اما سرمشاور کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان، اسپنسر اولیویه Spencer Olivier که کمتر اهل اغماض بود، در یادداشتی، از نزدیک تر به مسئله بوش، نظر می کند: دایره سری از در اختیار تحقیق گران اداره کل محاسبات کنگره گذاشتن یادداشتهای سانسور نشده مأموران مراقب خود در باره بوش، خودداری کرده است و این بخاطر گرفتن جانب بوش. اولیویه می پرسد: چرا، (در 1990)، دایره سری از همکاری در امری خودداری می کند که وضع بوش را از لحاظ اتهام جدی روشن می کند؟ نقش کاخ سفید در این خودداری کردن چیست؟ آیا کاخ دستور داده است چنین کنند؟

سرانجام، در 29 ژوئن 1992، دو روز پیش از ضرب الاجلی که جمهور یخواه ها برای روشن کردن وضعیت بوش، معین کرده بودند، کمیته تحقیق با دستگاه بوش به سازی رسید: سر مشاور کمیته تحقیق، لاورنس بارسلا جی ار Barcella, JrE. Lawrence اجازه یافت کسی را ببیند که فرض می شد که بوش بعد از ظهر 19 اکتبر 1980، نزد او رفته است.

در برابر دیدن نام، بارسلا از مصاحبه با شهود و یا افشای آن نام، ممنوع شد. هر کس فکر می کرد کاخ سفید بجای ممنوع کردن، می باید از شهادت شهود استقبال می کرد. زیرا دامن بوش را از سوء ظن ها در باره سفر به پاریس، یکبار برای همیشه، پاک می کرد. از آن دوست خانوادگی، تحقیق گران کمیته تحقیق کنگره نیز، حتی بطور غیر علنی و رازدارانه هم نمی باید بازجوئی می کردند.

بارسلا بخود می بالید که نام آن دوست خانوادگی را گرفته است. او در پاسخ من (پاری) حاضر نشد در باره نام و جزئیات پیرامون او، سخنی بگوید.

با وجود این، در اظهارات علنی خود، در 1 ژوئیه 1992، رئیس کمیته تحقیق، لی هامیلتون گفت: « تمامی مدارک معتبر دلالت دارند بر اینکه در روزهای 18 تا 22 اکتبر 1980، پرزیدنت بوش، پیوسته در امریکا بوده است و در دیدار محرمانه ای در پاریس، فرانسه، حضور نداشته است.»

در نیور یورک، (23 و 30 دسامبر 1991)، استون امرسون به من (پاری) حمله کرده است که چرا در برنامه فرونت لاین گفته ام یادداشتهای مربوط به بوش که بنا بر قانون آزادی دسترسی به اطلاعات در اختیار قرار داده شده اند، سانسور گشته اند. او مدعی شد یادداشتهای سانسور نشده در اختیار او گذاشته شده است. من به دایره سری تلفن کردم که چرا به ما و کنگره یادداشتهای سانسور شده و به امرسون سانسور نشده داده اید؟ دایره سری گفت: امرسون دروغ می گوید. او نیز یادداشتهای سانسور شده را دریافت کرده است. دایره بازرسی تأکید کرد امرسون دروغ می گوید.

بهر رو، برغم پرسشهای هنوز پاسخ نیافته، دست بوش را از ماجرا شستن، گویای منش دیرین هامیلتون در جستجوی سازش میان دو حزب بود.

در حقیقت، کار هامیلتون، در پوشاندن دروغها و خطا کاریهای حکومت که بنیادهای مردم سالاری امریکا را چون خوره می خورند، غم انگیز بود. تا اواسط دهه 80، همزمان با فروش سری و رو به افزایش اسلحه به ایران، هامیلتون که رئیس زیر کمیته خاورمیانه مجلس نمایندگان امریکا بود. این واقعیت (فروش اسلحه) را یکسره نادیده گرفت. در سال 1986، او رئیس کمیته اطلاعات مجلس نمایندگان بود وقتی نقش اولیویه نورث در ماجرای کنتراها، بر همگان آشکار شد. او این واقعیت را نیز نادیده گرفت.

من، برای آسوشیتد پرس، در باره فعالیتهای نورث، گزارشها تهیه می‌کردم. در یکی از آنها، 24 مآخذ ذکر کردم. سرانجام، کمیته اطلاعات مجلس تصمیم گرفت نورث را احضار کند. در اوت 1986، در دیدار با اعضای کمیته، نورث هامیلتون و اعضای کمیته را قانع کرد که اتهاماتی که به او در باره کنترها می‌زنند، دروغ هستند! رؤسای نورث در شورای امنیت ملی نیز ماجرا را تکذیب کردند. هامیلتون بدون اینکه تحقیق دیگری بعمل آورد، قول نورث و قول رؤسای او را پذیرفت. من اطلاع یافتیم که صحت و سقم گزارشهایم موضوع تحقیق نشده‌اند.

یکی از دستیاران اداری دموکراتها در مجلس، به من گفت: هامیلتون یا می‌باید قول مردان محترم را قبول می‌کرد و یا قول منابع شما را.

از دید من، تصمیم هامیلتون در پاک کردن دامن نورث از افتضاح ایران کنترها، بسا بدترین لحظه در طول افتضاح ایران کنترها بود. در پی آن، نه تنها کاخ سفید و وزارت خارجه و سیا گزارشهای مرا تکذیب کردند، دموکراتها نیز در تکذیب کردن به آنها پیوستند.

چنان شد که من تصمیم گرفتم برای همیشه، فعالیتهای محرمانه نورث را، بیرون از واقعیت رسمی واشنگتن، قرار دهم و هیچ به آن نپردازم. بسیاری از روزنامه نگاران همکار من، نیز، ماجرای نورث را همچون یکی دیگر از نمودهای « نظریه توطئه »، بدست فراموشی سپردند. گزارشگران اندک شماری که بر تعقیب ماجرا اصرار ورزیدند، در نظر انبوه روزنامه نگاران واشنگتن ابله و ساده لوح به قلم آمدند.

تنها یک حادثه اتفاقی، در نیکاراگوا، در 5 اکتبر 1986، پرده اسرار را درید. در آن صبح یک شنبه، یکی از افراد ساندینست، موشک سام خود را بسوی یک هواپیمای C-321 نشانه گرفت و موشک را رها کرد. موشک به هواپیمائی خورد که توسطش، نورث اسلحه برای کنترها می‌فرستاد. هواپیما سقوط کرد. یکی از سرنشینان آن، اوژن هازن فوس Eugene Hasenfus، با چتر در منطقه ساندینستها فرود آمد. در جا، نقش دست کاخ سفید و گروه جامعه سیاسی واشنگتن رو شد. این علامت دیگری بود از زمانهایی که، در آنها، مطبوعات یا کنگره از اینکه بر افتضاح ایران کنترها چشم پوشیدند، صدمه دیدند.

هامیلتون نگران آن بود که مبادا کار تحقیق به عزل رئیس جمهوری از سوی مجلس بکشد و ماجرای واترگیت تکرار بگردد. تحقیق گران او خط او را پی گرفتند و سخنان مقامات عالی حکومت ریگان را در سرزنش زیر دستانشان پذیرفتند. داستان جدیدی که کاخ سفید ساخت این بود که سرهنگ نورث و تنی چند از همدستان او، خود را از مهار رئیس جمهوری و معاون رئیس جمهوری، ریگان و بوش و دیگر مقامات عالی حکومت، رها و پنهانی این کارها را کرده‌اند. بوش مدعی شد « از ماجرای فروش اسلحه به ایران، در ازای آزاد کردن گروگانها و تهیه اسلحه برای کنترها، بکلی کنار بوده‌است ». وقتی این مقامات عالی از افتضاح آگاه شدند امرهای واقع را پی جستند و تمامی داستان را گفتند.

این زمان، نورث خود را از تک و تاب نیانداخت. شهادت داد بیان جدید کاخ سفید از رویداد، برابر نقشه از پیش ترتیب یافته‌ای، برای حفظ مقامات عالی است. تمامی کارهای او با اجازه انجام گرفته‌اند و رئیس جمهوری تنها می‌خواهد مقامات عالی حکومت را از مجرمیت حفظ کند. اما هامیلتون هنوز نمی‌خواست باور کند که مردان « محترم »، با داشتن عالی‌ترین عناوین دولتی، ممکن است به او دروغ بگویند. او و کمیته‌اش، داستان جدید کاخ سفید را پذیرفتند. تحقیق هامیلتون نورث و تنی چند از « مردان غیرتی » را سزاوار بیشترین سرزنش دانست.

سالتها بعد، تحقیقات قاضی مستقل، لاورنس والش Lawrence Walsh پیرامون ایران کنترها مسلم کردند که ریگان و عالی‌ترین مقامات حکومت او، از روی قرار، دروغ گفته‌اند. بعد از آنهم که در نوامبر

1986، ماجرای ایران کنتررا از پرده بیرون افتاد و فضاحتی عالمگیر شد، مقامات عالی حکومت همچنان در گمراه کردن کنگره و افکار عمومی می کوشیدند. آنها عالماً و عامداً شهادتهای دروغ می دادند. مدارک و یادداشتهای جعلی در اختیار کنگره می گذاشتند. مدارک کلیدی را از دسترس خارج می کردند. سرانجام، وقتی تحقیقات والش ابهامها را زدود، ثابت شد که ریگان از غیر قانونی بودن تصمیم خود مبنی بر فروش اسلحه از طریق اسرائیل به ایران، در 1985، آگاه بوده است. مدارک دیگر نشان دادند که معاون رئیس جمهوری، بوش، برغم تکذیبش، نه تنها در فروش اسلحه به نیکاراگوا، بلکه در فروش اسلحه به ایران در ازای آزادی گروگانها، شرکت داشته است.

یکبار دیگر، هامیلتون، قول مردان « محترم » را پذیرفته بود. بدینسان، هامیلتون رکورد اعتماد کردن را شکست و از راه ریشخند، « عاقل مرد » ی نام گرفت که باید تحقیقات حساس را بدو سپرد. هامیلتون شاید « سیمای شجاعت » نشد اما حمایت دو طرف را بدست آورد. بخاطر تجربه ایران کنتررا بود که توماس فولی Thomas Foley رئیس مجلس هامیلتون را رئیس کمیته تحقیق، در باره اکتبر سورپرایز، کرد.

من از جنبه های دیگر سوابق لاری بارسلا، سرمشاور کمیته تحقیق در باره اکتبر سورپرایز، نگران بودم. بنا بر ماهونت Manhunt، کتابی که پتر ماس MaasPeter در باره ویلسون نوشته است، در 1982، بارسلا، با میکائل لودین، مشاور وزارت امور خارجه در امر تروریسم و رفیق بارسلا، ملاقات شبانه ای داشته است. لودین خانه ای از بارسلا خریده است. لودین نگران بوده است که دو تن از شرکای او در ماجرای ویلسون، مظنون شوند. شرکای او، تئودور شاکلی Theodore Shackley و اریش ون ماربد Erich von Marbod، اولی از مقامات بالای سیا و دومی از مقامات بالای وزارت دفاع، بوده اند.

بارسلا هیچ خطائی در آن دیدار نمی دید. او به من گفت: لودین از من نخواست از او حمایت کنم. او تنها می خواست بر ثروت خود بیفزاید. او نه از من خواست کاری را بکنم و نه خواست کاری را نکنم. و لودین به من گفت: من به لاری گفتم نمی توانم تصور کنم که شاکلی یا (ون ماربد) در کاری دخیل بوده اند که شما در باره اش تحقیق می کنید. من نمی خواستم بارسلا را در کاری که می کرد، تحت تأثیر قرار دهم. دیرتر، شاکلی و ون ماربد، در ماجرای ویلسون، از بازجوئی در امان ماندند.

اما دوستی بارسلا با لودین، در باره بی طرفی و واقع نگری او در تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز، سئوالهایی را بر انگیخت. بمثابة یک متخصص در اموریان و در تروریسم، لودین با محافظه کاران اروپائی، بخصوص با رئیس اطلاعات فرانسه، آکساندر دومارانژ که در ژوئیه 1980، لودین با او دیدار خصوصی کرده بود، روابط نزدیکی داشت. چندین شاهد شهادت دادند که امنیت دیدار پاریس را دومارانژ تصدی می کرد. افزون بر این، در 1985، لودین به فروش اسلحه در ازای آزادی گروگانها، از طریق همان چهره های اکتبر سورپرایز، یعنی سیروس هاشمی و حسن کروبی (برادر مهدی کروبی) و جون شاهین و ویلیام کیسی و روبرت مک فارلین، کمک کرده بود.

* بارسلا خود نیز در افتضاح ایران - کنتررا، نقش بازی کرده بود. در این باره، بارسلا به من گفت: مقام (ژنرال جون سینگلوب Singlaub) پنتاگون از من پرسید « فرض کنیم » بنا بر فروش اسلحه به امریکای مرکزی باشد، چه اندازه می تواند غیر قانونی باشد. اما بر هر دوی ما معلوم بود که « فرض فروش » نیست و از فروش واقعی اسلحه سخن بمیان است.

سرمشاور کمیته تحقیق در باره اکتبر سورپرایز بجای آنکه غیرقانونی بودن فروش اسلحه را خاطر نشان کند، به او راه نشان می دهد: برای اینکه گرفتار قانون کنترل صدور اسلحه نشود، ژنرال سینگلوب می تواند اسلحه را در خارج از امریکا خریداری کند. در پیروی از نظر مشورتی بارسلا، در ژوئیه 1985، ژنرال

سینگلوب اسلحه تهاجمی از لهستان می‌خرد و برای تحویل به کنتراها، به هندوراس حمل می‌کند. بدیهی است ژنرال سینگلوب، به حساب شخص خود، برای کنتراها اسلحه نمی‌خرد. او عضو شبکه محرمانه‌ای بود که کاخ سفید برای حمایت از کنتراها، تحت امر سرهنگ نورث و زیر نظارت ویلیام کیسی، ایجاد کرده بود. بار دیگر، یک مقام حکومت برای مشورت نزد او می‌رود. بارسلا از راهنمایی‌های خود دفاع می‌کند و می‌گفت: « این راهنمایی هیچ فرقی با راهنمای به سازمانهای امداد کاتولیک که برای مثال می‌خواهند از طریق « مونت کارلو نایتس Monte Carlo nights »، بدون نقض قوانین بخت آزمایی، پول گردآوری کند، ندارد. بنظر می‌رسد از دید اخلاقی بارسلا، فرقی میان بخت آزمایی بقصد نیکوکاری و تجارت بین المللی اسلحه وجود ندارد.

بارسلا حاضر نشد نام مقام وزارت دفاع را که به او مراجعه کرده بود، بگوید. حال آنکه این اطلاع، اطلاعی بود که می‌باید در اختیار دادستان مستقل ایران - کنترا قرار می‌گرفت. از لحاظ تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز نیز می‌باید نام این مقام معلوم می‌گشت. زیرا برخی از کسانی که مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش را اداره کرده و در ماجرای اکتبر سورپرایز، نقش داشته‌اند، در وزارت دفاع صاحب مقام گشتند. بارسلا اصرار می‌کرد شخصی که از پنتاگون به من تلفن کرد، در هیچ کاغذ و سند مربوط به اکتبر سورپرایز، نامش نیامده است. اما از آنجا که حاضر نبود نام او را ببرد، امکان آن نبود صحت ادعای او، بررسی شود.

* بعد هم که بارسلا به بخش خصوصی رفت، نماینده رئیس شرکت GMT شد. اقامتگاه این شرکت واشنگتن بود و ژنرال سینگلوب در فرستادن اسلحه برای کنتراها از آن استفاده می‌کرد. این شرکت، یک شرکت سایه بود که یکچند از مقامات اطلاعاتی سابق عضو آن بودند. اینان از نزدیک، در عملیات سیا، تحت امر ویلیام کیسی، رئیس سیا و در فعالیتهای محرمانه اولیویه نورث شرکت داشتند. GMT یکی از سه مجرائی بود که کارش تهیه پول برای عملیات محرمانه غیر مجاز، بود.

* BCCI (بانک اعتبار و بارزگانی بین المللی) یکی دیگر از مشتریهای بارسلا بود. وقتی بنا بر تحقیق در باره فسادهای پولی گسترده و سفید کردن پول حاصل از تجارت قاچاق مواد مخدر، شد، او، همچون یک مدافع پرخاشگر از این بانک، دفاع کرد. بنا بر گزارش کمیته امور خارجی سنا در باره افتتاح BCCI، شرکت وکالت بارسلا، لاکزالت، واشنگتن، پریو و دویوک Perito & DubucLaxalt, Washington، بعنوان حق الوکاله و هزینه‌های قانونی، از اکتبر 1988 تا اوت 1990، 2 میلیون و 159 هزار دلار دریافت کرد.

شریک و همکار بارسلا در شرکت وکالت، سناتور سابق، پل لاکزالت، یکی از نزدیکترین متحدان سیاسی ریگان بود. در 1980، لاکزالت رئیس اداره مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش بود. همان اداره‌ای که کمیته تحقیق می‌باید در باره نقشش در اکتبر سورپرایز تحقیق می‌کرد. گزارش سنا در باره BCCI می‌گوید: بارسلا بطور مستقیم با لاکزالت در دعوی پر سود BCCI همکاری کرده است و در کنگره، با استفاده از روابط لاکزالت، برای BCCI طرفدار گرد می‌آورده است. بدین سان، روابط جدید با لاکزالت، ملاحظات دیگری را در باره بارسلا، برانگیخت. ناسازگاری این سوابق با سرمشاور کمیته تحقیق شدن، کمترین اعتراضی را بر نیانگیخت. سودجویی و نزاع بر سر منافع اینست شیوه زندگی در واشنگتن. نه در کنگره و نه در رسانه‌های خبری کمترین صدائی به اعتراض نسبت به آن، بر نخاست.

درکنار وکالت، بارسلا نقش لابی و مدیر روابط عمومی را نیز برای BCCI و کلارک کلیفورد Clark Clifford و روبروت آلتمن Robert Altman، دو نماینده قدرتمندش در واشنگتن، بازی می‌کرد.

بارسلا با زبان بازی سناتورها و نمایندگان را که در باره افتضاح این بانک تحقیق می‌کردند، گیج می‌کرد. می‌کشید روزنامه نگاران را از پرداختن به داستان پیچیده این بانک منصرف کند. او به یک گزارشگر، به لاری گروین Larry Gurwin گفت کار زشتی است گزارش کنی که BCCI محرمانه فرست امریکن بانک First American bank را مالک شده‌است. گزارشگر گر گزارش را برای مجله ریگاردی Regardie تهیه می‌کرد. بارسلا به او اطمینان داد که مالک شدن فرست بانک دروغ است. حال آنکه بعد ثابت شد که راست است.

توضیح: یادآور می‌شود که BCCI بانکی بود که ملاتاریا خریدهای پرفساد اسلحه را از طریق آن انجام می‌داد. به سخن دیگر، دامنه فساد سیاسی و مالی بیش از آن گسترده بوده‌است که تصور می‌شد.

* بارسلا مغایرتی میان فعالیتش بسود BCCI و سرمشاور کمیته تحقیق اکتبر سورپرایز شدن نمی‌دید. حال آنکه شنوده‌های اف بی آی، معاملات عمده میان بانک فرست گلف تراست First Gulf Trust سروس هاشمی و بانک BCCI را، در 1980، ضبط کرده بودند. دوست کیسی، چون شاهین نیز در همان دوره، به این بانک وصل بود. در ژانویه 1981، شاهین، با 20 میلیون دلاری که اشرف، خواهر شاه سابق، محرمانه در اختیار او گذاشته بود و با حمایت چهره‌های BCCI، بانک سپرده و تضمین خود را در هونتگ کنگ گشود. یکی از مدیران بانک، غنیم المزروعی، مدیر سرمایه گذاری ابوظبی بود که 10 درصد از سهام BCCI را در اختیار داشت.

* ارتباط شاهین و سروس هاشمی با BCCI آنقدر سوءظن برانگیز بود که در گزارش 1992 سنا پیرامون افتضاح BCCI، قید شد. اما اتصال به BCCI در کمیته تحقیق اکتبر سورپرایز، توجهی را به خود جلب نکرد. در سطح پائین کمیته نیز، تحقیق گرانی که بخواهند وقوع اکتبر سورپرایز را به اثبات رسانند، نبودند. برای تصدی مسئولیت تحقیق، بارسلا و جمهوریخواه‌ها به مقامات وزارت دادگستری ریگان - بوش و دیگر ارگانهای قوه مجریه رجوع می‌کردند. بارسلا خود نیز برای دادستان کل امریکا، ژوزف دینووا Joseph diGenova، که از حزب جمهوری خواه بود، کار می‌کرد و چهره قابل اعتمادی نزد مقامات شورای امنیت ملی بود. سردستیار او، میکائل زلدین Michael Zeldin چندین مقام در وزارت دادگستری ریگان - بوش تصدی کرده بود. زلدین دوست قدیمی استون امرسون بود که نویسنده مقاله اکتبر سورپرایز در نیو ریپابلیک بود. تحقیق گران مجلس به من (پاری) گفتند که امرسون مرتب به کمیته تحقیق می‌آمد و به زلدین و دیگران رهنمود می‌داد چگونه در اکتبر سورپرایز بنگرند و مدارک را چسان تلقی کنند!

این امر که جمهوریخواه‌ها حقوقدانان عالی رتبه وزارت دادگستری را به عضویت گروه تحقیق در باره اکتبر سورپرایز درآوردند، کم موجب شگفتی می‌شود. جون پ. مکی John P. Mackey، مدیر اداری برگزیده جمهوریخواهان، پیش از عضویت در کمیته تحقیق، معاون دادستان بود. معاون او گرگوری و. کهو Gregory W. Kehoe سفید کردن بولهای مواد مخدر توسط BCCI را در فلوریدا، بعنوان نماینده دادستان، موضوع رسیدگی قرار داده بود. کار به مصالحه کشید که مایه لطمه به برخی از اعضای کنگره، شد. مصالحه را کهو با بارسلا، وکیل BCCI انجام داد.

مشاور عالی جمهوریخواهان، داوید لوفمن Daid H. Laufman از سوی اقلیت کمیته روابط خارجی، به عضویت تحقیق گران کمیته تحقیق درآمده بود. اما از 1980 تا 1984، او بعنوان تحلیل گر، در سیا کار کرده بود. یعنی تابع کیسی و روبرت گیت بود. سرمشاور برگزیده اقلیت جمهوریخواه، ریچارد لئون Richard Leon - در تحقیق پیرامون ایران گیت، از جمهوریخواه‌ها نمایندگی می‌کرد و به تهیه گزارش اقلیت کمک می‌کرد. بنا بر این گزارش، هیچ جرمی واقع نشده بود. در جریان تحقیق پیرامون اکتبر

سورپرایز، لئون نه تنها می کوشید شهود را بی اعتبار کند بلکه گزارشگران و هر یک از اعضای کمیته را که جرأت می کردند واقعیت را بگویند، نیز، بی اعتبار می کرد.

چنین بود که وکلای ریگان و بوش همه بر طرف اقلیت و هم بر طرف اکثریت کمیته تحقیق، مسلط شدند. چندین تحقیق گر - که از جانب دموکراتها منصوب شده بودند - شکایت کردند که مانع دسترسی آنها به مدارک می شوند. مدارکی که از سوی کمیته تحقیق طبقه بندی شده بودند! حتی به اعضای کنگره عضو حزب دموکرات هم اجازه مراجعه به آن اسناد را نمی دادند.

در اواسط تحقیق، یکی از نمایندگان کنگره از حزب دموکرات که عضو کمیته تحقیق بود، سام گجنسون Sam Gejdenson از سرمشاور کمیته روابط خارجی، اسپنسر اولیویه خواست نمایندگی شخص او را در تحقیق بپذیرد. در کنگره، اولیویه بسا بیشترین اطلاع را در باره اکتبر سورپرایز داشت. اما بارسلا و جمهوریخواهها با شرکت اولیویه در تحقیق، مخالفت کردند. اولیویه را جمهوریخواهها سخت دشمن می داشتند زیرا او اول کس بود که بر لزوم تحقیق در باره اکتبر سورپرایز، تأکید می کرد و با مبرا کردن بوش پیش از کامل کردن تحقیق، مخالف بود.

رئیس کمیته، هامیلتون که وسط بازی می کرد، با نماینده مجلس از حزب جمهوریخواه، در باره اولیویه، مشورت کرد. او جمهوریخواهان را با حضور اولیویه، یکسره مخالف یافت. هامیلتون در مصاحبه تلفنی به من گفت: «الیویه خون اقلیت را به جوش می آورد. این داوری ما بود که به عضویت کمیته پذیرفتن اولیویه، فکر خوبی نیست.»

هامیلتون دو طرف را راضی کرد که اولیویه به عضویت کمیته تحقیق پذیرفته نشود. به سخن دیگر، هامیلتون استدلال می کرد که چون جمهوریخواهان از اولیویه وحشت دارند، با عضویت او، امید او به انجام تحقیقی با شرکت دو طرف بر باد می رود.

وقتی از هامیلتون پرسیدم آیا این غیر عادی نیست که جمهوریخواهها حتی کسی را که دموکراتها بر می گزینند، وتو کنند، پاسخ داد: «این تصمیمی بود که من مسئولیت آن را پذیرفتم. من فکر نمی کردم او (الیویه) آدم مناسبی برای این کار باشد!»

توضیح: حاصل تحقیق کمیته تحقیقی از این نوع، از روز نخست معلوم است. در حقیقت، این کمیته را برای آن تشکیل دادند تا بگویند اکتبر سورپرایزی در کار نبوده است. هامیلتون، خود، به بنی صدر گفته بود: می دانید که پی آمدهای اثبات اکتبر سورپرایز، در تصور نمی گنجند؟ بنی صدر پاسخ گفته بود: منظور شما اینست که سه دوره ریاست جمهوری امریکا غیر قانونی می شود. پی آمدی بسیار وخامت بار است. اما در دراز مدت، سالم کردن دولت و سازمانهای سیاسی امریکا است و از پی آمدهای بمراتب وخامت بارتتر پیشگیری می کند.

هامیلتون در پی آن شد که دولت امریکا را از پی آمدهای بس وخامت بار اثبات اکتبر سورپرایز حفظ کند. اما آیا توانست؟ آیا با وجود چنین کمیته تحقیقی، توانستند بگویند اکتبر سورپرایز داستانی بیش نبوده است؟ نه.

ریگان نمی داند وقتی گفت: در باره گروگانها از راه دیگری عمل کردم، چه در سرداشته است!؟:

ماهها از کار کمیته تحقیق مجلس و زیر کمیته سنا گذشت. این دو پرسشها کردند اما پاسخها پیشرفتی در کار تحقیق ببار نیاوردند. بازجویان از جمشید هاشمی، به قید سوگند، در باره دیدار مادرید، شرح ماجرا پرسیدند و پاسخ شنیدند. این بار، جمشید هاشمی سخن خویش را در آنچه به قصد کیسی مربوط می شد، تغییر داد: کیسی به قصد تأخیر انداختن آزادی گروگانها نبود که در تابستان 1980، در مادرید با مهدی کروبی دیدار کرد بلکه می خواست آنها را آزاد کند.

بازجویان از وزیر دفاع سابق ایران، احمد مدنی نیز شهادت خواستند. مدنی گفت: سیروس هاشمی، همان زمان، 1980، که جمهوریخواهها در تماس با ایرانیان بودند، ماجرا را به او گفته بود. سیروس هاشمی بهنگام شرح گفتگوهای پشت پرده، نام کیسی را برد. او حتی اصرار کرد من (مدنی) با کیسی دیدار کنم. اما من نپذیرفتم زیرا آن هنگام، کیسی در حکومت امریکا مقامی نمی داشت. به سیروس گفتم: « کار ما سیاست بازی نیست. »

سیروس هاشمی از کار پشت پرده خود و روابطش با کیسی، رئیس تبلیغات انتخاباتی ریگان - بوش، دفاع می کرد. می گفت: با پیروز شدن ریگان، کیسی به مقام مهمی، چه بسا وزارت خارجه امریکا و یا ریاست سیا خواهد رسید. از آنچه سیروس هاشمی می گفت، به این نتیجه رسیدم که « کیسی می خواهد از آب گل آلوده ماهی بگیرد و سیروس هاشمی بازی دوجانبه می کند. در ظاهر برای حکومت کارتر و در باطن برای گروه مخالف او کار می کند. »

با آنکه شهادت مدنی، دست دوم بود اما شاهد شخصیت با اعتباری بود و دلیلی برای دروغ گفتن نداشت. در 1980، سیروس هاشمی می توانسته است، با یک وزیر سابق حکومت ایران، در باره تماسهای خود با کیسی، صحبت کرده باشد. بنا بر این، ادعا کردن که ماجرای اکتبر سورپرایز اخیراً ساخته شده است، دروغ است. افزون بر این، با شهادت احمد مدنی، سه مقام بلند پایه از مقامهای دولت ایران در سالهای 1979 و 1980، رئیس جمهوری، بنی صدر و وزیر خارجه، قطب زاده و وزیر دفاع، احمد مدنی، هر سه از تماسهای جمهوریخواهها با ایران، در آن تاریخ، آگاه شده اند. بازجویان سنا، شهادت احمد مدنی را مهم ارزیابی کردند. اما کمیته تحقیق مجلس نه.

بازجویان از عضو سابق اطلاعات اسرائیل، آری بن مناش نیز تحقیق کردند. اما ادعاهای او را در باره اکتبر سورپرایز رد کردند. با آنکه بر بازجویان معلوم شد که او عضو اطلاعات اسرائیل بوده و بنا بر تحقیق خود، یکچند از اظهاراتش را نیز راست یافتند، او را شاهد معتبری در موضوع اکتبر سورپرایز تشخیص ندادند. سرانجام، نتیجه گرفتند که ژرژ بوش در اکتبر 1980، از امریکا بیرون نرفته است. آری بن مناش، به قید سوگند، تکرار کرد که او نامزد معاونت ریاست جمهوری، ژرژ بوش را در حال دست دادن با مهدی کروبی در پاریس، دیده است.

کمیته تحقیق بر آن شد که در باره ادعای بن مناش، از جمله این ادعا که نخست وزیر وقت اسرائیل، بگین، در مبارزات ریاست جمهوری امریکا، از راه ترتیب دادن فروش اسلحه به ایران، برای ریگان - بوش فعالیت و با این گروه همکاری می کرد، در اسرائیل، تحقیق کند. حکومت اسرائیل نخست مانع شد به این عذر که روزهای عید مذهبی است و آنگاه، با سفر دستجمعی گروه بازجویان مخالفت کرد. در نتیجه، هامیلتون، بنا بر رویه، با دلخواه حکومت اسرائیل موافقت کرد: مقامات اسرائیل خود تحقیق کنند و نتیجه را به کمیته تحقیق ارائه کنند!

در گزارش طبقه بندی شده ای، اسرائیل انکار می کند حکومت بگین با جمهوریخواهها سر و سر داشته است و آری بن مناش را یک دروغ زن توصیف می کند. مقامات اسرائیل اصرار می ورزند که او یک مترجم

دو پایه بوده و هیچ دسترسی به اسرار حساس نداشته است. او هرگز بعنوان یک مقام و برای انجام مأموریت به سفر فرستاده نشده است و در رابطه با ایران، هیچ مسئولیتی نداشته است. گزارش حکومت همچنان مدعی است که بن مناش در طول اکتبر 1980 در اسرائیل بوده است که مغایر با دعاوی وی مبنی بر حضورش در گفتگوهای پاریس است.

گزارش حکومت اسرائیل اسامی مقامات نظامی را قید می کند که جملگی بن مناش را در ادعایش تکذیب می کنند. اما در فهرست، نام موشه هبرونی Hebroni، رئیس سابق ستاد در سازمان اطلاعات نظامی اسرائیل نیست. او، در مصاحبه با روزنامه نگاران اسرائیل و امریکا گفت: بن مناش به اسرار فوق العاده حساس اسرائیل دسترسی داشته است و با یهوشوا سگی Yehoshua Saguy، رئیس اطلاعات نظامی، ملاقات کرده است. هبرونی در مصاحبه با داور، رئیس قسمت خارجی پازیت راوینا Pazit Ravina گفت: « بن مناش تحت امر مستقیم من بود.»

گزارش نامه هائی را مسکوت می گذارد که بن مناش، به اسناد آنها، موقعیت خود را در دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، معلوم می کرد. در آن نامه ها، مورخ سپتامبر 1987، مقامهای مافوق بن مناش به او دستور می دهند گزارشی را تهیه کند که تهیه آن مهارتهای قابل ملاحظه در تحلیل و کارهای اجرایی و داشتن « موقعیتهای کلیدی » را طلب می کند.

وقتی از بارسلو در باره تناقض موجود پرسیدم که میان آن نامه ها که مسلم می کنند بن مناش یک کارمند دو پایه نبوده است و این گزارش وجود دارد که مدعی است او کارمند دو پایه ای بیش نبوده است، او پذیرفت که مقامات اسرائیل بدین خاطر چنین کرده اند که نمی خواسته اند عمل پستشان را در علن ابراز کنند. « آنها مقام بن مناش را پائین برده اند و بن مناش مقام خویش را از آنچه بود، بالاتر برده است ». اما، کمیته تحقیق، با وجود این تناقض و با وجود اینکه حکومت اسرائیل در رعایت منافع خاص خود، بن مناش را بی اعتبار می گرداند، کمیته تحقیق گزارش اسرائیل را « معتبر » نامید!

کمیته تحقیق شهود دیگر اکتبر سورپرایز، چون هانریش راپ و دیرک استوفبرگ و رینر جاکوبی و ویلیام هرمن و ریچارد بابائیان را رد می کند.

یکی از سر بازجویان کمیته تحقیق به من (پاری) گفت: در حقیقت، شهود را به دو دسته تقسیم کردیم: به آنها که موقعیت بالا نداشتند و می گفتند در ماجرا دست داشتند، وقع نهادیم و عالی مقامهای جمهوریخواه که از تماسهای کیسی با ایرانیان ابراز بی اطلاعی می کردند، وقع نهادیم.

اما مقامات بالائی که مبارزات انتخاباتی ریگان و بوش را اداره می کردند، اغلب با اعتبارتر از شهود بی موقع و مقام نبودند. در ژوئن 1991، در پالم اسپرینگس، ریگان، بهنگام بازی گلف با بوش، در باره فعالیتی که در باب آزادی گروگانها کرده بود، به خبرنگاران گفت: « از راه دیگر، کارهایی را انجام دادم ». وقتی از او در باره چند و چون آن کارها پرسیدند، گفت: « برخی از این چیزها هنوز طبقه بندی شده هستند.»

در پاسخ اولی که به بازجویان کنگره داده بود، ریگان از طریق وکیل خود، گفته بود: « در باره پرسشهای شما نه در خاطر چیزی دارم و نه اطلاعی که پاسخی به آنها باشد ». در نامه بعدی، ریگان مدعی شد قصد او از آنچه در میدان گلف گفته است تنها رجوع دادن به حمایتهای علنی خود از مذاکرات پرزیدنت کارتر بوده است. و در این باره که پس چرا گفته است بعضی از آن کارها هنوز طبقه بندی شده اند؟ ریگان پاسخ داده است: « نمی توانم بیاد بیاورم بهنگام آن اظهار چه در سرداشته ام!»

ماکس هوگل Max Hugel، دستیار کیسی در جریان انتخابات ریاست جمهوری که سپس از سوی کیسی به ریاست دواپر مخفی گماشته شد، کمیته تحقیق را تکان داد وقتی توسط وکیل خود از کمیته تقاضای

مصونیت از تعقیب قضائی، بخاطر شهادتش در باره اکتبر سورپرایز، را کرد. معمولاً، تقاضای مصونیت گویای این امر است که شاهد می خواهد جرمی را افشا کند که مستوجب تعقیب قضائی است. کمیته تحقیق پرسید: هوگل برای چه جرائمی نیاز به مصونیت از تعقیب دارد؟

داوید کارمن David Carmen، سخنگوی هوگل به من (پاری) گفت: او مصونیت می خواست تا که « بعنوان اظهار افترا آمیز، به زندان فرستاده نشود ». میان کمیته تحقیق و وکیل هوگل آنقدر نامه رد و بدل شد تا جمهوریخواهها از خطر آگاه و دست بکار شدند. آنها هوگل را قانع کردند بدون مصونیت شهادت بدهد و تنها بگوئید از ادعاهای مربوط به اکتبر سورپرایز، هیچ نمی دانند. او دقیقاً همین کار را کرد و گفت از آن حوادث هیچ بخاطر نمی آورد.

هوگل به من گفت: « من می خواستم از افتادن در هر نوع دامی در امان بمانم. وگرنه من هیچ کار پنهان کردنی نکرده بودم ».

سرانجام، ریچارد آلن در کمیته تحقیق سنا حاضر شد. او مجهز به « گزارش محرمانه دیدار 10 سپتامبر 1980 در باره دیدار در هتل لانگان پلازا » حاضر شد. همان گزارش که مدعی بود گم کرده است و نمی داند کجا آنها را گم کرده است .

او گفت همان گزارش است که گم کرده بود و امید داشت روزی آن را پیدا کند. تنها مشکلی که گزارش برای او و سیرمن ایجاد می کرد این بود که با ادعای پیشین این دو نمی خواند: این دو گفته بودند، فرستاده ایرانی پیشنهاد می کرد ایران گروگانها را به تربیتی آزاد کند که به ریگان، بعنوان رئیس جمهوری، تحویل شوند. اما آنها پیشنهاد را نپذیرفته و در جا به گفتگو پایان بخشیده اند. حال آنکه گزارش می گوید:

« امروز، ساعت 11:42 مایک بانر Mike Butter، رئیس دفتر سناتور تاور Tower به من تلفن کرد که آیا می توانم با او دیدار کنم و در باب امر محرمانه گفتگو کنیم؟... در نتیجه، ساعت 12، او و بود مک فارلین Bud McFarline به دفتر من آمدند و باهم رفتیم به (کاپیتل) Hill Capitol. در راه، آنها از ملاقات خود با آقائی به اسم الف. الف. محمد، یک مالزیائی سخن بمیان آوردند که در سنگاپور کار می کند و توسط یکی از دوستان سناتور تاور معرفی شده بود... بعد ظهر، با توافق یکدیگر، من و آقای محمد و بانر و مک فارلین گرد آمدیم. من از لاری سیرمن نیز خواستم در ملاقات ما شرکت کند.

وقتی سر گفتگو باز شد، محمد گفت طرحی دارد که بطور مبرهن مورد تأیید آیه الله خمینی قرار گرفته است: وقتی پسر شاه به ایران بازگشت و شاه اسمی ایران شد، گروگانها آزاد خواهند شد. لاری و من تردید خود را نسبت به احتمال انجام چنین طرحی ابراز کردیم بخصوص که آزادی گروگانها را منوط به امری می کرد که آزادی آنها را بخطر می انداخت... هم لاری و هم من خاطر نشان کردیم که علاقمند به اطلاعات تکمیل کننده ای هستیم که آقای محمد باید بتواند تحصیل کند. و من گوشزد کردم اطلاعات می باید از مجرای مطمئن برسند.»

توضیح: با توجه به اینکه آلن و سیرمن و مک فارلین مشاور امنیتی ریگان شده اند، این پرسش محل پیدا می کند: کسانی با این درجه از عقل و درایت، چگونه توانسته اند مهمترین مقامات را در رهبری امریکا پیدا کنند؟ حتی اگر گزارش دروغی باشد که آلن ساخته است، سفیهانه است. چگونه او از خود نپرسیده است: وقتی بخاطر رفتن شاه به امریکا، سفارت امریکا اشغال و کارکنان امریکائی آن به گروگان گرفته می شوند، چگونه خمینی موافقت می کند بابت « شاه اسمی » شدن پسر او، گروگانها آزاد شوند؟ و... با اهمیت تر، برخورد کمیته های تحقیق سنا و مجلس نمایندگان و بازجویان آن با این گزارش است. آیا همه گردانندگان امریکا ساده لوحان هستند؟:

بدین سان، نزدیک به تمامی جزئیات مهم با شرحی که آلن در باره دیدار لانگان پلازا هتل می‌داد، متفاوت هستند؛ ابتکار تماس گرفتن نه با مک‌فارلین که با مایک باتلر بوده‌است. آنطور که آلن گفته بود، تحت فشار مک‌فارلین به این دیدار نرفته بود. باتلر، چهارمین جمهوریخواهی که پیش از آن، هیچگاه اسمی از او بمیان نیامده بود، نیز در گفتگو حضور داشته است. زمان دیدار نیز متفاوت است. پیش از پیدا شدن گزارش، آلن و سیبرمن گفته بودند در پی ملاقات در هتل لانگان پلازا، در کنفرانسی با کارشناسان سیاست خارجی شرکت کرده‌اند که تا ظهر بطول انجامیده‌است. سیبرمن گفته بود: آلن، در دفتر کار خود، در پایان صبح، در پایان دیدار، با او از موضوع گفتگو بر سر گروه‌گانها صحبت کرده‌است و هر دو بر خود رو سوار و بسوی لانگان پلازا هتل رانده‌اند. حالا، آلن، در گزارش خود، از پیشنهاد رفتن با هم بطرف لانگان پلازا، هیچ صحبتی نمی‌کند. و او باتلر و مک‌فارلین بطرف کاپیتل هیل رفته‌اند! چگونه آلن می‌توانسته است سیبرمن را در جریان دیدار صبح به ملاقات دعوت کند وقتی بنا بر گزارش، خود او، تا اول بعد از ظهر که دفتر خود را ترک می‌کند، کمتر اطلاعی از آن نداشته است؟

مذاکره کننده و دو محتوای گفتگوها، یکی محتوایی که پیش از گزارش، آلن و دو تن دیگر ارائه کرده بودند و دیگری محتوایی که در گزارش آمده‌است، کمتر متناقض نیستند. بنا بر محتوای اول، پیشنهاد این بود که گروه‌گانها چنان آزاد شوند که ریگان رئیس جمهوری شود و آنها به گفتگو، در دم پایان بخشیده‌اند. آلن گفتگو کننده را ایرانی و یا مصری، مردی از آنسوی مدیترانه، توصیف کرده بود. و بنا بر گزارش یک تاجر مالزیایی سیاه پوست است که مذاکره می‌کند و که می‌خواهد پسر شاه را به تخت طاوس بنشانند. گزارش حتی قید نمی‌کند که ملاقات در هتل لانگان پلازا انجام گرفته‌است.

نتیجه عاقلانه‌ای که می‌توان از گزارش گرفت، اینست که آلن از دیدار دیگری، صحبت می‌کند. اما این نتیجه‌گیری بدین معنی است که جمهوریخواهها نه یک ملاقات که ملاقاتهایی فراوان تر از آنچه شناخته بودند، با فرستاده‌های ایران می‌داشته‌اند. و نیز، سیبرمن نقشی بیشتر از آن داشته‌است که بیشتر دانسته بود. با اینهمه، بازجویان گزارش آلن را بمثابة واپسین پاسخ به پرسش در باره ملاقات در هتل لانگان پلازا، پذیرفتند. بازجویان احساس کردند که هوشنگ لوی و آری بن مناش کمتر از آن اعتبار دارند که بابت گفته‌های آنها، در پیگیری مسئله دورتر روند و با حل تناقضهای گفته‌های پیشین جمهوریخواهها با گزارش، واقعیت را آشکار کنند.

برای بی اعتبار کردن لوی و بن مناش، قولی را دست مایه می‌کنند که از این دو می‌دانند. بنا بر این قول، در تعطیلات آخر هفته 18 و 19 اکتبر 1980، سیروس هاشمی در پاریس بوده‌است. و به استناد ضبط مکالمات دفتر سیروس هاشمی در امریکا، در آن روزها، سیروس هاشمی در امریکا بوده است. بنا بر این، بازجویان حکم می‌کنند لوی و بن مناش دروغ گفته‌اند. حال آنکه هیچیک از آن دو نگفته بودند که در آن روزها، سیروس هاشمی در پاریس بوده‌است. بن مناش گفته بود دریافت بود که سیروس هاشمی می‌خواسته است در دیدار پاریس حضور یابد اما مانع شده‌اند. او شنیده‌است چند روز بعد از ملاقات پاریس، او به پاریس رفته‌است اما در فعالیتهای او و آمد و شدهای او در آن ایام، اطلاعات دست اولی ندارد. لوی به من (پاری) گفت: مطمئن نیست در اکتبر 1980، سیروس هاشمی چه روز به پاریس رفته است. ممکن است حوالی 20 اکتبر رفته باشد. مدارک اف بی آی گزارش می‌کنند که سیروس هاشمی در سفری که در 28 اکتبر آغاز کرده‌است، به لندن و پاریس رفته‌است.

طرفه اینکه سیبرمن و مک‌فارلین و باتلر، در گزارش آلن مناقشه می‌کنند. آنها می‌گویند از گفتگو با شخصی به اسم الف. الف. محمد، هیچ بخاطر نمی‌آورند!

کمیته تحقیق، در رابطه با دیدار در لانفان پلازا، بر واقعیت دیگری نیز چشم بست: یادداشتهای وکیل لاوی، میچل روگوین Mitchell Rogovin. یک صفحه از یادداشتهای روگوین بفریاد توضیح طلب می کرد. اما هیچ توضیحی نیافت. بنا بر تقویم، در 29 سپتامبر 1980، روگوین واپسین پیشنهاد لاوی، دادن اسلحه در ازای آزاد کردن گروگانها، را یادداشت کرده است. روگوین که مشاور سابق سیا و مشاور جون آندرسون، نامزد مستقل ریاست جمهوری بود، تماس تلفنی خود با مقام بالای سیا، جون مک ماهون John McMahon را پیرامون طرح لاوی و دیدار با نماینده سیا در 12 اکتبر، یادداشت کرده است. یادداشت 29 سپتامبر 1980، پیشنهاد لاوی در باره حل مشکل گروگانها، در ذهن روگوین هنوز تازه بود. و روگوین می دانست که سیبرمن، در مقام مشاور ریگان در سیاست خارجی به سرنوشت گروگانها علاقمند است. در یک تحقیق عادی، دو یادداشت، یکی در باره پیشنهاد لاوی و دیگری پیرامون وامی که برای هزینه های انتخاباتی آندرسون می خواسته اند از کروکر ناشینال بانک Crocker National Bank، بانکی بستانند که سیبرمن مشاور قانونی آن بود، ایجاب می کرد از ربط این دو پرسیده شود: وکیل لاوی، روگوین با مقام سیا در باره نقشه لاوی گفتگو می کند و دیداری را ترتیب می دهد. بعد، او با دوست خود، سیبرمن، مشاور ریگان در سیاست خارجی، در باب گرفتن وام از بانک صحبت می کند. و لاوی می گوید 3 روز بعد، با سیبرمن ملاقات و پیرامون نقشه خود در باره گروگانها با او صحبت می کند. و دیرتر، سیبرمن می پذیرد که در باب طرحی که نزدیک به همان طرح است با یک فرستاده ایرانی مرموز گفتگو کرده است که اسمش را نمی تواند بیاد بیاورد. از لحاظ منطقی، این اقبال که یکسانی این نکات صرف اتفاق بوده باشد، صفر است.

من کسب اطلاع کردم و دانستم که بعد از تلفن روگوین به سیبرمن، کروکر ناشینال بانک با دادن وام به اداره مبارزات انتخاباتی آندرسون موافقت کرده است. بنا بر ثبت های کمیسیون فدرال انتخابات در نیمه دوم اکتبر، دهها هزار دلار به مبارزات انتخاباتی آندرسون کمک شد و در 6 اکتبر، شرکت وکالت روگوین بابت وام بانک و هزینه های آن، 216738 دلار به بانک پرداخت.

من همچنین بیاد می آورم که لاوی، پیش از مرگش در دسامبر 1991، می گفت: ملاقات در هتل لانفان پلازا به ابتکار سیبرمن انجام گرفت و بیشترین بخش گفتگوها، از سوی جمهوریخواهها، توسط او انجام گرفت. ادعای لاوی اینکه معنی بیشتری می جست: سیبرمن، از طریق روگوین، از طرح لاوی آگاه بوده است. برای تحقیق صحت این امر، می باید دانسته های روگوین و سیبرمن در باره ملاقات در هتل لانفان پلازا، بایکدیگر مقابله و به یکدیگر سنجیده می شدند. اما کمیته تحقیق، مطلقاً، از این کار سر باز زد. در سال 1992، سیبرمن قاضی دادگاه و روگوین وکیل محترمی در واشنگتن بودند.

برغم کوتاه آمدنهای کمیته تحقیق، واپسین امید برای سر درآوردن از سر اکتبر سورپرایز، اسناد دولتی بودند که هنوز در اختیار روزنامه نگاران و محققان قرار نگرفته بودند. اما با وجود قدرت قانونی، بازجویان کنگره در این قلمرو نیز به دست انداز افتادند.

بالقوه، مهم ترین مدارک، اسناد متعلق به کیسی بودند. تقویمهای او، گذرنامه های او و دیگر اوراق سفر او می توانستند روشن کنند در روزهای کلیدی که او امریکا را ترک گفته بود، به کجاها رفته بود. آن اسناد در کتابخانه ریگان یافت نشدند زیرا، همانطور که معلوم شد، در 1981، کیسی آنها را با خود به سیا برده بود. کمیته تحقیق پی برد که، در اداره مرکزی سیا، آنها دسته بندی شده و فهرست بسته بودند. بعد از مرگ کیسی در 1987، اسناد به خانواده او باز پس داده شده بودند. فهرست سیا نشان می داد که اسناد شامل تقویمها و گذرنامه ها و اوراق شخصی دیگر بوده اند. برخی از اسناد به اقامتگاه خانوادگی، میک نول، در روسلین هاربور، نیویورک و پاره ای دیگر به خانه متعلق به خانواده در مک لین، ویرجینیا، برده شده بودند.

با اجازه صوفیا کیسی، بازجویان کنگره هر دو خانه را جستجو کردند. تمامی اسناد را یافتند به استثنای گذرنامه کیسی و پرونده «گروگانها» و دو تقویم شخصی و تقویم سومی که اوراق آن، از 24 ژوئیه 1980 تا 18 دسامبر 1980، گم شده بودند! وقتی دفتر فهرست سیا مورد بازبینی قرار گرفت، روشن شد که تنها اسنادی گم شده‌اند که به اسرار اکتبر سورپرایز مربوط می‌شوند.

بعد از جستجوی جعبه‌های حاوی پرونده‌ها، بازجوی کمیته تحقیق، ریچارد پدرسین Richard Pedersen، صوفیا کیسی و دختر او، برنات اسمیت Bernadette Smith را نشان داد و به آنها گفت: ما را مشکلی است و آن اینکه مدارک گم شده‌اند. مادر و دختر گفتند هیچ نمی‌دانند مدارک کجا و چگونه گم شده‌اند.

دیرتر، پدرسین بر برنات فشار آورد تا از نو بجوید تا مگر اسناد گمشده پیدا شوند. اندک فشار او بی اثر نشد. اول پرونده «گروگانها» پیدا شد. پرونده بسته بود. اما وقتی بازجویان آن را گشودند، پر یافتند از اوراق مربوط به فعالیتهای انتخاباتی و هیچ برگه‌ای که به بحران گروگانها ربط جوید در آن نیافتند. بتدریج، با فشار مداوم پدرسین، خانواده کیسی اوراق دیگری از پرونده را یافتند اما روشن نیست که مدارکی را تسلیم کمیته تحقیق کرده باشند.

بعد، در 8 سپتامبر 1992، برنات اسمیت به کمیته تحقیق رفت و اوراقی را همراه یکچند از مدارک، تحویل داد: «روزنگار 1980» و ماه نگار Monthly Minder 1980 و بیشتر اوراق گمشده تقویم. خانواده ادعا کردند اسناد را در جعبه‌ای در خانه خود در مکلن یافته‌اند. پدرسین ادعای خانواده کیسی را، با توجه به جستجوهای پیشین، «فاقد اعتبار» ارزیابی کرد.

اما مدارکی هم که با تأخیر پیدا شدند، مشکل بزرگ‌تری را بهمراه آوردند: صفحات تقویم، مربوط به 10 روز، همچنان مفقود ماندند. از جمله صفحات مربوط به روزهای 27 و 27 ژوئیه 1980، روزهای پیش از کنفرانس لندن پیرامون تاریخ، همان روزهای آخر هفته که دیدار مادرید انجام گرفته‌است و کوشش می‌شد توجیه شود که کیسی وقتی برای حضور در آن را نداشته‌است. اوراق دیگری که همچنان گم شده‌اند، مربوط می‌شوند به روزهای 21 اکتبر، 29 اکتبر، 3 تا 11 نوامبر و 13 نوامبر.

گذرنامه 1980 کیسی، مهمترین مدرکی که بکار تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز می‌آمد، نیز، پیدا نشد. یک مقام سیا به کمیته تحقیق گفت که در 1987، بعد از مرگ کیسی، چندین گذرنامه باطل شده او را به دخترش، برنات دادیم. کمیته با تحقیق از وزارت خارجه دانست که کیسی گذرنامه شخصی خود را در 1979، تجدید کرده‌است. اما خانواده کیسی تنها دو گذرنامه را در اختیار کمیته تحقیق گذاشتند: یکی گذرنامه دیپلماتیک که در 1981 صادر شده‌است و دیگری گذرنامه شخصی او اما در تاریخ 1950! گذرنامه‌ای که احتمالاً مهرهای کشورهای اروپایی را در 1980 خورده باشد، هرگز پیدا نشد.

کمیته تحقیق در یافتن گذرنامه و مدارک شغلی و شخصی دوست کیسی، جون شاهین نیز با همین مشکل مواجه شد. جز مدارک مربوط به سال 1980، مدارک دیگر، مربوط به سالهای پیش و پس از آن، موجود بودند. از جمله گذرنامه 1980 شاهین ناپدید شده بود.

رفتار خانواده‌های کیسی و شاهین شگفتی برانگیز می‌نمود. اگر در 1980، هیچ امری که این دو در آن نقشی می‌داشته‌اند، رخ نداده بود، این دو خانواده چرا چنین رفتار می‌کردند؟ یکبار دیگر، بازجویان واقعیاتی تا این اندازه مسلم و روشن را نادیده گرفتند تا کیسی و شاهین را مبری گردانند. مدارک کلیدی ناپدید شده بودند پس آن مدارک می‌باید اسناد شرکت در عملی باشند که این دو خانواده نمی‌خواستند اسناد آن در اختیار کمیته تحقیق قرار گیرند. با این همه، کمیته تحقیق دلیلی برای ظن بد بردن نمی‌دید!

در اواسط 1992، تحقیق از حرکت می‌ایستد. بعد از آن مقاله‌های کثیف پر دروغ (نیوزویک و نیورپالیک) و مباحث پر از تهدید در کنگره، از قرار، هر کس نه به فکر دست یافتن به حقیقت، که خود را به درد سر نیانداختن بود. سر خانه اکتبر سورپرایز از نظر سیاسی چنان خطرناک شده بود که کسی نمی‌خواست پا در آن گذارد. جمهوریخواه‌ها و مطبوعات متحد آنها برای همه روشن کرده‌بودند که هر کس جرأت کند و تحقیق را تا آخر برود و ادعاها را ثابت کند، ناگزیرش خواهند کرد بهای سنگینی بپردازد. این بود که تحقیق‌کنندگان کنگره راهی را پی می‌جستند که آنها را سالم از باتلاقی بیرون ببرد که اسمش اکتبر سورپرایز بود.

توضیح: کتاب پاری، از این جهت که توسعه فسادها را در دستگاه حاکمه امریکا، آشکار می‌کند و نشان می‌دهد تحقیقی توسط قوه مقننه، آنهم در امری چون « اکتبر سورپرایز »، ورود امریکا به مرحله انحطاط تاریخ خود را گزارش می‌کند. در این مرحله، ایجابات قدرت، آنهم قدرت امپراطوری، بر ایجابات مردم سالاری و حفظ آن از فساد، حاکم می‌شود. بنا بر این، کوششهایی از این نوع، افشای فسادهای سیاسی و غیر آن می‌توانند بسی مفید باشند. زیرا جامعه‌های زیر سلطه و بسا جامعه امریکائی در موقعیت مسلط را آگاه و به شفافیت جستن وجدان جمعی آنها یاری می‌رسانند. جنبش همگانی که این وجدان بدان جهت می‌دهد، به آزاد شدن جامعه‌ها از روابط سلطه‌گر - زیر سلطه می‌انجامد. چنین باد

کیسی و کیل پهلویها بود و او شاهین را به اشرف معرفی کرده‌است!؟

توضیح: فصل 25 کتاب پاری در باره اکتبر سورپرایز، شگفتی بر شگفتی می‌افزاید. رأسهای مثلث زور پرست، در اکتبر سورپرایز و ایران گیت نقش دارند. کیسی، رئیس سیا، در حکومت ریگان، کسی که معامله پنهانی، با فرستادگان خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی، بر سر گروه‌گانها را سازمان داده‌است، و کیل پهلویها بوده‌است. بردران هاشمی و بردران قربانی فر، در این دو افتضاح نقش بازی کرده‌اند. همچنانکه در کشاندن قشون صدام به ایران، رأس پهلوی طلب و در جریان جنگ و بعد از آن، رأس استالینست (گروه رجوی و...) در خدمت رژیم صدام نقش بازی کردند. افزون بر این، در این بخش، پاری و همکار او، حقایق جدیدی را باز می‌گویند که موفق شده‌اند از پرده بیرون اندازند:

در آخرین عصر تابستان 1992، اسپنسر اولیور Oliver Spencer را متقاعد کردم دیداری با من بکند.

در سالهای اخیر، دروغها و نیرنگها او را از وهم بدر آورده بودند. اولیور، می‌گفت: تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز، آخرین نمونه از ناتوانی حکومت از مقابله با خطاکاری و کشف حقیقت است. احساس او این بود که تحقیق راه بجائی نبرد زیرا کنگره نتوانست در برابر فشار سیاسی کاخ سفید (آن زمان ژرژ بوش، پدر رئیس جمهوری کنونی، رئیس جمهوری بود)، مقاومت کند.

تجربه غنی او در باره خطاکاریهای سیاسی، از واثرگیت مایه می‌گیرد. تلفن او در کمیته ملی حزب دموکرات، یکی از تلفنهایی بود که حزب جمهوریخواه برگزیده بود برای آنکه تحت شنود قرار گیرد. به نظر او، درس بزرگی که حزب جمهوریخواه از افتضاح واثر گیت گرفت، این نبود که از قانون اطاعت کند. بلکه این بود که خلاف قانون خود را خوب مخفی کند و در جلوگیری از کشف حقیقت، مهارت بجوید. در دوران حکومت ریگان و بوش، یعنی در طول 12 سال، از 1981 تا 1992، مهارتی را که آموخته بودند، بکار بردند.

می دانستند چگونه باید کسانی را که سر نگاه نمی دارند، مجازات باید کرد و می کردند. وقتی پایگاه حزب جمهوریخواه در کاخ سفید در خطر قرار می گرفت، رهبری حزب جمهوریخواه سخت پرخاشگر می شد. وقتی فساد دامن عالی ترین مقامهای حکومت را آلوده می کند، ساز و کارهای حصار حمایت از متصدیان آن مقامها چنان محکم می شوند که نفوذ به درون آن ممکن نیست. آنچه ما در واترگیت دیدیم و آنچه در ایران گیت دیدیم و آنچه در اکتبر سورپرایز دیدیم، این بود که ساز و کارهای دفاع بکار می افتادند تا سیاستمداران و روزنامه نگاران باشرف را بی اعتبار بگردانند.

اولیور می گفت: واترگیت ویرانگرترین افتضاح بود که یک حزب سیاسی در تاریخ جدید به خود می دید. یک رئیس جمهوری ناگزیر شد استعفاء کند و جمهوریخواهان در انتخابات شکست سخت خوردند. آنچه آنها از واترگیت آموختند این نبود که «دیگر از این کارها مکن» بلکه این بود که اینطور کارها را نیک پوشش ده! آنها آموختند چگونه اعضای کنگره و روزنامه نگاران را بترسانند که دیگر به گرد تحقیق در باره افتضاح دیگری نچرخند. آنها آموختند چگونه مدارک را سر به نیست کنند. داستانهای پوشش اختراع کنند. سپرهای بلا را جلو بدهند. و به هر حيله، مانع از کشف حقیقت شوند. آنها متقاعد کردن مقامات را تا آنجا که حمایت از اسرار کثیف آنها و حمله به تحقیق کنندگان کنگره و یا مطبوعات باشد، بر خود واجب می شمارند.

هدف آنها تحصیل و حفظ قدرت است. از این رو، هدف وسیله را توجیه می کند. و وسیله‌ها بقدری ضد مردم سالاری هستند که بهیچ قیمت نمی گذارند مردم از آنها سر درآورند.

اما در باره اسرار اکتبر سورپرایز، اولیور بر این باور بود که شدت حمله متقابل جمهوریخواه‌ها گویای آنست که ادعای انجام معامله پنهانی، حقیقت دارد. اگر اکتبر سورپرایز واقع شده‌است، پس کسانی مرتکب خیانت شده‌اند و هر کس، در آن، دست انداز کار بوده است، برای همیشه، زندانی آنست. هر فسادی که مرتکب شده‌اند، با هم کرده‌اند و هیچیک نمی تواند گروه را ترک کند. عین آنست که کسی عضو مافیا، بگردد. وقتی عضو آن شد، دیگر نمی تواند آن را ترک کند.

هر کس خواست سر از راز اکتبر سورپرایز درآورد، دست رد بر سینه‌اش زدند. از ورود تمامی آنها به خانه مستحکم اسرار، جلوگیری شد. این پورسش محل دارد: چرا؟! پاسخ اینست که آنها سخت مراقب هستند. حمله به کسانی که بر آن شدند حقیقت را بجویند چنان شدید شد که آدمی را به این نتیجه می رساند که ادعا حقیقت دارد. از لحاظ ما، کارمان جستجوی حقیقت است اما از نظر آنها، کشف حقیقت، حکم مرگ آنها است. سند دیگر در باره دست اندرکاری کیسی و سیروس هاشمی نیز مبهم بود. در اوائل 1980، شاهین به بازجویان اف بی آی که در باره معاملات اسلحه سیروس هاشمی تحقیق می کردند، گفت: او سیروس هاشمی را به کیسی، پیش از تصدی ریاست سیا در 1981، معرفی کرده‌است. اما شاهین نگفت آن دو در کجا و چه وقت ملاقات کرده‌اند.

یک گزارش سیا، مورخ 4 فوریه 1984، قطعه دیگری از پازل است. بنا بر آن، کیسی بسا از اواسط 1979، طرف معامله با سیروس هاشمی شده‌است. در گزارش سیا گفتگو با وکیل سیروس هاشمی، الیوت ریچاردسون Richardson Elliot آمده‌است. زمانی که دادستان به سیا فشار می آورد چرا بخاطر کمک او در گذشته، بر معاملات اسلحه توسط او، چشم بسته است؟ و می خواست که سیا به حسابهای او رسیدگی کند، ریچاردسون به حقوقدانان سیا گفت: شاهین نامه‌ای را به سیروس هاشمی نشان داد که در آن، کیسی به سیروس اجازه می داد بنائی را خریداری کند که متعلق به بنیاد پهلوی بود.

در 1979، حکومت اسلامی ایران می‌کوشید دارائیهای بنیاد پهلوی را در اختیار خود گیرد و خانواده شاه سابق در پی آن بودند که دارائیها را نقد کنند. کیسی وکیلی بود در شرکت پر قدرت روجرس اند ولس Rogers & Wells، که وکالت خانواده پهلوی را برعهده داشت. سیروس هاشمی نیز نمی‌خواست خطر بپذیرد چرا که او با دولت جدید وابسته بود. من بیاد آوردم که حسابدار سابق شاهین، روی فورمارک Roy Furmark از معامله‌ای در نیویورک با سیروس هاشمی در حوالی 1980، آگاهی داده بود. شاهین و سیروس هاشمی بر پولهای پهلویها برای راه انداختن بانک خود، در همان سال 1980، چنگ انداختند. در ژانویه 1981، اشرف پهلوی 20 میلیون دلار به شاهین داد و با این پول بود که او بانک هونگ کنگ خود را ایجاد کرد. بنا بر این، سخن ریچاردسون بی معنی نیست. اما هنوز دلیل قانع کننده‌ای بر وجود رابطه مستقیم کیسی با سیروس هاشمی نمی‌شود.

در مه 1993، من تاجری را که با کیسی و شاهین کار کرده بود، دیدم. او گفت: کیسی، زمانی که وکیل بنیاد پهلوی بود، شاهین را به پرنس اشرف پهلوی معرفی کرد. او افزود: کیسی به فروش بنیاد و یا پنهان کردن دارائیهای آن کمک کرد. او از وجود سرمایه دار عربستانی، عدنان قاشقی و سیروس هاشمی و شاهین در این کار استفاده کرد.

شنودهایی هم که اف بی آی ضبط کرده بود، فاصله زمانی می‌داشت. برای مثال، میان دو ضبط 8 روز فاصله بود بدون اینکه توضیح داده شود که چرا در این فاصله، هیچ تلفنی ضبط نشده است. افراد اف بی آی که مکالمات را ضبط می‌کرده‌اند، بیاد نمی‌آورند که این اندازه فاصله میان ضبطها وجود می‌داشت. اما تحقیق کنندگان کنگره آن را دلیل سوء ظن بردن نیافتند! نوارهایی که مکالمات بر آنها ضبط شده بودند و می‌باید از تحریف و تغییر حفظ می‌شدند، دلیلی وجود ندارد که نه توسط اف بی آی و نه توسط وزارت دادگستری حفظ شده باشند.

با وجود این، از آن زمان که مکالمات تلفنی سیروس هاشمی تحت شهود قرار گرفتند، رویترا از قول منابع افی بی آی در نیویورک گزارش کرد که یکی از مکالمات ضبط شده، مکالمه رونالد ریگان با سیروس هاشمی است. اما در میان نوارها که در اختیار کمیته تحقیق کنگره قرار گرفتند، نوار مکالمه ریگان با سیروس هاشمی هرگز پیدا نشد. اف بی آی، در اظهاراتی رسمی، اصرار ورزید که مکالمات در نیویورک ضبط نشدند. یعنی گزارش رویترا صحیح نیست. اما اف بی آی نپذیرفت که کمیته تحقیق کنگره از اعضای اف بی آی در نیویورک، تحقیق کند.

مکالمات از ماه سپتامبر 1980 ضبط شده‌اند. در نتیجه، مکالمات ضبط شده مکالمات ماه‌های ژوئیه و اوت، همان ماههایی را در بر نمی‌گیرند که بنا بر ادعا، در آنها، دیدارهای مادرید انجام گرفته‌اند. اما تحقیق کنندگان از شرکت تلفن ضبطهای این ماهها مربوط به دفتر سیروس هاشمی در نیویورک و خانه او را گرفتند. ضبطهای وکیل او، اسانلی پوتینگر Stanley Pottinger، صاحب مقامی در حکومت نیکسون، را نیز گرفتند. پوتینگر با سیروس هاشمی در مسئله گروگانها کار کرده بود و تماسهای فراوان با سیروس هاشمی داشت.

ضبطها گویای گفتگوی مرتب میان سیروس هاشمی و پوتینگر بودند. اما در تاریخهای 27 و 28 ژوئیه 1980، که دیدار مادرید انجام گرفته است، مدرکی دال بر وجود مکالمه وجود ندارد. تنها مکالمه، مکالمه ایست که شب شنبه 26 ژوئیه انجام گرفته است. مکالمه بعدی عصر دوشنبه، 28 ژوئیه بعمل آمده است. این فاصله، زمان کافی برای انجام ملاقاتی است که برادر سیروس هاشمی، جمشید هاشمی از آن سخن می‌گوید. با وجود این، تلفنی از خانه پوتینگر به خانه سیروس هاشمی، بمدت 1 دقیقه، در 8:05 دقیقه بعد از ظهر یک

شنبه و تلفن دیگری در همان روز، در ساعت 8:45 بعد از ظهر از خانه هاشمی به خانه پوتینگر شده‌است. کمیته تحقیق کنگره این دو تلفن یک دقیقه‌ای را مدرک مهمی حاکی از حضور سیروس هاشمی در امریکا و نه در مادرید، ارزیابی کرده‌است. حال آنکه ارزیابی به واقعیت بسیار نزدیک‌تر اینست که پوتینگر تلفن کرده و از بازگشت سیروس هاشمی پرسیده و 40 دقیقه بعد، به او زمان بازگشت سیروس هاشمی را اطلاع داده‌اند.

تحقیق کنندگان کمیته تحقیق کنگره امکان سفر دونالد گرگ، مقام سیا، به مادرید را نیز موضوع تحقیق قرار ندادند. در مورد گرگ نیز مدارک مربوط به روزهای 27 و 28 ژوئیه مفقودند. همسر گرگ یادداشتهای روزانه‌ای دارد که نشان می‌دهد که یک شنبه 27 ژوئیه، او با خواهر خود و شوهر او، دیرگاه صبح، صبحانه صرف کرده‌است. اما هیچ به یاد نمی‌آورد شوهر او در آن روز در خانه بوده‌است. گرگ در شهادت خود می‌گوید: دو شنبه 28 ژوئیه، به مرکز تدریس سیا در کمپ پری، نزدیک واشنگتن رفته است. اما کمپ پری تسهیلات امنیتی عالی دارد و مدیران آن حاضر نشدند مدرکی حاکی از حضور گرگ در کنفرانسی مقرر در آن روز، به فرونت لاین بدهند.

اما پرسش سؤال اصلی همچنان همان است که بود: «بیل کجا بود؟». روز پیش از کنفرانس تاریخ در لندن که کیسی، 4 بعد از ظهر دو شنبه 28 ژوئیه، در آن حضور یافت، کجا بود؟ آیا او در ملاقات روزهای 27 و 28 ژوئیه، پیش از شرکت در کنفرانس لندن، شرکت کرده‌است؟

بعد از بازدید سند، تحقیق کنندگان مجلس نمایندگان و سنا به همان نتیجه رسیدند که ما رسیده بودیم. مدیریت رویال آرمی مدیکال کالج Royal Army Medical College - که در دو دفتر آن، دوشب، از اول کنفرانس، بنام کیسی، رزرو شده‌است - به تحقیق کنندگان گفته است قید دو شب و دو صبحانه در دفتر، بنام کیسی، بدین معنی نیست که کیسی در اینجا خوابیده و صبحانه خورده‌است. ثبت در دفتر تنها بدین معنی است که اتافی برای دو شب، با دو صبحانه، باید در اختیار کیسی قرار گیرد. کیسی می‌باید هزینه را می‌پرداخت چه می‌آمد و خواه نمی‌آمد. هزینه بر روی هم 6 لیره، حدود 10 دلار بود. برای میلیونی که نیاز به کنفرانس بمنزله پوشش آن کار دیگر داشت، این هزینه پشیزی بیش نبود.

تحقیق کنندگان کنگره ثبتها در دفترها را همانطور تعبیر کردند که ما کرده بودیم. کیسی ساعت 4 بعد از ظهر روز دوشنبه 28 ژوئیه وارد موزه پادشاهی جنگ (امپریال وار موزیوم) شده‌است. عدم حضور کیسی در لندن، تحقیق کنندگان کنگره را بر آن داشت همان نتیجه‌ای را بگیرند که فرونت لاین به آن رسیده بود: مدرک لندن نافی امکان رفتن کیسی به مادرید و انجام ملاقات نیست. بدینسان، دروغ بودن داستانی که نیوزویک و نیو ریپابلیک ساخته بودند، مسلم گشت. اما ساخته‌های این دو مجله اثری سمی برجا گذاشته بودند که همچنان هرگونه تحقیق در باره اکتبر سوربرایز را آلوده می‌کرد.

تحقیق کنندگان مدرکی را یافتند که بر حضور کیسی در لندن، در نیمه بعد از ظهر دوشنبه پرتو می‌افکند. رسیدی از یک کتابفروشی در لندن. ظاهراً، پیش از رفتن به محل کنفرانس در 4 بعد از ظهر، کیسی در پیکادلی، به یک کتابفروشی بنام هاچارد Hatchard رفته 4 کتاب در باره جنگ جهانی دوم و عملیات جاسوسی خریداری کرده‌است. عنوان یکی از آن چهار جلد، «Who Dares Wins» و عنوان یکی دیگر «Master of Deception» بوده‌اند.

در 3 نوامبر 1992، رأی دهندگان امریکائی به ژرژ بوش رأی ندادند. با آنکه او رئیس جمهوری بود و برای یک دوره دیگر نامزد شده بود، 38 درصد بیشتر رأی نیاورد. انتخاب کنندگان بیل کلینتون را برگزیدند و به حکومت 12 ساله جمهوریخواهها پایان بخشیدند. در تعطیلات آخر هفته پیش از انتخابات، لاورنس والش Lawrence Walsh، قاضی مستقل، مهر از یادداشتهای کاسپار واینبرگر Caspar Weinberger،

وزیر دفاع در حکومت ریگان، برگرفت. یادداشتها مسلم کردند که جورج بوش وقتی گفته بود که از ماجرای ایران گیت بکلی بیرون بوده، دروغ گفته است. بنا بر یادداشتها، او مدافع دادن اسلحه در ازای آزادی گروگانها بوده است. یادداشتهای واین برگر مسلم می کردند که کاخ سفید افتضاح را پوشانده و کنگره و مطبوعات واشنگتن یکبار دیگر بر واقعیت چشم بسته اند.

اما افشای دروغهای مقامات اول امریکا در باره افتضاح ایران - کنترا و گول خوردن دو مجلس اثر کمی بر تحقیق کنندگان در باره اکتبر سورپرایز کرد. دو هفته بعد از شکست بوش مشاور سنا، رید وینگارتن Reid Weingarten گزارش خود را بیرون داد. اظهارات مقامات حکومت را پذیرفته و ادعاها در باره وقوع سازش پنهانی در اکتبر 1980 را، با قید معتبر نیستند، نادیده گرفته بود.

در گزارش خود، وینگارتن ندبه می کند که مدارک کلیدی ناپدید شده اند - گذرنامه کیسی و دهها صفحه از صفحات تقویم او، یادداشتهای شاهین مربوط به سال 1980 - و تأکید می کند که داوری در حوادث بغرنجی که بیشتر از 10 سال از وقوعشان می گذرد، آسان نیست. کار او نیز تحت مضیقه هائی انجام شده است که جمهوریخواهها ایجاد می کردند. جس هلمس Jesse Helms، سناتور محافظه کار از کارولینای شمالی تمام قدرت خود، در کمیته روابط خارجی سنا، را بکار برد تا هرگونه سفر وینگارتن و تحقیق کنندگان او را ممنوع کند. کل هزینه تحقیق او 75429 دلار شد.

با وجود اینکه محدودیتهای تحقیق خود را به آگاهی می رساند، اینطور نتیجه می گیرد که «وزنه بزرگ مدارک در کفه معامله ای برای آن انجام نگرفته است که آزادی 52 گروگان امریکائی به تأخیر انداخته شود، است». اما وینگارتن احساس کرد که آنهمه تأکیدها بر فعالیت فوق العاده کیسی در باره گروگانها، خیال بافی نیستند. او شهادت وزیر دفاع سابق ایران، احمد مدنی و ضبطهای اف بی آی را معتبر شناخت و داوری کرد که کیسی ابتکارهای پنهانی در باره گروگانها را اداره و رهبری کرده است.

وین گارتن می نویسد: «مدارک مصدق نتیجه گیری هستند. ویلیام کیسی، بهنگامی که مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان بوده است، بطور وسیع دست اندرکار بحران گروگانها بوده و با سیروس هاشمی، مستقیم یا غیر مستقیم از راه شاهین، معامله کرده است... کلیت اسناد حاکی از آنند که کیسی از آب گل آلود ماهی می گرفته است و او کوششهای غیر رسمی، پنهانی و بالقوه خطرناکی را در قفای مبارزات انتخاباتی ریگان، به قصد مسابقه با مذاکرات حکومت کارتر با ایران، رهبری می کرده است.»

وینگارتن میان راست و دروغ میان متناقضها جمع کرده است. از سوئی شک می کند که تماسهای محرمانه برای به تأخیر انداختن آزادی گروگانها انجام گرفته باشند و از سوی دیگر براینست که کیسی با فرستادگان ایران تماسهای محرمانه گرفته است. این همان امکان است که بیوه کیسی، صوفیا، به من گفت: «اوه، مسلم است که او می خواست دلیلی نداشت که چنین نکنند... برای کسب اطلاع این کار را می کرد. چطور می توانست آن اطلاعات را بدست آورد اگر تماس نمی گرفت؟ او می خواست بداند رفقایش در باره ایرانیان چه می دانند یا وضعیت چیست و یا چه اتفاقی خواهد افتاد.»

توضیح: داوری هیأت تحقیق سنا با نظر اولیور سازگاری دارد: کیسی از دنیا رفته است و رئیس جمهوری نیز نبود. اکتبر سورپرایز نیز قابل انکار نیست. بنا بر این، به پای کیسی نوشته و رأی داده است که او، در قفا، معامله کرده است. بدیهی است که تناقض لاینحل برجا می ماند. اگر او معامله کرده است، چگونه می توان گفت احتمال نمی رود معامله بر سر به تأخیر انداختن آزادی گروگانها انجام گرفته است؟

اما گزارش مجلس نیز باید بیرون بیاید. با توجه به اینکه از آغاز جمهوریخواهها در جمع تحقیق کنندگان کمیته تحقیق به مدیریت بارسلا بوده اند، حاصل تحقیق، از پیش روشن است. تحقیق گران از ماهها پیش

تصمیم گرفته بودند مانع از کشف مدارکی بگردند که نه قابل تعبیر و تأویل و تفسیرند و نه قابل انکار تا بتوانند نتیجه‌گیری کنند که در 1980، هیچ امری اتفاق نیفتاده است. نه اتفاقی روی داده و نه حتی کسی « از آب گل آلود ماهی گرفته است »! یعنی همان فرمول وینگارتن را نیز نمی‌خواستند بر قلم آورند.

بهر رو، مدارک گم شده کیسی قرار و مدارها را برهم می‌زد. با آنکه دو مجله نیوزویک و نیو ریپابلیک شمشیر را از رو بسته بودند تا بروی هر کسی بکشند که جرأت کند بگوید اکتبر سوربرایز روی داده‌است، نمی‌توانستند غیبت کیسی را در کنفرانس تاریخ در لندن، توجیه کنند.

به یقین، برخی از « شهود » بدترین دشمنان شدند. زیرا در مقام توجیه حضور کیسی در امریکا، اموری را ساختند و گفتند که نمی‌توانستند روی داده باشند. با اینهمه نتوانستند بگویند کیسی آن دو روز را چگونه و کجا گذرانده‌است. سند محکمی که معلوم کند کیسی در روزهای 27 و 28 ژوئیه و نیز در 9 اوت، اگر در مادرید نبوده، پس در کجا بوده‌است؟ پیدا نشد. غیبت کیسی در 9 اوت، احتمال وجود ملاقات دومی را در مادرید، قوی می‌کند. غیر از این دو تاریخ، تاریخ 17 اوت 1980 که در آن استوف برگ و جاکوبی و کیسی با هم به لندن رفته‌اند نیز روزی نیست که فعالیت‌های کیسی در آن، تحقیق نطلبد. و بالاخره سندهای مربوط به گذران کیسی در 19 اکتبر، روز دیدار پنهانی در پاریس، ناپیدا هستند و تحقیق کنندگان نتوانستند حضور او را در این روزها، در خاک امریکا به تحقیق رسانند.

کمیته تحقیق مجلس نمایندگان می‌خواست در باره فعالیت‌های کیسی به نتیجه قطعی برسد. جمهوریخواه‌ها شدت فشار می‌آوردند تا دو دسته دلائل، یک دسته برای روزهای 27 و 28 ژوئیه و دسته دیگر برای روز 19 اکتبر، پذیرفته شوند:

بتدریج که کمیته تحقیق، در دسامبر 1992، به پایان کار خود نزدیک می‌شد، هر دو دسته « دلایل » را پذیرفت. « دلایل » دسته اول، از قول کمیته تحقیق عبارتند از: جمعه 25 ژوئیه، کیسی از واشنگتن به لوس آنجلس پرواز کرده‌است. در ستاد انتخاباتی ریگان - بوش، او با دارل ترنت Darrell Trent از فعالان حزب جمهوریخواه، ملاقات کرده‌است. در همان روز، دیرتر، کیسی و ترنت به سان فرانسیسکو پرواز کرده‌اند. در آنجا، خود روئی را گرفته‌اند و با 90 دقیقه رانندگی به اردوی انحصاری بوهمین گرو Bohemian Grove در شمال کالیفرنیا می‌روند. (تحقیق کنندگان بر آورد می‌کنند که بعد از تاریک شدن هوا به محل می‌رسند). کیسی در تنها باشگاه، بعنوان میهمان ترنت، اقامت می‌کند و 26 ژوئیه را در آنجا می‌گذراند. یک شنبه 27 ژوئیه، کیسی با اتفاق ترنت به سانفرانسیسکو باز می‌گردد. ترنت کیسی را به فرودگاه می‌رساند تا با پرواز شب به لندن برود. مدیر تبلیغات انتخاباتی جمهوریخواهان، دوشنبه، 28 ژوئیه، برای حضور در کنفرانس تاریخ، به لندن می‌رسد.

به استناد اینکه کیسی این مسیر را طی کرده‌است، تحقیق کنندگان کمیته تحقیق تصمیم گرفتند سفر به مادرید را غیر ممکن بخوانند. یکبار دیگر، جمشید هاشمی دروغ زن شد. دلیل « سفر به بوهمین گرو » دلیل بی‌غشی شد که بعنوان پاسخ نهائی، تحقیق کنندگان را راضی می‌کرد.

« دلیل حضور در بوهمین گرو » مستند است به شهادت دو نفر: یکی دارل ترنت که میهماندار کیسی بود و دیگری شخصی به اسم برنارد اسمیت Bernard Smith، شریک کیسی در نیویورک بود. او نیز عضو بوهمین کلاب بود. اما ترنت به کمیته تحقیق گفت: من و کیسی، از لوس آنجلس تا گرو، یا در تعطیلات آخرین هفته ماه ژوئیه و یا تعطیلات آخر هفته ی هفته اول ماه اوت، رفتیم. ترنت تنها در آن دو تعطیل منتظر کیسی بوده‌است و کیسی در یکی از این دو تعطیل، میهمان او بوده‌است. اما اسمیت شهادت داد که او تنها در تعطیل آخر هفته ی هفته آخر ژوئیه به انتظار کیسی بوده‌است و بیاد می‌آورد که کیسی و ترنت را در باشگاه

دیده‌است. این بدان معنی است که کمیته تحقیق تصمیم می‌گیرد کیسی در تعطیلات آخر هفته ی هفته آخر ماه ژوئیه به بوهمین گرو رفته است.

اما با تفتیش از نزدیک، « دلیل بوهمین گرو »، از اعتبار افتاد. این دیگر قرائت دلخواه از یک مدرک نبود، دروغی بود که سند دروغ بودنش را مسلم می‌گرداند:

نخست اینکه بنا بر آنچه ترنت بخاطر می‌آورد، او نزدیک ظهر سه شنبه 24 ژوئیه « گرو » را ترک گفته است. و سه رسید تاریخ و امضاء دار مسلم می‌کنند که او سه شنبه در « گرو » بوده‌است. حال آنکه فیلمی از کیسی هست که در 24 ژوئیه، در فدرال الکشن کمیسیون واشنگتن، او را در حال جمع آوری کمک نشان می‌دهد. در همان روز، فیلم دیگری، کیسی را در حال تلفن از متروپولیتن کلاب Metropolitan Club، باز در واشنگتن، نشان می‌دهد. حتی کمیته تحقیق مجلس می‌پذیرد که کیسی تا جمعه نمی‌توانسته است به لوس آنجلس پرواز کرده‌باشد. بدین سان، کیسی نمی‌توانسته است سه شنبه، باتفاق ترنت، لوس آنجلس را ترک گفته باشد. دو سند، یکی رسیده‌ای که به ترنت داده شده‌اند و دیگری فیلمهائی که از کیسی گرفته شده‌اند، « دلیل حضور کیسی در بوهمین کلاب » را باطل و وقوع آن را غیر ممکن می‌گرداند.

بیشتر از این، بنا بر دفتر مالی باشگاه، جمعه 25 ژوئیه را ترنت در « گرو » بوده‌است. او دو صورت غذای رستوران گرو را امضاء کرده و ترتیب مسابقه تیراندازی را داده‌است. و ترنت هیچگاه نگفته است سفر دیگری به لوس آنجلس کرده‌است تا کیسی را با خود به گرو کلاب ببرد. و آنچه در دفاتر ثبت است صریح است بر حضور ترنت در « گرو ».

سفر دومی به لوس آنجلس از لحاظ نظری نیز میسر نیست زیرا مدارک مضبوط نشان می‌دهند که کیسی هرگز در آن جمعه به ساحل شرقی نرفته است. تقویم شخصی کیسی حاکی از آنست که وی، صبح روز جمعه، در ستاد انتخاباتی حزب جمهوریخواه، در آرلینگتون، ویرجینیا، در دو اجتماع شرکت کرده‌است. و در همان حال که کمیته تحقیق هیچ مدرکی حاکی از پرواز کیسی به لوس آنجلس (نه بلیط، نه رسید، نه یادداشت، نه قید در تقویم) نیافته بود، تحقیق کنندگان بلیطی را یافتند که کیسی خریده بود برای اینکه روز جمعه 25 ژوئیه به نیویورک برود. از آن نوع بلیطها که مسافرها، در فرودگاه، پیش از حرکت هواپیما می‌خرند و سوار می‌شوند. بدین سان، مدرک مضبوط مسلم کرد که کیسی بجای رفتن به لوس آنجلس و از آنجا به سانفرانسیسکو، به نیویورک رفته‌است.

دو روزی که فرض شده بود کیسی در گرو کلاب گذرانده‌است، بنا بر تقویم او، در 26 ژوئیه، ملاقاتی با خانم توپین Tobin بعمل آورده‌است. تحقیق کنندگان هویت این خانم را بدست آوردند: ماری جان توپین. او در نیویورک وکیل مدافع است. او دیدار با کیسی را در روسلین هاربور، لئونگ ایسلند، Island Roslyn Harbor Long، تأیید کرد اما تاریخ دقیق آن را بیاد نیاورد. وقتی من به او تلفن کردم، خانم توپین گفت: هوا بسیار گرم بود. در آن 26 ژوئیه، درجه هوا 90 فارنهایت را نشان می‌داد. حافظه او با مدارک مضبوط حاکی از سفر کیسی به نیویورک برای دیدار او، جور در می‌آمد.

با وجود مدارک محکم، تزلزلی در اراده کمیته تحقیق بر معتبر شناختن « دلیل بوهمین گرو » بوجود نیامد. کمیته تحقیق حتی به عکسی که ترنت را در پرسناژ کمپ، یک شنبه 27 ژوئیه نشان می‌داد که کیسی در کنار او نبود، اعتنائی نکرد. بدینسان پرواز خیالی از سانفرانسیسکو به لندن، بدون وجود هرگونه مدرک، بلیط، مهری درگذرنامه، رسید، مورد حمایت قرار گرفت. ساخته خیال می‌باید به جای واقعیت پذیرفته می‌شد.

اما تمامی مدارک مسلم نشان می‌دادند که کیسی از 24 تا 26 ژوئیه در ساحل شرقی گذرانده است و نه در بوهمین گرو. مدرک قوی حاکی از آن بود که کیسی در هفته بعد، هفته اول اوت به لوس آنجلس و در تعطیلات آخر هفته به «گرو» رفته است.

تقویم کیسی نشان می‌دهد که او، جمعه اول اوت در لوس آنجلس بوده است. یادداشت مشاور ریگان در مسائل خارجی، ریچارد آلن، بر اینست که در آن تاریخ، کیسی در نشست پیرامون استراتژی مبارزات انتخاباتی در لوس آنجلس، شرکت کرده است. گردهای که آلن از حاضران کشیده است، محل نشستن دaryl ترنت را وسط میز نشان می‌دهد. بدینسان، ترنت و کیسی نمی‌توانسته‌اند در 24 ژوئیه از لوس آنجلس به «گرو» رفته باشند بدین خاطر که کیسی در واشنگتن بوده است. در عوض، در اول اوت، این دو، پیش از رفتن ترنت به «گرو»، در تعطیلات آخر هفته، در لوس آنجلس بوده‌اند.

صورت حساب ترنت در بوهمین گرو نشان می‌دهد که برای او و سه تن دیگر، در اول اوت، غذا سفارش داده شده است. همچنین در آن تاریخ، ترنت و کیسی 9 دلار به «حساب بازی» بوهمین گرو پرداخته‌اند. در فرونت لاین ما نیز از وجود «دلیل بوهمین گرو» خبر داشتیم. زیرا جیم گلیمور Jim Glimore، تهیه کننده فیلم مستند، در باره تهیه فیلم مستند دومی در باره اکتبر سورپرایز، فکر کرده بود. او به چندین نفر از کسانی که در تعطیلات آخر هفته ی هفته آخر ژوئیه 1980 در گرو اقامت گزیده بودند، تلفن کرده بود. هیچیک از آنها بیاد نمی‌آورد که کیسی را دیده باشد. حافظه آنها با عکسهای عکس برداران که آنها نیز کیسی را ندیده بودند، خوانائی داشت.

اما گلیمور یک عضو بوهمین کلاب را یافت. او تاجری در سانفرانسیسکو بود و هر آخر هفته را در «گرو» می‌گذراند و رویدادهای ایام اقامت خود را یادداشت می‌کرد. او در یادداشت یکشنبه، 3 اوت، نوشته است: اردوگاه گرو در این تاریخ بسته شد. اردوگاه خوبی برای من بود. کیسی، مدیر تبلیغات انتخاباتی ریگان، در این آخرین تعطیلات آخر هفته میهمان ما بود. بدینسان، علاوه بر دفاتر مالی باشگاه، یک مدرک کتبی حاکی از آن بود که کیسی تعطیلات آخر هفته اول ماه اوت را در «گرو» گذرانده است و نه تعطیلات آخر هفته ی هفته آخر ماه ژوئیه را.

یادداشت مک گوان McGowan با مدارک بسیار تصدیق می‌شد و واقعیت را یکبار برای همیشه روشن می‌کرد: کیسی روزهای 25 و 26 ژوئیه در ساحل شرقی بوده است و در بوهمین گرو نبوده است. او در اول اوت 1980 در لوس آنجلس بوده و همان روز به «گرو» رفته است. مدارک مضبوط گزارش نمی‌کنند کیسی از عصر شنبه، 26 ژوئیه، تا بعد از ظهر 2 شنبه، 28 ژوئیه که در لندن پیدایش شده است، کجا بوده و چگونه گذرانده است. بنا بر این، یک روز و نیم وقتی است که ادعا شده است که او آن را صرف دیدار در مادرید کرده است.

با آنکه کمیته تحقیق پذیرفت که یادداشت مک گون گویای حضور کیسی در هفته اول ماه اوت در «گرو» است و نه در هفته آخر ماه ژوئیه، بگونه‌ای شگفت آور اینگونه نتیجه‌گیری کرد: «بنا بر وزن بزرگ مدارک» کیسی در روزهای 27 و 28 ژوئیه در «گرو» گذرانده است. برای ساختن این نتیجه‌گیری، کمیته تحقیق مدعی شد که مک گون، بهنگام یادداشت، در تاریخ، اشتباه کرده است. ترنت نیز که صورت حساب رستوران گرو را امضاء کرده و تاریخ 24 ژوئیه را قید کرده است، در تاریخ، دچار اشتباه شده است. کیسی نیز نباید در 25 ژوئیه در فرودگاه بلیط خریده و سوار هواپیما شده و به ساحل شرقی رفته باشد. سه قرار ملاقاتی را که در تقویم خود یادداشت کرده، می‌باید لغو کرده باشد. بهنگامی که گروه عکاسان در روزهای تعطیل آخر هفته ی هفته آخر ژوئیه عکس می‌گرفته‌اند، کیسی می‌باید برای قدم زدن بیرون رفته باشد!!

از آنجا که ترنت مدعی شد اینطور فهمیده است که بعد از ترک « گرو » کیسی قصد داشت از سانفرانسیسکو به لندن پرواز کند، پس کیسی در آن تاریخ در « گرو » بوده است. کمیته تحقیق شهادت راننده کیسی را نیز نپذیرفت. راننده او شهادت داد که روز یکشنبه به فرودگاه واشنگتن رفته و کیسی را که از بوهمین گرو باز می‌گشته سوار کرده و بخانه آورده‌است. شهادت راننده او جا برای تردید نمی‌گذارد که سفر کیسی از سانفرانسیسکو به لندن ساختگی است. زیرا کیسی وقت کافی نمی‌داشت برای اینکه، سر راه، توقفی در واشنگتن بکند.

افزون بر اینکه حافظه ترنت فاقد هرگونه اعتبار است. زیرا وقتی جیم گلیمور، یک سال پیش از آنکه او در کمیته تحقیق شهادت دهد، با او مصاحبه کرد، ترنت هیچ بیاد نیآورد که کیسی به لندن رفته باشد. تنها وقتی گلیمور علت پرسش خود در باره رفتن کیسی به بوهمین گرو را برای او توضیح داد، رفتن کیسی به لندن بر محتوای حافظه او افزوده شد. در حقیقت، ترنت خود نیز، بهنگام شهادت، گفته است که بسا بعد از آنکه دانسته است کیسی به لندن رفته است، رفتن کیسی به لندن را بر داستان می‌افزاید:

« من نمی‌دانم آیا آنچه از سفر کیسی به لندن در خاطر دارم، از اطلاعی است که شنیده‌ام و یا از خود کیسی شنیده‌ام که قصد دارد به لندن برود. »

بدین سان، ترنت خود می‌گوید که ممکن است در حافظه او، اطلاع از دیگری سخن کیسی شده باشد. با وجود این، این تصدیق مهم و نیز شهادت راننده را کمیته تحقیق در زیر نویس گزارش نهائی خود آورده‌است. چنانکه تا خواننده به زیر نویس به خط ریز مراجعه نکند، نمی‌تواند بفهمد داستان سفر کیسی از سانفرانسیسکو به لندن چنان ساخته شده‌است.

دلیل دوم کمیته تحقیق بر حضور کیسی در بوهمین گرو، حافظه برنارد اسمیت است که بیاد می‌آورد کیسی و ترنت را در پرسناژ کمپ دیده است. کمیته تحقیق اینطور استنتاج کرده است که چون بوهمین کلاب تنها در تعطیلات آخر هفته ی هفته آخر ماه ژوئیه 1980 در انتظار اسمیت بوده‌است، پس کیسی و ترنت را در آن تاریخ دیده‌است. اما بنا بر حافظه اسمیت، او آن دو را نه در 1980 که در 1981 در بوهمین گرو دیده‌است. در این سال نیز، این دو به اردوگاه گرو رفته‌اند. آن سال، در ماندالی Mandalay کمپی نزدیک پرسناژ کمپ، اقامت گزید. بدین سان، کیسی به آسانی می‌توانست چندین بار ترنت را در پرسناژ دیده باشد. در این تاریخ است که اسمیت این دو را در پرسناژ اسمیت دیده‌است.

این امکان که اسمیت کیسی و ترنت را در 1981 دیده باشد، دیده شدن این دو را سالی پیش از آن ناممکن می‌کند. نه تنها به این دلیل که دو عضو دیگر باشگاه به گلیمور گفته‌اند در هفته آخر ماه ژوئیه 1980 کیسی را در « گرو » ندیده‌اند و نه تنها به این دلیل که عکسهای عکاسان نشان می‌دهند که کیسی در باشگاه نبوده‌است، بلکه اسناد مضبوط نیز - که سند مقید به امضاء ترنت و تاریخ (24 ژوئیه) شایان توجه‌ترین آنها است - آمدن کیسی و ترنت را در 25 ژوئیه به « گرو » غیر ممکن می‌کنند.

و چون با اینهمه ممکن نشد حضور کیسی در بوهمین گرو مستدل بگردد، تیم بارسلا، « مدرکی » را یافت و مدعی شد که هرگونه تردیدی را بر طرف می‌کند. مدرک برگه‌ای به تاریخ 2 اوت 1980 بود که در آن، شماره‌های تلفن که ریچارد آلن، با گرفتن آنها، با این و آن مکالمه کرده بود. در پائین صفحه، شماره تلفنی در لانگ ایسلند Long Island، از کیسی، قید شده بود. به استناد آن، کمیته تحقیق مدعی شد که کیسی تعطیلات آخر هفته ی هفته اول اوت را در لانگ ایسلند گذرانده‌است. پس در این تاریخ در بوهمین کلاب نبوده‌است و در تعطیلات آخر هفته ی هفته آخر ماه ژوئیه در آن باشگاه بوده‌است. و چون در آن تاریخ در « گرو » بوده در مادرید نبوده‌است!

اما از شماره تلفنی که آلن بر صفحه کاغذی نوشته است، بهیچرو نمی توان نتیجه گرفت که کیسی در تعطیلات آخر هفته ی هفته اول اوت، در لاتگ ایسلند بوده است. شماره های تلفن دیگر بر آن صفحه یادداشت شده اند، زمان هریک از مکالمه ها و نیز موضوع گفتگوها را نشان می دهند. شماره تلفن کیسی نه زمان مکالمه و نه موضوع آن را دارد.

آلن نیز هیچ بیاد نمی آورد که در آن روز با کیسی صحبت تلفنی کرده باشد. او این سان شهادت داده است: « من نمی توانم به شما بگویم در آن روز، با کیسی گفتگو کرده ام یا نه. » مشاور ریگان در مسائل خارجی تنها گفت: بنظرم از منشی خود شماره تلفن خانه کیسی را خواستم و او آن را یادداشت کرد. او بر اینست که شماره را گرفته است اما بیاد نمی آورد که کیسی گوشی را برداشته و به او پاسخ داده باشد. آلن نه صورتی از شماره های تلفن و نه یادداشتی دارد که بر وقوع گفتگو با کیسی دلالت کند.

اگر قصد و غرضی نبود، این « مدرک » مورد اعتناء قرار نمی گرفت. زیرا صرف اینکه کسی شماره تلفنی را بر صفحه ای یادداشت کرده باشد، دلیل بر آن نمی شود که در آن تاریخ، شخص دیگری، در محلی بوده است که شماره تلفن بدان تعلق دارد. اما از آنجا که بنای کمیته تحقیق بر لوث کردن بوده است، ریچارد آلن قدرت جادوئی پیدا می کند و با قید شماره تلفن کیسی بر صفحه کاغذی او را در تعطیلات آخر هفته ی هفته اول اوت 1980، به لاتگ ایسلند می برد! هر بچه ای بر این « منطوق » می خندد اما کمیته تحقیق آن را می پذیرد!

پرسشهای جدید مطرح می شوند: چگونه ممکن است حقوقدانان کار آزموده و تحقیق کنندگان مجرب این صفحه کاغذ را دلیل حضور کیسی در لاتگ ایسلند قرار دهند؟ با وجود نبودن مدرک بر حضور کیسی در تعطیلات آخر هفته ی هفته آخر ژوئیه در بوهمین گرو و با وجود مدارک بر عدم حضور او در آن تاریخ، در آن باشگاه، چگونه ممکن است مدارک را ندید و نبود مدارک را مانع از حکم کردن بر حضور کیسی نه در مادرید که در بوهمین گرو ندانست؟ دو پاسخ متصور هستند: یا تحقیق کنندگان کمیته تحقیق مجلس بسیار ابله بوده اند و یا پیش از تحقیق، حکم را صادر کرده بوده اند. در حقیقت، هیچکس این اندازه ابله نمی شود. تنها پاسخی که می ماند اینست که کمیته تحقیق، پیش از تحقیق، حکم خود را صادر کرده بوده است. از این رو، در پی ساختن « دلایل » بر عدم وقوع اکتبر سورپرایز شده است. باکی هم از تناقض گوئی، مدرک تراشی و... به خود راه نداده است.

راستی چگونه می توان به کمیته تحقیقی اعتماد کرد که کسی شماره تلفنی را بر صفحه ای می نویسد و این کمیته آن را دلیل حضور دیگری در محلی می گرداند!!

همان روش را کمیته تحقیق در باره 19 اکتبر، روزی بکار برده است که، بنا بر فرض، کیسی برای معامله پنهانی بر سر گروگانها، به پاریس رفته است. این دلیل نیز قول برادر زاده کیسی، لاری Larry است. او گفته است بیاد می آورد که پدرش، یک شنبه 19 اکتبر، به عمو بیل تلفن کرد. کیسی در دفتر خود در آلینگتون سخت مشغول مبارزات انتخاباتی بود. به استناد قول لاری کیسی، حکم شد که ویلیام کیسی به پاریس نرفته است.

لاری کیسی اصرار ورزید که خاطرش از تلفن جمع است اما از آنجا که مکالمه تلفنی محلی بود، ضبط نشده است. پدر لاری از دنیا رفته است. بنا بر این، او نمی تواند بگوید آیا گفتگوئی کرده است یا خیر.

اما شهادت لاری کیسی مسئله بیار آورد. تلفن ده سال پیش انجام گرفته بود و بیاد آوردن تاریخ دقیق آن، بسی مشکل بود. در اواخر 1991، لاری کیسی با روبرت روس و من مصاحبه ای بعمل آورد که بر ویدئوکاست ضبط شد. در این مصاحبه، برادر زاده کیسی ماجرائی بکلی متفاوت را به ما گفت: دلیل عدم

حضور کیسی در پاریس اینکه در 19 اکتبر، او با پدر من و مادرم بر سر میز شام در جوکی کلاب Jockey Club بود. با آنکه 11 سال از آن شب می‌گذرد، او آن شام را خوب بیاد می‌آورد!

همانطور که دوربین فیلم می‌گرفت، من صورت دیدار کنندگان از ستاد انتخاباتی حزب جمهوریخواه را به او نشان دادم. بنا بر آن صورت، پدر او، نه در 19 که در 15 اکتبر به نزد برادرش رفته و با تفاق به باشگاه رفته‌اند. دپوتر، رسیده‌های امریکن اکسپرس کیسی مسلم کرد که شام نه در 19 که در 15 اکتبر در جوکی کلاب صرف شده‌است. حافظه لاری کیسی در باره آن شام، چهار روز اشتباه می‌کرد.

یک سال بعد، لاری کیسی شام در جوکی کلاب را با دروغ جدیدی جانشین کرد. او به کمیته تحقیق گفت پدرش به عمویش تلفن کرده‌است. سالی پیش از آن، او در مصاحبه با رس و من (پاری) اشاره‌ای به مکالمه تلفنی پدر با عموی خود نکرد. من تحقیق کنندگان جمهوریخواه و دموکرات را از تناقض گوئی لاری کیسی آگاه کردم. با اینهمه، آنها قول لاری کیسی را بعنوان «مدرک» قبول کردند و نظر دادند که آن روز را کیسی در واشنگتن بوده‌است!

توجه‌ها همه جلب رئیس جمهوری بود که انتخاب شده بود و مراسم تحلیف او آماده می‌شد. اعضای کنگره که عضو کمیته تحقیق بودند، توجهی به جزئیات تحقیقها نداشتند. انگشت شمار دموکرات عضو کمیته هیچ تصویری از آنچه در گزارش گنجانده می‌شد و نیز قوت و ضعف دلایل نداشتند. در حقیقت، به بارسلا و تیم او اعتماد کرده‌بودند. و او مأمور بود وجود اکتبر سورپرایز را نفی کند.

یک عضو کمیته تحقیق ناراحت بود. مروین دیمالی Mervyn Dymally، نماینده کالیفرنیا از حزب دموکرات که از کنگره کناره گرفت، از اینکه کمیته تحقیق مراجعه به مدارک را حتی برای اعضای کنگره سخت کرده بود، ناراحت بود. داستان اکتبر سورپرایز یک اسطوره است. گزارش طبقه بندی شد و فوق العاده سری گشت. تنها اعضای کنگره، آنها تحت مراقبت، حق خواندن آن را یافتند. یا باید به محل کمیته تحقیق می‌رفتند و در آنجا، گزارش را مطالعه می‌کردند.

سرانجام، بعد از آنکه متن سانسور شده گزارش را خواند، دیمالی مخالفت خود را با آن ابراز کرد. در 3 ژانویه 1993، در اعتراضیه خود، گزینش دلایل به قصد پاک کردن مدیریت مبارزات انتخاباتی ریگان را مورد انتقاد قرار داد. او پذیرفتن قولهای نزدیکان کیسی را بدون چون و چرا و بی اعتنائی به واقعیتها در تحقیق را سرزنش کرد.

دیمالی به من (پاری) گفت: روزی که اعتراضیه خود را تسلیم کردم، هامیلتون به من تلفن کرد و گفت: اگر اعتراضیه خود را پس نگیری، «هر چه دیدی از چشم خود دیده‌ای». روز بعد، هامیلتون، رئیس جدید کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان دایره اداری زیر کمیته افریقا را که دیمالی رئیس آن بود، منحل کرد.

دیمالی برای آنکه برخی از اعضای قدیمی دفتر کار خود را باز یابند، تصمیم گرفت راز داری کند. او اعتراضیه خود را پس گرفت اما حاضر نشد گزارش نهائی را امضاء کند.

توضیح: آخرین فصل کتاب پاری در باره اکتبر سورپرایز را زمانی می‌خوانید که کربوبی در برشمردن فسادهای «رهبر» و هاشمی رفسنجانی، به مورد «اکتبر سورپرایز» نیز اشاره کرده‌است. یادآور می‌شود که او در مصاحبه گفته است: من نمی‌گویم چنین کاری انجام نشده می‌گویم من نکرده‌ام!

اسحق شمیر: البته معامله پنهانی بعمل آمد:

توضیح: در واپسین فصل کتاب، پاری به نقش اسرائیل و دومارانژ، رئیس سازمان اطلاعات و ضد جاسوسی فرانسه می‌پردازد: تحقیق گران کمیته تحقیق مجلس نمایندگان از گزارشگران ABC شنیدند روزنامه نگار سابق اطلاعات مهمی در باره دیدار کیسی با ایرانیان در اکتبر 1980، در پاریس، دارد. روزنامه نگار سابق، داوید آندلمن David Andelman گزارشگر سابق نیویورک تایمز و CBS News بود. بتازگی او شرح حال نویس کنت آلکساندر دومارانژ، دوست قدیمی کیسی و رئیس ادایره تدارک مدارک خارجی و ضد جاسوسی (SDECE) فرانسه در 1980 بود. آندلمن شرح حال دومارانژ را به انگلیسی در آورده بود. عنوان شرح حال اینست:

The Fourth World War

در ماجرای اکتبر سورپرایز، دومارانژ همواره چهره‌ای مرموز بود. در اوائل تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز، روبرت رس و من کشف کردیم کیسی در سفر 4 ژوئیه 1980 خود به پاریس، با دومارانژ دیدار کرده‌است. دومارانژ نیز یکی از نخستین خارجیانی بود که با ریگان، بعد از پیروزی او در انتخابات 1980، دیدار کرد. آن دو، در خانه ریگان در کالیفرنیا، در هفته‌های اول بعد از انتخاب ریگان به ریاست جمهوری، ملاقات کردند. این دیدار را سالها بعد، باب وودوارد WoodwardBob در کتاب خود، «Veil»، که راجع است به دوران ریاست کیسی بر سیا، لو داد.

در شهادت خود، در کمیته تحقیق، آندلمن گفته‌است: ماجرای اکتبر سورپرایز، بهنگام تألیف کتاب شرح حال، که باتفاق می‌کردیم، بمیان آمد. آندلمن خواسته بود زمینه و علت دیدار دومارانژ را با ریگان، در دسامبر 1980، بداند. او خواسته بود چرا یک رئیس جمهوری منتخب، چنان زود، با رئیس دستگاه اطلاعاتی یک کشور خارجی دیدار می‌کند.

دومارانژ به او گفته بود: افتخاری که رئیس جمهوری منتخب، با دیدار در خانه خود، به او داده‌است، بخاطر کمکی بوده‌است که او به پیروزی ریگان و بوش در انتخابات ریاست جمهوری کرده بود. دو مارانژ گفته بود: کمک او این بود که دیدارها میان کیسی و ایرانیها را در تابستان و پائیز 1980، ترتیب داد. یکی از آن دیدارها در اکتبر 1980، در پاریس، انجام شد. اما دومارانژ توضیح دیگر نداد و دستور داد که این قسمت از کتاب خاطرات او حذف شود.

دو مارانژ، در گفتگوی تلفنی، با میچل زلدین Zeldin تحقیق گر کمیته تحقیق، در پاسخهای پراکنده و طفره‌آمیز، اطلاع خود را از اکتبر سورپرایز تکذیب کرد و حتی گفت باکیسی در تابستان 1980، هیچ دیداری نکرده‌است. حال آنکه دو همکار کیسی، آلبرت جولیس Albert Jolis و ریچارد آلن تصدیق کرده بودند که کیسی و دومارانژ در اوائل ژوئیه با یکدیگر گفتگو کرده‌اند. او پذیرفته بود با تحقیق گر کمیته تحقیق دیدار کند و به پرسشهای او پاسخ بگوید. اما از آن سرباز زده بود.

برغم تکذیب دومارانژ، کمیته تحقیق در پذیرفتن قول آندلمن برحق بود. کلود آنجلی، روزنامه نگار فرانسوی که تحقیق گر چیره دستی است، شهادت داد که منابع او در سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی فرانسه تصدیق کردند که دومارانژ دیدار میان جمهوریخواه‌های امریکا و ایرانیان را در فرانسه در تعطیلات آخر هفته 18 و 19 اکتبر 1980، پوشش داده‌است. مارتین کیلیان Martin Kilian همین قول را از یکی از نزدیک ترین دستیاران دومارانژ شنید. بنا بر این، روایت آندلمن، خبر واحد نبود.

ما، رس و من، با نیکولا ایگناتیو Nicholas Ignatiew - تاجر اسلحه فرانسوی که از نزدیک با سازمان تحت امر دومارانژ در گفتگوها برسر گروگانها، در خاورمیانه، همکاری می‌کرده‌است - مصاحبه کردیم. ایگناتیو به ما گفت: از طرفهای تماس خود در حکومت فرانسه، پرسیده و دانسته است که دیدارهای ایرانیها و جمهوریخواه‌های امریکا در اکتبر 1980، در پاریس روی داده‌اند.

در 1987، رئیس جمهوری سابق ایران، بنی صدر، همین ادعا را کرده است.

شهادت آندلمن برای کمیته تحقیق، ایجاد درد سر در آخرین لحظه بود. زلدین به دفتر دومارانژ چند بار پیام تلفنی فرستاده و از دومارانژ خواسته بود توضیح خود را در باره قول آندلمن به او بگوید. اما دومارانژ به پیام تلفنی پاسخ نداده بود. کمیته نیز کار را پی نگرفته بود. زلدین به ما گفت: قول جدید در این باره که دومارانژ دیدارهای میان کیسی و ایرانیها را ترتیب داده است، پی گرفته نشد. قول آندلمن بدست فراموشی سپرده شد با آنکه کمیته تحقیق شهادت آندلمن را معتبر ارزیابی کرد.

در 13 مه، با اسحق شمیر مصاحبه‌ای بعمل آوردیم. از اسحق شمیر در باره انقلاب ایران پرسیدیم. شمیر پذیرفت که انقلاب ایران برای اسرائیل خطر بود و خطر است. ما همواره از آنچه در ایران روی می‌داد، متأسف بودیم. اسرائیل در پی آن بود که « به امریکا، در گفتگوها و معامله‌هاشان با ایران کمک کند ».

شمیر ادامه داد: « ما آنچه را توانستیم کردیم. من در جزئیات آن وارد نمی‌شدم و از آن خبر ندارم. می‌دانید، رویه من بر اینست که جزئیاتی را که دیگر بدان‌ها نیاز ندارم، فراموش کنم ».

اما شمیر که در 1980، وزیر خارجه اسرائیل بود، در باره اکتبر سورپرایز، بیان تکان دهنده‌ای کرد: « من از تمامی کوششهای حکومت کارتر اطلاع دارم. و من، کتاب جالب توجه گاری سیک در باره اکتبر سورپرایز را خوانده‌ام ». از او پرسیدم: چه فکر می‌کنید؟ شمیر، بدون نلزل، گفت و تکرار کرد: « (اکتبر سورپرایز) واقع شده است ». از شنیدن پاسخ شمیر، چشمانم باز شد. برای اولین بار، یک مقام عالی اسرائیل که در آن موقعیت بوده است که حقیقت را بداند، می‌گوید و به صراحت که رویداد اکتبر سورپرایز واقعیت دارد و آنچه را گاری سیک نوشته است، حقیقت دارد.

شمیر ادامه داد: من فکر می‌کنم اکتبر سورپرایز انجام گرفته است. من فکر نمی‌کنم اسرائیل دخالتی در آن داشته است. او اصرار کرد اطلاع خاصی ندارم اما می‌گویم شاید همزمان شدن آزادی گروگانها با مراسم سوگند ریگان بعنوان رئیس جمهوری، اتفاقی بوده است.

اما این تردید ناگهانی، آنهم از کسی که تجربه طولانی، هم بعنوان مقام عالی موساد و هم بعنوان وزیر خارجه و سیاستمدار دارد، از چه رو بود؟ می‌اندیشیدم: فروش اسلحه از سوی اسرائیل و فرانسه در اکتبر 1980، به اشتراک، به ایران، همزمان با تماسهای پاریس انجام گرفت. این فروش، بطور قطع، نمی‌توانست مورد علاقه شمیر، بعنوان وزیر خارجه اسرائیل نباشد. در 1983، او جانشین دوست خود، مناخیم بگین شد و به نخست وزیر اسرائیل رسید. در این مقام، او به مدارک مضبوط دسترسی داشت و علاقه داشت بداند اسرائیلها در 1980، در باره ایران، چه کرده‌اند. او بخاطر چند دهه عملیات مخفی و عشقش به خواندن گزارشهای اطلاعاتی در باره رویدادهای مهم، معروف است.

از او پرسیدم: شما گفتید احتمال می‌دهید اکتبر سورپرایز واقع شده است. مایه این فکر شما چیست؟ شمیر پاسخ داد: « خوب! من فکر می‌کنم این انقلاب، انقلاب ایران رویدادی است که بر زندگی منطقه ما بسیار اثر دارد. برای اسرائیل بسیار خطرناک است ».

اسحق شمیر در پاسخ به پرسش، انقلاب ایران را پیش کشید. از این رو گفتیم: اما سخن از آنست که جمهوریخواهها خود را وارد گفتگوها بر سر گروگانها کرده‌اند، به قولی برای تعجیل و به قولی برای تأخیر آزادی گروگانها.

شمیر پاسخ داد: « من می‌دانم در امریکا از ماجرا خبر دارند. من علاقه‌ای به آن نداشتم و چیزی که بتواند به شما کمک کند، بخاطر نمی‌آورم ».

پرسیدم: آیا در ماه‌های آخر سال 1980، اسرائیل هیأتی را برای گفتگو با ایرانیان، به اروپا فرستاده‌است؟ شمیر پاسخ داد: « فکر نمی‌کنم. در باره آن چیزی نمی‌دانم. ممکن است. می‌دانید اشخاص سعی داشتند اطلاعات تحصیل کنند. همه جور تماسها بوده‌اند. اما مسئله اینست که آیا تماسها مهم بوده‌اند یا نبوده‌اند. در اروپا بسیاری از ایرانیان بوده‌اند که سعی داشته‌اند برخی اطلاعات سری را به عاملان ذیعلاقه بفروشند. اما این اطلاعات همیشه جدی و مهم نبوده‌اند.»

پرسیدم: آیا هیچ اطلاعی از رویداد خاصی نظیر آن دارید که مقامات اسرائیل و یا عاملان اسرائیل نقشی در آن داشته‌اند؟ شمیر پاسخ داد: بخاطر نمی‌آورم.

پرسیدم: اگر می‌دانستید، به ما می‌گفتید؟ شمیر پاسخ داد: « نه، نه، من این چیزها را بخاطر نمی‌آورم.» بدین سان، اسحق شمیر، تا پاسخ نخست را داد، در جا، متوجه شد که بند را آب داده‌است و بر آن شد، سر و ته قضیه را بهم آورد.

سه روز بعد از مصاحبه با اسحق شمیر، ما به خانه ژنرال بازنشسته، یهوشوا سگوی Yehoshua Saguy، که در 1980، رئیس اداره اطلاعات ارتش اسرائیل بود، رفتیم. سگوی در شمال تل اویب زندگی می‌کرد. وقتی از ژنرال در باره دست داشتن اسرائیل در فروش اسلحه فرانسه به اسرائیل و اسرائیل به ایران در اکتبر 1980 پرسیدم، او پاسخ داد که اطلاعی از آن ندارد. اما بیاد دارد که در طول 1980، اسرائیل دو نوبت به ایران اسلحه فروخته است. این اسلحه شامل گلوله‌های خمپاره، تفنگ یوزی اسلحه دریائی سبک بوده‌اند. بن مناش گفته بود که در 1980، یکبار در بهار و بار دوم در ماههای آخر سال، به ایران اسلحه فروخته است.

برانگیزنده‌ترین قسمت قول سگوی این بود که در حکومت بگین، اسرائیل موافقت امریکا را با فروشهای اسلحه به ایران، بدست آورده بود. بن مناش گفته بود که بعد از آنکه کارتر از اسرائیل خواست تحریم فروش اسلحه به ایران را محترم بشمارد، مقامات سیا و جمهوریبخواه‌ها بودند که به اسرائیل، برای فروش اسلحه به ایران، چراغ سبز دادند. سگوی گفت: نمی‌دانم چه کسی به بگین موافقت امریکا را اطلاع داده بود. آن زمان، بگین هم نخست وزیر و هم وزیر دفاع بود. او، با مقامات اول سازمانهای اطلاعاتی و وزارت دفاع، دیدارهای هفتگی داشت. در هر صبح جمعه، در وزارت دفاع، این دیدار و گفتگو انجام می‌گرفت... مسئله فروش اسلحه را وزارت دفاع مطرح کرد. یکی از مقامات این وزارت گفت: تقاضای خرید اسلحه بعمل آمده است و... بگین پاسخ داد: تا هفته آینده دست نگاهدارید.

در جمعه بعد، بگین گفت: موافقت امریکا را با فروش اسلحه بدست آورده‌است. بگین قید کرد که اسلحه‌ای که فروخته می‌شود باید ساخت اسرائیل باشد و نباید به میزانی باشد که بهایش از 20 میلیون دلار بیشتر شود.

از سگوی پرسیدم: آیا نخست وزیر به شما نگفت چه کسی این اجازه را به او ابلاغ کرده‌است؟ سگوی پاسخ داد: نه. پرسیدم: پس ممکن است کسی غیر از پرزیدنت کارتر باشد؟ سگوی پاسخ داد: ممکن است. اسرائیل زیر بار آن نرفت که تحقیق کنندگان کمیته تحقیق مجلس نمایندگان، در اسرائیل، پیرامون اکتبر سورپرایز، تحقیق کنند. در مقابل، حکومت اسرائیل گزارش خاص خود را در اختیار کمیته تحقیق گذاشت. گزارش اسرائیل تنها فروش اسلحه در دی‌ماه اکتبر 1980، از طریق فرانسه را می‌پذیرد که 250 حلقه لاستیک هواپیمای اف - 4 بود. اما سگوی می‌گفت: این فروش، غیر از دو فروش اسلحه ایست که او از آن اطلاع دارد و صحبت می‌کند. در گزارش، اشاره‌ای به آن دو فروش نشده بود.

گزارش می‌گفت: تقاضاهای پی در پی به دفاتر اداره فروش اسلحه اسرائیل در اروپا تسلیم شدند. بگین نخست در بهار 1980 از پرزیدنت کارتر خواست با فروش اسلحه توسط اسرائیل به ایران موافقت کند. دیرتر،

این مراجعه را تکرار کرد. بگین هم از لحاظ جنگ عراق با ایران و هم از نظر حل مسئله گروگانهای امریکائی، فروش اسلحه به ایران را لازم می‌شمرد.

سفیر امریکا در اسرائیل، ساموئل لوئیس Samuel Lewis، در برابر کمیته تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز، شهادت داد: « مقامات عالی اسرائیل به او گفتند: اگر اسرائیل اجازه فروش اسلحه به ایران را بیاورد و بطور کاملاً محرمانه چند معامله اسلحه با ایران بکند، می‌تواند این حسن نیت را در حل مشکل گروگانها بکار برد. با وجود این، کارتر اصرار ورزید که نخست می‌باید گروگانها آزاد شوند و فروش اسلحه به رژیم خمینی امکان می‌دهد به فشار متفقین تن ندهد.»

با وجود موضع صریح کارتر، بگین به کوشش برای تحصیل اجازه فروش اسلحه به ایران، پیش از آزادی گروگانها، ادامه داد. با توجه به حمایت کارتر از موضع عربها، در مذاکرات با مصر و فلسطینها، در بگین این انگیزه وجود داشت که با مخالفان کارتر، در درون و بیرون حکومت او همکاری کند. گزارش اصرار می‌ورزد جز یک مورد فروش اسلحه از راه فرانسه، اسرائیل تحریم فروش اسلحه به ایران را رعایت کرده‌است. بنا بر قول سگی، بگین به عالی مقام‌ترین مشاوران نظامی و اطلاعاتی خود گفته‌بود او کسی را در امریکا یافته است که بتواند به او اجازه فروش اسلحه را به ایران بدهد و او اجازه دو فروش را داده‌است.

با آنکه تحقیق کنندگان کمیته تحقیق اجازه رفتن به اسرائیل را پیدا نکردند، کمیته تحقیق بر گزارش حکومت اسرائیل مهر معتبر است زد و آن را پذیرفت! کمیته تحقیق بر این واقعیت چشم پوشید که بگین دروغگو است و اعتباری به شرحهای مبسوط و مدارک موجود در باره فروشهای اسلحه که فرض می‌شد مخفیانه از امریکا به ایران، بعمل آمده‌اند، نهد.

حتی بر این واقعیت نیز چشم پوشید که گزارش با نتایج تحقیقات کمیته تحقیق نیز در تناقض است: تحقیق گران به این نتیجه رسیده‌بودند که فروش اسلحه توسط اسرائیل و از راه فرانسه، « ربطی به » بحران گروگانها نداشته است. حال آنکه بنا بر گزارش، بگین نزد کارتر استدلال می‌کرده‌است فروش اسلحه به اسرائیل امکان می‌دهد از حسن نیتی که به خرج می‌دهد، در حل مشکل گروگانها استفاده کند.

قول سگوی بر اینکه اسرائیل از راه دریا به ایران اسلحه فرستاد، نیز، مرا بیاد قول جمشید هاشمی، در برنامه نایت لاین ABC، انداخت. او گفته بود: از پی آمدهای توافق مادرید، یکی ارسال اسلحه از اسرائیل، از راه دریا به ایران، شد. او نیز باز گفته بود که میزان فروش اسلحه به ایران 40 میلیون دلار شد. اظهارات سگوی نخستین قول یک مقام اسرائیلی بود که مسلم می‌کرد قول جمشید هاشمی بی پایه نبوده‌است.

توضیح: دو متن زیر را هم در پایان ترجمه کتاب روبرت پاری، می‌آورم. بخاطر آنکه « ایران گیتی » ها جعل تاریخ می‌کنند و رفع تناقضهای دروغهایشان، حقایق پیرامون « اکتبر سورپرایز » و « ایران گیت » را بر ایرانیان آشکارتر می‌کند:

« خط سید ضیاء » در کار جعل تاریخ و ربط آن با شبیه سازی و یافته‌های پیرامون اکتبر سورپرایز؟

توضیح: بدنبال یک رشته « کشفها » پیرامون خرید دستگاههای شنود توسط دفتر ریاست جمهوری و تشکیل کمیته ایکس و سازمان اطلاعات و میلشیا توسط « اصلاح طلبان »، کیهان به دستگیری یک جیره خوار انگلیس، از نزدیکان سید ضیاء‌الدین

طباطبائی و حزب اراده ملی او و عضو ساواک شاه بنام ابراهیم صفائی، دست بکار جعل تاریخ شده است. روزنامه دست به انتشار مقاله‌هایی پیرامون مصدق زده است که جعل آن ابراهیم صفائی است. این شخص، بنا بر اسناد سیا، از «روزنامه نگاران» در خدمت کودتای 28 مرداد 1332 بوده است. از آن پس، بخدمت ساواک درآمده و کارش انتشار ضد اطلاعات درباره مصدق و نهضت ملی کردن نفت بوده است. تازه‌ترین کار این جیره خوار پیرامپراطوری از پا در افتاده انگلستان، «کتابی» است با عنوان «ملی کردن نفت اشتباه بزرگ».

«خط سید ضیاء» به رهبری خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی به جعل و انتشار ضد اطلاعات درباره مصدق و نهضت ملی ایران بسنده نمی‌کند. در کار بزرگ کردن رژیم پهلوی نیز برآمده است. چنانکه کودتای 1299 را که انگلستان ترتیب داد، «قیام نیروهای اصلاح طلب ارتش» می‌گرداند:

همزمان، کیهان مقاله مفصلی را در باره «دستگاه اطلاعات» دفتر ریاست جمهوری در دوران بنی‌صدر، بروش وارونه سازی واقعیتها، انتشار داده است. ارگان سازمان ترور تا بخواهی دروغ ساخته است. غافل از اینکه الف - عقل قدرت مدار گمان می‌برد دیگری را تخریب می‌کند حال آنکه خویشتن را تخریب می‌کند و ب - دروغ پوشش بر قامت حقیقت، بیش نیست. بنا بر این، پوشش را که بر کنی، حقیقت، عریان خود را نشان می‌دهد. کاری که ما با این نوشته می‌کنیم. انتشار این مقاله یک هدف و یک نگرانی را آشکار می‌کند: هدف آن شبیه سازی ابلهانه‌ای میان دستگاه ریاست جمهوری امروز با دفتر ساده ریاست جمهوری آن روز از اینجهت است که افراد سازمان ترور را متقاعد کند که همان جنگ بهار آزادی است که اینک تجدید شده است. نگرانی بخاطر انتشار ترجمه کتابی پیرامون اکتبر سورپرایز در انقلاب اسلامی است. نگرانی شدید است زیرا ایران گیتها می‌بینند خیانت به ایران و ملت‌های منطقه از یاد رفتنی نیست و سرانجام دامن خائنان را خواهد گرفت و از کرسی قدرت به صندلی اتهام خواهندشان کشاند

کیهان ارگان سازمان ترور «دستگاه اطلاعاتی» دفتر ریاست جمهوری بنی‌صدر را «افشا» می‌کند یا سازشهای پنهانی ایران گیتها را؟:

کیهان دروغهایی را که می‌سازد و می‌داند در خارج از کشور می‌توانند بکار کشف واقعیتها آیند و این کشف دروغ سازان را رسوا می‌کند، در سایت اینترنتی خود قابل دسترس نمی‌گذارد. قسمتی از دروغها (اخبار ویژه) را همگان نمی‌توانند بکشایند. چنانکه مقاله‌اش (کیهان 20 تیر 1380) زیر عنوان «فعالیت‌های اطلاعاتی در دفتر هماهنگی رئیس جمهور فراری»، در سایت کیهان قابل گشایش نیست. مقاله بسیار دراز است. در این مجموعه به قسمتی از آن می‌پردازیم که به دروغ سازها پیرامون فعالیت‌های اطلاعاتی مربوط می‌شوند. قسمتهای دیگر مقاله را نیز رها نمی‌کنیم. زیرا آن قسمتها نیز دروغهایی هستند که با بر گرفتن پوشش، حقایق درخور توجهی را آشکار می‌کنند.

فعالیت دفتر ریاست جمهوری در سه قسمت خلاصه می‌گردید:

1 - مدیریت اطلاعاتی دفتر بنی‌صدر،

2 - مدیریت و اداره دفتر بنی‌صدر،

3 - مدیریت هماهنگی دفتر بنی‌صدر.

× واحد اطلاعاتی در نهاد ریاست جمهوری:

- مدیریت اطلاعاتی بنی‌صدر به سرپرستی انتظاریون و عناصری از جمله بهبهانی، صدر الحفاظی و... اداره می‌گردید. (1)

- وظائف این گروه عبارت بود از

1 - شناسائی نهادها و عناصر خواص و مؤثر

2 - مبارزه و کار شکنی در مقابل حرکت رو به جلوی انقلاب اسلامی و اجرای جنگ روانی علیه خط امام و ولایت،

3 - ارتباط با عوامل خارجی، فراریان ضد انقلاب و... (2)

این گروه برای اجرای اقدامات پنهانی و اطلاعاتی علیه نیروهای اصیل خط امام و ولایت فقیه، افرادی از اداره مخابرات در اختیار داشته که وظائف آنها استراق سمع و شنود تلفنهای نیروهای خواص و مؤثر حزب الهی بود.

این کادر مجهز به جدیدترین وسائل فنی و الکترونیک بود (3) که تلفنهای افراد طراز اول مدافع انقلاب و کشور و حزب الهی را کنترل می کردند. تعدادی تیمهای آموزش دیده تعقیب و مراقبت، به همراه موتور سیکلت و اتوموبیلهای تند رو و پوششی در اختیار این واحد بود که به کار مراقبت اطلاعاتی از نیروهای فعال حزب الهی مبادرت می نمودند. این واحد در تمام ارگانها و مراکز فعالیت نیروهای خودی منبع گذاری کرده و عناصری را در سپاه، شورای نگهبان، حزب جمهوری اسلامی، دادگاههای انقلاب، صدا و سیما و در مجلس، همراه با نمایندگانی چون غضنفرپور و سلامتیان و... به نفع این دفتر اشتغال بکار داشته اند (4).

این واحد به غیر از استفاده از منابع، وسائل استراق سمع، از گیرندهها، ضبط صوتها، دوربینها و میکروفنهای قوی نیز، در موارد لزوم و ضروری سود می بردند.

* از طرف دیگر، از سوی این دفتر گروههای مجهزی جهت شناسائی افراد حزب جمهوری اسلامی و نهادهای مردمی و انقلابی به نقاط مختلف ایران که نهادهای انقلابی و مردمی مستقر بود، عزیمت می کردند تا نیروهای حزب الهی و خط امام و رهبری را شناسائی و رفت و آمدها در مراکز و نهادها را با مراقبتهای ثابت در محلهای استقرار، کشف و شناسائی نمایند (5).

* از دیگر اقدامات واحد اطلاعاتی دفتر بنی صدر بخش ستاد خبری بود که هر روز، قریب به 100 نفر دختر و پسر جوان در این بخش تردد داشته و بدین وسیله اخبار و اطلاعات مربوط به ارگانها و مراجع دولتی و نهادهای انقلابی و مردمی را در اختیار این بخش قرار می دادند. (6)

* این واحد توانسته بود با ارتشبد فردوست و تیمسار شادمهر نیز ارتباط برقرار نماید (7) و همکاری و پشتیبانی آنان را با این واحد جلب کند.

* از دیگر وظائف واحد اطلاعاتی دفتر رئیس جمهور، تهیه متن نطقها بود. در این واحد چند تیم متخصص اقدام به تهیه متن مستدل و منطبق بر گزارشات واحد اطلاعاتی می بود. (8)

* واحد اطلاعاتی دفتر رئیس جمهوری کنترل اطلاعاتی خود را بر روی قضات، بازرسان و آقایان بهشتی، خامنه ای، هاشمی رفسنجانی، رجائی و... (9) اعمال می کرد و کلیه رفت و آمدهای آنان را زیر نظر داشته و بصورت نوبه ای، روزانه گزارش می کرده است.

* این واحد علاوه بر اقدامات موصوف، مرکز اشاعه اخبار و شایعات بر علیه جامعه روحانیت مبارز، حزب جمهوری اسلامی، سپاه، نهادهای انقلابی و شخصیتهای اصیل خط امام و رهبری که به صورت روزانه توسط عوامل خود در سطح کشور شایع و منتشر می کردند. و در جهانی دیگر، ایجاد شکاف و افتراق و قطب بندیهای فسل کننده را با اطلاعات جمع آوری شده در بین روحانیت و نیروهای اصیل و مدافع انقلاب اسلامی و کشور دامن می زدند. (10)

در این راستا، دفتر همکاری و هماهنگی مردم با رئیس جمهوری نیز، یکی از مراکز تجمع عناصر ضد انقلاب، ساواکی، ارتشهای تصفیه شده رژیم طاغوت، گروهکهای کمونیستی، جریانات چپ و راست و... قرار داده بودند (11)

* ایجاد این مراکز توسط دفتر بنی صدر تشکل دادن به گروههای مختلف، از مائوئیستهای چپ رو تا ساواکی و... در یک مرکز تشکیلاتی بمنظور تدارک جبهه وسیع داخلی علیه خط امام و رهبری بود (12).

* فراگرد این اقدامات اطلاعاتی غیر قانونی و ضد امنیتی چنان جوی از تشویش، التهاب و ابهام و شایعات مخرب در بین مردم بوجود آورده بود که در نامه‌ای که توسط آقایان شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی نوشته شد، خطاب به حضرت امام سوال کردند: این خطر بطور جدی وجود دارد که انتخابات مجلس شورا، تحت تأثیر همین جو ناسالم منجر به انتخاب شدن افرادی که تسلیم رئیس جمهورند، شود و از داشتن مجلسی مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان محروم گردیم. در بند 16 نامه مذکور به تاریخ 28/ 11/ 1358 آمده است: «علائم تکرار مشروطه بچشم می‌خورد. متجددهای شرق زده و غرب زده، علی رغم تضادهای خودشان با هم، در بیرون راندن اسلام از انقلاب، همدست شده‌اند. (نمونه جلسه‌ای که از مذهبی‌های چپ گرا و محافظه کاران غرب گرا با ملی گراها، برای همکاری در مقابله با حزب جمهوری اسلامی در انتخابات اخیر تشکیل شده بود، آن را مورد توجه قرار دادند (13).

* کسان فعال و مرتبط با امریکا و متحدین در این ارتباط به اقدامات برای در اختیار آوردن مجلس پرداخته و دفتر همآهنگی مردم با رئیس جمهور را تأسیس و اکثر گروهها و دستجات باندی را متشکل کردند.

برای رسیدن به هدفهای مورد علاقه، به ایجاد حزب و برگزاری کنگره دولت ساز می‌پردازند. بارها بنی صدر گفته بود که اگر مجلس با من هم‌آهنگ نباشد، ایران دچار بحران و یا منفجر خواهد شد! (14)

* هر چند این کنگره جهت تشکیل حزبی دولتی موفقیتی نداشت، لیکن برای انتخابات مجلس ستادهائی توسط واحد اطلاعاتی طراحی شد. در این روندها برای کوبیدن نیروها و گروههای اصیل انقلاب اسلامی و مدافعین خط امام و رهبری، آن دفتر قانون شکن استقرار حاکمیت قانون بر جامعه و نقش اصلی با مردم است را شعار محوری خود قرار داد و حملاتی را به یاران امام (ره)، به اتهام قدرت طلب و انحصار طلب وارد ساختند. (15)

توضیح: از انواع پوششها که دروغ سازان بر واقعیت می‌پوشانند، رایج ترینشان «آی دزد» است. توضیح اینکه ضد گرداندن، رایج ترین روشها در تاریخ ایران بوده و هنوز نیز هست. ادبیات و تاریخ ایران پر از انواع وارنه سازی و ضد گردانی است: پهلویها کودتای 28 مرداد سیا و انتلیجنت سرویس را «قیام ملی» گرداندند و شاه مصدق را عامل خارجی نیز خواندند! ملاتاریای ایران گیتی سازمان اطلاعات (36 میلیونی به قول خمینی) ساخت و واواک و سازمان ترور ایجاد کرد و اینک ارگان سازمان ترور با مدیریت کسی که در خدمت واواک بوده و اکنون از چند وظیفه ایهای سازمان ترور است، دفتر رئیس جمهوری را که چند عضو بیشتر نداشت، صاحب سازمان اطلاعاتی با این وسعت می‌گرداند! گستاخی ارگان سازمان ترور اندازه نمی‌شناسد. زیرا با وجود 20 سالی که مردم کشور سازمانهای اطلاعات سپاه، واواک و اینک سازمان ترور با واواک موازی را زیر چشم دارند و می‌دانند چه کسانی آنها را بوجود آورده‌اند، آنها را به دفتر منتخب مردم ایران در بهار آزادی منتسب می‌کنند! راستی اینست که اگر دفتر خمینی و رهبری حزب جمهوری اسلامی (بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و...) را بجای دفتر بنی صدر قرار بدهیم، واقعیت همان می‌شود که روی داده و در پی کودتای خرداد 60، بمدت بع قرن، جنایت و خیانت و فساد را رویه کرده و اینک دستگاهی وسیع در خدمت الیگارشلی مافیاه و قدرتهای خارجی همدست این الیگارشلی است. با وجود این، از 15 دروغ، حجاب بر می‌گیریم تا حقایقی روشن شوند که می‌توانند بکار مبارزه با سازمان ترور و رهبری آن آیند:

آیا سازماندهی کودتای خرداد 60 همان سازماندهی کودتای خزنده امروز است؟:

تکرار کنیم که عقل قدرت مدار نمی تواند با تخریب خود شروع نکند. کیهان، ارگان مافیهای نظامی - مالی نیز چنین کرده است: بزعم تهیه کنندگان این مقاله، « مدیریت اطلاعاتی » دفتر بنی صدر، نه مردم و سازمانهای سیاسی بیرون از حاکمیتی بودند که در کار استقرار استبداد فراگیر بود. بلکه این مدیریت سازمانها و « نهاد » هائی را تحت تعقیب و مراقبت قرار می داد که، با کودتای خرداد 60، آزادیها و حقوق انسانی مردم کشور را از میان بردند. پرسیدنی است که اگر « اطلاعات 36 میلیونی » بجای تعقیب ایرانیان تا سپردن آنها به جوخه اعدام و یا ناگزیر کردنشان به مهاجرت از کشور، دستگاههای دولتی و شبه دولتی را تحت نظارت قرار می داد، کجا دولت ملاتاریا، دولت خیانت و فساد و جنایت می شد؟ بدین قرار، ناخواسته، نوشته ستایشی کم مانند از منتخب مردم ایران و دفتر او است. به قول مقاله نویس نه تنها یک فعال سیاسی و یک ایرانی تحت تعقیب اطلاعاتی نبوده است، بلکه هدف « مدیریت » اطلاعاتی حمایت از فعالیتهای سیاسی گروههای سیاسی نیز بوده است. استثنائی که مقاله قائل شده است، حزب جمهوری اسلامی و « حزب الله » است. اما این گروهها در کار کودتا بودند و کودتا نیز کردند. با وجود این،

1 - می نویسد « مدیریت اطلاعاتی » دفتر بنی صدر را انتظار یون، صدر الحفاظی و بهبهانی و... اداره می کردند. مقاله نویس اسم دیگری نتوانسته است پیدا کند و گر نه « و... » بکار نمی برد. واقعیت اینست که آن زمان، اطلاعات ریاست جمهوری یک متصدی بیشتر نداشت و او شهید صدر الحفاظی بود که اعدام شد. کار او دریافت اطلاعاتی بود که به دفتر ریاست جمهوری می رسیدند. می باید این اطلاعات را تنظیم می کرد و به نظر رئیس جمهوری می رساند. در مواردی که رئیس جمهوری لازم می دید، دستور کسب اطلاعات را به ترتیبی که در توضیحات آینده می آید، می داد. در عوض، دفتر خمینی و حزب جمهوری اسلامی سازمان اطلاعاتی غیر قانونی تشکیل داده بودند: اطلاعات سپاه از کسانی تشکیل شده بودند که حتی پیش از تشکیل سپاه، برای خمینی کار می کردند. به ترتیبی که پیش و بعد از قتلهای زنجیره ای آشکار شد و بر زبان مقامات رژیم آمد (وجود محفلها، طرفداران منتظری که تصفیه شدند، طرفداران احمد خمینی که تصفیه شدند، وابستگان به هیأت مؤتلفه، کسانی که امروز « اصلاح طلب » شده اند)، اگر واواک ترکیب نامتجانس پیدا کرد، بخاطر این بود که از ترکیب انواع اطلاعات بوجود آمد. حالت پر هرج مرج امروز نیز گزارش می کند که دارندگان سازمان اطلاعات نه دفتر رئیس جمهوری که دفاتر و سازمانهایی بودند که بنا بر قانون، حق نداشتند سازمان اطلاعاتی داشته باشند. آن زمان، رئیس جمهوری فرمانده کل قوا بود. بنا بر این، ادارات اطلاعات ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی می باید مرتب به او گزارش اطلاعاتی می دادند. وجود دایره ای که این اطلاعات را تصدی کند، قانونی بود.

2 و 9 و 14 - مدعی است یکی از کارهای « مدیریت اطلاعاتی » ارتباط با عوامل خارجی، فراریان ضد انقلاب بوده است. تا این زمان، حتی یک مورد ارتباط را رژیم ملاتاریا نتوانسته است نشان بدهد. در عوض، ارتباط ملاتاریا با عوامل خارجی و فراریان ضد انقلاب، یک رشته افتضاحهای بین المللی را بوجود آورده اند:

* اکبر سورپرایز و ایران گیتهای امریکائی و انگلیسی و اسرائیلی و فرانسوی و آلمانی (دو آلمان غربی و شرقی سابق) و اثریشی و سوئدی و اسپانیولی و پرتغالی و ایتالیائی و لهستانی و عضویت در اختاپوس جهانی فساد،

* شرکت خانواده هاشمی رفسنجانی در مؤسسات برادران هندی جاه که اشرف پهلوی نیز در آن سهم دارد،

* نقش قربانی فر و بسیاری از افراد « ضد انقلاب فراری » در خرید اسلحه
* همکاری با افراد « ضد انقلاب فراری » در معاملات نفتی که خانواده هاشمی رفسنجانی و 5 خانواده دیگر
برقرار کرده‌اند. همکاری « تجاری » این خانواده‌ها با خانواده صدام و برخی از خانواده‌های سعودی و شیخ
نشینها، امروز از پرده بیرونند،

* مأموریت دادن به حیدری برای خرید اسلحه از اسرائیل با تحصیل « فتوی » از خمینی (بنا بر فتوای او، در
شرایط جنگ، خرید اسلحه از اسرائیل بی مانع بود) که منجر به فساد بزرگ شد: 53 میلیون دلار پول را
حیدری بالا کشید و با بهشتی تقسیم کرد. بدستور، بنی صدر، رئیس جمهوری، شهید سرهنگ فکوری، وزیر
دفاع، اعلام جرم کرد. وقتی مسلم شد نیمی از این پول به حساب بهشتی ریخته شده‌است، ملاتاریا حاضر شد
بخش بزرگی از مطالبات ایران از فرانسه را ببخشد تا دستگاه قضائی این کشور پرونده را بخواباند. بنی صدر
نامه‌ای به نخست وزیر فرانسه نوشت که این ننگ بر دامن فرانسه می‌ماند و هر روز که مردم ایران صاحب
دولتی از خود شوند، حق خویش را مطالبه خواهند کرد.

* تصریح آلکساندر هیگ نخستین وزیر خارجه ریگان، وقتی در 1981 به ریاست جمهوری رسید. او که اینک
برای شرکتهای نفتی کار می‌کند تصریح کرد که از 1981 بدین سو، از طریق رفیق دوست با هاشمی
رفسنجانی و از راه هادی خامنه‌ای با سید علی خامنه‌ای ارتباط مستمر دارد.

اما وقتی ارگان سازمان ترور از « ارتباط با عوامل خارجی » می‌نویسد، در واقع قلب حقیقت می‌کند که
نوع دیگری دروغ کردن راست است. توضیح اینکه اطلاع یافتن از روابط پنهانی که میان کسان خمینی و
سران حزب جمهوری اسلامی با اسرائیل و انگلستان و امریکا برقرار شده بود، موجب محکوم شدن دو شهید،
نواب و صدرالحفاظی به اعدام شد. محمدی گیلانی، قصاب آن روز اوین گفته بود: شما بیش از حد اطلاعات
دارید!

ترتیب تحصیل اطلاعات این بود: دفتر ریاست جمهوری دو رشته اطلاعات دریافت کرد: اطلاعاتی که به
دفتر ریاست جمهوری می‌رسیدند. و اطلاعاتی که روزنامه انقلاب اسلامی بدست می‌آورد:

*اطلاعاتی که به دفتر ریاست جمهوری می‌رسیدند، منابع زیر را داشتند:
الف - اطلاعاتی که از حزب جمهوری اسلامی به دفتر می‌رسیدند. تهیه کنندگان مقاله مدعیند دفتر ریاست
جمهوری عوامل نفوذی داشته است و آنها این اطلاعات را در اختیار می‌گذاشته‌اند. واقعیت اینست که آن
حزب ترکیبی از تمایلهای گاه متضاد می‌بود. یک تمایل آن، « خط کاشانی - بقائی » بود. تمایل ضد این
تمایل نیز وجود می‌داشت. این تمایلهای از راه درز دادن اطلاعات، در درون حزب، با یکدیگر مبارزه
می‌کردند. زمانی هم که « خط سید ضیاء » (هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و هیأت مؤتلفه و خط کاشانی -
بقائی) در اقلیت شدند، با مراجعه به خمینی، حزب را منحل کردند. اطلاعات پیرامون روابط پنهانی و توافق بر
سر گروگانها عمده از طریق تمایل مخالف این سازشها به دفتر ریاست جمهوری می‌رسیدند.

بخشی از اطلاعات نیز توسط عوامل نفوذی سازمان مجاهدین خلق تحصیل و در اختیار دفتر ریاست
جمهوری قرار می‌گرفت: نوار بهشتی که در آن، تصریح می‌کند از گروگانها باید مثل یک آتو بر ضد بنی صدر
و کارتر استفاده کرد و نوارهای حسن آیت که، در آنها، او می‌گوید هدف طرح تعطیل دانشگاهها از بین بردن
پایگاه بنی صدر در جامعه است و پس از آنکه بنی صدر آن طرح را خنثی کرد، هم او (آیت) از نقشه دیگری
صحبت می‌کند که « پدر بنی صدر هم حریف آن نمی‌شود.»

ب - اطلاعاتی که از ایرانیان مقیم فرانسه به دفتر بنی صدر رسیدند که بنا بر آنها، حضور کسانی از نزدیکان خمینی و هاشمی رفسنجانی و بهشتی در فرانسه که گفته می‌شود برای گفتگوهای محرمانه با امریکائیان آمده‌اند، اطلاعات آمده از حزب جمهوری را تأیید و روشن می‌کردند.

ج - گزارش رضا پسندیده از سفر خود به مادرید و مراجعه امریکائیان به او و تأکیدش که اگر شما حاضر نشوید، آنها با رقبای شما معامله می‌کنند. و نیز گزارش صادق طباطبائی یک ماه بعد از انجام مأموریتش بدستور خمینی برای تماس با دستگاه کارتر که به تهیه 4 شرط از سوی حکومت کارتر و اعلام آن از سوی خمینی منجر شد. این مراجعه لازمه سازش پنهانی با ریگان و بوش بود. زیرا اگر قرار داد پیش از شروع بکار ریاست جمهوری جدید منعقد نمی‌شد، دیگر هرگونه سازشی از پنهان و آشکار غیر ممکن می‌شد.

* اطلاعاتی که به روزنامه انقلاب اسلامی می‌رسیدند و در اختیار دفتر ریاست جمهوری قرار می‌گرفتند، روزنامه را به پی‌گیری بر می‌انگیختند. به استناد این اطلاعات بود که سید حسین نواب، در سرمقاله‌هایی که به قلم او نوشته می‌شدند، با صراحت از سارشهای پنهانی رهبری حزب جمهوری اسلامی سخن بمیان می‌آورد.

* افزون بر این اطلاعات، قطب زاده در مقام وزیر خارجه نیز اطلاعاتی دریافت می‌کرد. به استناد این اطلاعات بود که به مجلس نامه نوشته و هشدار داد. دانستنی است که بنا بر قانون مصوب شورای انقلاب، این در وزارت خارجه بود که سازمان اطلاعات خارجی می‌باید تشکیل می‌شد.

به استناد مجموع این اطلاعات، صدرالحفاظی گزارشی در 100 صفحه، پیرامون روابط پنهانی خمینی و رهبری حزب جمهوری اسلامی با گروه ریگان و بوش تهیه کرد. علت اعدام او این گزارش بود.

* مقاله نوبسان از کار تعقیب و مراقبت اطلاعاتی در باره قضات، بازرسان و آقایان بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی و رجائی و... می‌نویسند. اتفاقی نیست. چرا که در اکتبر سورپرایز و ایران گیت همین اشخاص دست اندر کار بودند. پرسیدنی است آیا نوعی تهدید هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای است و یا کوششی است برای آنکه خیانت این اشخاص را ادعای « دفتر بنی صدر » بیاوراند. می‌دانیم که بهزاد نبوی، « اصلاح طلبی » که اینک از صاحبان شرکت پتروپارس شده‌است، در جلسه غیر علنی مجلس حاضر شد و گفت: قصد واقعی رئیس جمهور از اعلام جرم، به محاکمه کشاندن رجائی و بهزاد نبوی نیست بلکه به محاکمه کشاندن امام خمینی و آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی است. چرا که ما دستور اجرا کرده ایم!

بهر رو، این قسمت از مقاله اعتراف سوزناک رهبری سازمان ترور به موفقیت بنی صدر و همکاران او در فاش کردن سازشهای پنهانی، اکتبر سورپرایز و ایران گیت است. در حقیقت، بهنگام ورود به پاریس، در نخستین مصاحبه با مطبوعات، بنی صدر گفت: هجرت او برای پرده برداشتن از پیوندهای ارگانیک خمینیسم با ریگانسم است. او و همکارانش مهاجرت را بر گزیدند زیرا بدرست تشخیص دادند صحنه اصلی مبارزه آنجاست که می‌توان روابط پنهانی را آشکار و قطع شدنشان را ناگزیر کرد. قطع شدن رابطه‌های پنهانی شرط دنبال کردن تجربه انقلاب و رساندن آن به نتیجه یعنی استقرار مردم سالاری بود و همچنان هست.

3 - تهیه کنندگان مقاله مدعی هستند « مدیریت اطلاعات » مجهز به وسائل فنی و الکترونیک بوده‌است. اگر چنین بود لابد کودتا کنندگان یکی از وسائل را نمایش می‌دادند. در عوض، این دفتر بود که پرده از ایجاد سازمان اطلاعات و ترور در حال تشکیل برداشت. ماجرا از این قرار بود که « دادگاه انقلاب » مدیر کل گمرک مهر آباد را توقیف کرد. همکاران او به دفتر ریاست جمهوری اطلاع دادند که علت توقیف او، اجازه ترخیص ندادن به واردات آلاتی است که بکار جاسوسی و ترور می‌آیند. تفنگهای دوربین دار مخصوص ترور مجهز به دوربینها برای نشانه‌گیری در شب، انواع سلاحهای کوچک برای کشتن از نزدیک، انواع میکروفنها برای شنود و... تحقیق در باره وارد کننده معلوم کرد که وارد کننده اطلاعات سپاه یا همان گروهی است که

تحت نظر مستقیم خمینی و فرزند او احمد خمینی بود. بدین سان، نخستین هشدار بنی صدر که گوشهای سنگین نشنیدند، پیرامون خطر پیدایش سازمان ترور، آنها در بطن دولت بود.

4 و 5 - مقاله نویسان مدعی تشکیل تیمهای آزموده برای مراقبت اطلاعاتی سپاه و شورای نگهبان و حزب جمهوری اسلامی و گروههای شناسائی حزب جمهوری اسلامی و نهادهای انقلاب و... توسط مدیریت اطلاعاتی می شوند. همچنان عقل قدرت مدار با تخریب خود شروع می کند: پس این سازمانها فعالیتهای غیر علنی و سری می داشته اند که اطلاع از آنها می توانسته است از انجام شدنشان جلوگیری کند. آن فعالیتهای غیر علنی کدامها بودند؟ سازشهای پنهانی با قدرتهای خارجی و تدارک کودتای خزانده.

اما اگر این تیمها وجود داشتند، چرا حتی یک تن از آنها با اسم و رسم معرفی نشد؟ در عوض،

* سرهنگ حاتمی جاسوس خمینی و رهبری حزب جمهوری اسلامی در دفتر ریاست جمهوری بود. رئیس جمهوری مطلع بود ولی هیچ نگفت زیرا اخراج او موجب می شد دیگری را جانشین او کنند. کما اینکه * گرمارودی را خریدند و در دفتر ریاست جمهوری به جاسوسی وادار کردند. پسندیده برادر خمینی رئیس جمهوری را از جاسوسی او آگاه کرد. وقتی رئیس جمهوری او را احضار کرد و پرسید: در این دفتر چه امر محرمانه ای وجود دارد که شما می روید به آقای خمینی گزارش می دهید؟ گریه کرد و به خمینی بسیار ناسزا گفت و گفت: دو همسر و فرزندان دارد و حقوقش کافی نیست و... بیاد می آورد که او به خمینی نامه نوشت که به شما عرض کردم این عمل موجب بی آبرویی می شود و شما فرمودید دیگران برای اسلام جان خود را می دهند شما نیز آبروی خود را بدهید! و خمینی طی نامه ای تصدیق کرد که به او چنین گفته است. عقل زورمدار خمینی نیز ماهیتش را آشکار کرد: کاری که بی آبرویی ببار آورد ضد اسلام می شود و نه فداکاری بخاطر اسلام. در واقع، او می باید دروغ می ساخت و این دروغها مجوز زورگویی دستگاه خمینی می شد تا آبرویش می رفت.

* در کتاب « غائله 14 اسفند » چند بار، گفتگوهای تلفنی رئیس جمهوری را که شنود دستگاه اطلاعاتی ملاتاریا ضبط کرده بود، نقل کرده اند. بدین قرار، دستگاههای شنود را دشمنان آزادی بودند که بکار می بردند.

6 - مقاله نویسان مدعی وجود ستاد خبری و تیم 100 نفری دختر و پسر شده اند. هرچند چنین تیمی در دفتر ریاست جمهوری وجود نداشت و کارکنان این دفتر به یک پنجم این عدد نیز نمی رسیدند، اما در عوض، از مشکلاتی دفتر ریاست جمهوری وجود « تیمی » بود که بهشتی آورده و با آنها دبیرخانه شورای انقلاب را تشکیل داده بود. این افراد مدعی بودند که چون شورای انقلاب منحل شده است، آنها خود به خود، اعضای دفتر ریاست جمهوری می شوند! به آنها گفته شد، اگر هم خود به خود اعضاء می شوید، اعضای دبیرخانه مجلس می شوید. بروید آنجا. اما آنها مأموریت داشتند در دفتر بمانند و در « مهار اطلاعاتی » رئیس جمهوری و همکاران او، کاری را بکنند که مقاله نویسان به « مدیریت اطلاعات » دفتر بنی صدر نسبت می دهند. با اخراج شدن اعضای این « تیم » از دفتر ریاست جمهوری، برخی از آنها به خدمت « دادگاه انقلاب » درآمدند و شکنجه گرانی شدند که همکاران بنی صدر را شکنجه می کردند. همکاران شریعتمداری تواب ساز اوین، برخی از اعضای این تیم بودند.

7 - یکی از جاهلانترین و در عین حال گویاترین قسمتهای این دروغ سازی، نسبت دادن بر خورداری « مدیریت اطلاعات » از همکاری سرلشکر شادمهر و ارتشبد فردوست است. حال آنکه،

* سرلشکر شادمهر پیش از ریاست جمهوری بنی صدر، با صوابدید خمینی، رئیس ستاد ارتش شده بود. در ماههای اول ریاست جمهوری او همچنان رئیس ستاد ارتش بود. به خمینی گزارش کرده بودند که شادمهر در جلسات با افسران، از رهبری روحانی انقلاب بدگویی کرده است. خمینی خواستار برکناری او شد. با موافقت

خمینی، سر تیپ فلاحی جانشین او شد. پس از آن، شادمهر مشاور نظامی رئیس جمهوری شد. آنهم برای آنکه او را بخاطر گزارش کذائی نکشند. وگرنه، نه به دفتر ریاست جمهوری می آمد و نه کاری انجام می داد.

* و در مورد فردوست بود که بنی صدر به خمینی گفت: پس راست می گویند که فردوست با شخص شما در ارتباط است و ایادی او در ارتش و ساواک سابق اطلاعات در اختیار شما می گذارند! خمینی بهیچرو تکذیب نکرد اما حاضر هم نشد بگوید منشاء اطلاع او در باره شاد مهر کیست.

دانستنی است که فردوست نخستین امیر ارتش ایران بود که به سفارت امریکا رفت و گفت: چاره کار رفتن شاه از ایران است. او که نزدیک ترین کسان به شاه سابق بود، مظنون شد که عامل روسها بوده است. بعد از انقلاب نیز، اگر در ایران ماند و دستگیر نشد، بخاطر رابطه با شخص خمینی بود. اما تاریخ مصرف او نیز تمام شد و دستگیر گشت. پس از دستگیری، نیز، خاطرات و هر آنچه را او در بازپرسیها گفته است، در دو جلد منتشر کردند. اما کلمه ای از روابط او در ایام انقلاب و پس از آن، با مقامات رژیم جدید در آنها نیست. آیا اگر او جز با خمینی و همداستان او در استقرار استبداد ارتباط می داشت، باز روابطش محرمانه نگاه داشته می شد؟

جالب اینکه روزنامه عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره 163 (12 تیر 78) نوشت: "مرگ اسماعیل رایین نویسنده کتاب فراماسونری در ایران و مطلع ترین فرد نسبت به شبکه جاسوسی انگلیس در کشورمان و مرگ فردوست و بقایی که از مؤثرترین و کلیدی ترین عمال انگلیس به شمار می آمدند در زندان جمهوری اسلامی ایران و پیش از آنکه اعترافات مفید و مؤثری از آنها اخذ شود و بالاخره خودکشی سعید امامی همزمان با اعترافات جدید وی از مرگهای مشکوک هستند که تنها با پذیرش فرضیه نقش آفرینی سرویسهای اطلاعاتی بیگانه در کشور قابل توجیه است.

عصر ما ادامه می دهد: «اسماعیل رایین نویسنده سه جلد کتاب "فراماسونری در ایران" بود که گسترده ترین تحقیقات را در مورد شبکه فراماسونری (یکی از مهمترین شبکه های جاسوسی انگلیس در ایران) به عمل آورده بود و به قرار اطلاع جلد چهارم کتاب خویش را آماده انتشار کرده بود)

در روزهای اول انقلاب روزنامه ها خبر از فوت وی در موسسه انتشاراتی امیر کبیر دادند و علت مرگ وی نیز گفتگو و جدل نامبرده با مدیران آن موسسه بر سر وجوه مربوطه به انتشار کتابهایش عنوان شد. آقای مهندس میر حسین موسوی نقل می کرد که مدتها پیش از این حادثه اسماعیل رایین تلاش داشته ایشان را که در آن هنگام اداره روزنامه جمهوری اسلامی را بر عهده داشت ملاقات کند. اما موفق نمی شده است. شب قبل از حادثه به هنگام خروج میر حسین موسوی از دفتر روزنامه، اسماعیل رایین بر سر راه مهندس موسوی قرار می گیرد و با اضطراب و نگرانی می گوید: " دستم به دامنتم می خواهند مرا بکشند " مهندس موسوی پاسخ می دهد " چرا به دادستانی انقلاب رجوع نمی کنید. بنده که مسئولیتی در این زمینه ندارم ".

عصر ما ادامه می دهد: « فردوست مدتی پیش از مرگ مرتباً به برخی از بازجوهای خود می گفته است که انگلیسی ها می خواهند مرا بکشند. و بقائی نیز بلافاصله پس از شروع بازجویی به ظاهر بیمار شده و به بیمارستان می رود و پس از چند روز در بیمارستان جان می سپارد.»

بدین قرار، عصر ما قبول می کند که افراد فوق توسط بازجویان و عمال رژیم که برای انگلیسیها کار می کردند، در زندانها، دیگر عوامل انگلیس را که در ایران از روابط ملاناریا با انگلیس مطلع بوده اند را از سر راه برداشته اند.

8 - مقاله نویسان مدعی شده اند « مدیریت اطلاعات » نطقهای مستدل و منطقی رئیس جمهوری را تهیه می کرده است. در حقیقت، سازمانی که ارگان سازمان ترور وجودش را به دفتر بنی صدر نسبت می دهد، متناسب با کار غول آسائی است. زورپرستان بی دانشی چون شریعتمداری کجا می توانند تصور کنند یک

گروه کوچک بتوانند در تمامی قلمروها (مقابله با ملاتاریا، جنگ، تبلیغ فرهنگ مردم سالاری، برقرار کردن جریان اندیشه، تا مدتی اداره اقتصاد و از آن پس اداره بخشی از آن، تحقیق و تألیف، انجام وظائف ریاست جمهوری) با موفقیت عمل کنند؟ اما همانطور که روش درخور امکان داد در این مقاله، حقایق نهفته در پوشش دروغ را آشکار کنیم، آن روز نیز شمار کمی می‌توانستند همین کار را بکنند. افزون بر اینکه بنی‌صدر طی 15 سال کار، برگه‌دانهائی از تاریخ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و نیز طبیعت ایران فراهم آورده بود، همه روز، بخشی از وقت خویش را صرف خواندن گزارشهای می‌کرد که دستگاههای دولتی و بیشتر محققان در اختیار او می‌گذاشتند. همکاران او نیز این روش را بکار می‌بردند.

در عوض، سخنرانیهای خمینی و خامنه‌ای سرشار از ضد اطلاعاتی هستند که باب طبع آنها بودند و هستند. از هزاران نمونه، نمونه سخنان خامنه‌ای در باره قتل‌های زنجیره‌ای بس. سناریوها که ساختند و پرونده‌ای که پرداختند و محاکمه قلابی که تشکیل دادند، همه بر پایه همان «ضد اطلاعات» ساخته شدند که در سخنان خامنه‌ای آمدند. در واقع، سخنرانیهای او و هاشمی رفسنجانی سرشار از «ضد اطلاعات» هستند که واواک سازمان ترور «تولید» می‌کند.

10 - تهیه کنندگان مقاله از «بخش شایعه علیه روحانیت مبارز تهران، حزب جمهوری اسلامی» و... می‌نویسند. غافل از اینکه ریاست جمهوری بنی‌صدر شفاف بود. او، روزانه، کار خود را به مردم گزارش می‌کرد. در واپسین پیام خمینی به بنی‌صدر، تعطیل کارنامه یکی از شرطها بود که خمینی بمیان آورده بود. وجود کارنامه گویای این واقعیت است که نه محلی برای شایعه سازی بود و نه نیازی به آن. دلیل آن اینکه مقاله نویسان حتی یک نمونه از این شایعه‌ها را نتوانسته‌اند، بعنوان مثال، نقل کنند. در عوض، کارخانه شایعه سازی و شایعه پراکنی را رهبری حزب جمهوری اسلامی براه انداخته بود. دروغهایی که در این گزارش آمده‌است (از جمله دفاتر هماهنگی مرکز تجمع ساواکیها و... شده است)، بنی‌صدر در 20 نقطه تهران 20 دفتر هماهنگی ایجاد کرده‌است تا تهران را تصرف کند و... نمونه‌هایی از ده‌ها شایعه بودند که «خط سید ضیاء» می‌ساخت و می‌پراکند. این شایعه‌ها، در انقلاب اسلامی و در کارنامه رئیس جمهوری، مرتب موضوع بحث می‌شدند.

11 و 12 - مقاله نویسان مدعی هستند که دفاتر هماهنگی مرکز تجمع ساواکیها و عناصر ضد انقلاب و ارتشهای تصفیه شده بودند. و مدعی هستند که کار مدیریت اطلاعاتی تمرکز دادن به مائوئیستهای چپ تا ساواکیها بود. بدیهی است نه یک عنصر ضد انقلاب و نه یک ساواکی را اسم می‌برد که در این دفاتر فعالیت می‌کرده‌اند. روزنامه در خدمت «خط سید ضیاء» که مدیریتش در واواک، دست‌آموز ساواکیهای شاه در شکنجه کردن و «توبه دادن» بوده‌است و مورخش کسی چون ابراهیم صفائی، جیره خوار انگلستان و ساواکی است، می‌داند در منجلا ب ننگ و جنایت و خیانت است و گمان می‌کند می‌توان زلال تقوی و صداقت را با جانشین ملاتاریا کردن دفتر بنی‌صدر آلود.

اما باز از جالب‌ترین قسمتهای این مقاله سراسر دروغ، قسمتی است که در آن مدعی می‌شود «مدیریت اطلاعاتی» گروههای مائوئیست و... را متمرکز می‌کرده‌است. در حقیقت، با این دروغ واقعیت مهمی را می‌پوشاند:

* در تاریخ ایران، بنی‌صدر نخستین کس است که با هر سه رأس مثلث زور پرست به مقابله برخاست. اگر او تقوای سیاسی را به صد در صد نمی‌رساند، ممکن نبود بتواند با هر سه رأس مثلث زور پرست بمقابله برخیزد. همکاری هر سه رأس در کودتا، ثبت تاریخ ایران و از عوامل انحلال این مثلث و آزادی ایران است:

- پیش از کودتا، حزب توده آشکارا جانب خمینی و حزب جمهوری اسلامی را گرفته بود و کیانوری در مصاحبه‌ای گفت: روشهای مبارزه با بنی‌صدر را حزب ما به حزب جمهوری اسلامی می‌آموخت. و

- ماهها پیش از کودتا، روزی بهشتی در شورای انقلاب گفت: ما مشکل خود را با فدائیان خلق حل کردیم. این حل کردن موجب انشعاب شد و «اکثریت» جانب کودتاجیان را گرفت.

- بختیار، بتکرار، می‌گفت: خطر بنی‌صدر است. نخست او را باید از پا در آورد. غیر از کودتای نوژه که قصد از آن پاره کردن شیرازه ارتش و زمینه سازی برای حمله موفق ارتش عراق بود، این رادیو بختیار بود که خبر جعلی رفتن بنی‌صدر به کرمانشاه برای تدارک کودتا را پخش کرد. مجوز خمینی در اقدام به کودتای ننگین خرداد 60، از جمله «خبر رادیو بختیار» بود! در زندان نیز طرفداران بنی‌صدر را فراوان شکنجه دادند تا مگر آنها را وادار کنند اعتراف کنند نقشه کودتائی در کار بوده‌است.

- خمینی در واپسین پیام خود از بنی‌صدر خواست 8 گروه سیاسی را محکوم کند. از آنها، یکچند گروههای سیاسی زور پرست شریک ملاتاریا در کودتا بودند. بنی‌صدر نپذیرفت و گفت: با آنکه یکچند از این گروهها هم‌دست حزب جمهوری اسلامی هستند، اما وظیفه ریاست جمهوری اینست که از اصل آزادی احزاب دفاع کند. بگذریم از اینکه مدت 2 دهه است، این گروهها، سپاسگزاری بکنار، از ناسزاگوئی و دروغ پراکنی بر ضد بنی‌صدر باز نایستاده‌اند و بدین کار، ماهیت زور پرست خود را آشکار کرده‌اند و می‌کنند.

بهررو، از کودتا بدینسو نیز، سه رأس مثلث زور پرست، در هماهنگی با یکدیگر، بر ضد بنی‌صدر و فعالان سیاسی برآستی مردم سالار، فعالیت می‌کنند. اما مبارزه با مثلث زور پرست نزدیک است که پیروز شود. میرود که ایران، برای نخستین بار و برای همیشه از سلطه این مثلث آزاد شود.

13 - طرفه اینکه شاهد مقاله نویسان رهبر سازمان ترور است! نامه‌ای را شاهد می‌آورد که بهشتی و هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی و باهنر، یعنی گردانندگان حزب جمهوری اسلامی آن روز، در 28 بهمن ماه 1358، به خمینی نوشته‌اند. می‌گویند که دروغگو کم حافظه می‌شود. علت آنست که دروغ را بدون تناقض نمی‌توان ساخت. در این نقد، بنا بر شمارش تناقضها نبود، بنا بر بیرون کشیدن حقیقت از پوشش دروغ بود. وگرنه تناقضها بسیارند. از جمله تناقضها یکی این که این نامه را شاهد وجود آن دستگاه اطلاعاتی وسیع می‌آورد. حال آنکه انتخابات ریاست جمهوری در 5 بهمن انجام گرفت. مراسم تنفیذ در 15 بهمن، بعد از آن انجام شد که سران حزب جمهوری اسلامی بر پایه تصور مرگ خمینی در کمتر از 3 ماه، به این تصمیم رسیده بودند که اگر ریاست جمهوری از سوی خمینی تنفیذ نشود، بعد از مرگ او، به این عنوان که ریاست جمهوری رسمیت ندارد، اسباب تجدید انتخابات را فراهم آورند. بهررو، در زمان نوشته شدن نامه حضرات به خمینی، هنوز نه ریاست جمهوری بودجه‌ای و نه دفتری داشت و نه «مدیریت اطلاعات». در عوض،

* قرار بود انتخابات مجلس انجام نشود. تا وقتی که بحرانهای داخلی و خارجی پایان برسند. اما انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، سران حزب جمهوری اسلامی را آشفته خاطر کرد. آن نامه بیانگر این آشفته‌گی خاطر است. مقاله نویسان این بار پوشش دروغ بس نازکی بیش نمی‌توانند بسازند: دخالت در انتخابات مجلس و تشکیل مجلسی «از افرادی که تسلیم رئیس جمهورند»! در حقیقت،

الف - هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه گفت: بعد از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری، ما نزد امام رفتیم و گفتیم چنان نشد که قرار بود و امام فرمودند شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید. نامه‌ای که مستند مقاله نویسان شده‌است، هدفی جز گرفتن مجوز تقلب در انتخابات مجلس و تصرف آن نداشته است. طرفه اینکه در آغاز بند 11 نامه می‌نویسند:

« دستور جنابعالی در خصوص حمایت از رئیس جمهوری منتخب که کاملاً بجا و لازم بود و ما خود بدان معتقدیم، مورد سوء استفاده در جهت پیشبرد اهداف خاصی قرار گرفت و می‌گیرد.»

و پس از خواندن روضه‌ای برای خود، می‌نویسند:

« متأسفانه این خطر بطور جدی وجود دارد که انتخابات مجلس شورای ملی، تحت تأثیر همین جو ناسالم، منجر به انتخاب شدن افرادی که تسلیم رئیس جمهورند بشود. و از داشتن مجلسی مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان محروم گردیم.»

بنا بر اظهار هاشمی رفسنجانی، خمینی مجوز «انتخاب یک مجلس مستقل و حافظ اسلام» را به او می‌دهد. ب - اما همانطور که تجربه دو دهه نشان می‌دهد، ملاتاریا یک مجلس دست نشانده می‌خواست. نگرانی واقعیش این بود که انتخابات مجلس نیز یک مجلس قوی و مستقل را پدید آورد و ملاتاریا آرزوی تصرف دولت را بگور ببرد. بنی صدر با توجه به خطر، از مردم خواست هرچا آزادی نامزد شدن و رأی دادن نبودند، در انتخابات شرکت نکنند. هیأت‌های نظارت از قضاوت تشکیل داد. با وجود مسلم بودن فراوانی تقلبات، به امر خمینی، مجلس تشکیل شد.

ج - رأی این مجلس به « عزل » رئیس جمهوری که به اعتراف هاشمی رفسنجانی در « عبور از بحران »، بدستور خمینی انجام گرفت و وجود انگشت شمار نماینده مخالف با کودتا - که بسوی یکی از آنها تیر اندازی شد و دیگری زندانی و شکنجه شد - و رفتاری که از آن زمان تا امروز با مجلس می‌شود، جای تردید نمی‌گذارد که اعلام خطر بنی صدر به مردم ایران برحق بوده‌است. او خطاب به خمینی گفت و نوشت: شما آنچه را خود می‌خواهید و می‌کنید، به من نسبت می‌دهید. در واقع این منم که خواهان مجلس قوی و مستقل هستم و این شما هستید که می‌خواهید مجلس آلت فعل شما بگردد.

د - مقاله نویسان دروغ دیگری ساخته‌اند تا معنای قول بنی صدر را وارونه کنند. در حقیقت، بنی صدر گفته بود: مجلس باید با رئیس جمهوری هماهنگ باشد. رئیس جمهوری از مردم خواسته بود اگر بخاطر آزادی و استقلال و رشد و اسلامی بیانگر این اصول و مبشر معنویتی که انسانیت امروز در پی آنست انقلاب کرده‌اند، به او رأی بدهند. مجلس هماهنگ می‌باید همسو با رئیس جمهوری در عملی کردن این اصول می‌کوشید. افزون بر این، ممکن نبود ملتی در انتخابات ریاست جمهوری، با 76 درصد آراء به کسی بعنوان رئیس جمهوری رأی بدهد و اندک زمانی بعد از آن، مجلسی را انتخاب کند که در آن، تنها دو تن از همراهان با او بعضویت آن درآیند. وجود آن مجلس شهادت می‌دهد بر عدم مداخله رئیس جمهوری در انتخابات و شهادت می‌دهد که انتخابات چنان مجلسی نمی‌توانست بر از تقلب نباشد.

15 - طرفه اینکه مقاله نویسان، برای اینکه میان دو واقعیت بی شباهت بایکدیگر (دوران بنی صدر و دوران خاتمی) شباهت بر قرار کنند، می‌نویسند برغم این عملیات غیر « قانونی و ضد انقلابی »، رئیس جمهوری شعار حاکمیت قانون سر می‌داد. باردیگر می‌بینیم که عقل قدرت مدار، با تخریب خود شروع می‌کند:

الف - آن روز که که قانونمداری مرسوم نبود و امثال موسوی خوئینیها می‌گفتند که منافع مستضعفان را قربانی قانون مداری نمی‌کنند، در کتاب « غائله 14 اسفند » که دستگاه قضائی منتشر کرده‌است، کارهائی که امروز ارگان سازمان ترور به « مدیریت اطلاعات » دوران اولین رئیس جمهوری نسبت می‌دهد، به « حزب الله » نسبت داده و تصریح کرده‌است که این کارها می‌باید انجام می‌گرفتند وگرنه روحانیت حاکمیت نمی‌یافت و...

ب - بنی صدر، در کارنامه، اعمال خلاف قانون اساسی و قوانین جاری را باز می‌گفت. شفاهی و طی نامه‌هایی به خمینی و مقامات نسبت به نقض قانون، هر بار که انجام می‌شد، هشدار می‌داد. نسبت به « نخست

وزیر « و « وزیر « مشاور (محمد علی رجائی و بهزاد نبوی) اعلام جرم کرد. رئیس و دادستان کل کشور منصوب خمینی را غیر قانونی خواند و... چه مانع بود که آنها نیز برای نمونه یک مورد نقض قانون را موضوع اعلام جرم می کردند؟

ج - برابر قانون اساسی، رئیس جمهوری تقاضای رفراندوم کرد. چرا بجای موافقت با آن و سپردن داوری به مردم، خمینی گفت: 35 میلیون بگویند بله من می گویم نه؟ آیا این « نمایندگان » مجلس نبودند که از نقض مستمر قانون اساسی توسط خمینی، به او شکایت کردند و آیا این او نبود که بعد از وجود جنگ متعذر شد و وعده داد دیگر قانون اساسی را نقض نکند اما بنا بر رویه، بجای عمل به قول خود، به نقض قانون اساسی ادامه داد و دم از ولایت مطلقه فقیه زد؟

بدین قرار، مقاله نویسان با فهرست کردن بخشی از سازماندهی ملاتاریا در ایام کودتا - با افزودن « قوه قضائیه»، چماقداران که در مقاله « حزب الله » خوانده شده است، بخشی از سپاه که بجای شرکت در جنگ، در خدمت کودتا بود، دستگاه تبلیغاتی، امام جمعه ها، بودجه دولتی، مجلس ملاتاریا و خمینی و دستگاهش، سازماندهی کودتا می شود -، اعتراف بی خدشه ای بر سازمان دادن کودتا توسط خمینی و همدستان او، یعنی بهشتی و خامنه ای و هاشمی رفسنجانی و همدستانشان می کند. وجود این سازمانها که با دو دهه تحول به سازمان ترور بدل شده است، همان دولت فوق دولت و حاکم بر دولت امروز است. انتشار این مقاله، همراه با جار و جنجال تبلیغاتی در باره سازمان اطلاعاتی و کمیته ایکس و کارها که با «استفاده از اختیارات فوق قانون اساسی رهبر» انجام می گیرند، بوی کودتائی را در جریان کودتای دائمی می دهد.

نقد دروغهای کیهان در 1380 نوشته شده است. کودتای خزنده انجام گرفته و در 1384، دولت به تصرف مافیاهای نظامی - مالی در آمد.

توضیح: کیهان نامه های بهشتی و هاشمی رفسنجانی و 5 « فقیه » بانی حزب جمهوری اسلامی را به خمینی مایه نوشته ای کرده است که ثابت کند خط بنی صدر خط « ضد ولایت فقیه » بوده است. چرا؟ زیرا می خواهد به « حزب الله » هشدار بدهد که آن خط امروز نیز « ولایت فقیه » را تهدید می کند. بدیهی است ارگان سازمان ترور کمترین اشاره ای به روابط پنهانی « بینش طرفدار ولایت فقیه » با امریکا و انگلیس و اسرائیل نمی کند. چرا که اگر بنا بود راست بنویسد، می باید اعتراف می کرد و می نوشت دو خط استقلال و آزادی و استبداد و وابستگی (خط سید ضیاء) قرنیه است رویارو هستند و اینک، شرائط جمع آمده اند برای پیروزی نهائی خط استقلال و آزادی. در این فصل، در قسمتی، نامه بهشتی و همان قسمت از نامه هاشمی رفسنجانی را می آوریم که کیهان مناسب روز دانسته و نقل کرده است. نامه هاشمی رفسنجانی و نامه 5 « فقیه » در آغاز « عبور از بحران » نوشته هاشمی رفسنجانی آمده و پیش از این، در انقلاب اسلامی نقد شده اند:

دونامه، یکی از بهشتی و دیگری از هاشمی رفسنجانی به خمینی:

نامه بهشتی به خمینی مورخ 22 اسفند 1359 آنطور که در کیهان آمده است: چندی است که این اندیشه در این فرزندان و برخی برادران دیگر قوت گرفته که اگر اداره جمهوری اسلامی به وسیله صاحبان بینش دوم را در این مقطع اصلاح می دانید، ما به همان کارهای طلبگی خویش بپردازیم و بیش از این شاهد تلف شدن نیروها در جریان این دوگانگی فرساینده نباشیم.

اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز، به مسائلی مربوط می‌شود که برای حضرت تعالی و ما و همه نیروهای اصیل اسلامی یکسان مطرح است. دوگانگی موجود میان مدیران کشور، بیش از آنکه جنبه شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش مربوط می‌شود: یک بینش معتقد و ملتزم به فقاہت و اجتهاد... و بینش دیگر در پی اندیشه‌ها و برداشتهای بینابین که نه بکلی از وحی بریده است و نه آنچنان که باید و شاید در برابر آن متعهد و پای بند... این اختلاف بخصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت کامل معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریانهای انحرافی است (1).

ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی، آنقدر با محبت و گرمی با ایشان (بنی صدر) برخورد کردیم و در حل مشکل وزیر دارائی و بازرگانی (2) جلو رفتیم که امید داشتیم بر تفاهم افزوده شده‌است و هرگز باور نمی‌کردیم آقای بنی صدر سه روز بعد از این دیدار، چنین رفتاری (در واقعه 14 اسفند 59) از خود نشان خواهد داد. (3)

در تلاشهای اخیر رئیس جمهور و همفکران او این نکته بخوبی مشهود است که برای حذف مسئله رهبری فقیه در آینده، سخت می‌کوشند. اینها در مورد شخص جنابعالی این رهبری را طوعاً و کره‌اً پذیرفته‌اند ولی برای نفی تداوم آن سخت در تلاش‌اند. در سخنان اخیر رئیس جمهور و کلام اخیر آقای مهندس بازرگان در امجدیه، در برابر شعار درود بر امید امت و امام این مطلب بخوبی مشهود است. « (4) توضیح: چند توضیح نامه را شفاف می‌کند و نقش بهشتی و همانندهای او را در وضعیتی روشن می‌کند که ایران پیدا کرد:

1 - « بینش اول م، آن زمان، تحصیل کرده‌های ایران را به غیر مکتبی و ضد مکتبی تقسیم می‌کرد. همانطور که در این نامه و نامه هاشمی رفسنجانی آمده‌است، بنا را بر تقدم « مکتب بر تخصص » گذاشته بود. هنوز، بشیوه نازیبا و استالینستیها، طرفداران « بینش اول » را نیز به مکتبی و نیمه مکتبی تقسیم می‌کرد. برای آنکه مکتبی‌ها را جانشین متخصصان کنند، زور را، در خشن‌ترین شکل خویش، در کار آوردند و موجهای عظیم مهاجرت را برانگیختند. دستیاران آن روز آنها در آن جنایت و خیانت بزرگ، امروز، نه تنها پوزش نمی‌خواهند که ناسزا نیز می‌گویند و مهاجران موج دوم را بی وطن نیز می‌خوانند!

2 - در نامه، بهشتی به « حل مشکل وزیران بازرگانی و دارائی » اشاره می‌کند. اما روشن نمی‌نویسد که وقتی بنا بر معرفی نخست وزیر به مجلس بود، ما (رهبران حزب جمهوری اسلامی) چند نوبت زیر توافقها زدیم و سرانجام گفتیم: رئیس جمهوری پیشنهاد کننده و مجلس انتخاب کننده است. پس او باید کسی را به مجلس معرفی کند که مجلس به او رأی می‌دهد. اما وقتی پای وزیران و معرفی آنها به رئیس جمهوری بمیان آمد، گفتیم او باید وزیرانی را که رجائی به او معرفی می‌کند، بپذیرد. راستی مشکل وزیران بازرگانی و دارائی به بهشتی و همدستان او چه ربط داشت؟ آیا این نامه سند مسلمی بر این واقعیت نیست که رجائی آلت فعل آنها بود؟

3 - طرفه اینکه چماقداران را این حزب در 14 اسفند 59، در سال روز درگذشت مصدق، به دانشگاه گسیل کرده‌بود تا اجتماع بزرگ مردم تهران را برهم بزنند. نخست، هرچه توانست کوشید جو ترس ایجاد کند و مانع از شرکت مردم در اجتماعی بشود که رئیس جمهوری در آن سخن می‌گفت. گفته بود اگر مردم در اجتماع شرکت نکنند، کار بنی صدر تمام است. اما مردم شرکت کردند. چماقداران را بسیج کرده‌بود تا اجتماع مردم را برهم بزنند. مردم چماقداران را از دانشگاه راندند. جمعی از آنها را که افراد کمیتها و سپاه پاسداران بودند، دستگیر کردند. نامه سندی ماندنی است: کسی که از طراحان غائله سازی در 14 اسفند بوده‌است، « تعجب » می‌کند چرا بنی صدر در اجتماع مردم، چماقداران را معرفی کرده و گفته است چگونه

و توسط چه کسانی روانه دانشگاه شده‌اند. بهشتی نمی‌توانست بداند که « قوه قضائیه » کتابی در 1000 صفحه با عنوان « غائله 14 اسفند » منتشر می‌کند و در آن، نه تنها اعتراف می‌کند « حزب الله » برای حمله به اجتماع مردم بسیج شده بودند، بلکه تصریح می‌کند می‌باید می‌زدند، می‌باید...

4 - در 22 اسفند چه مسئله‌ای پیش آمده بود که بهشتی به خمینی نامه بنویسد و بخواهد تکلیف را معین کند؟ آن مسئله نانوشته، مسئله اصلی بود و گرنه مخالفت مهندس بازرگان با شعار بسود منتظری - که همدستان بهشتی سالهاست از آزار و توهین و تحقیر او و کسانش هیچ فروگذار نمی‌کنند و رفتارشان با او، در مقایسه با نامه آن روز بهشتی، گویای این واقعیت است که زور پرست ضد آن کند که گوید - موجب نوشتن آن نامه نشده است. مخالفت بنی‌صدر با ولایت فقیه نیز بر خمینی پوشیده نبوده‌است. مسئله ناگفته سازش پنهانی با ریگان و بوش (اکتبر سورپرایز) و اسرائیل و انگلستان بود. مسئله اعلام جرم رئیس جمهوری و رسیدن قاضی تحقیق به این نتیجه بود که جرم واقع شده‌است. مسئله آمادگی او برای صادر کردن دستور توقیف رجائی و بهزاد نبوی بود. مسئله شرکت بهزاد نبوی در جلسه غیر علنی مجلس و تهدیدش بود. او گفته بود قصد بنی‌صدر به پای میز محاکمه کشاندن امام و آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای است. مسئله آمادگی عراق برای پذیرفتن شرایط ایران بود. مسئله نگرانی دستگاه ریگان از بر ملاء شدن سازش پنهانی و فشارش به طرفهای معامله در ایران برای یک طرفه کردن کار بود. مسئله دعوت رئیس جمهوری از بهشتی و هاشمی رفسنجانی به بحث آزاد بود. این مسئله بود که سبب شد در 25 اسفند، 3 روز بعد از این نامه، خمینی رئیس جمهوری و رهبران حزب جمهوری اسلامی و مهندس بازرگان را در خانه خود گرد آورد و بگوید: می‌خواهید در تلویزیون بحث آزاد کنید و به دنیا بگوئید در ایران، همه متصدیان خراب هستند؟ بنی‌صدر گفت: خیر! می‌خواهیم حساب خادم از خائن جدا شود و دنیا بداند در ایران، خائن نمی‌تواند حکومت کند.

تاریخ نامه هاشمی رفسنجانی 25 بهمن 1359 است:

ما حزب جمهوری اسلامی را با مشورت با شخص جنابعالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیر مستقیم - من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم - تأسیس کردیم و با توجه به اینکه قانون اساسی تعدد احزاب را پذیرفته، فکر می‌کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جنابعالی هم روزهای اول در تهران و قم، مکرراً، تأیید فرمودید. اما اکنون اعتبار حزب از نفوذ شما تغذیه می‌شود - غیر مستقیم - ولی رنگ حمایت از روزهای اول کمتر شده. میل داریم لاقلاً در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمائید. اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم، ما را قانع کنید و اگر لازم می‌دانید حزب بماند، باید جور دیگری عمل شود. (1)

شما می‌دانید که موضع نسبتاً سخت مکتبی امروز ما دنباله نظرات قاطع شما از اول انقلاب تا به امروز است. بعد از پیروزی، معمولاً، ما مسامحه هائی در این گونه موارد داشتیم و جنابعالی مخالف بودید اما نظرات شما را با تعدیل هائی اجرا می‌کردیم. شما اجازه ورود افراد تارک الصلوه یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی‌دادید. شما روزنامه آیندگان و... را تحریم می‌کردید. شما از حضور زنان بی حجاب در ادارات مانع بودید. شما از وجود موسیقی و زن بی حجاب در رادیو تلویزیون جلوگیری می‌کردید؟ همین ها موارد اختلاف ما با آنها است. آیا رواست که بخاطر اجرای نظرات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی طرف بگیری؟ (2). آیا بی خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید؟ البته اگر مصلحت می‌دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان خیر و شر جریانات را تحمل کنند، ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم. ولی لاقلاً به خود ما بگوئید. آیا رواست که همه گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضایی قم و ائمه جمعه و جماعات و... در یک طرف اختلاف و شخص آقای

بنی صدر در یک طرف و جنابعالی موضع ناصح بی طرف داشته باشید؟ مردم چه فکر خواهند کرد؟ بعداً تاریخ چگونه قضاوت می کند؟(3)

ما جایز نمی دانیم که میدان را برای حریف خالی بگذاریم و مثل بعضی از همراهان سابق، قیافه بی طرف بگیریم و به اصطلاح جنت مکان و بی آزار و زاهد جلوه کنیم. بخاطر حفاظت از خط اسلامی انقلاب، در صحنه می مانیم و از مشکلات، مخالفتها و تهمتها نمی هراسیم و به صلاحیت رهبری جنابعالی ایمان داریم ولی تحمل ابهام در نظر رهبر برایمان مشکل است...

قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی صدر مخالف بینش اسلام فقهاتی است که ما برای اجرای آن تلاش می کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست. امروز ملاحظه می فرمائید چگونه در کار کابینه و... می تواند کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضعیف می کند و ما فقط می توانیم دفاع کنیم. چون تضعیف متقابل را با گفتن نواقص رئیس جمهور صلاح نمی دانیم و همان دفاع هم مشاجره تلقی می شود و به حق مورد مخالفت جنابعالی قرار می گیرد.(4)

توضیح: در این نامه نیز موضوع اصلی نزاع، یعنی سازش پنهانی و ضرورت کودتا برای ادامه جنگ، پنهان مانده است. کیهان، ارگان سازمان ترور، قسمتهائی را هم که نقل کرده، با سانسور نقل کرده - و ما با مراجعه به اصل نامه، قسمتهای حذف شده را افزودیم - و قسمتهای اساسی، از جمله قسمتی را که هاشمی رفسنجانی به ارتش و سپاه و طولانی کردن جنگ اختصاص داده است را نیآورده است. در واقع، هدف از تحریک خمینی با استفاده از نقطه ضعفهای او، سرعت بخشیدن به جریان کودتا به قصد ادامه دادن جنگ بود. زورپرستها از آنجا که بر اصل ثنویت تک محور می اندیشند و عمل می کنند، ظاهر و باطن دو گانه ای دارند. غیر از این توضیح، چند توضیح زیر بجا می نماید:

1 - کسی که اینسان از حزب جمهوری اسلامی دفاع می کند و به خمینی عتاب می کند که چرا از حزب حمایت نمی کند، وقتی به قدرت رسید و آلت رسیدن به قدرت مزاحم شد، باتفاق خامنه ای، به خمینی نامه نوشت و حزب را منحل کرد. در روزهای بعد از کودتای خرداد 60، هاشمی رفسنجانی سخنرانی کرد و حکومت تک حزبی الجزایر را مثال آورد و خواستار آن نوع حکومت در ایران شد. اما خود او و همدستش حزب را منحل کردند. زیرا حزب از اختیارشان بیرون رفت. با هاشمی رفسنجانی و خامنه ای، هیأت مؤتلفه و باند بقائی، یعنی «خط سید ضیاء» ماند. بنا بر قاعده، کسی که بر اصل ثنویت تک محوری عمل می کند، خود را محکوم می کند عمل خویش را نقض کند.

2 - هاشمی رفسنجانی مدعی است اختلاف روحانیانی چون او با بنی صدر بر سر حجاب زنان و نماز خواندن یا نخواندن کسانی که متصدی مقامی می شده اند و... بوده است. دو رأس دیگر مثلث زور پرست می گویند بنی صدر گفته است چون موی زن اشعه ای ساطع می کند که مرد را حالی به حالی می کند، حجاب بر زن واجب است. به سخن دیگر، هر زورپرستی در محیط خویش، دروغی را می سازد که در آن محیط برد دارد. و البته مشت خود را نیز باز می کند: هاشمی رفسنجانی و نظایر او، نزاع بر سر آزادی را، نزاع بر سر پوشاندن و نپوشاندن موی زن می گردانند. از دید او، زن شی جنسی است و باید پوشیده گردد. از دید پهلوی طلبها و استالینیستها نیز زن شی جنسی است اما نباید پوشیده گردد. وگرنه، اگر هاشمی رفسنجانی می دانست که در دین اکراه نیست و زن در نظرش انسان بود، دروغی را که ساخته و به خمینی نوشته است، نمی ساخت. همانطور که اگر دو رأس دیگر مثلث زور پرست زن را نه شی جنسی که انسان می دانستند آن دروغ را نمی ساختند.

و چه عجب اگر در حکومت هاشمی رفسنجانی بود که صیغه سراها ساخته شدند و فحشاء وسعتی پیدا کرد که دست کم در قرنی که بر ایران گذشت، سابقه نداشت.

3 - در اینجا می‌خواهد بگوید روحانیت یک طرف است و بنی‌صدر طرف دیگر. یکبار دیگر، در آن روزها که ایران به انتظار موافقت رژیم صدام با پیشنهاد چهار وزیر خارجه کشورهای عضو کنفرانس عدم تعهد بود، بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی نزد خمینی رفتند. به او گفتند: امروز، اگر تمامی روحانیت یک طرف شود و بنی‌صدر طرف دیگر، حریف بنی‌صدر نمی‌شود. تنها شما می‌توانید او را از صحنه خارج کنید. فردا اگر صلح شود، شما نیز حریف او نمی‌شوید. باید پیش از آنکه کار از کار بگذرد، کار او را بسازید. بهررو، امروز، از روحانیان، اقلیت بسیار کوچک که ملاتاریاست، خورد و برد دارد و بقیه هم سرکوب می‌شوند و هم چوب هم لباسی با ملاتاریا را می‌خورند. راست بخواهی چوب سکوت خود را می‌خورند. اگر ساکتها نیز سکوت می‌شکستند، دست کم حساب خود و «اسلام فقهانی» را از حساب ملاتاریا و رژیم ضد دینش جدا می‌کردند.

4 - پیش و بعد از کودتا، ملاتاریا همه کوشش خود را بکار برد تا عیب و نقصی در منتخب اول تاریخ ایران پیدا کند. گروههای بسیاری را مأمور کرد تا 30 میلیون اسناد را یک به یک ببینند و در باره مصدق و بنی‌صدر سندی حاوی عیبی بجویند و موفق نشدند. زیرا نه خیانت مالی کرده‌اند، نه خیانت ناموسی کرده‌اند، نه در عشق آنها به وطن و عزمشان در دفاع از استقلال ایران، خللی وجود داشته است و نه بخاطر قدرت، به آزادی و حقوق انسان، تجاوزی کرده‌اند.

و نه حاضر شده‌اند بر سازش پنهانی قدرت پرستان با قدرتهای خارجی، چشم پوشند